

مخفیانه جلساتی را تشکیل دهد و در آنجا تعالیم مغرب و فعاله خود را ضمن وعظ و خطابه دنبال کند ، لذا خدیو توفیق پاشا مجبور گردید با اخطار ۲۴ ساعته او را از مصر تبعید نماید . جمال الدین صاحب ذوق و قریحه سرشار و دارای قدرت عظیمی در نطق و بیان میباشد . بطوریکه در مدت کمی موفق گردید عده زیادی را تحت نفوذ و کلام خود قرار دهد و سال گذشته در برانگیختن احساسات مردم علیه اروپائیان مخصوصاً بیشتر بر ضد انگلیسها که نسبت به آنها کینه و تنفری در دل احساس می کند فعالیتهای زیادی نمود ...<sup>۱</sup> سید جمال الدین در لژ ماسونی که تشکیل داده بود عناصر فعال و آتشین و جوانان ناسیونالیست را بدور خود جمع کرده و تمام توجه او بامور سیاسی بود . در حالیکه بنا بادعای علی مشیری «در جلسات لژ اقدامات خلاف اساسنامه های فراماسونی» طرح سیاست های گوناگون<sup>۲</sup> ، ممنوع است . ابراهیم صفائی اظهار عقیده دیگری در باره اخراج سید از مصر کرده و معتقد است که «علاوه بر اقدام کنسول انگلیس برای اخراج او جمعی از مردم نیز به انجمن وی حمله برده لانه فراماسونی او را زیر و رو نموده و بلوائی در قاهره بر پا ساختند» باری، سید جمال الدین تاگزیر در حدود ماه شوال ۱۲۹۶ هـ (۱۸۷۸ م) با خادم ایرانی خود «ابوتراب» که از ایران همراهش رفته بود به هندرفت و با وجودیکه باتهام قیام علیه منافع انگلستان<sup>۳</sup> از مصر اخراج شده بود ، اجازه یافت که به بزرگترین مستعمره آندولت یعنی هندوستان برود !! معلوم نیست دشمنی سید با انگلیسها در چه مقام بود که از یکطرف وی را از مستعمره جدید اخراج و از طرف دیگر به مستعمره بزرگتر و زرخیزتری ، تبعید نمودند . و بدین ترتیب کسیکه بنا بادعای نویسنده «البنایته الحره» روح فراماسونری را در مدت اقامت در مصر در بین اعراب تقویت کرد و طبقه حاکمه این کشور را در حلقه برادران فراماسونی جهانی در آورد ، از سرزمین افسانه ای مصر اخراج شد .

۱- گزارش ۴۹۸ - ۱۳۰ آگست ۱۸۷۹ بایگانی عمومی انگلستان .

۲- شماره ۸۳ مجله خواندنیها ۲۴

۳- گزارش ۴۹۸

از این پس ، هیچگونه سندی از فعالیت سید جمال‌الدین در لژهای ماسونی . در دست نیست . تا اینکه در سال ۱۸۸۳ (۱۳۰۰ هـ) هنگامیکه اودر پاریس اقامت داشت ، یکبار دیگر با تقاضای عضویت اودر لژ گرانداوریان موافقت شد . بطوریکه قبلاً گفته شد ، در این لژ مسئله خدا و مذهب بکلی آزاد بوده و هست و هر کس هر مذهب و مسلک و عقیده‌ای داشته باشد ، حتی اگر کمونیست و بت پرست باشد ، می‌تواند ، بعضویت آن درآید . باری ، لژ گرانداوریان ، کمیسیونی برای رسیدگی بتقاضای او تشکیل داد ، ولی اعضاء این کمیسیون ، بتقاضای او پاسخ مثبت ندادند و شاید هم با عضویتش مخالفت کردند . اما سید خاموش نشد و بار دیگر در ماه مارس ۱۸۸۴ (۱۳۰۱ هـ) تقاضای عضویت کرده و تقاضا نامه خود را با نام « شیخ افغان » به لژ فرستاد . اینبار لائنگاسه<sup>۱</sup> استاد اعظم لژ گرانداوریان ، شخصاً نامه‌ای به وی نوشته و از او برای شرکت و عضویت در لژ دعوت نمود و خود نیز در کمیسیون دوم شرکت جست تا عضویت او را بتصویب برساند . و روز ۲۷ مارس ۱۸۸۴ سرانجام نامه زیر از طرف « لائنگاسه » برای شیخ افغان بآدرس روزنامه « عروۃ الوثقی » فرستاده شد<sup>۲</sup> :

شما در این اواخر تقاضای عضویت درین لژ را کرده‌اید . لازم است تذکر داده شود که سال گذشته کمیسیونی برای رسیدگی بتقاضای عضویت شما تشکیل شده بود . چون اینک بر اثر تقاضای اخیر شما ناچار باید کمیسیون دیگری بمنظور رسیدگی باین پیشنهاد تشکیل گردد که من خود نیز عضو آن خواهم بود ، لذا انتظار دارم که اگر همچنان در تصمیم خود باقی هستید ، نامه‌ای بمن مرقوم دارید و در آن ساعتی را که میتوانیم یکدیگر را ملاقات کنیم تعیین نمائید . خواهشمند است آقای ا . . . س . . . اف . . . در روزهای ما را بپذیرید<sup>۳</sup> .

ژ . . . لائنگاسه

۱- Langgassez

۲- ترجمه از فرامرز بزرگم .

۳- اسناد فراماسونری سید جمال در کتا بخانه مجلس شورایی ملی .



در تمام مدتی که سید جمال الدین در پاریس اقامت داشت ، در لژ گرانداوریان که پابند مذهب و خدا نبود فعالیت می نمود. همینکه « بلنت » شرق شناس انگلیسی به پاریس آمد و او را برای تکمیل نقشه های شیطانی خود به لندن برد ، سید لژ «آزاد» و بی قید و شرط گرانداوریان را رها کرده و بار دیگر به لژهای انگلیسی روی آورد . بموجب اسنادی که در کتابخانه مجلس شورای ملی ضبط است ، سید در لندن در لژ Faith که یکصد و چهل و یکمین لژ انگلستان است و در سال ۱۷۶۵ م ( ۱۱۷۸ هـ ) در لندن تشکیل شده ، شروع به فعالیت کرد. این لژ قدیمی که وابسته به روال Arch Royal انگلستان و دارای منشور قدیمی Varrant میباشد ، از جمله لژهایی است که مأموران مستعمرات انگلیس را تربیت کرده و بعضویت می پذیرفت . مقر این لژ در محله Sion college, Victoria embarkment لندن میباشد و روزهای تشکیل جلسات آن طی دو پست سال گذشته لایتغیر بوده و کماکان در روزهای :

۱- سومین پنجشنبه هر ماه مسیحی

۲- چهارمین سه شنبه هر ماه

۳- چهارمین چهارشنبه هر ماه

کار کرده و میکنند .

لژ فاتیح تشکیلات فراماسونری انگلستان دارای ارزش و مقام فوق العاده ایست

زیرا :

۱- دارای فرمان فعالیت صدساله « Centenary warrant » است . هر يك از

لژهای انگلیسی که صدسال فعالیت مداوم داشته باشند، فراماسونری انگلستان آنها را مفتخر به دریافت فرمان فوق میکند و عضویت و یا شرکت در جلسات آن ، برای يك ماسون افتخار بزرگی است .

۲- لژ فاتیح در ساختمان بنای فعلی ماسونهای انگلستان که پس از جنگ اول

جهانی ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ ساخته شد، شرکت داشت. در موقع ساختمان این بنا هر يك از

اعضاء لژهایی که بیش از شصت عضو داشتند، هر يك ده لیره پرداخت میکردند. لژی که این پول را جمع آوری میکرد مدال مخصوص را که بنام «Hall stono» معروف است می گرفت و اینهم یکی دیگر از افتخارات لژ مذکور بود.

۳- این لژدارای سازمان دیگر ماسونی بنام «Chapter» است که در آن نیز عده ای ماسون عضویت دارند. با این ترتیب مقام و اهمیت کسی که در این لژ وارد بشود معلوم است.

سید جمال الدین نیز در تمام مدتی که در لندن بود در این لژ کار میکرد و پس از آنکه به عثمانی رفت در لژهای فرانسوی و انگلیسی دیگری وارد شد که در آنها نیز فعالیت مینمود.

در باره مسافرت های سید بایران و اینکه او ایرانی است در فراموشخانه یا افغانی تاکنون مطالب فراوانی نوشته اند. ولی ظاهراً آنچه ملکم که (صفات الله اسدآبادی) همشیره زاده سید جمال الدین در مجله ارمغان نوشته از همه مدعیان که سعی در ایرانی بودن سید دارند بهتر و دقیقتر است. بنابراین تردید در اینکه سید ایرانی یا افغانی است مورد بحث نیست بخصوص که این نویسنده جزئیات زندگانی او را در ایران و در میان خانواده اش شرح میدهد.

صفات الله مینویسد: «سید در ۱۲۶۴ هـ (۱۸۴۷ م) با تفاق پدرش به قزوین رفت و دو سال در خدمت پدرش تحصیل میکرد. در اواخر ۱۲۶۶ هـ (۱۸۴۹ م) به تهران میرود و با مرحوم آقا سید صادق مجتهد آشنا میشود. و او بدست خود عمامه بسر سید میگذارد» اگر این ادعا صحیح باشد بایستی در «سید» بودن، جمال الدین هم شك کرد. زیرا در آن زمان نه تنها سادات، بلکه کسانی که بدروغ خود را سید معرفی میکردند، نیز از کودکی عمامه سیاه و سبز بسر می گذاشتند. این تردید از آنجا بوجود می آید که در بسیاری نوشته ها سید جمال خود را «شیخ» معرفی می کند و این تغییر



نام‌ها ، خود دلیل دیگر از آثار تلون در سید است . نویسنده مدعی است که سید از راه بروجرد به عتبات میرود و در خدمت شیخ مرتضی عالم و مجتهد آ نشهر علوم « دینیّه و ادبیّه » و « معقول و منقول » می‌آموزد و هنوز به سن تکلیف نرسیده ، مجتهد میشود ! و آن‌گاه با اجازه شیخ مرتضی به هندوستان عزیمت میکند و سپس به مکه و عتبات میرود و از آنجا برای دیدار خویشان خود به اسدآباد عزیمت مینماید<sup>۲</sup> و سپس بمشهد میرود<sup>۳</sup> . بموجب همین نوشته او در سال ۱۲۷۹ هـ ( ۱۸۶۲ - م ) به افغانستان میرود و با امیر دوست محمدخان همدم و مصاحب میشود . در ۱۲۸۵ هـ ( ۱۸۶۸ م ) از راه هند بقصد مکه تا کشتی حرکت میکند و پس از چهل روز اقامت در مکه به استانبول میرود و در ۱۲۸۷ هـ ( ۱۸۷۵ - م ) به مصر بر میگردد .

در سال ۱۳۰۳ هـ ( ۱۸۸۲ - م ) اعتماد السلطنه او را بایران دعوت میکند و سید از راه بوشهر بتهران می‌آید و در خانه محمد حسن امین الضرب اقامت مینماید و با عوامل مختلف سیاسی و مذهبی تماس می‌گیرد . پس از چندی ناصرالدین‌شاه هزار تومان بول و یک حلقه انگشتری و یک قوطی انقیه دان الماس بوسیله میرزا علی اصغر خان صدر اعظم بطور هدیه و یادگار برای سید می‌فرستد و میرزا علی اصغر خان از طرف شاه باو ابلاغ می‌کند که فعلاً اقامت شما در تهران مقتضی نیست !

سید ناچار بروسیه می‌رود و بار دیگر در ۱۳۰۶ هـ ( ۱۸۸۸ م ) هنگامیکه ناصرالدین‌شاه در وین بود ، از او دعوت میکنند که بایران سفر کند و سید مجدداً در

۱- خان ملک ساسان مینویسد : «مشکل میتوان قبول کرد که مرحوم شیخ الطایفه شیخ مرتضی انصاری بکسی در سن ۱۹ سالگی اجازه اجتهاد بدهد و انگیهی اگر سید جمال‌الدین چنین اجازه‌ای داشت ، سند باین مهمی را اقلان چند جا عکس می‌انداختند و منتشر میکردند ، ( سیاستگران قاجار )

۲- مجله ارمغان سال ۱۲ ص ۵۹۰

۳- صفات‌الله اسدآبادی مینویسد : « پدر و بستگانش اصرار کردند که او در اسدآباد بماند ولی سید در جواب آنها گفت من مانند شاهبازی هستم که فضای عالم با این وسعت برای طهران او تنگ باشد تعجب دارم از شما که میخواهید مرا در این قفس تنگ و کوچک پای بند کنید . »

۱۳۰۷ هـ ( ۱۸۸۹ م ) بایران میآید و در خانه حاج محمد حسن امین‌الضرب و حضرت عبدالعظیم سکونت می نماید . ولی در شعبان ۱۳۰۸ هـ ( ۱۸۹۰ م ) باخت و خواری از کشور اخراج می گردد .

هدایت‌الله خان گیلان‌شاه که سی سال در دربار سلاطین قاجار مقامهای حساسی داشته در خاطرات دوران خدمتاش که نسخه خطی آنرا در اختیار اینجانب قرار داده است درباره سید جمال چنین می نویسد :

« آقا سید جمال شخص معرفی بود . همه برای ملاقاتش می آمدند و او هم داد سخن می داد . از ترقیات اروپا و اختراعات محیرالعقول و خرابی اوضاع ایران و زور-گوئیهای دولت روس و انگلیس که ناشی از عدم لیاقت اولیای امور می خواند ، صحبت می داشت . بازار سخنگوئی آقا گرم شده بود و هر روز به ازدیاد اهالی در مجلسش افزوده می شد و از گفته‌های آقا يك پیرایه‌هائی گفته می شد و نقل مجالس و محافل گشته بود<sup>۲</sup> ... در مجالس او علناً از شاه انتقاد نموده و می گفت : شاه صدراعظم را دوست دارد و ملت را فدای اغراض و خوشگذرانی خود نموده است . مملکت يك مریضخانه ندارد ، تنها دواخانه‌ئی که دارد شورین است که با فروش داروهای گران قیمت ، جیب ملت را خالی می کند در مملکت مدرسه نیست ، مردم نمی توانند تحصیلات عادی بکنند تا چه رسد به علوم متداوله اروپا . شاه خواست جلو مجالس و آمد و شد های منزل او را بگیرد . رئیس نظمیة عده‌ای را مأمور کرده بود که جلو اقامتگاه او باشند و اسامی واردین را یادداشت کرده تا بدینوسیله از ورود اشخاص بخانه سید جلوگیری شود ، ولی از اینکار هم نتیجه نگرفتند ... ناصرالدین شاه دستور دستگیری و تبعید سید را داد ولی يك مرکز پنهانی ماجرا را قبلاً به سید اطلاع داد و حاج امین‌الضرب هم خانه‌ئی برای او در نزدیکی صحن حضرت عبدالعظیم تهیه کرده و بمیرزا رضای کرمانی گماشته سید دستور مراقبت از او را داد ...<sup>۳</sup> »

۱- هدایت‌الله گیلان‌شاه پدر سید هوائی گیلان‌شاه و سر ترب منوچهر گیلان‌شاه است .

۲- ص ۸۱ کتاب خطی خاطرات گیلان‌شاه .

۳- ایضاً ص ۸۲ .



در مدتی که سید جمال در ایران بود، در سازمان فراموشخانه محارم سید جمال ملکم فعالیت می کرد. سید جمال برای اینکه پرده ای بر اسرار و فعالیت خود بکشد عدم ای از افراد مؤثر مملکت را جزء محارم خود قلمداد کرده و چند پادو و مستخدم سرپائی نیز که بول و تبلیغ در آنهامؤثر بود، استخدام نمود که از جمله فدائیانش بودند! در بین ایندودسته محارم سید از همه نزدیکتر باو حاج امین الضرب از طبقه تجار و حاج شیخ هادی نجم آبادی از طبقه علماء بودند که هر دو نفر در کار سیاست وارد بودند و در فعالیتهای سیاسی کشور تحت تأثیر تمدن خارجی و نفوذ انگلستان قرار داشتند. حتی در جریان قتل ناصرالدینشاه مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی بی اطلاع از ماجرا نبود و چنانکه در همین کتاب خواهد آمد میرزا رضا کرمانی قبل از ترورشاه با نجم آبادی ملاقات کرده و او را در جریان مأموریتش گذاشته بود. علاوه بر این دو نفر فوق الذکر عناصر ذیل نیز از طبقات مختلف جزو محارم سید بودند :

از طبقه علماء - سید محمد طباطبائی - از طبقه رجال دولت امین الدوله و مشیر - الدوله - از اعیان آقا میرزا نصراله خان و برادرش آقا میرزا فرج اله خان از شعراء و نویسندگان اعتماد السلطنه و زکاء الملک . از اطباء دکتر مهدیخان - میرزا داود خان و میرزا عبدالله خراسانی - از بازرگانان و کسبه آقا میرزا علی اکبر ساعت ساز معروف بحکیم . از ملاکین حاج میرزا آقای ارباب ، حاج میرزا حسینعلی پسر حاج عبدالعظیم هراتی - و حاجی سیاح نیز از فعالین خانه سید در مدت اقامت در تهران و هنگام سفر به روسیه بود .

۱- اعتماد السلطنه که از هواخواهان سید جمال بوده و او را به تهران آورده در یادداشتهای روزانه اش که قسمتی از آنها در نشریه ۸۴۱ دانشگاه چاپ شده است می نویسد: ... سید خیلی مرد با علم و معتبری است دوسه زبان میداند در نوشتن اول شخص است... (ص ۱۴۹) ... باشد تا وجود این شخص اسباب فتنه بزرگی در ایران بشود که هیچ فایده بحال دولت نداشته باشد (ص ۱۵۰) ... نمی دانم جمالی بود یا ملکمی که بر هر دولفت ... (ص ۱۵۲)

سید جمال‌الدین در مدت اقامت در تهران با عده‌ای از اعضاء فراموشخانه ملکم که همه دارای علائم و رموز مخصوص بودند ملاقات می نمود و با آنها درخفا گفتگوی سیاسی می کرد ، میرزا محمد قمی رئیس جامع التقریب مذاهب اسلامی که سالها مقیم قاهره بود و جمعیت «دارالتقریب مذاهب اسلامی» را در آن شهر تشکیل داده و همان راه سید جمال‌الدین یعنی نزدیک کردن شیعه و سنی را تعقیب می کند چندین سال پیش در سفری که به قاهره کردم بمن گفت : در ملاقاتهایی که در سالهای ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ شمسی در شهر ری از شیخ صالح کاشی خادم حضرت عبدالعظیم کردم ، او درباره اقامت سید جمال در منزلش بمن گفت : بعضی اوقات از تهران اشخاص عادی که بهیچوجه با آنها سوء ظنی نمی رفت بدیدن آقا می آمدند . آنها اکثراً دارای علائم و رموز مخصوص بودند و پس از گفتن کلمه رمز و نشان دادن علامت مخصوص با سید به خلوت می رفتند . بارها اتفاق افتاد که من در ضمن صحبتشان بداخل اطاق رفتم ولی ناگهان صحبت آنها قطع میشد . بعدها که احساس کردم در این گفتگوها حضور من زائد است ، با اشاره سید از اطاق خارج میشدم . يك روز سید بمن گفت اینها واسطه مرکز ملیون تهران و فراموشخانه هستند و برای اینکه اعضاء اصلی مرکز مزبور شناخته نشوند آنها را با علائم و رموزات مخصوص باینجا می فرستند .

سید جمال‌الدین پس از اینکه از ایران برای دومین بار اخراج گردید ، به لندن رفت و با ملکم خان و تشکیلات فراموشخانه همکاری کرده و در روزنامه قانون علیه شاه و دستگاه حاکمه ایران مقالاتی مینوشت .

تشکیلات سری دیگری که سید جمال‌الدین در مصر و جمعیت سری عروه نونس و شاید فرانسه بوجود آورد ، جمعیت «عروه» نام دارد که در اصل در حیدرآباد هند تشکیل شده بود . از مرام و نظام این جمعیت شبه فراماسونری که روزنامه «عروة الوثقی» در باریس ارگان آن بوده است ، هیچگونه اطلاعی در دست نیست تنها درین اسناد سید جمال که در کتابخانه مجلس



شورایعلی نگهبرداری میشود نامه‌ای از شیخ محمد عبده از تونس به پاریس مورخ ۲۴ دسامبر ۱۸۸۴ وجود دارد که در آن درباره این جمعیت سری مطالبی نوشته شده است. شیخ محمد عبده در این نامه می‌نویسد: «... من در اینجا به علماء و امرای تونس برخوردیم و آنها را شناختم و شما را بایشان شناساندم و گفتم عروه نام جریده‌ای نیست بلکه نام جمعیتی است که سید در حیدرآباد هند تأسیس کرد و شعبی در دیگر ممالک دارد. اما هیچ شعبه، شعبه دیگر را نمی‌شناسد و فقط رئیس از آنها آگاه است. اینک ما می‌خواهیم يك شعبه در اینجا تأسیس کنیم. آنها پذیرفتند و من از امروز کوشش می‌کنم که این جمعیت را تشکیل دهم.»

بیشتر اعضاء از دانشمندانند. یکی از آنها شیخ ورستانی است و یکی شیخ ابو حجاب. من بزودی نام هم قسمان را بشما اطلاع میدهم. دوست دارم که کسی از نام آنها مطلع نشود. با آنها گفتم که کسی از نام ایشان، جز شما و من و خداوند مطلع نخواهد شد. از پول خبری نیست. هر دوی را زدم ثمری نداشت مگر اینکه زیاد تصریح کنم و من اینکار را دوست ندارم. دیروز قریب ده دانشمند که یکی از آنها شیخ سنوسی بود بخانه من آمدند. شیخ سنوسی را بخلاف آنچه که اول بمن گفته بودند دیدم. بزرگان علمامرا برای شام بخانه‌های خود خواندند، همچنین سنوسی، آنها با من خوش رفتاری کردند. من امیدوارم شما نامه‌ای بفرستید. اگر ما باید بعنوان «العربی بیسیس» بنویسد که به من می‌رسد، یا بهمان عنوانی که من خودم نامه فرستادم. جمعیت وقتی تشکیل شد و من بشما اطلاع دادم شما دیگر در فرستادن نامه تأخیر نکنید. چه جمعیت بنام شما تأسیس می‌شود. به کمان من پیشرفت می‌کنیم و نرسی در اینجا نیست. آنها غیرت دارند و دفاع میکنند و در نهان از جمعیت حمایت خواهند کرد. اگر بدانید که چقدر مردم به من اقبال کرده‌اند خوشحال می‌شوید. آنها معتقدند که خزانگی در دست ماست و از غیب بیماری می‌رسد. من از همین اعتقاد آنها بیشتر خوشحالم تا از خودمان. مبادا ترك نامه‌نگاری کنی و مقام مرا از ابراهیم بیگ پائین تر قرار دهی... محمد»

تا اینجا آنچه مقدور بود از فعالیت‌های سید در لژهای ماسونری و تشکیلات شعبه ماسونی که او داده بود پرده برداشتیم اینک فعالیت‌های سیاسی سید را در دوران حیاتش تا آنجا که بکارهای ماسونی و عضویت او بستگی دارد نقل میکنیم :

از روزیکه سید جمال در عرصه سیاست خاورمیانه و بخصوص هند،  
**اتحاد اسلام**      ایران ، عثمانی و مصر ظهور کرد بظاهر برای «امر اتحاد اسلام» ،  
 و      «بان اسلامیس» ، «خلافت مسلمین» و «انتخاب خلیفه» مسلمین  
**خلافت مسلمین**      با کمک انگلستان<sup>۱</sup> فعالیت میکرد. و هنوز هم پس از گذشت سالها،  
 این امر از جمله افتخاراتی است که طرفدارانش برای او قائل

هستند. مرتضی مدرس چهاردهی مینویسد: «سید در تمام دوره زندگانی خود با اصول  
 توصیه و حقایق اسلام معتقد بود و تنها خدای یگانه و تجدید عظمت اسلامی را در نظر  
 میگرفت و از اختلاف و فرقه بازی گریزان بود و در تمام گفتار و کردار خود جز خدا و حقیقت  
 اسلام چیز دیگری را در نظر نداشت ... هنگامی که سید نام خدا و اسلام را بر زبان  
 جاری میساخت گوئی نیروی کهربائی آن لرزه بر اندام شنوندگان می افکند<sup>۲</sup> ... هم او  
 مینویسد: «از زمان تاریخ تألیف و انتشار رساله «نیچری» تاکنون شبها و لاحده  
 بصورت‌های مختلفی جلوه گر شده و با اینوصف هنوز نوشته های سید در جهان اسلام  
 تازگی دارد<sup>۳</sup> ...» سید حسن تقی زاده که بوجود سید افتخار میکند مینویسد: «بزرگترین  
 آمال جمال الدین نهضت اسلامی و اتحاد اسلام در روی اساس ترقی و نجات از تسلط اروپا

۱- دانشمند محترم محمود محمود درباره مذاکرات سید جمال در لندن با اولیاء دولت  
 انگلستان برای ایجاد اتحاد اسلام چنین مینویسد: «یکی از آن نیرنگهای سیاسی غرب که  
 اسباب خرابی ممالک اسلامی شد همین کلمه اتحاد اسلام بود که در هر یک از ممالک اسلامی  
 تولید اختلاف نمود ظاهراً حرف بسیار فریبنده ایست آیا در انجام آنهم هیچ فکر شده بود و یا  
 در نتیجه آن که مقصود عمده سیاستون لندن بود غور کرده بودند یک اتحاد اسلامی که خواهان  
 آن دولت انگلیس باشد و شالوده آن در انگلستان ریخته شده باشد و فکر لرزسانز بوری  
 رچیل و ولف باشد یک چنین اتحادی باید خیلی اتحاد مهم و جامع باشد»

۲- ص ۳۴ زندگی و فلسفه اجتماعی و سیاسی سید جمال الدین .

۳- ص ۳۷ همین کتاب .



بود ... و رفتن سید باستانبول بنا بدعوت سلطان عثمانی ( اواخر سال ۱۳۰۹ یا اوایل سال ۱۳۱۰) و اقامت او با عزاز در آنجا نزدیک قصر سلطان با مقرری ماهانه ۷۵ لیره عثمانی ... برای خلافت سلطان عثمانی...<sup>۱</sup> شاهد خوبی برای این قضیه است. نه تنها طرفداران سید در ایران، تلاش او را برای «خلافت سلطان عثمانی» عنوان کرده و نام «اتحاد اسلام» بآن داده اند، بلکه پرفسور گولدنزیهر، شرقشناس آلمانی نیز در دائرةالمعارف اسلامی تحت تأثیر طرفداران وی قرار گرفته و در این باره مینویسد: «فکر پاناسلامیک یا اتحاد اسلام بزرگترین آمال و آرزوی او بود.»

علیرغم نظر بعضی از مورخان که او را خداپرست، طرفدار اسلام و مسلمان متعصب و آرزومند سرفرازی مسلمین معرفی میکنند، اکنون که اسناد وزارت خارجه انگلیس منتشر شده، معلوم میگردد که سید جمال الدین نه تنها خداپرست نبوده، بلکه مخالف خداپرستی و دینداری نیز بوده است تا جائیکه در لژ فراماسونری انگلستان علیه خداپرستی سخنرانیهایی ایراد نموده است. اربابان سید جمال الدین در نوشته‌های سیاسی و رسمی خود مدعی هستند که لژ فراماسونری مصر او را بعلت انکار خدا از عضویت در لژ اخراج کرده اند. فرانک لاسیل نماینده سیاسی انگلستان در قاهره در گزارش «سیاسی و محرمانه» خود که روزی ام اگست ۱۸۷۹ طی شماره ۴۹۸ به لندن فرستاده درباره اخراج سید مینویسد: «اخیراً از لژ فراماسونها که در آنجا عضو بوده بعلت اینکه علناً منکر خدا بوده اخراج گردیده است»<sup>۲</sup>

علی مشیری که باستناد اسناد بایگانی عمومی انگلستان و کتب و مقالاتی که درباره سید در دسترس بوده است و همچنین احتمالاً بعلت عضویت در لژ ماسونری انگلستان، باسناد فاش نشده لژهای انگلیسی نیز دسترسی دارد، در تحقیقات عمیقانه و عالمانه‌ای مینویسد:

«در سال ۱۸۷۸ جزو گروه ممتاز فراماسونها منتسب بمنشور اسکاتلند گردید،

۱- مردان خود ساخته ص ۵۲

۲- اسناد بایگانی وزارت خارجه انگلیس گزارش ۴۹۸

گرچه طولی نکشید که عذر او را از لژ خواستند<sup>۱</sup>، و چنانکه قبلاً گفته شد سید پس از اخراج از لژ اسکانلند، وارد لژ گرانداوریان که اعتقاد بمذهب و خدا در آن اجباری نیست گردید<sup>۲</sup> و عقیده باطنی خود را درین لژ ظاهر کرد.

علاوه بر این اطلاعاتی در دست است که نشان میدهد او قبل از اینکه وارد لژ گرانداوریان بشود نیز پایه دینی محکمی نداشته و حتی نماز نمیخوانده است. سید حسن تقی زاده که از مدافعان اوست، در معرفی اش در مجله کاوه و کتاب مردان خود ساخته، درباره نماز نخواندن سید مینویسد:

«شخص دیگری باینجانب روایت کرد که وی با حاج امین‌الضرب از راه حاج طرخان بمسکورفت و چون بمسکورسید مشاهده شد که امین‌الضرب که خیلی مرید و شیفته وی بود نسبت باو کم اعتقاد شده، چه میگفت که در عرض راه دیده است که سید نماز نمیخواند<sup>۳</sup>»

سید جمال نه تنها نماز نمی خوانده بلکه اساساً اعتقاد صحیحی هم به مبانی مذهبی نداشته و آنچه را که بزبان و قلم می آورده تظاهر با اتحاد اسلام و عنوان کردن موضوع بقصد بهره برداریهای سیاسی خارجی بوده است. سلیم العنحوری در قصیده «سحرهاروت» در باره دیانت سید می نویسد «سید در علم الادیان تحقیق کرد و سرانجام ملحد شد و فائل بقدم عالم گردید... و معتقد شد که اعتقاد بوجود محرك اول و حکیم موهوم است...»<sup>۴</sup> روزنامه اختر هنگام سفر سید جمال به لندن و همکاری او با ملکم مقاله ای تحت عنوان «شیطان در لباس انسان»، نوشته ضمن شرح و زندگی سید بتفصیل چنین می نویسد:

«این مرد با اینکه بیگانه از دین است و خود را برای پیشرفت پاره ای مقاصد نامشروع و داخل مسلک علمای اعلام کرده است... در هنگام ورود آ نشهر مینو بهره که

۱- مجله خواندنیها شماره ۸۳ سال ۲۴

۲- رجوع شود بشرح حال سید در همین فصل و همچنین مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده سید جمال در کتابخانه مجلس شورای ملی.

۳- ص ۵۲ مردان خود ساخته.

۴- زعماء الاصلاح فی العصر الحدیث - چاپ مصر از احمد امین ص- ۱۱۰.



پایتخت بزرگ اسلام است [اسلامبول] نام شیخ افغانی بر خود بست و در مطبعه تعلیم و تدریس نشست و در ظرف اندک مدتی بسیاری از طالبان علم در حلقه درسش جای گرفتند. چون بازار خود را گرم دید آنکاه خبث باطنش در هیجان آمد و علی رؤس الاشهاد اظهار زندقه و الحاد نموده حاشا و ثم حاشا نبوت را بعنوان صفت یاد نمود ولی حکومت سفید عثمانی از راه باریک بینی او را مجال نداد تا به اضلال مردم پردازد و او را نفی بلد کرد و از دار الخلافه بیرون نمود بطوریکه او از اسلامبول بجانب مصر رهسپار شد ... آنجا هم قتل دهان برداشته در حق اهل شرع مقدس بنای بدزبانی را گذاشت چیزی مانده بود که آن مرد پست فطرت آشوبی بلند کند حکومت مصر نیز نفی بلد و اخراجش کرد ... هر گاه این شیخ گمراه نعون بالله داخل سلك علما و فضلاء اسلام بود هر آینه با ارامنه مفسد و باغی همدست نمیشد ...<sup>۱</sup> سید جمال که جمعی او را منادی اتحاد اسلامش می خوانند ، حتی توکر و مستخدم مسلمان هم نداشت و روزی که در اسلامبول مرد بنا بنوشته مرید باوفایش « در آغوش خادم باوفای مسیحی خود جان سپرد »<sup>۲</sup>

برای سید جمال الدین ، دین و ملیت و همه چیز دیگر همکاری با یهودیان بی معنی بود . او بهر جا که پول ، توطئه و دسیسه برای کسب مقام و شهرت وجود داشت ، راه مییافت و خود را در اختیار صاحبان زر و زور و فساد و تباهی می گذاشت . او نه تنها مخالف اسلام و خدا پرستی بود ، بلکه در مدتی که در پاریس اقامت داشت ۱۸۸۳-۱۸۸۵ (۱۳۰۰-۱۳۰۲ هـ) خود را در اختیار سرمایه داران یهودی پاریس و قاهره گذارده و با کمک آنها روزنامه و نشریه منتشر می کرد و از این راه امرار معاش مینمود . در آن ایام یهودیان مصر و فرانسه با دادن پول تزول به فلاحان فقیر مصر استفاده سرشاری می بردند . هنگامی که انگلیسها مصر را کاملاً اشغال و اقتصاد آن کشور را بدست گرفتند ، دستجات تزول خوار مصری که اکثرأ کلمی مصری یا فرانسوی بودند ب فکر مبارزه با انگلیسها افتادند .

۱- مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده سید جمال ص ۱۴۴ .

۲- مردان نامی شرق - مقاله تقی زاده ص ۳۳۷ .

در مصر آنروز صرافان کوچک پول را از سرمایه‌داران بزرگ با منافع کمتری قرض می‌کردند و بعناصر فقیر وام می‌دادند. سرمایه‌داران نزول خوار طراز اول، بنوبه خود با بانکداران یهودی پاریس طرف معامله بودند و با آنان داد و ستد داشتند. این دو دسته کلیمی چون منافع خود را با وضع مقررات جدید از طرف انگلیسها در خطر می‌دیدند، با کمک «جیمس سانوا» کلیمی که از نویسندگان معروف و باهوش بود، با سید جمال‌الدین تماس گرفتند و او را برای انتشار روزنامه‌ای بزبان عربی آماده کردند. چون برای سید جمال، یهودی و مسلمان، انگلیسی و فرانسوی، هیچ‌کدام فرق نمی‌کرد و هر جا «پول» و «توطئه» بود، سید حاضر بکار میشد، و لذا با «جیمس سانوا» که در مصر بنام ابو نظاره «یعنی پدر عینک‌ها» معروف بود، شروع با انتشار مجله‌ای بنام «ابو نظاره» در پاریس کردند<sup>۱</sup>. علی‌شیری می‌نویسد: «... سید جمال‌الدین با جیمس سانوا در تمام دوره اقامت خود در پاریس همکاری می‌کرد و مشترکاً مجله ابو نظاره را انتشار می‌دادند. البته انتشار این مجله مستلزم مخارجی بود که با وضع اسفناک مالی آنان جور در نمی‌آمد و باید دید چه اشخاصی و برای چه منظور از این دو نفر حمایت می‌کردند. تاکنون در نوشته‌ها و آثاری که بوسیله نویسندگان و بعضی از مؤلفین خارجی درباره سید جمال‌الدین نوشته شده است، این مطلب روشن نگردیده و کسی در این فکر نبوده که بفهمد بالاخره مخارج اقامت و زندگی روزانه سید جمال و هزینه مسافرت های او و نیز مخارج مجله [و سایر نشریات او در هند - ایران - انگلستان - مصر که علیه سلاطین و دولت‌ها و سیاستهای خارجی] انتشار می‌یافته از کجا تأمین میشد؟»<sup>۲</sup>

سید جمال‌الدین روز ۱۷ فوریه ۱۸۸۳ (۱۳۰۱ هـ) از

کمک دولت فرانسه کلکته به پاریس میرود و در کوجه Seize ۱۶ اقامت میکند و او به سید جمال در ماه ۵۰ فرانک کرایه می‌پردازد و در موقع ورود بدین‌خانه نام خود را «الدین جمال» ثبت مینماید. در آن هنگام رابطه

۱. گزارش ۶۰۱ مورخ ۱۱ سپتامبر ۱۸۸۳ پلاکتیکت سفیر انگلیس در پاریس به گراند

نویل وزیر امور خارجه انگلستان.

۲. شماره ۸۷ سال ۲۴ مجله خواندنیها.



سیاسی فرانسه و انگلستان تیره شده بود و طرفین علیه یکدیگر قیام می کردند و مسافرت سید جمال الدین در آن موقع بحرانی موجب تغییرات مختلف شده بود. عده‌ای عقیده داشتند که سازمان جاسوسی انگلستان او را به فرانسه فرستاده است تا بوسیله وی از فعالیت فرانسویها در مصر و هند آگاه شود. دسته دیگر معتقد بودند که خود سید پس از اطلاع از اختلافاتی که بین این دو کشور پیدا شده بود ب فکر استفاده افتاد و خود را بدامان فرانسویها انداخته است. اداره سیاسی هندوستان در گزارشی که درین باره به وزارت خارجه انگلستان فرستاده اظهار عقیده کرده است که سید بوسیله دولت فرانسه تقویت میشود و پول نشریات و فعالتهای مضره علیه انگلیس را مقامات دولتی فرانسه از راه غیر مستقیم در اختیار وی می گذارند.<sup>۱</sup>

رئیس پلیس فرانسه در گزارشی که روز ۶ ژوئیه ۱۸۸۳ برای مدیر کل اداره امور جنائی لندن درباره سید جمال تهیه کرده می نویسد: «مشارالیه ملاقاتهای زیادی با اشخاص دارد و وضع مالی او خوب است و رفتار و اخلاق او بهیچوجه ناپسند نیست» اقامت سه ساله سید جمال در پاریس و انتشار مجله ماهانه «ابو نظیره» و «عروة الوثقی»<sup>۲</sup>، نشانه دیگری از سیاست «غیر روشن» سید جمال الدین بوده است. در آخر سال سوم اقامت او در پاریس، ویلفرد بلنت<sup>۳</sup> مستشرق معروف انگلیسی از لندن پاریس آمد و پس از چند جلسه مذاکره سید را با خود به انگلستان برد تا او را در عثمانی و ایران مورد استفاده دولت متبوعش قرار دهد. و بدین ترتیب دوره همکاری سید و فرانسویها تمام شد.<sup>۴</sup>

۱- مجله خواندنیها شماره ۸۷ سال ۲۴

۲- Le Lien indissoluble ص ۲۰۹ مردان نامی شرق .

۳- wilfred Blunt .

۴- سید حسن تقی زاده در این باره می نویسد «در سنه ۱۳۰۲ بلنت سابق الذکر سید را بلندن دعوت کرده و سه ماه در خانه وی ماند و ترتیبی داده شد که سید جمال الدین با سردروموندولف که نماینده انگلیس در مصر شده بود و قبل از عزیمتش با نجا بقصد جلب دوستی عثمانی بدوستی و حتی اتحاد آندولت و سایر دول اسلامی با انگلیس باستانبول سفری میکرد باستانبول برود. وجود سید را بلنت تفوذ وی در درباریان عثمانی و خود سلطان برای پیشرفت مقصود خود مفید می شمردند». (ص ۵۱ مردان خود ساخته)

سید جمال الدین در مدت شصت سال عمر خود چندین بار  
 سید و روسیه از روسیه طرفداری و در عین حال علیه آندولت فعالیت کرده  
 است. وی در سال ۱۸۸۵ (۱۳۰۳ هـ) که با لرد و راندولف چرچیل<sup>۱</sup> (پدر سروبنستن  
 چرچیل) وزیر امور هندوستان ملاقات کرد، دولت انگلیس را تشویق نمود که در برابر  
 روسها مقاومت کند و آنها را وادار بعقب نشینی نماید. در مصاحبه‌ای که در روز ۲۲ جولای  
 ۱۸۸۵ (۱۳۰۲ هـ) بین او و چرچیل در وزارت هندوستان با حضور ویلفرید بلنت انجام  
 گرفت آندوچنین گفتگو کردند:

چرچیل - آیا با افغانها ازما بیش از روسها نفرت دارند؟

جمال الدین - روسها به افغانه آزاری نرسانیده‌اند.

چرچیل - آیا شما تصور نمیکنید که روسها بیش از انگلیسها با اسلام صدمه

رسانیده‌اند؟

جمال الدین - بله تصدیق میکنم، روسها بعضی از ممالک کوچک را از قبیل کریمه  
 چرکس و غیره که در میان آنها یکعده ترکمن زندگی میکنند تصرف کرده‌اند در صورتی  
 که انگلیسها امپراتوری بزرگ دهلی را ازین برده و به مصر و سودان تجاوز نموده‌اند...  
 سه دلیل بزرگ برای اینکه چرا مسلمانان هند از شما بیش از روسها نفرت دارند  
 وجود دارد:

اولاً - برای اینکه شما امپراطوری دهلی را مضمحل کردید.

ثانیاً - شما مستمری و حقوق پیشوایان مذهبی مؤذنین و مستحفظین مساجد را  
 قطع کردید در صورتیکه روسها باین موضوع خیلی توجه داشتند.

ثالثاً - شما در ارتش به مسلمانان درجه نمی‌دهید ولی روسها اینکار را همیشه  
 رعایت کرده‌اند.

چرچیل - پس شما فکر میکنید انگلستان برای مسلمانان از روسیه خطرناکتر

می‌باشد؟



جمال الدین - نظر من این نیست من از گذشته دارم صحبت میکنم گرچه در سابق انگلستان بیش از روسیه بضرر رسانیده است ولی در حال حاضر روسیه خطرش بیشتر است. هرگاه روسها در شهر مرو بیش از پنجسال بمانند دیگر از افغانستان و ایران و آنطولی و هندوستان چیزی باقی نخواهد ماند تمام این کشورها را خواهند گرفت آنها ممکن است بعضی از شهرهای غیر مهم را ترك کنند ولی مرو را هرگز از دست نخواهند داد و در آنجا مستقر خواهند شد.<sup>۱</sup>

با وجودیکه سید روسها را حامی مسلمانان، مؤذنین مساجد و تعمیرکننده مساجد می داند و اقرار می کند که روسها به افغانها صدمه رسانیده اند و افسران را در ارتش خود راه می دهند، مع الوصف وزیر امور هندوستان و دولت انگلستان را تشویق مینماید که علیه روسها جبهه ای بوجود آورند و با آنها از در جنگ درآیند، سید جمال الدین در پایان مصاحبه خودش با «راندالف چرچیل» باو می گوید « شما باید با مسلمانان متحد شوید و با کامک افغانه، ایرانیان، ترکها، مصریان و عربها، روسها را از مرو تا ساحل بحر خزر برانید.<sup>۲</sup> توصیه ای که سید در سال ۱۸۸۷ (۱۳۰۴ هـ) به وزیر امور هندوستان کرده بود، در واقع خط مشی سیاسی انگلیسها در قرن نوزدهم و بیستم شد و سید جمال الدین که در این ملاقات خود را دشمن روسیه و این کشور را دشمن استقلال ممالک اسلامی می دانست، ناگهان ب فکر مسافرت بروسیه و جلب موافقت روسها برای جنگ با انگلیسها افتاد. گزارش سفیر انگلیس از سنت پترزبورگ به «مارکیزاف سالیسبوری»<sup>۳</sup> وزیر خارجه وقت انگلستان که در تاریخ ۲۷ آوریل ۱۸۹۲ م (۱۳۰۹ هـ) بلندن فرستاده شده حاکیست که مسافرت سید در آن سال ۱۸۸۵ م - (۱۳۰۲ هـ) باین منظور بوده است. سفیر انگلیس در این گزارش می نویسد: «... سپس بروسیه رفت و در آنجا خود را نماینده مسلمانان هندوستان قلمداد کرد و از دولت روسیه تقاضا نمود علیه انگلیسها باو کامک

۱ - مجله خواندنیها شماره ۶۷ سال ۲۴

۲ - اسناد وزارت خارجه انگلیس

۳ - Lord Salisbury

نمایند،<sup>۱</sup> خان ملك ساسانی به نقل از روزنامه قفقاز<sup>۲</sup> می نویسد: «سید بروسیه رفت که بتوسط کاتکوف روزنامه نویس مشهور مسکو با اولیای دولت روس تماس حاصل کند. یکی از مقاصد وی در مسافرت بروسیه این بود که نظر مخالف دولت روس را نسبت به ولیمهدی ظل السلطان تعدیل نماید و خاطر اولیای دولت روس را بوی متمایل گرداند و سعی کند که از دولت روس مأموریتی در آسیای وسطی برای تبلیغات اتحاد اسلام بدست بیاورد ولی موفق نشد. بالجمله سید جمال سه سال در پترزبورگ بماند ولی وی موفق بملاقات امپراتور روس و اجرای مقاصد خود نگردید و از روسیه با گذرنامه ایرانی که بیکریگی روس در ۲۰ آوریل ۱۸۸۸ [ذیقعه ۱۲۲۲] تحت شماره ۱۰۸-۷۸-۷۴۵ آنرا ویزا کرده بود به آلمان مسافرت کرد.»<sup>۳</sup>

در سال ۱۳۰۸ هـ (۱۸۹۱) که ناصرالدینشاه در مونیخ بسر می برد، امین السلطان صدر اعظم از شاه تقاضا کرد تا باو اجازه شرفیابی داده شود. در آن ایام روسها از امین السلطان بعلت امتیازاتی که بانگلیسها داده بود، سخت رنجیده بودند. اتابک روس مآب، که انگلوفیل شده بود، بخیال اینکه سید در میان درباریان روسیه نفوذی دارد به وی مبلغی پول داد و او را روانه آنکشور ساخت. سید به اتابک گفته بود که با «دوگروس» رئیس الوزرا و «زینوف» وزیر خارجه رابطه نزدیک دارد. و در مدت اقامتش در روسیه با «ایگناتیف» و «مادام» «نویکوف» و «ژنرال ریختر» و ملکه روسیه ملاقاتهایی نموده<sup>۴</sup> و بعلاوه پادشاه روسیه از او جانبداری می کند.

اما این بستگیها با آنچه را که ادعا می کرد صحیح نبود، زیرا سفیر انگلیس در گزارشی که از روسیه برای وزارت خارجه دولت متبوع خود فرستاده می نویسد: «موقعی که شیخ در روسیه بود با آقای زینویف چندین مرتبه تماس گرفته و روابطی با او برقرار نموده. مشارالیه حالا در تهران چنین وانمود کرده که تحت حمایت دولت

۱- اسناد بایگانی عمومی دولت انگلستان.

۲- شماره هفتم می ۱۸۹۵ مطابق ذیحجه ۱۳۱۳.

۳- سیاستگران قاجار جلد اول ص ۱۲۷.

۴- مردان نامی شرق ص ۲۴۴.



روسیه درآمده است و بدون شك در نظر دارد به نفع روسیه فعالیت‌های انجام دهد...<sup>۱</sup> سید بار دیگر به روسیه رفت و پس از اینکه چندین بار با صدر اعظم روس و مستشاران سیاسی و مشاورین روسها ملاقات و زد و بند‌هایی نمود<sup>۲</sup>، پس از دو ماه اقامت در پایتخت این کشور و متقاعد کردن روسها در ۱۳۰۷ هـ (۱۸۹۰) پس از مراجعت ناصرالدین شاه بایران به تهران بازگشت و بار دیگر در منزل حاجی محمد حسن امین الضرب اقامت کرد. با وجودیکه بنا به ادعای سید حسن تقی‌زاده، امین الضرب در سفر قبل نسبت به سید بعلت «نماز نخواندن» کم اعتقاد شده بود، معینا بنا به اشاره‌ای که از مراکز مربوطه به او شده بود، سید را با جلال و شکوه پذیرفت و از او پذیرائی مجلل کرد.

سید در این سفر آنچه می‌توانست به شاه قاجار امانت می‌کرد و چندین نامه بی‌امضاء را تا زیر بالش وی رسانید. ناصرالدین‌شاه که او را محرک اصلی و نویسنده شبنامه‌ها می‌دانست سرانجام دستور اخراجش را صادر کرد. وغلامان و فراشان شاهی، وی را با وضع زنده‌ای از شهرری بیرون کشیده، تبعید کردند. ابراهیم صفائی مینویسد: «عجب اینجاست که با آن همه نفوذ کلام سید، کسی بداد او نرسید و بعلت مقاومت او را از ته بازار چه حضرت عبدالعظیم تاجلو بازار کشان کشان بردند و چون نزد مردم متهم بود که بی‌دین است و سید نمی‌باشد در بازار شهرری بند شلوارش را پاره کردند که به بینند مختون هست یا نه؟ و او را مکشوف‌العوره سوار اسب کردند...»<sup>۳</sup>

کندی وزیر مختار انگلیس در تهران در گزارش محرمانه شماره ۱۱ مورخه ۱۲ ژانویه ۱۸۹۱ این نامه را بوزیر خارجه انگلستان مینویسد: «بازگشت بنامه شماره ۳۴ محرمانه مورخ ۴ مارس ۱۸۹۰ جناب عالی پیرو نامه شماره ۱۴۶ مورخه ۲۴ آوریل ۱۸۹۰

۱- گزارش محرمانه شماره ۴ از سن پترزبورگ - ۷ فوریه ۱۸۹۰ ضبط در بایگانی عمومی انگلستان.

۲- مردان خود ساخته، ص ۵۲.

۳- رهبران مشروطه جلد اول، ص ۱۸.

جناب آقای دوروموند وولف! اینک احتراماً یادآور میشود که چند روز پیش شاه يك نامه سرگشاده و بدون امضاء دریافت داشت که در آن بطور شدید اعلیحضرت را بواسطه سوءاداره ایران و مداخله انگلستان در امور داخلی ایران، مورد انتقاد قرار داده و شدیداً به ایشان اهانت کرده بودند .

چون برای اعلیحضرت مسلم شد که این نامه به تحریک جمال الدین معروف نوشته شده است لذا دستور داد مشارالیه را بفوریت از کشور اخراج نمایند و درین مورد به نصیحت و تذکر امین سلطان واقعی ننهادند نظر صدر اعظم این بود که اخراج و تبعید او باید خیلی به آرامی و بدون سروصدا انجام بگیرد والا دولت ممکن است مواجهه با در سرفهائی بشود علی الخصوص که سید در مقبره حضرت عبدالعظیم نزدیک تهران بست نشسته و به آنجا پناه آورده بود .

سید در باغی که متصل به حرم مطهر بود دستگیر شد . گرچه کمی از آن مکان مقدس دور بود ولی چون جزو ملک حرم بود محل بست هم محسوب میشد در موقع دستگیری مختصر مزاحمتی بتوسط سید ایجاد گردید و کسانی که از وی حمایت میکردند مقاومت کوتاهی نمودند ولی ظاهراً مأمورین پس از زد و خورد مختصری سید را سوار به اسب نمودند بهمراهی سی نفر سوار به کرمانشاه بردند و از آنجا قرار است نامبرده را به سرحد ترکیه تبعید نمایند .

نزد سید نامه هائی بود که شرکت و همدستی عده ای از رجال بزرگ ایران را در توطئه علیه دولت ثابت نموده است . برجسته ترین آنها امین الدوله وزیر پست و رئیس دارالشورای سلطنتی است و او یکی از رقبای سرسخت امین السلطان میباشد در این نامه شاه ، امین السلطان و سایر وزراء مورد حمله و ریشخند قرار گرفته اند . با احترامات -  
کندی .

در حاشیه این نامه بتاريخ ۱۵ ژانویه یعنی چهار روز پس از تهیه گزارش مطالب زیر اضافه شده است : «دیروز امین السلطان خبر داد که آقای گریگورودیچ مترجم



سفارت روس نزد او آمد و شکایت از این داشت که چرا سید را دستگیر و به سرحد تبعید کرده‌اند و این عمل دولت را نتیجه اصرار سفارت انگلیس میدانست این نظر که در محافل ایرانی نیز شیوع پیدا کرده بوسیله امین الدوله به آقای «بونزوف» سفیر روسیه القاء شده است.

امین السلطان بصورت حق بجانب این اظهارات را بکلی انکار نمود و در ضمن اشاره کرد نه فقط بواسطه اینکه سید تبعه ایران بود شاه حق داشته است باکمال آزادی هر معامله‌ای را که سزای او بود، با وی بنماید بلکه در حقیقت دخالت سفارت روسیه و طرفداری آن از سید، این سفارت را اخلاقاً مشغول هر گونه پیش آمد سوئی خواهد نمود که از جمله ممکن است بر اثر توطئه‌هایی مخفیانه بدست همدستان خطرناک او برپا شود. امین السلطان به من اطلاع داد که آقای کریگورودویچ به محض شنیدن این حرفها موضوع حمایت سفیر روس را از سید بکلی حاشا نمود. امضاء کنیدی<sup>۱</sup>

سید جمال پس از تبعید از ایران، مدتی در بصره و بغداد بسر برد و سپس مستقیماً بانگلستان رفت. او که يك عمر نظاهر به دشمنی و مبارزه علیه سیاست استعماری انگلستان در هند، مصر، ایران و سایر نواحی خاورمیانه و آسیا کرده بود، این بار خود را چنان بدامان انگلیسها انداخت که بطور علنی مورد حمایت آنان قرار گرفت. وی چون میدانست که برای همیشه از مراجعت بایران محروم شده و دیگر در این کشور نقشی نخواهد داشت به لندن رفت تا بوسیله دوستان انگلیسی خویش، امثال بلنت، چرچیل، وولف و براون نقشی را که آنان بعهده اش میگذاشتند ایفاء نماید. تا این تاریخ سید همه جا نظاهر بمخالفت با انگلستان و دشمنی با سیاست استعماری میکرد ولی درینوقت که اسناد دولتی انگلستان پس از گذشت هفتاد سال منتشر شده و در دسترس عموم قرار گرفته است معلوم گردیده که در گرماگرم مبارزه قلمی و علنی سید جمال در مصر و سودان و شمال آفریقا و انتشار بیانیه‌ها، شب نامه‌ها و مقالات علیه

### سید در آغوش انگلیسها

سیاست استعماری بریتانیا این سیاست حداکثر استفاده را از او میکشیده است

علی مشیری که اسناد دولتی انگلستان را در مدت دو قرن گذشته بدقت بررسی کرده درین باره پرده از اعمال سید برداشته و پس از ترجمه يك مقاله بسیار شدیدالحن سید بفارسی چنین اظهار نظر میکند « . . . یکی از مقالات سید بطوری زنده بود که نخواستند همه آنرا ترجمه کنند و روح خوانندگان انگلیسی را معذب سازند . در این مقاله سید انگلیسها را از قول فیلسوف معروف خودشان داروین میمون خطاب نموده و با عناوینی به افراد انگلیسی توهین کرده است ضمناً مخفی نماند انگلیسها برای بعضی از مقاصد سیاسی که در نظر داشتند ، از این مقالات زنده سید جمال الدین نه تنها ناراضی نبودند بلکه قلباً نیز خوشحال و شادمان بودند . این مقالات زمینه را در مصر برای تسلط انگلیسها خیلی زودتر از انتظاری که داشتند آماده ساخت و تازه بطوریکه ملاحظه خواهید فرمود انگلیسها از شهرت ضد انگلیسی سید چه استفاده‌هایی بعداً برده‌اند .<sup>۱</sup> » بی‌جهت نیست که حتی نیم قرن بعد از مرگ سید جمال هنوز، عده‌ای اصرار دارند که ویرا يك عنصر ضد استعمار انگلیس و مخالف سیاست آندولت قلمداد نمایند ، ولی اساد سیاسی نقش حقیقی او را آشکار ساخته است .

سیدحسن تقی‌زاده در باره ضد انگلیسی بودن سید مینویسد :

« از همه ارباب سلطه جابر و جائر داخلی و خارجی وی تمام عمر را بیشتر باعلی درجه و شدیدترین وجهی برضد انگلیس مجاهدت کرد و تعصبی فوق‌العاده در این باب داشت که گاهی حتی

آیا سید جمال  
عامل انگلیسها  
بوده ؟

آثار افراط هم شاید در آن غیرت و حمیت طبیعی و معقول دیده میشد .<sup>۲</sup> »

خود سید جمال الدین ، در بعضی از مقالاتش علیه انگلیس نظریاتی ابراز کرده و حتی در دیباچه کتاب عربی ( تاریخ الافغان ) انگلیسها را به گفتاری که با بلعیدن دوست میلیون مردم هند و آشامیدن آب رودخانه‌های سند و گنگک سیر نشده و برای

۱- مجله خواندنیها شماره ۸۹ سال ۲۴

۲- مردان خود ساخته ص ۵۲



بلع باقی دنیا دهن باز کرده است و میخواید آبهای نیل و جیحون را هم بیاشامد ، تشبیه کرده است .

معیناً چنانکه قبلاً گفته شد ، مدارك موجود خلاف این نظر را نشان میدهد و یکی از گویاترین آنها ، اظهاراتی است که از طرف «ویلفرید بلنت» انگلیسی هنگام معرفی سید به «راندولف چرچیل» وزیر امور هندوستان بعمل آمده است . بلنت درین معرفی میگوید : «گرچه نام او در لیست سیاه است و همه او را دشمن سرسخت انگلیس میدانند ولی هرگاه او دارای چنین شهرت و سوابقی نبود چگونه می توانست برای ما فائده ای داشته باشد .» پس از این ملاقات چرچیل و بلنت که یکی در خدمت وزارت مستعمرات انگلستان و دیگری عضو سازمان جاسوسی اینتلجنت سرویس و بنام شرق شناس در آفریقا و خاورمیانه ، تحقیق علمی ، باستانشناسی و شرق شناسی میکرده است ، به «در و مو ندولف» مأمور فوق العاده انگلیس در اسلامبول توصیه میکنند که با سید کار کند و او را برای اجراء نظریات دولت انگلیس به عثمانی ببرد .

ویلفرد بلنت در یادداشت های روز ۶ اگست ۱۸۸۵ خود مینویسد : « بعد صحبت از این شد که اگر جمال الدین موقعی با اسلامبول برود که ولف هم آنجا باشد آیا سلطان عثمانی تفاهمی با وی خواهد داشت یا خیر ؟

جمال الدین گفت : « چون سلطان او را دشمن سیاست انگلیس میدانند ، تصور خواهد نمود که رفتن وی به اسلامبول برای مخالفت با سیاست ولف است . مگر اینکه ولف جریان را با سلطان حالی کند»<sup>۲</sup> . در اثر اصرار «چرچیل و بلنت» ولف با رفتن سید به اسلامبول موافقت کرد و بلنت يك بلیط مسافرت و صد لیره طلا به سید داد . ولی وقتی ولف به اسلامبول رسید و از درجه نفرت و اترجار مردم عثمانی و مسلمانان از سید مطلع گردید تلگرافی به بلنت اطلاع داد که از حرکت وی تا آماده کردن زمینه مساعد جلوگیری کند .

انگلیسها وقتی می بینند که حرکت سید به عثمانی صلاح نیست ، تصمیم میگیرند

۱- یادداشت های بلنت - روز ۲۲ جولای ۱۸۸۵

۲- مجله خواندنیها شماره ۸۸ سال ۲۴ به نقل از کتاب بلنت .

از وجود سید در انگلستان علیه ناصرالدینشاه استفاده کنند .

سید جمال‌الدین هنگام اقامت خود در لندن با کمک و همراهی میرزا ملکم‌خان که بعزت گرفتن چهل هزار لیره رشوه از سفارت ایران در لندن معزول شده بود ، آنچه توانست در تخفیف مقام ناصرالدینشاه کرد و در ملاقاتهایی که با سیاستمداران ، سرمایه داران ، روزنامه‌نگاران و مستعمره‌چیان بعمل آورده ، درباره اوضاع خراب ایران و خلع ناصرالدینشاه تحریکاتی نمود . و با وسائلی که در ایران داشت اوراق و نوشته‌ها ، شب‌نامه‌ها و اعلامیه‌های سری و علنی را برای شاه قاجار فرستاد .

ناصرالدینشاه که پنجاه سال در ایران با قدرت تمام سلطنت کرده بود ، از دیدن این اعلامیه‌ها و نشریات موهن عصبانی گردید و بوسیله امین‌السلطان از دولت انگلیس خواست تا سید و ملکم را از انگلستان اخراج نماید و بمقامات رسمی ایران تحویل دهد . صدر اعظم سواد دستخط شاه را باضافه نامه‌ای بسفارت انگلیس ، در تهران تسلیم کرد . و سرلاسیل وزیر مختار وقت انگلیس در تهران که میدانست از این پس باید نسبت به اقدامات و مکاتبات پادشاه قاجار بی‌اعتنائی کند ، در ملاقاتی که با صدر اعظم نمود ، قوانین جاریه انگلستان را به رخ او کشید . وزیر مختار بعداً در این باره به «مارکیزاف سالیسبوری» وزیر خارجه کشور خود چنین گزارش داد : «... من به امین‌السلطان گفته‌ام که این نامه‌ها را برای ملاحظه جناب عالی تقدیم خواهم داشت ولی در عین حال به آن عالی جناب [امین‌السلطان] یادآوری کردم که برای دولت امپراطوری انگلستان غیرممکن خواهد بود علیه شخصی که در لندن زندگی می‌کند قدمی بردارد مگر بموجب مقررات قانون...» نامه‌های سفیر انگلیس و اعتراضات شاه و صدر اعظم بهیچوجه در تصمیمی که انگلیسها برای رفع خطر وجود ناصرالدینشاه و هتک احترام او اتخاذ کرده بودند مؤثر نیفتاد و آنها همچنان سید جمال را تشویق کردند که با روزنامه‌نگاران انگلیسی مصاحبه کند و مقالاتی برای آنها بنویسد . حتی کار بجائی رسید که کلوبهای مختلف انگلیسی از سید جمال‌الدین دعوت میکردند تا برای آنها سخنرانی نماید . و او نیز در کلیه مقالات و مصاحبه‌ها و سخنرانیهای خود يك کلمه علیه انگلستان و سیاست



استعماری آندولت در افریقا ، خاورمیانه و آسیا بزبان نمیآورد ولی مرتباً علیه اوضاع ایران داد سخن میداد .

علی مشیری مینویسد « از مجموع مطالعاتیکه بعمل آمده است چنین معلوم میشود، پس ازاینکه رجال انگلستان از نزدیک به روحیه و افکار سید جمال الدین آشنا می شوند نظرشان کاملاً نسبت به اوعوض می شود و نیز در اثر روابط نزدیک میرزا ملکم خان با سیاستمداران انگلیس هرگونه سوء تفاهمی که در سابق بین او و بعضی از رجال انگلستان وجود داشته بکلی مرتفع میگردد<sup>۱</sup> . »

بدین ترتیب، کاملاً معلوم میگردد که ملکم با گرفتن رشوه قرارداد تنباکورا بتهران خواب آلود تحمیل کرده و کار او بمحاکمه کشیده شده بود، ناگهان تبدیل به عنصری پاک و محبوب مجامع لندن شد و درهای همه مؤسسات دولتی و کلوپها و مجامع فراماسونری بروی او و برادر ماسون دیگرش (جمال الدین) مفتوح گردید و شرایط همکاری کامل بین او و سید برای پیش بردن مقاصد امپراطوری تأمین گشت .

ناصرالدینشاه که کم و بیش متوجه تحریکات انگلیسها و دشمن ظاهریشان « شیخ جمال » شده بود ، دو نامه متوالی به صدر اعظم خود نوشت و از او خواست تا سیاست انگلیس را برای او روشن کند . در نامه اول نوشت « اگر انگلیسها سید را مجازات نکنند ما باید از دوستی با آنها بکلی نومید شویم<sup>۲</sup> » در نامه بعدی اعلام داشت ، در این تردیدی نیست که این شخص شرور و متقلب باید بموجب مقررات قانون تنبیه شود و معنی ندارد که او در لندن نشسته و این مزخرفات را علناً بر علیه ما و مقام سلطنت ما در همه جای دنیا انتشار دهد و نیز در مجله ای که براه انداخته است [ ضیاء الخاقین ] مردم را برای اختلال و شورش تحریک نماید ما هرگز نمیتوانیم این مطلب را قبول کنیم که دولت انگلستان دوست ما می باشد یا حامی مقام سلطنت ما است با اینکه هیچ کاری را نمیخواهند

۱ - شماره ۶ مجله خواندنیها سال ۲۵

۲ - ابراهیم صفائی مینویسد و ظاهراً قسمت انگلیسی این مجله را ملکم و براون تنظیم میکردند و دولت انگلیس را بخلع ناصرالدینشاه دعوت مینمودند، (ص ۲۰ رهبران مشروطه ایران)

صورت بدهند به این شخص اجازه میدهند این همه مزخرفات بنویسد باز هم ادعا میکنند انگلستان کشور آزادی است ...»

پس از اینکه نامه دوم تسلیم سفیر انگلیس شد ، سر لاسل وزیر مختار آندولت در تهران به امین السلطان صدراعظم گفت :

« من باید یادآور شوم که دولت امپراطوری انگلستان راجع بحفظ و حراست اموال و تأسیسات کمپانی تنباکوجز با مراجعه بمقامات قضائی نباید راه دیگری را در نظر بگیرد» وزیر مختار انگلیس با عنوان کردن این موضوع ، هدف نهائی دولت انگلیس را در مخالفت با ناصرالدینشاه آشکار کرد و مسلم ساخت که همه تحریکات دولت او، در اثر لغو قرارداد تنباکوست و سید پول پرست و جاه طلب نیز مثل همیشه آلت دست این دولت قرار گرفته و تطمیع شده است.<sup>۱</sup>

مقارن همین ایام بار دیگر وزارت خارجه انگلستان تصمیم باعزام سید جمال به عثمانی گرفت ، و او را روانه اسلامبول ساخت . ابراهیم صفائی مینویسد : « در همین اوقات بود که فکر قتل ناصرالدینشاه در لندن بین سید و براون خاورشناس معروف و مأمور مشکوک وزارت خارجه انگلیس و ملکم مطرح شد<sup>۲</sup>. در نتیجه سید جمال با تجلیل و احترام فراوان به استانبول رفت و با آغوش باز مورد استقبال سلطان عبدالحمید ، خلیفه ستمگر و ظالمی که وزرائی چون اسمعیل پاشا و عالی پاشا داشت قرار گرفت . با آغاز فعالیت سید در استانبول علیه شاه ایران ، مرحله جدیدی از اختلافات شیعه و سنی و جنگ بین طرفداران مرحوم میرزای شیرازی و عمال حکومت عثمانی پیش آمد ، که در این جنگ شیعیان فاتح شدند و مأموران دولت عثمانی را مقتول و مذبذب نموده و از سامره بیرون راندند . این واقعه باعث ناراحتی شدید سلطان عبدالحمید شد و او که تصور کرده بود ، ناصرالدینشاه خیال تصرف کربلا و نجف و بغداد را دارد ، مضطربانه سید جمال را از لندن احضار نمود و با او بمشورت پرداخت و گفت : ناصرالدینشاه از سلطنت با دوام و قدرت و نفوذ خود حیثیتی بدست آورده که اگر با بر جا بماند وضع مرزهای عثمانی در

۱- عصری خبری ص ۱۲۷

۲- رهبران مشروطه جلد اول ص ۱۹



خطر خواهد بود و روحانیون شیعه و مردم ایران بحمايت ما (برای تشکیل خلافت مسلمین) بر نخواهند خاست. بنا بر این باید زودتر نقشه خود را عملی کنیم<sup>۱</sup>. و بسید گفت: شما هر کاری را که در باره او باید کرد اجراء نمائید و از هیچ چیز پروا نکنید<sup>۲</sup>. بدین ترتیب نقشه قتل ناصرالدینشاه که قبلاً در لندن بین سید، براون، ملکم و بلنت از یک طرف و محفل فراماسونری در وزارت خارجه و وزارت هندوستان از طرف دیگر مطرح شده بود، با زمینه مساعدی که سفیر انگلیس در دربار عثمانی بنفع سید فراهم کرد، و بعد از مذاکره سلطان عبدالحمید و سید قطعی شد<sup>۳</sup>.

اولیای وزارت خارجه انگلیس از اینکه سلطان عبدالحمید و سید جمال مأمور قتل شاه شده اند راضی بودند، زیرا آنها میخواستند پس از مرگ شاه مقتدر ایران، نفوذ روسیه را بهتر تریبی که ممکن باشد و برای همیشه از دربار ایران قطع کنند. اگر انگلیسها بوسیله عوامل خود در ایران «رأساً اقدام به قتل شاه میکردند»، بعدها نمیتوانستند از جانشین ضعیف النفس او استفاده سیاسی و اقتصادی ببرند. بنا بر این بهترین راه انتخاب سید جمال الدین و پشتیبانی سلطان عبدالحمید از او بود که در اینکار هم موفق شدند.

ابراهیم صفائی مینویسد «به همین مناسبت مقدم سید را که مردی خطرناک و مخالف سرسخت پادشاه ایران بود و در لندن هم بدین نیت سوء تحریک شده و برای جاه طلبی بهره کاری دست میزدگرمی داشته و بالاخره روزی او را بطور خصوصی در قصر «یلدز» بصره نهار دعوت کرده پس از صرف نهار در کشتی بخار روی دریاچه قصر یلدز بگردش

۱- سلطان عبدالحمید مقرری خوبی برای سید جمال تعیین کرده بود ابراهیم صفائی مینویسد:

«... سید ماهی دوست لیره با يك عمارت و اثاثیه و کالسکه سلطنتی با تمام مصارف در اختیار خود گرفت» (جلد اول رهبران مشروطه ص ۲۰ به نقل از انقلاب ایران براون ص ۴۵ و حیات سیاسی سید جمال الدین ص ۴۷) خان ملک ساسانی که سالها در عثمانی مأمور سفارت ایران بود، مقرری سید را ماهی سیصد لیره ترك میداند. جلد اول بازیگران قاجار ۲- انقلاب ایران ص ۷۶ و تاریخ بیداری ایران ص ۸۹

۳- گزارش سفیر انگلیس در دربار عثمانی بوزارت خارجه انگلیس. اسناد بایگانی عمومی

پرداخته و در آنجا مکنونات قلبی خود را برای از میان برداشتن ناصرالدینشاه اظهار کرد، سید کینه‌توز و جاه‌طلب و تحریک شده که در افغان و مصر و ایران بعلت شتابزدگی و بی‌پروائی و دوروئی توانسته بود باوج قدرت و دوره حکومت برسد، سلطان عبدالحمید را با بیانات مؤثر و گیرای خود نرم کرده قول و قراری با هم گذاشتند که ناصرالدینشاه را از میان بردارند و سید با نفوذ خود تمام ممالک اسلامی را متحد کند و سلطان امیر المؤمنین کل مسلمین بشود و ناچار سید هم پاشا یا اعلم کل ممالک اسلامی می‌شد!<sup>۱</sup> هنگامیکه همه مقدمات قتل ناصرالدینشاه فراهم شد، دو نفر از رؤساء فراماسونری ایران که یکی از آنها در لباس روحانیت بود، به اشاره لژ و استاد اعظم ملکمخان میرزا رضا کرمانی را که از فدائیان سید بود و از مظالم دولت مینالید به عثمانی حرکت داد. میرزا که قبلاً به تهیمت قتل خواهر خود از کرمان فرار کرده بود و در تهران فعالیت‌های سیاسی داشت و مدتی را در زندان بسر برده بود، وقتی با کمک خرج آقا شیخ هادی نجم‌آبادی به استانبول رسید و شرح بدبختی‌های خود را به سید بازگفت، سید جمال باو جواب داد «تو غیرت نداری! ظالم را باید کشت» سپس او را به بیمارستان فرانسویان فرستاد تا معالجه شود و پس از معالجه روزها او را در کالسکه خویش می‌نشانید و شهر را باو نشان میداد. سرانجام میرزا رضا بایران آمد و روز هفدهم ذی‌قعدة ۱۳۱۳ (۱۸۹۶) ناصرالدینشاه را بضراب گلوله بقتل رسانید.<sup>۲</sup> سلطان عبدالحمید وقتی خبر قتل ناصرالدینشاه را شنید بسیار خوشحال شد، و چنان ذوق و شادی او را فرا گرفت که خود را بر تخت طلایی «خلیفه مسلمین» میدید ولی غافل از آنکه با انجام نقشه قتل ناصرالدینشاه، ناگهان و توأمآ فریاد مشروطیت و آزادیخواهی در ایران و عثمانی بلند شد، تا با استفاده از موج عدالتخواهی مردم، مجریان سیاست‌های استعماری که در لباس سیاستمدار روحانی و بازرگان فعالیت میکردند به نوائی برسند.<sup>۳</sup>

۱- رهبران مشروطه جلد اول ص ۳۰

۲- ناظم الاسلام کرمانی مینویسد «ناصرالدینشاه در ۱۳۱۳ بفتوای فیلسوف اعظم سید جمال‌الدین بدست میرزا رضا کرمانی که از ستمدیدگان بود از پای درآمد»

۳- خان‌ملاک ساسانی مینویسد «سیاستمداران انگلیسی و وزارت خارجه آنکشور در ایران و عثمانی با دست فراماسونها، جاسوسها و اعمال شناخته شده خود دو نهضت متشابه و یکنواخت دایر کردند»



شاید سید جمال ، سلطان عبدالحمید را مطمئن کرده بود که با قتل ناصرالدینشاه علماء و مردم ایران بنفع عثمانی و ایجاد خلافت اسلامی قیام خواهند کرد و اتحاد دو کشور عملی خواهد شد. در صورتیکه این قتل چنان مردم و جامعه روحانیت شیعه ایران و اعتبار مقدس را متأثر کرد که نامه‌های زیادی حاوی نفرت و انزجار به سید جمال و دربار عثمانی رسید . زیرا مردم این دو نفر (سلطان - سید جمال) را که هر دو سنی میشناختند ، باعث بروز این واقعه فجیع میدانستند . حتی علمای نجف و کربلا در نشان دادن انزجار خود کوتاهی نکردند . و سلطان عبدالحمید وقتی متوجه شد که تمام وعده‌های سید پوچ و بی‌اساس درآمده است و هیچکس در ایران با او اعتنائی نمیکند و حتی علمای شیعه از او تنفر بیشتری پیدا کرده‌اند، او را فراموش کرده و از قصری که در اختیارش گذاشته بودند ، اخراج نمود . بعد از اخراج او از قصر سلطان، سید همه‌جا به سلطان عبدالحمید نسبت (مالیخولیا) میداد . مأموران دربار عثمانی که گزارش گفته‌های او را بشاه دادند ، سلطان ویرا تحت نظر قرارداد و ارتباط او را با مردم قطع کرد .

در این هنگام دولت ایران برای استرداد سید فشارهایی بدولت عثمانی وارد آورد. ولی سلطان عبدالحمید که می‌ترسید با تحویل سید جمال الدین حقیقت قتل ناصر-الدینشاه بر ملا شود ، دستور قتل او را صادر نمود<sup>۱</sup>. سرانجام مرگ او در رجب ۱۳۱۴ (اکتبر ۱۸۹۶) اعلام شد و بظواهر علت درگذشت او سرطان فك اسفل و گلو قید گردید و تشییع جنازه رسمی از وی بعمل آمد . نویسنده کتاب مردان نامی شرق که خود را از مریدان سید جمال می‌داند و او را بعنوان مراد خویش و پیغمبر آزادی و حریت شرق می‌شمارد اظهار عقیده کرده است که « کارکنان سفارت ایران باشخصی که مخصوصاً برای قتل او از ایران باسلامبول رفته بود همدست شدند و بکمک ابوالهدی دشمن دیرینه سید ، بوسیله خلال دندان‌هایی که آلوده به میکروب سرطان بود، او را مسموم نمودند . در هر حال راجع بکسالت او و مبتلا شدنش بمرض سرطان جای تردید نیست ...<sup>۲</sup> و حال

۱- هشت بهشت و مقدمه دیوان فرست الدوله شیرازی .

۲- مردان نامی شرق ص ۳۳۷ .

آنکه اکنون که هفتاد سال از مرگ سید می گذرد ، هنوز دانشمندان جهان نتوانسته اند امراض سرطان را کشف کنند تا چه رسد به اینکه بتوان بوسیله خلال دندان آلوده به میکرب ، کسی را کشت . و اینهم یکی دیگر از مهمات حواریون و معتقدین ( شیخ جمال ) می باشد .

خان ملک ساسانی که چندین سال در اسلامبول وزیر مختار و سفیر ایران بود و چهل سال برای نوشتن کتاب تاریخ روابط ایران و عثمانی مطالعه کرده با استفاده از آرشیو سفارت ایران در اسلامبول ، کتابخانه و اسناد دولت و دستگاه سلطنت عثمانی درباره زندگی سیاسی و مرگ سید جمال الدین چنین نوشته است :

«... یکی از مریدان وفادار سید موسوم به عبدالحسین همدانی که از ایران همراه سید به استانبول رفته بود و تا روز آخر با او بود و در هنگام توقف من در اسلامبول دلالی قالی می کرد ، گفت که سید جمال الدین تا روز آخر صحیح و سلامت بود و شب آخر عمرش درد دندان گرفت و صبح بمن گفت که يك طبیب دندان برایش بیاورم یکی از نوکرها که از طرف سرای سلطان مأمور خدمتش بود دوید و رفت و جمیل پاشا طبیب مخصوص سلطان را خبر کرد . جمیل پاشا که وارد شد سید همان طرف دندانش را که درد میکرد بادت گرفته در اطاق راه میرفت . جمیل پاشا نشست و سید از درد دندان شکایت کرد . جمیل پاشا از نوکر خویش کیف دوا خواست و او هم بلافاصله آنرا آورد آنوقت دوائی در آورد به دندان سید زد هنوز جمیل پاشا از در خانه بیرون نرفته بود که فریاد سید بلند شد و لختی نگذشت که دهان و حلق سید بقدری ورم کرد که خفه شد و با وجود آنکه پیش از ظهر وفات کرد جنازه اش را شب شستند و دو نفر لالای سیاه از سرای آمدند و تابوتش را برداشته در مزار تربت یحیی افندی که وصل بباغ ییلدیز است بخاک سپردند .

اینجانب ، نگارنده پس از تنقیح مراسلات رسمی دولتی و نوشتجات دیگران و مرور به یادداشت هایی که از تحقیقات خصوصی در اسلامبول گرد آورده ام از آنچه گذشت اینطور نتیجه می گیرم که پس از اصرار فوق العاده سفیر ایران برای دستگیری و تبعید



سید جمال‌الدین سلطان دستور داده‌است که، سید ازخانه بیرون نیاید و در همان وقت شهرت داد که مبتلا بمرض سرطان شده دندانها و چانه‌اش را بریده‌اند و بزودی خواهد مرد. این شهرت برای آن بود که از تعقیب سفارت ایران خلاص شود از قضا همین تأثیر را هم در خارج کرد « نامه یازدهم »، ضمناً بسبب وحشت خصوصی که داشته منتظر وقت بود که سید را مسموم کند شاید آوازه حمایت دولت انگلیس از سید جمال‌الدین هم بیشتر سبب اضطراب سلطان شده باشد بهر حال برای اجرای این نقشه سه ماه موقع مساعد نشده « تاریخ نامه یازدهم علاء الملک ۲۵ و فوت سید پنجم شوال است » و همینکه فرصت بدست سلطان عبدالحمید مدعی خلافت مسلمین افتاد، توسط طبیب مخصوص خود سید را مسموم کرده و چون جلوگیری از افشاء مسئله ممکن نبود، همانوقت باز هم از طرف سرای سلطان شهرت داده شد که شاید ابوالهدی سید را مسموم کرده باشد و نویسندگان اروپائی نیز این شهرت را ذکر کرده‌اند. اما با تشکیلات جاسوسی سرای و با قدرت بی نهایت سلطان آيا هرگز ابوالهدی جرأت این را داشته که در پشت دیوار بیلدیز کسی را مسموم کند یا چنین تهمتی را بدون درخواست خداوند خانه بگردن بگیرد ... ۲

این بود سرانجام زندگی یکی از استادان لژهای فراماسونری پنج کشور که بظاهر داعیه‌ای جز مسلمانی، اتحاد اسلام، خلافت مسلمین و بیا قبول ادوارد براون فراماسون انگلیسی و طراح وزارت خارجه بریتانیا در ایران جز « نظری عمیق و شور و انجذابی غریب نسبت بعالم اسلام چیز دیگری نداشت. » ۳

۱- در نامه یازدهم آرشیو اسلامبول چنین گزارش شده: « جمال بطور خیلی بدی که میتوان قطع امید از او کرد گرفتار ناخوشی سرطان شده جراح و اطباء یکطرف چانه او را با دندانهایش بریده و همین روزها خواهد مرد باطن شاهنشاه شهید اناراله برهانه او را گرفت و سزای عمل خود را دید با وجود این حالت دیگر اقدامات مجدانه در تسلیم اولاد ندید مردن او باین وضع بعد از آن مقدمه خیلی اهمیت پیدا خواهد کرد ۲۵ رجب ۱۳۱۴ - نمره ۷۸ - ۴ »

۲- ص ۲۲۲ تا ۲۲۴ سیاستگران دوره قاجار .

۳- ص ۳۴۸ مردان نامی شرق .

ولی همین مدعی مسلمانی نماز نمی خواند<sup>۱</sup>، منکر خدا بود<sup>۲</sup> و در ممالک مسلمان  
سودان، مصر، ایران، عثمانی، افغانستان هر جا فرصتی بدست می آورد، او برای رسیدن  
بمقام حتی از وقایعی که به کشتار مسلمانان ختم میشد، باکی نداشت و آنها را فدای اغراض و  
شهوآت و امیال خود میساخت. سید جمال وطن نداشت و خود را پای بند قوانین و مقررات و  
قیود هیچ مملکت و ملتی نمیدید. در هر کشوری نسامی برای خویش انتخاب میکرد و  
از سازش با هر سیاست و سیاستمداری روگردان نبود. بظاهر دشمن سرسخت انگلستان  
بود ولی هر وقت فرصتی بدست می آورد با انگلستان و سیاست استعماری آن خدمت میکرد  
و خود را بدایمان سیاستمداران انگلیسی می انداخت<sup>۳</sup>. روسها هیچگاه فریب او را نخوردند  
و مسلمانان روسیه را آلت اجرای مقاصد و مطامع او نساختند. بارها سعی کرد با پادشاه  
روسیه ملاقات کند ولی موفق نشد و فقط یکبار ملکه روسیه<sup>۴</sup> را دید اما با چند نفر از  
رجال روسی ملاقات و گفتگو کرد. یکبار فرانسویها او را آلت دست خود کردند و  
سلطان عبدالحمید نیز دوبار فریب گفته ها و وعده و وعید او را خورد ولی خیلی دیر  
به اشتباه خود پی برد.

در باره سید جمال الدین رسالات و کتب و فصول مختلفی در کتابها و بالسنه مختلف  
نوشته شده است، که تعدادی از آنها ذیلاً نقل میشود:

- ۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس در آرشیو بایگانی عمومی انگلستان.
- ۲- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد ۵ و ۶ محمود محمود.
- ۳- سیاستگران دوره قاجاریه تألیف خان ملک ساسانی جلد اول.
- ۴- مردان خود ساخته چاپ تهران مقاله سید حسن تقی زاده درباره جمال الدین.
- ۵- مردان نامی شرق - غلامحسین نراقی فرخزاد چاپ بیروت.

۱- ص ۵۲ مردان خود ساخته.

۲- نامه ۳۰ اگست ۱۸۷۹ سر لاسیل سفیر انگلیس در قاهره بوزارت خارجه انگلستان.

۳- رجوع کنید به مکاتبات وزارت خارجه هندوستان در سالهای ۱۷۸۴ تا ۱۸۸۸ بایگانی عمومی انگلستان

۴- ص ۲۴۶ مردان نامی شرق.



۶- زندگانی سید جمال الدین بقلم مرتضی مدرس چهاردهی .

۷- البنا به الحرة - حنین قطنین بیروت شارع باستور .

۸- الماسونیه العام - جرجی زیدان .

۹- مشاهیر الشرق - جرجی زیدان .

۱۰- الرد علی الدهریین - مقدمه شیخ محمد عبده مصری .

۱۱- مآثر و الآثار - محمد حسن خان اعتماد السلطنه .

۱۲- مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده درباره سید جمال الدین مشهور به افغانی .

۱۳- کردن در خرطوم Gordon in Khartoum و یلفرد اسکاوت بلنت .

۱۴- بیداری ایران - ناظم الاسلام کرمانی چاپ ۱۳۳۹ تهران چاپ سربی .

۱۵- تاریخ انقلاب ایران - ادوارد براون انگلیسی .

۱۶- آثار ملک محیط طباطبائی - ناشر کتابخانه دانش .

۱۷- دائرة المعارف اسلامی - گلذیه آلمانی .

۱۸- قصیده سحر هاروت - سلیم الخوری الدمشقی بیروت .

۱۹- رهبران مشروطه ایران - جلد اول ابراهیم صفائی تهران .

۲۰- دائرة المعارف عرب - بطرس البستانی .

۲۱- انقلاب ( یا ) نهضت سید جمال الدین : حسین عبدالهی خورش « متخلص

به همت اصفهانی » اصفهان ، ۱۳۲۸ ش ، سربی ، رقعی ، ۸۰ صفحه .

۲۲- وعاظ السلاطین - دکتر علی الوردی « نقش وعاظ در اسلام » .

۲۳- اسناد و مدارک درباره ایرانی بودن سید جمال الدین تألیف صفات الله جمالی .

۲۴- جمال الدین افغانی بقلم حبیبی .

۲۵- اعیان الشیعه جلد ۱۶ .

۲۶- دفاع از سید جمال الدین حسینی اسدآبادی بقلم سید هادی خسروشاهی .

۲۷- الشیعه فی اندونسیا تألیف محمد اسد شهاب چاپ عراق .

۲۸- شرح حال و آثار سید جمال الدین چاپ برلن - بقلم لطف الهخان اسدآبادی

۱۳۰۴ ش ، چاپخانه ایرانشهر ، ص ۱۲۴ قطع وزیری .

۲۹- مقالات جمالیه مقدمه .

۳۰- مقدمه ترجمه حاجی بابای اصفهان بقلم جلال‌الدین حسینی مؤید الاسلام

چاپ کلکته ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ هـ .

۳۱- زعماء الاصلاح بقلم احمد امین .

۳۲- تنبیه‌العقول الانسانیه بقلم کاشف‌الغطاء .

۳۳- قسمتی از خاطرات سید جمال‌الدین ترجمه سید غلامرضا سعیدی چاپ

تهران نشریه کتابفروشی حافظ .

۳۴- گفتارخوش یارقلی ، بقلم شیخ محمد محلاتی غروی که به سعی سید محمود

در مطبعه علویه نجف در سال ۱۳۴۰ چاپ شده است . اساس این گفتار بر رد دعاوی

میرزا محمد باب است ولی مطالب زیادی در باره سید جمال‌الدین دارد .

در نشریات زیر مقاله‌هایی در باره سید جمال‌الدین نوشته شده :

۱- اختر - روزنامه - چاپ اسلامبول

۲- ارمغان ، مجله : آثار سید جمال‌الدین اسدآبادی ، ۱۲ : ۲۵۹-۲۶۲

۳- » » : از مقالات سید جمال‌الدین ، گردآوری صفات‌الله جمالی ،

ارمغان ، ۱۴ : ۱۰۹-۱۱۱

۴- » » : از آثار سید جمال‌الدین افغانی ، ۱۴ : ۴۰۶-۴۰۷

۵- » » : در فوائده جرائد (از مقالات سید جمال‌الدین اسدآبادی) ، ۲۴ :

۱۲۴-۱۲۹

۶- » » : فلسفه تربیت از نظر سید جمال‌الدین افغانی ، نوشته محمد عبده ،

ترجمه مرتضی مدرس چهاردهی ، ۲۴ : ۳۵۱-۳۵۵

۷- » » : فیلسوف شرق سید جمال‌الدین اسدآبادی همدانی معروف بافغانی ،

۱۲ : ۵۸۶-۶۰۱

۸- » » : فیلسوف شرق سید جمال‌الدین اسدآبادی همدانی معروف بافغانی ،



۵۱۲-۲۴۱ : ۲۷

۹- آریانا، مجله : سوانح مختصر سید جمال الدین افغانی ، ج ۳ ش ۱ : ۴۵-۴۹

۱۰- » » : سید جمال الدین افغانی و ارنست رنان ، نوشته رشتیا ، ج ۱ ش

۶ : ۱-۳

۱۱- الدراسات الادیبه ، مجله سه ماهه : سید جمال الدین ، سال سوم شماره اول ،

نشریه دانشگاه لبنان

۱۲- المصور، مجله: سید جمال الدین بقلم دکتر حسین مونس ، ش ۱۵۹۷ ، رمضان

۱۳۷۴ هـ ق

۱۳- المقطف، مجله: سید جمال الدین ، ش ۵۵ سال ۱۳۴۳ هـ ق

۱۴- ایرانشهر، مجله: خاطرات جمالی همشیره زاده سید جمال الدین

۱۵- « « : خطابه سید جمال الدین اسدآبادی در تعلیم و تربیت ، ۳ : ۱۹۵-

۲۰۳

۱۶- آینه ، مجله سید جمال الدین یا یک بازی تازه سیاسی ، محمود افشار ،

۳۶۶ - ۳۶۲ : ۳

۱۷- « « : سید جمال الدین افغانی ، محمد تقی بهار ، ۳ : ۳۸۴-۳۸۱

: نامه سید جمال الدین اسدآبادی راجع باوضاع عمومی ایران .

۳۹۵ - ۴۰۱ : ۲

۱۸- تهران مصور ، مجله : سه مقاله در باره سید جمال الدین ، نوشته محیط طباطبائی

سال ۱۳۴۲

۱۹- خوشه ، مجله : یازده مقاله در باره سید جمال الدین اسدآبادی ، نوشته جهانگیر

تفضلی ( مازیار ) سال ۱۳۳۴

۲۰- دنیا ، سالنامه : سید جمال الدین اسدآبادی و اتحاد اسلامی ، ۵ : ۱۷۰ - ۱۷۶

۲۱- شوری ، روزنامه : سید جمال الدین مقاله عاکف افندی چاپ اورنوبوک

۲۲- ضیاء الخافقین ، روزنامه : به زبانهای عربی و انگلیسی ، رجب ۱۳۰۹ منتشر

- شده و در شماره ۲ آن نامه سید به علماء شیعه چاپ گردیده است،  
 شیخ محمد عبده و سید جمال این نشریه را در پاریس منتشر میگردند.
- ۲۳- عالم اسلام، مجله: سید جمال الدین مقاله پرفسور ماسیون فرانسوی سال  
 ۱۹۱۰ شماره ۱۲
- ۲۴- عروة الوثقی، روزنامه: نخستین شماره ۱۵ جمادی الثانی ۱۳۰۱ هـ آخرین شماره  
 (شماره هجدهم) ذی قعدة ۱۳۰۲- مجاناً در دنیا بخش میشده است  
 چاپ پاریس
- ۲۵- فروغ علم، مجله: سید جمال الدین اسدآبادی نوشته عثمان امین، ج ۱: ۳۱۶-  
 ۳۲۴
- ۲۶- کابل، مجله: تعلیمات و هدایت اسلامی سید جمال الدین افغانی، ج ۹ ش  
 ۱۰: ۴۲-۵۰
- ۲۷- « « : خلق و ذات سید، بقلم سرور گویا اعتمادی، ج ۹ ش ۱۰:  
 ۴-۱۴
- ۲۸- « « : سید جمال الدین افغانی، گولڈزیهر، ترجمه عبدالغفور، ۶:  
 ۱۷۷-۱۸۶
- ۲۹- « « : سید در نظر دیگران، احمدالله کریمی کابل، ج ۹ ش ۱۰:  
 ۵۱-۶۳
- ۳۰- « « : نابغه عصر نو نوزدهم یا یکی از مشاهیر تاریخی وطن سید جمال-  
 الدین افغانی، ج ۱ ش ۲: ۲۱-۳۷ و ش ۳: ۱۹-۳۵
- ۳۱- کاهه، مجله: سید جمال الدین، بقلم سید حسن تقی زاده، ج ۶، ش ۳: ۵-۷  
 و ش ۹: ۱۰-۱۲
- ۳۲- گلپای رنگارنگ، مجله: اسباب صیانت حقوق، مقاله سید جمال الدین اسدآبادی  
 ش ۱۱: ۲۶-۳۲



- ۳۳ - « « : خاطرات سید جمال الدین افغانی، ترجمه مرتضی مدرس چهاردهی  
ش ۱۱ : ۱۲۷ - ۱۳۰ و ش ۱۳ : ۸۵-۸۷ و ش ۱۵ : ۵۲ - ۵۷  
و ش ۱۹ : ۹۳-۹۸ و ش ۱۶ : ۱۰۷ - ۱۰۹ و ش ۲۰ : ۷۰-۷۸  
و ش ۱۲ : ۴۶ - ۵۲ و ش ۲۳ : ۱۱۳ - ۱۱۶ و ش ۲۲ : ۴۶ - ۵۴  
و ش ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ : ۸۱ - ۸۵ و ش ۳۱ : ۲۴ - ۳۶ و ش ۳۰ :
- ۱۲۱ - ۱۲۲
- ۳۴ - « « : فضائل دین اسلام، مقاله جمال الدین اسدآبادی، ۳ : ۵۱۳ -  
۵۲۲
- ۳۵ - « « : قصر سدس الشكل سعادت، مقاله جمال الدین اسدآبادی، ش  
۷ : ۱۰۲ - ۱۱۴
- ۳۶ - محیط، مجله: اثر سید جمال الدین اسدآبادی در موضوع استقلال پاکستان،  
دوره ۲ ش ۱ : ۶-۷
- ۳۷ - « « : مسئول اوضاع ایران کیست؟ (یک نامه تاریخی از سید  
جمال الدین) دوره ۲ ش ۱۱ : ۱۱-۱۶
- ۳۸ - هلال، مجله: سید جمال الدین قهرمان اتحاد اسلامی، بقلم منظورالحق،  
ش ۳ : ۳۲-۳۵ و ۳۸-۳۹
- ۳۹ - در رساله دفاع از «سید جمال الدین اسدآبادی»، نوشته شده که در مقالات و  
نوشته‌های زیر نیز شرح حال سید مذکور است :
- ۱ - دکتر ز. ن. استاد و رئیس دایره تاریخ دانشگاه آمریکائی بیروت
  - ۲ - علامه شهرستانی هبه الدین
  - ۳ - قدری قلعهچی

در دوران سلطنت ناصرالدینشاه تا زمان الغاء القاب در مشیرالدوله ها ایران شش تن از رجال و سیاستمداران ایران لقب مشیرالدوله داشتند که پنج نفر آنان از مؤسسين و یا اعضاء مؤثر لژهای فراموشخانه و یا فراماسونری در ایران بودند .

از جمله مشیرالدوله‌هایی که در تاریخ از او بنیکی یاد شده ، مهندس میرزا جعفر خان است که جزو اولین دسته محصلین اعزامی ایران به انگلستان میباشد و در آن سرزمین تحصیل کرده و به سلك فراماسونها درآمده است . بعکس او، میرزا حسینخان سپهسالار که با انعقاد قرارداد رویتر همه ایران را در بست در اختیار انگلیسیها گذاشت از میان مشیرالدوله‌ها تنها کسی است که مطلقاً از او با بدنامی یاد نشده است .

شیخ محسن خان مشیرالدوله نیز با وجودی که از یاران ملکم وسید جمال بود، مثل آندو تن گرد افکار پلید سیاسی و مال پرستی نمی‌گردید و تا اندازه‌ای با خوش‌نامی و نیکی از او یاد شده است . اما دربارهٔ میرزا نصراله خان مشیرالدوله قضاوت‌های گوناگونی وجود دارد . عده‌ای او را خدمتگزار ایران می‌دانند و جمعی دیگر به او نسبت مال پرستی و شرکت در کارهای سیاسی می‌دهند . اینک بمعرفی این پنج فراماسون معروف که سه تن از آنان در تأسیس فراموشخانه و فراماسونری در ایران مؤثر بودند می‌پردازیم .

میرزا سید جعفر خان مهندس ، اولین مشیرالدوله ایست  
 میرزا سید جعفر که در سال ۱۸۱۷ ( ۱۲۳۲ هـ ) در لندن بعضویت یکی از لژهای  
 اولین مشیرالدوله فراماسونری این شهر درآمده است . سازمانهای فراماسونری  
 ایران ، او را از جمله افرادی می‌دانند که عضو فراماسونری  
 جهانی شناخته شده و در این راه فعالیت می‌کرده است . آنچه که ذکر آن لازم و ضروریست ،  
 آنست که وی برخلاف پیشقدمان فراماسونری در ایران مرتکب گناهان و خیانت به  
 ایران نگردیده و در مأموریت‌های سیاسی پنجساله‌اش همیشه در حفظ منافع مملکت  
 و مردم این سرزمین کوشش مینموده است . در حالیکه فراماسون‌هایی که در ردیف اول



قرار دارند و بویژه میرزا ابوالحسن خان شیرازی چنانکه دیدیم در خیانت به ایران و خدمت به انگلیسیها از هیچگونه عملی کوتاهی نکردند .

میرزا جعفرخان نه تنها در راه استقلال و عظمت و حفظ حدود و ثغور این مرز و بوم کام برمی داشت، بلکه برای بدست آمدن آزادی و استقرار حکومت قانون و ازین بردن حکومت مطلقه نیز کوشش و تلاش می کرد و همواره ناصرالدینشاه را راهنمایی و ارشاد می نموده . شناختن این سیاستمدار روشندل که در دوران سلطنت استبدادی ناصرالدینشاه ، نقش جالبی بعهده داشته بسیار ضروری است .

نویسنده کتاب رجال آذربایجان او را بعزت تولد و اقامت در تبریز آذربایجانی الاصل می داند ، در حالیکه وی از خانواده قائم مقام و فراهانی است . بطوریکه در تواریخ نوشته شده ، پس از فوت کریمخان زند ، آقا محمد خان قاجار ، میرزا بزرگ قائم مقام را که در دوران زندیه سمت وزارت داشت از شیراز به تهران آورد و همینکه عباس میرزا به نیابت سلطنت انتخاب شد ، او را بسمت پیشکار ولیعهد به آذربایجان فرستاد . میرزا بزرگ که افکار مترقیانه داشت ، به عباس میرزا نایب السلطنه توصیه کرد تا چند تن از جوانان با استعداد را برای تحصیل و فرا گرفتن علوم به انگلستان بفرستد و چنانکه گفته شده ، عباس میرزا شخصاً در انتخاب محصلین دخالت کرده و چند جوان با استعداد را انتخاب نمود که یکی از آنها میرزا جعفرخان پسر میرزا تقی وزیر بود که با میرزا بزرگ نسبت داشت برای تحصیل در رشته مهندسی نظام انتخاب گردید .

میرزا جعفرخان پس از سه سال و نه ماه تحصیل در انگلستان که در ضمن آن وارد لژ فراماسونری نیز شده به ایران برگشت و چند ماه پس از ورود به تبریز مأمور ساختمان يك قسمت از قلعه عباس آباد کنار رود ارس و قلعه نظامی خوی گردید . در سال ۱۲۶۴ هـ (۱۸۴۷) که محمد شاه مرد و ناصرالدینشاه بسلطنت رسید ، میرزا تقی

خان امیر نظام، در سال اول سلطنت ناصرالدین شاه میرزا جعفر خان را مأمور سرحد عثمانی نمود و بهمراهی نمایندگان روس و انگلیس بمرزهای ایران و عثمانی رفت و قرارداد ارزنة الروم را بر روی نوار مرزی پیاده کرده و نشانه‌های مرزی بین دو کشور را ساخت. مأموریت او چهار سال طول کشید و او در این سفر رساله تحقیقات سرحدیه را نوشت که نسخه‌ای از آن در کتبخانه وزارت امور خارجه و نسخه دیگر در خانواده آن مرحوم باقی است.<sup>۱</sup>

در این مأموریت میرزا جعفر خان نقشه‌هایی از مرز ایران و عثمانی از سلسله جبال آرارات گرفته تا خلیج فارس کشیده و در آنها و رساله تحقیقات سرحدیه خود ثابت کرده که از شط العرب تا «فاو» حتی در نقطه‌ای که دجله و فرات بهم متصل میشود، کلیه مناطق متعلق به ایران است. میرزا جعفر خان پس از خاتمه مأموریت خود بسمت سفیر ایران در عثمانی منصوب گشت. و بنا بخواست امیر کبیر، مأمور شد تا راجع به اوضاع سیاسی اجتماعی و اقتصادی اروپا تحقیقاتی بنماید. چون در آن زمان امیر کبیر نظم نوینی در مملکت برقرار میساخت، از سفراء ایران خواست تا نتیجه مشاهدات و مطالعات خود را بصورت کتبخانه‌ای برای دولت بفرستند. گزارش سفراء وقتی به تهران رسید که امیر کبیر معزول و میرزا آقاخان صدراعظم بجای وی منصوب شده بود و در نتیجه اجراء نظریات او فراموش شد. ناصرالدین شاه بار دیگر در سال آخر صدارت میرزا آقاخان، درصدد برآمد تا از دفتر چه تنظیمی مشیرالدوله استفاده کند. مشیرالدوله در این دفتر چه ضمن تشریح سازمانهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اروپا و عثمانی دربارت فراماسونری نیز گزارش مشروح و مفصلی به شاه داده بود که متأسفانه اصل آن در بین اسناد سلطنتی و وزارت امور خارجه یافت نشد، ولی رونوشتی از آن موجود است. این گزارش اولین سند رسمی بود که یکی از مقامات عالیرتبه دولتی ایران در باره تشکیلات فراماسونری به شاه مملکت خود داد و ظاهراً ناصرالدین شاه پس از قرائت این گزارش بسرعت تصمیم به انحلال فراماسونری گرفت. زیرا چنانکه مشاهده شد، انحلال فراموشخانه ملکم در شرایطی انجام گرفت که از تقدیم رساله تنظیمی مشیرالدوله مدتی بیش نمی گذشت.

۱- نسخه رساله دوم بخط مرحوم مشیرالدوله نزد محمد مشیری نویسنده مشهور موجود است.



بطوریکه می‌دانیم، پس از شکست ایران در جنگ هرات و تحمیل معاهده پاریس در ۱۲۷۳ (۱۸۵۶ م) بکشور ما، میرزا آقا خان نوری صدراعظم فراماسون ایران چنان از انعقاد این قرارداد خیالش راحت شد که اظهار داشت «خدا را شکر که دیگر انگلیسیها در عزل من اصرار ندارند»<sup>۱</sup> ولی ناصرالدینشاه که پس از این شکست متوجه مضار حکومت مطلقه و مستبده صدر اعظمها و اختیارات مطلق امثال اعتمادالدوله شده بود، در محرم سال ۱۲۷۵ (۱۸۵۸ م) وپرا از کار برکنار کرد و بتقلید ممالک اروپا و تحت تأثیر و تلقین دفترچه و رساله میرزا جعفر خان مشیرالدوله امر به تأسیس شورای دولتی داد و خود میرزا جعفر خان را به ریاست آن معین کرد. و وزارتخانه های ششگانه: خارجه، مالیه، داخله، جنگ، و ظایف و علوم را تأسیس نمود. و جالب توجه آنکه فرمان ریاست شورای دولتی مشیرالدوله در همان زمان صادر شد که فرمان انحلال فراموشخانه نیز در روزنامه دولتی منتشر گردید.

در ابتدای تأسیس شورای دولتی امید می‌رفت که این امر مقدمه اصلاح تشکیلات اداری باشد. خود میرزا جعفر خان تصور میکرد که بتواند امور اداری و مملکتی را لااقل بسبک دستگامه دربار عثمانی، بفعالیت وادار کند. ولی از سال ۱۲۷۵ تا سال ۱۲۷۹ که سال درگذشت اوست وی توانست در رأس شورای دولتی قدمی در راه تحقق آرزوهای خود بردارد. زیرا فشار دستگامه دولت و دربار ناصرالدینشاه، بقدری زیاد بود که بهیچوجه اجرای اصلاحات پیشنهادی وی میسر نمی‌گردید.

فراماسونری انگلستان در آن زمان تازه متوجه شرق شده و در عثمانی موفق به تأسیس چندین لژ گردیده بود این سازمان امید داشت که با انتصاب میرزا جعفر خان بتواند نیات و مقاصد خود را جامه عمل بیوشاند.

و شاید بهمین جهت هم بود که میرزا ملکم خان «کتابچه غیبی» یا «دفتر تنظیمات» را که شامل نقشه اصلاحی و تشکیلات مملکتی بود خطاب به مشیرالدوله نوشت، ۱۲۷۶ هـ (۱۸۵۹ م) و از او خواست که آنرا بنظر شاه برساند. گرچه هیچ

یک از این تلاشها انجام نشد، ولی افکارمترقیانه مشیرالدوله پایه‌ای برای رشد نهضت آزادی ایران گردید و از این نظر وی در تاریخ نهضت جدید مقام ارجمندی دارد.

میرزا حسینخان سپهسالار پسر میرزانی‌خان امیردیوان

میرزا حسینخان مازندرانی الاصل مشهور به قزوینی در سال ۱۲۴۳ هـ (۱۸۲۷م)

سپهسالار دومین متولد شده پدرش میرزا نبی خان موسوم به عابدین دلاک خاصه

مشیرالدوله تراش علینقی میرزا رکن الدوله پسر فتحعلیشاه بود و بهمین

سبب دشمنانش او را دلاک زاده می‌نامیدند.<sup>۱</sup> میرزا حسینخان

دومین مشیرالدوله فراماسون ایران است که با سه برادرش بقول مسعود میرزا ظل -

السلطان «حقیقتاً چهار شیطان مجسم بودند»<sup>۲</sup> میرزا حسینخان با وجود آنکه در نشر تمدن

و تجدد ایران سهم بسزائی دارد، ولی بعزت پوشیدن لباس فراماسونی و تابعیت از لژهای

فراماسونی عثمانی بصورت بزرگترین خدمتگذار بریتانیا درآمد تا آنجا که پس

از اعطاء امتیاز به رویتر انگلیسی لرد کرزن در باره او نوشت «شوق و شعف ایران

برای دوستی با انگلیس و صمیمیت و وفاداری نسبت به این دولت هیچوقت تا این

درجه بالا نرفته بود که در زمان صدارت میرزا حسینخان سپهسالار بالا گرفت»<sup>۳</sup>

سرهازی راولینسون انگلیسی در کتاب «انگلستان و روسیه در مشرق» در

باره رسیدن سپهسالار به مقام صدارت عظمی می‌نویسد: «در انتخاب این مرد به مقام

صدارت چند موضوع کوچک و مختصر در میان بود که می‌بایست بین دولت انگلیس و

دولت ایران حل و تصفیه شود... گاهی همین موضوعات در دست اشخاص غیر مناسب

باعث اشکال می‌گردد... در تمام مسائل و قضایا دخالت و نفوذ موافقت آمیز شخص

صدر اعظم فوق‌العاده مؤثر است... در برنامه میرزا حسینخان صدر اعظم که برای

احیای مملکت ایران طرح شده بود مخصوصاً این نظر را داشت که منافع ایران را

۱- سیاستگران دوره قاجار ص ۵۹.

۲- تاریخ مسعودی ص ۲۱۳.

۳- عصر بی‌خبری ص ۵۲.



یا منافع انگلستان توأم کنند. در آن پروگرام دو ماده اساسی وجود داشت که یکی امتیاز رویتز و دیگری مسافرت پادشاه ایران به کشور انگلستان بود. دولت ایران بموجب امتیازی که بنا بتوصیه و تأکید وی به رویتز داد تمام منابع تولید ثروت مملکت پهناورخود را برای مدت هفتاد سال به بارون رویتز واگذار کرد ...»

در این امتیاز ننگین که بایستی آنرا بزرگترین خیانت دلائلزاده قزوینی و فراماسون مطیع استاد اعظم انگلیسی خود نامید، همه وسائل زندگی اقتصادی و سیاسی و خلاصه همه و همه چیز ایران و ایرانی برای مدت هفتاد سال در اختیار دولت انگلستان قرار گرفت. نظیر این امتیاز تا کنون در دنیا بهیچ مملکتی در مستعمرات و مستملکات، حتی بافرااد آن ممالک داده نشده است و از این لحاظ شایان توجه است. بموجب امتیاز مزبور همه خطوط راه آهن ایرانی از بحر خزر تا خلیج فارس در اختیار رویتز قرار میگرفت. ایجاد تراموای شهری در تمام ممالک ایران بعهده او بود. استفاده بلامانع از تمام معادن مملکت ایران (باستثناء معادن طلا و نقره) احداث مجاری آب برای کشت و زرع تا هر اندازه که توسعه آن لازم باشد باختیار صاحب امتیاز واگذار میشد. تأمین بانک در سرتاسر ایران - حق انحصار همه کارهای عام المنفعه همه شهرهای ایران از وظائف او محسوب میشد. و بعلاوه رویتز حق داشت در همه شهرهای ایران لوله گاز بکشد ساختمانها و احداث خیابانهای پایتخت را او میبایستی آغاز کند - بساختن راهها و سدها و ایجاد خطوط پستی و تلگرافی - تأسیس کارخانههای صنعتی بپردازد و نامدت ۲۵ سال از عواید همه گمرکات ایران استفاده کند. در مقابل اینهمه امتیازات که استاد فراماسونری ایران به بارون رویتز فراماسون انگلیسی داده بود، او متعهد میشد که مبلغ شش میلیون لیره انگلیسی وام با ربح صدی پنج بایران بپردازد، و پرداخت این وام در صورتی میسر بود که دولت ایران ضمانت پرداخت و استهلاک آنرا میکرد. 'وقتی خبر چنین بخشش عجیب و باورنکردنی در اروپا منتشر

۱ - برای اطلاع بیشتر از بخششهای استاد فراماسونری ایران رجوع شود به (عصر  
 بی خبری) تألیف دیپلمات دانشمند ابراهیم تیموری.

میرزا حسینخان  
مشیرالدوله



شد ، بقول لردکرزن بهت و حیرت خارق العاده ای ب مردم اروپا دست داد ، هیچکس فکر نمی کرد که يك چنین امتیازی با این شرایط در يك کشور ، بيك بیگانه داده شود . این امتیاز نامه که ایران را در بست در اختیار انگلیسیها قرار میداد ، آنان را مختار میساخت که تا مدت هفتاد سال کلیه منابع حیاتی کشور را تحت سلطه خویش در آورند و بدون جنگ و خونریزی و رنج و زحمت و فقط با دادن چند میلیون رشوه به پادشاه و مشیرالدوله استاد فراماسونی ایران ، مستعمره پر برکتی را بمستعمرات امپراطوری



خویش اضافه نمایند.

سرهنری راولینسون مینویسد: «وقتی که این امتیاز بطبع رسید و در دنیا منتشر گردید و دیده شد که دارای این مزایای بیشمار است و تمام منابع ثروتی و صنعتی و فلاحی سرتاسر ایران بدست انگلیسیها افتاده است هیچکس قادر نبود این موضوع را پیش بینی کند که روزی يك چنین امتیاز مهمی بدست یکی از اتباع دولت انگلیس بیافتد ...» و گذاری همه منابع ثروت و زندگی و اجتماع ایران بوسیله میرزااحسینخان و با کمک و همکاری میرزا ملکم خان رئیس و مؤسس فراموشخانه و فراماسونری در ایران به «بارون زولیوپس روتر» حتی برای خود انگلیسیها و سیاستمداران آنان نیز باور نکردنی بود. اجتماع سیاسی و اقتصادی آنروز انگلستان نمیتوانست قبول کند که دو سیاستمدار طماع و پول پرستی که در سیاهچالهای محافل فراماسونی دست استاد اعظم انگلستان را بوسیده اند تا این حد بوطن و مردم خود خیانت کنند و بطرز ساده‌ای کشور خویش را برای مدت هفتاد سال به يك خارجی بفروشند. بهمین جهت حتی در طبقات عالیه دولت انگلیس نیز در مورد امتیازنامه مذکور تردید و دو دلی بوجود آمد و حتی در پارلمان انگلستان «روبرت لاو»<sup>۱</sup> وزیر دارائی در جواب یکی از نمایندگان گفت «ما در این امر هیچ نفعی نداریم» و «لرد گرانویل»<sup>۲</sup> وزیر خارجه نیز فقط به دادن این جواب اکتفا کرد که بگوید «چنین امتیازنامه موجود است» لردکرزن بزرگترین طراح سیاسی انگلستان در خاورمیانه که او هم مثل ملکم و میرزااحسینخان در قید بندگی ماسونهای انگلیسی بود، بعدها با افسوس و تأسف در باره این امتیازنامه نوشت: «يك چنین امتیاز عظیم و بیسابقه‌ای در حکم يك بخشش نامه بود که از طرف کشور ایران داده میشد و باید اعتراف کرد که اگر بریتانیا توانسته بود این بازی را به آخر برساند نه تنها شاه ایران مات شده بود بلکه تزار روسیه هم بجای خود میخکوب میشد.»<sup>۳</sup>

قبل از اینکه این استاد فراماسونی روی کار بیاید و همه عواید و تأسیسات ایران

Robertlowe - ۱

Lordgranvill - ۲

۳ - پرونده راکد وزارت امور خارجه .

را به رویتر واگذار کند ، انگلیسیها و روسها امتیازات زیادی برای ساختن راه آهن ، استخراج معادن و بانک و غیره از دولت ایران میخواستند ولی پادشاهان قاجار و صدراعظم هایشان که از اجابت این تقاضاها و اهمه داشتند بآنان جواب منفی میدادند . اما وقتی سپهسالار فراماسون آن خیانت بزرگ را آشکار ساخت ، روسها و سایر خارجیان توانستند بانکای اجازه نامه رویتر ، امتیازات بی شماری تقاضا کنند و بدست آوردند و زنجیر اسارت را بگردن ملت ایران مستحکم تر سازند . امتیازاتی که بعدها برای ایجاد خطوط آهن ، اعزام افسران روسی و تشکیل قزاقخانه ، شبلات ، ایجاد بانک استقراضی و نفت شمال « خوریان » که بر روسها و همچنین امتیازات مجددی که بانگلیسیها داده شد ، همه و همه در اثر خیانت بزرگ این فراماسون دلاک زاده بود که تا سالهای اخیر نتایج شوم آن دامن ایران و ایرانی را گرفته بود .

دوران زمامداری میرزا حسینخان قریب ده سال طول کشید . در این مدت هر تقاضائی که دولت انگلیس از او میکرد ، وی با خلوص نیت آنرا میپذیرفت و انجام میداد و در همان حال ، انگلیسیها که از استقرار وضع خویش در ایران مطمئن شده بودند برای حفظ هندوستان و تضعیف ایران در خفا با دولت روسیه در باره آسیای وسطی و افغانستان و ایران مشغول مذاکره و بند و بست شدند . آنها به روسها فشار آوردند تا از افغانستان صرف نظر کنند و در مقابل تعهد کردند که دست آنها را در ممالک آسیای مرکزی باز گذارند . مذاکرات انگلیسیها و روسها چهار سال طول کشید و سرانجام در روزهاییکه شاه قاجار و صدر اعظمش در انگلستان مشغول عیش و نوش بودند ، قراردادی بین « گرانویل » وزیر خارجه وقت انگلیس و « پرنس کورچاکف » صدر اعظم روسیه امضاء شد که در آن روسیه متعهد میشد افغانستان را از دایره هدفهای خود خارج سازد و قشونی را که به خیمه فرستاده است بعد از تنبیه خان آن باز گرداند . همین که خیال انگلیسیها از جانب روسها آسوده شد ، ناگهان دوستی خود را با ایران و خدمات و خیانتهای سپهسالار و رفع اختلافات ایران و افغانستان و عثمانی را بکلی فراموش کردند و وعدههایی که باین خدمتگذار صدیق داده بودند از یاد بردند . باینجهت



وقتی شاه و صدر اعظمش میرزا حسین خان سپهسالار اعظم از سفر انگلستان بازگشتند، حتی عمال شناخته شده انگلستان نیز در مرز به شاه توجه دادند که اگر سپهسالار همراه او باشد در پایتخت علیه وی و میرزا حسین خان بلوا خواهد شد. و شاه نیز ناچار میرزا حسینخان را در رشت رها کرده بهران آمد و او را از مقام صدارت معزول ساخت. اما چون میدید هیچ کس بهتر از خود او نمیتواند قرارداد روپتر را لغو کند، پس از آنکه سروصداها خوابید، ابتدا وی را به وزارت خارجه گماشت و پس از چندی برای بار دوم بصدارت عظمی منصوب ساخت.

میرزا حسینخان در این دوره از صدارت خود، برای گرفتن انتقام از انگلیسها که او را رها کرده بودند چنان خویشتن را بروسپا نزدیک کرد که شایع شد حتی علیه پادشاه هم مشغول توطئه است. مسعود میرزا ظل السلطان که در انگلیس مأب بودن او شکی نیست و عضو لژ فراماسونری بیداری ایران نیز بود، مینویسد: «منظور اصلیش و مقصود کلیش تغییر وضع سلطنت قاجار بود و خیانت بولی نعمت تاجدار و بهترین راه برای این مقصود نفرت عامه را از دولت و نفرت دولت را از عامه فهمیده بود آنچه ممکن بود میان قبیله عالم با خانواده سلطنت و نوکرهای صدیق دولت و رعایای بیچاره پاکباز لاینقطع فساد میکرد...» دوران صدارت دوم مشیرالدوله خیلی طول نکشید، زیرا هم در باریان و رجال و هم دیپلماسی انگلستان با او دشمن بودند و برای سقوطش فعالیت میکردند و سرانجام او برای بار دوم معزول گشت و برای عزت گزیدن بخراسان رفت.

میرزا حسینخان سپهسالار در فراموشخانه ملکم که در لژهای فراماسونری ایران تأسیس شده بود عضویت داشت. او همیشه حامی و پشتیبان ملکم خان بود و هنگامیکه او از ایران تبعید شد، میرزا حسینخان در برابر ناصرالدین شاه از او شفاعت کرد و نه تنها سفارت مصر فرستادش بلکه در نخستین روزهای صدارتش ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ ( ۱۸۷۱ م ) به معاونت صدارت خود منصوب نمود. در تمام مدتیکه مشیرالدوله بر کرسی صدارت تکیه زده

بود ، هادی و راهنما و حافظ اعضاء فراموشخانه بشمار میرفت . وی مدت ده سال در اسلامبول سفیر کبیر بود و در لژهای فراماسونری فعالیت میکرد . عضویت او در فراماسونری شناخته شده جهانی ابتدا در لژگرانداوریان و سپس عضو لژ شماره ۱۷۵ وابسته به سازمان انگلند بود عکس او در لباس استادی فراماسونری زینت اصلی در لژ بشمار میرفت .

میرزا حسینخان در دوران وزیر مختاری و سفارتکبرای خود در اسلامبول ، با عالی پاشا صدر اعظم و فؤاد پاشا وزیر جنگ و وزیر امور خارجه عثمانی روابط بسیار حسنه داشت . این دو زمامدار ترك هر دو از اعمال سیاست انگلیس<sup>۱</sup> و عهدهدار کرسی لژ فراماسونری اسلامبول بودند . میرزا حسینخان که در مأموریت اسلامبول لقب مشیرالدوله گرفت در این مأموریت باتفاق دو سیاستمدار دیگر ترك به میرزا صفا که از اجله عرفای ایران بود و در آن ایام در اسلامبول میزیست ارادت میورزید<sup>۲</sup> . بطوریکه محمد بیك پاشا نوبسنده ماسونی ترك مینویسد : « حاجی میرزا صفا از اقطاب فراماسونری عثمانی بود و همه ماسونهای عثمانی سر بر آستان او داشتند . وی بواسطه بینائی

#### ۱ - سیاستگران دوره قاجار ص ۶۰

۲ - رضاقلی خان سوادکوهی معروف بحاجی میرزا صفا در ۱۲۱۲ هـ - ق متولد شده و در نهم ماه رمضان ۱۲۹۱ ق در تهران درس ۹۰ سالگی وفات یافته و در صفایه نزدیک چشمه علی ری مدفون شده است . پدرش محمد حسن خان بن محمد خان بن دادوه از خوانین سوادکوه مازندران و مادرش از اهالی سمنان است . در اوایل عمر برای تحصیل علوم به عتبات رفته و در خدمت شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام تحصیل کرد و پس از چند سال بالباس درویشی در مکه ، مدینه ، مصر و سودان ، دمشق و بیت المقدس ساکن شده و همه جا مردم را به تشیع دلالت و هدایت میکرد . هنگام اقامت طولانی در عثمانی بواسطه بینائی و دانائی و پرهیزکاری و شیرین سخنی جمعی از وزراء و درباریان عثمانی منجمله عبدالرحمن سامی پاشا از اعالم و شمراء محمود ندیم پاشا صدر اعظم سلطان عبدالعزیز خان - عالی پاشا وزیر خارجه ضیاء پاشا سفیر کبیر عثمانی در واشنگتن - عون الرفیق شریف مکه و چندین هزار نفر دیگر اینها همه از مریدان دلباخته حاجی بودند و هر وقت دشمنان ایران علیه ایران تحریکاتی میکردند حاجی با نوشتن يك نامه یا يك پیام همه مشکلات را برطرف میکرد ( تلخیص از ص ۶۲ تا ۶۶ سیاستگران دوره قاجار )



و داناتی و بهره‌زگاری و شیرین سخنی که داشت جمع‌کثیری از وزراء و درباریان و اعیان عثمانی را به تشیع و دوستی با ایران‌کشائیده بود،<sup>۱</sup> محمد بیگ مدعی است که حاجی میرزا صفا با مراکز فراماسونری انگلستان ارتباط مستقیم داشت و در درون لژهای ماسونی بدستور او زمزمه ضدیت با خانواده سلطنتی عثمانی و مسئله آزادی و مبارزه با استبداد راپیش کشیده بود ولی بعلت سر سپردگی که رجال و درباریان عثمانی با او داشتند و بعلت آنکه از تصدق سر سلطان عبدالحمید بجاه و مقام رسیده بودند پنهانی با او مبارزه میکردند و در عین حال مقدمات سقوط حکومت ششده ساله خاندان آل عثمانی را فراهم میساختند. در هفت سال اخیر سلطنت سلطان عبدالحمید بابعالی و «مابین همایون»<sup>۲</sup> مرکز توطئه علیه سلطان شده بود و اکثر درباریان و وزراء که در درون لژهای ماسونی قسم خورده بودند بدستور استادان اعظم خود موجبات سقوط حکومت وی را فراهم میکردند.

میرزا حسینخان مشیرالدوله که خود را از مریدان خاص حاجی میرزا صفا میدانست علاوه بر مرادده‌ای که در درون لژهای فراماسونری با وزراء و درباریان عثمانی پیدا کرده بود، در خانقاه حاجی میرزا صفائیز با کسانی که همیشه در امور دولتی شرکت داشتند دوست شده بود و از آنها برای پیشرفت کارهای سفارت استفاده میکرد. وی در تمام مدتیکه در بابعالی سفارت ایران را بعهده داشت در بالا بردن اعتبار و حیثیت ایرانیان و پیشرفت کارهای ایرانیان منتهای کوشش و جدیت را نمود، بطوریکه هیچیک از سقواء ایران نتوانسته بودند مثل دوران سفارت او در حل مشکلات ایران و ایرانی قدم بردارند. در آن ایام دولت ایران مسائل لاینحل عجیب و غریبی با دولت عثمانی داشت که از همه مهمتر منافع حیاتی ایران در عراق، اختلاف در شط العرب، مسئله بحرین، ازدواج سنی و شیعه، تکفیر ایرانیان در جوامع عثمانی، سب مولای متقیان بالای سائر، سنگ باران کردن افراد ایرانی در مکه و مدینه، قرارداد مواد عشره، تحدید

۱ - ترك ماسون لر چاپ اسلامبول ص ۵۲

۲ - ترك‌های عثمانی به دربار سلطان و مابین همایون ۲ می‌گفتند.

حدود ایران و عثمانی، تبعید میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاء‌اله از ایران بخانه عثمانی و غیره بود که در همه موارد میرزا حسینخان باکمک حاجی میرزا صفا اختلافات را حل کرد و در صورتی به آنها داد. خان ملک ساسانی مینویسد: هر جا که دست رفقای طریقت نمیرسید و به بدخواهی عثمانیان مصادف میشد، میرزا حسینخان به مساعدت انگلیسیها متوسل میگردد. در اوایل سلطنت سلطان عبدالعزیز خان ۱۲۷۸ (۱۸۶۱ م) که سیاست روس در اسلامبول جلو افتاد و سیاست انگلیس تحت الشعاع قرار گرفت لرد لایارد که سالها در میان طوایف بختیاری بسر میبرد و با میرزا حسینخان که در آن زمان از طرفداران سیاسی انگلیس بود، نهایت دوستی را داشت و سیاست مخصوصی پیش گرفت. در آن زمان دربار عثمانی و باعالی چندی بود که مقامات آن بسبب دوستی فوق‌العاده با روسها، نسبت به انگلیسیها و ایرانیها توجیبی نداشتند و کارهای مربوطه با تابع دو دولت متوقف مانده بود. لرد لایارد در آن ایام متجاوز از هشتاد سال داشت. طیب سفارت انگلیس تجویز کرده بود که باید به محل مرغمی برود و چندی استراحت کند. چون بنای سفارت ایران از مرتفعترین نقاط شهر اسلامبول بود و تازه با تمام رسیده بود، اطباء چنین تجویز کردند که سفیر انگلیس چندی در سفارت ایران منزل گزیند تا بهبودی حاصل کند. بر اثر این پذیرائی دوستانه و نزدیک عثمانیها بخیال افتادند که مبدا بین دولتین ایران و انگلیس اتحادی حاصل شده باشد لذا مأمورینی هر روز از طرف سلطان باحوال پرسی لرد لایارد می‌آمدند و در مدتی که مشارالیه در سفارت ایران منزل داشت عثمانیها بوحشت افتاده و کارهای عقب افتاده دولتین را انجام دادند. وزراء عثمانی هم اغلب از سفیر کبیر انگلیسی دیدن میکردند و میرزا حسینخان میهمانیهای مفصل بافتخارشان میداد و پذیرائی شایان از آنان میکرد. در آن مدت هفتاد فقره کارهای عقب افتاده دولتین را عثمانیها انجام دادند... در مدت دوازده سال سفارت میرزا حسینخان در اسلامبول صرف نظر از نتایج سیاسی آن ایرانیان سر بلند بودند و کسی جرئت تعدی بآنها نمیکرد...<sup>۱</sup>



اگر بگوئیم که همه ترقیات سریع و پیشرفتهای سیاسی که مشیرالدوله و شاه نصیب میرزا حسینخان شد، در اثر علاقه ناصرالدین شاه و کمکهای ذبقیمت شخص شاه به وی بود، سخنی بگراف نگفته‌ایم. ناصرالدینشاه به میرزا حسینخان بقدری علاقه داشت که حتی طی یکی از نامه‌ها باو نوشت: «... نمیدانی چقدر از تو راضی و خرسند خواهیم شد و این خدمت عمده سالهای دراز در دودمان شما بیادگار خواهد ماند...»<sup>۱</sup>، در جای دیگر نوشت: «... از خدمات شما آنقدر راضی و خوشنود هستیم که بوصف نمی‌آید انشاءالله چنانچه مکرر هم نوشته و وعده داده بودم تلافی خدمات شما با التفاتهای گوناگون خواهیم فرمود...»<sup>۲</sup> و در ذیل نامه میرزا حسینخان که از سعایت و سخن‌چینی دیگران شکایت و اظهار ناراحتی کرده بود، شاه بخط خود چنین نوشت: «... از کاردانی و عقل شما بعیدمیدانم که این نوع خیالات بکنید. من نوکر خوب را که واقعاً و ظاهراً و باطناً نوکر باشد و بکار خدمت امروزه دولت بخورد از همه چیز دنیا بهتر میدانم و چهاردستی او را نگاه میدارم میدانید که در ایران نوکر نمانده است یکی دو تا هم مثل شما پیدا میشود بحرف مردمان بوج و بی‌معنی چطور میشود در حق او بی‌التفانی بشود اولاً هر وقت مثل تو نوکری پیدا شد حرف او اثر دارد یقین است شما در نوکری خود حقیقتاً مثل ندارید تا امروز احدی جرئت سعایت از شما پیش ما ندارد و بخدا قسم نشنیدم...»<sup>۳</sup>

معهدنا علیرغم این محبتها، و با وجود آنکه شاه تمام اقدامات او را بدیده وطنخواهی و تجدد طلبی ملاحظه میکرد و حتی قرارداد نسکین روپتر را هم بخاطر او صحه گذاشت، متأسفانه اسناد و مدارکی در دست است که نشان میدهد میرزا حسینخان حق نمک و ولی نعمت خود را فراموش کرده و در حضور طبقات مختلف به شاه ناسزا میگفت. چنانچه عباس میرزا ملك آرا برادر ناصرالدینشاه که مدت‌ها مغضوب گشته بود

۱ - عصر بی‌خبری ص ۹

۲ - ایضاً ص ۳۵

۳ - ایضاً ص ۲۰

و در تبعید بسر میبرد ، در کتاب شرح حال خود هنگامیکه از مراجعت ناصرالدینشاه از سفر دوم خود بارو پا در سال ۱۲۹۵ هـ (۱۸۷۸) و حکومت خود در زنجان و استقبال از شاه تا قزوین صحبت میکند ، مینویسد : « ... در عرض راه پیاده ایستادم . شاه در کالسکه بودند ، اظهار التفاتی نموده حکم به سواری فرمودند سوار شده نزدیک کالسکه قدری راه رفتم بعضی فرمایشات متفرقه فرمودند بعد رفته در کالسکه میرزا حسینخان سپهسالار دخول کردم و این کالسکه از کالسکه شاه تقریباً صد قدم عقب تر میرفت و علی الاصل میرزا حسینخان به شاه فحش میداد و هر قدر صحبت متفرقه بمیان می آوردم ترجیح بند همه کلمات فحش بشاه بود . هر چه میگفتم مگو خوب نیست آخر حالا مانان و نمک ابن مرد را میخوریم میگفت تو نمیدانی این چقدر حرامزاده است يك صفت از شاه مرحوم را ندارد هر چه دارد از ... [ دو کلمه حذف شد ] خودش دارد و يك کلمه حرف راست نمیگوید و با هیچکس خوب نیست و روی هیچکس را سرخ نمیتواند ببیند غالباً میلس باشخاص زذل و سفله و نانجیب است از آدم معقول بدش میآید هیچ کاری را منظم نمی خواهد مگر قورق شکارگاه و امر خوراك خودش را که کباب را خوب میزنند و نارنگی و برنقال حاضر باشد قدر خدمت احدی را هم منظور ندارد و آخر الامر من و هر کس که قاعده دان باشد یا یکی در ذات او باشد خواهد کشت یا تمام و کالمعدوم خواهد نمود و در اطراف غیر از چند نفر جوان نا نجیب زذل دنی باقی نخواهد گذاشت و ساعت بساعت نگاه بکالسکه شاه کرده میگفت گور بگور بیفتد قاسم خان سک . . . کور قاسم خان آتش بگیرد این پسر محمد شاه نیست نمیدانم از کدام قراول در اندرون یا از کدام شاگرد بزاز یا کله بز این را بعمل آورده است من در حیرت بودم و در فکر روز سیاه خودم و با خودم میگفتم این مرد ، که شخص اول ایران و سپهسالار است و سالی زیاده از دوپست هزار تومان مداخل میبرد و خیلی مقرب است اینطور دلتنگ و متوحش میباشد پس وای بحال من که با من عداوت سابقه دار و کینه های



دیرینه زمان شاه مرحوم در دلش باقی است...<sup>۱</sup> و این بود گوشه‌ای از حق‌ناشناسی و تمك بحرامی میرزا حسینخان که حتی بولیننمت خود چنین کرد و چنین میگفت :

محسن خان سومین  
مشرالدوله

ایران در دربار بابعالی نیز عضویت لژ فراماسونری گرانند  
اوربانت را در عثمانی داشت . او در مدت ۱۲ سال گرانند  
متر لژ فراماسونری گرانند اوربانت در اسلامبول بود و عکس  
بزرگ او تا سنوات اخیر در محفل ماسونی مذکور دیده میشود . ناظم‌الدوله دیبا سفیر  
ایران در اسلامبول در گزارشی که بصدر اعظم وقت نوشته است مینویسد: « اوقاتی که  
جناب مشیرالدوله در اسلامبول ریاست فراموشخانه اسلامبول را داشت ... »

شیخ محسن خان معین‌الملک که آخرین لقبش مشیرالدوله بود، در تمام دوران  
خدمت سیاسی اش هیچگاه قدمی علیه منافع ایران برنداشت و سفارت ۱۸ ساله او را  
در عثمانی میتوان دوران درخشان زندگی ایرانیان در این کشور دانست. «... معین‌الملک  
بسیار خوش صحبت و بذله گو بود ، سه تار نیکو مینواخت دو دانگ شیرین و بامزه  
میخواند خطوط نستعلیق و شکسته را شیوا مینوشت ، هر وقت حالی داشت شعر میسرود و بتمام  
معنی هنرمند بود . چون با یکی از دختران چرکس عثمانی ازدواج کرده بود از همان  
سالهای اول با حرم سلطان آشنائی و روابط پیدا کرده و دوستی و یگانگی او با سلطان حمید  
بحدی رسید که هفته‌ای چند شب بسر ای وی میرفت و با سلطان شام میخورد . معین‌الملک  
در اوایل مأموریتش سلطان حمید را دوستدار ایران مینمیداشت ولی بزودی تغییر عقیده  
داده و حرفهای او را در زمینه اتحاد و دوستی با ایران باور نمیداشت اما چون با او دست  
دوستی و صمیمیت داده بود همیشه در نهایت جوانمردی از او دفاع میکرد .

در این ایام آشفته دوستی معین‌الملک برای سلطان بسیار ذیقیمت بود . زیرا اشارتیه

۱ - یادداشت‌های عباس میرزا ملک‌آراء در دو نسخه یکی در کتابخانه مجلس شورای  
ملی و دیگری در نزد ورثه آن مرحوم ( میرزا ابوالقاسم فروهر ) باقیمانده است . گویا در  
نسخه اصلی عباس میرزا در باره عضویتش در لژ ماسونی ذکر کرده است . ولی در یادداشت‌های  
چاپ شده این قسمت را حذف کرده‌اند .



محمد حسنخان  
اعتماد السلطنه  
سمت راست  
شیخ محسنخان  
مشیر الدوله  
سمت چپ

با خوش صحبتی و خوش روئی و بلند همتی و گشاده دستی نسبت بهمه خدمتگزار و مشفق و طرف مشورت هر کس بود. با مقام شیخ السفرائی در لژ ماسونی (گراند اوربانت) یکی از رؤسای متنفذ بود، اما قدمی برخلاف مصالح ایران برنمیداشت. عضو مجامع عمومی، رئیس کلوب استانبول همیشه بیدار دل و از همه جا با خبر بود و در مدت هجده سال سفارت که با او بود هیچکس نمیتوانست بخوبی او منافع ایران و ایرانیان را



ملحوظ بدارد...»

حاجی شیخ محسن خان که اکثر رجال از او بنیکی یاد میکنند، در سال ۱۲۳۴ هـ (۱۸۱۸ م) در تبریز متولد شده، پدرش حاجی شیخ کاظم اهل رشت بود و در تبریز تجارتخانه بزرگی داشت. مادرش جیران خانم دختر حاجی سید حسین ناچر معروف آذربایجان بشمار میرفت وجد خانواده عدل بود. حاجی شیخ کاظم که با میرزا تقی خان امیر کبیر دوستی معتمد داشت در دوران سلطنت محمدشاه قاجار برای تجارت باستانبول رفته و فرزند خویش را نیز به همراه برده بود و در همانجا او را بمدرسه گذاشت.

حاجی شیخ محسن که تحصیلات کافی کرده و زبان فرانسه را بخوبی آموخته بود و خط نستعلیق و شکسته را زیبا مینوشت، بتدریج جزو نزدیکان مخصوص امیر در آمد و نزد او بخدمت منشیگری و مترجمی مشغول شد و در ۱۲۷۲ هـ (۱۸۵۵ م) بلقب خانی، در ۱۲۷۵ هـ (۱۸۵۸ م) سر تیب سوم و مستشار پاریس و در ۱۲۸۶ هـ (۱۸۶۹ م) منصب وزیر مقیمی در بار انگلستان گرفت و شارژدافر سفارت ایران در لندن شد. پس از واقعه جنگ هرات، انگلیسیها در همه نقاط جهان علیه دولت ایران و اتباع آن در کشورهای دیگر بمبارزه برخاستند و از جمله در عثمانی بتحریک آنها دسته «ژون ترکها» شروع با اقدام علیه دولت ایران کردند. از جمله محرکینی که در درجه اول این جماعت را میتوان ذکر کرد «سرهانی الیوت» سفیر کبیر انگلیس در استانبول بود که با دستیاری «حسین عمونی» «مدحت پاشا» و «خلیل پاشا» عملیاتی علیه دولت ایران و ایرانیان مقیم اینکشور اداره مینمودند و نتیجه تحریکات آنان استعفای حسنعلیخان امیر نظام گروسی گردید. دولت ایران ناچار بتصور اینکه حاجی محسن خان مشیرالدوله سالها مأمور انگلستان بوده و با مأمورین آن دولت روابط حسنه دارد او را بسفارت استانبول فرستاد.

شیخ محسن خان به همراه خود بیک سفارشنامه بلندبالا از لرد «گراوویل» وزیر خارجه انگلستان برای سفیر انگلیس برد. ولی بمجرد ورود او به استانبول با ضدیت و دشمنی علنی انگلیسیها مواجه گردید تا آنجا که ۱۲ روز بعد از ورود به پایتخت عثمانی در ۲۱

ربیع الاول ۱۲۹۰ ( ۱۸۷۳ م ) در نامه‌ای که به تهران نوشت ، اعلام داشت « هر چه برای بطلان اعلام نامه خلیل پاشا با با بعالی مذاکره میکنم سرهانی البوت سفیر کبیر انگلیس که مدعی حقیقی ماست بیابعالی دستور میدهد و عثمانیها را بضدیت با ایران تشویق میکنند، اصلاً خلیل پاشا بدستور سفارت انگلیس این اعلامیه را صادر کرده است ...»

شیخ محسن خان سپس در گزارشی که به تهران فرستاد فقط مینویس آن در آرشیو سفارت ایران در عثمانی موجود است در باره دشمنی انگلیسیها و روش ایران چنین نگاشت «... سفیر کبیر انگلیس علناً حمایت عثمانیها را میکند و سفیر وی هم مابین دو دولت اسلامی کدورت میخواهد اولیای دولت باید بهتر از بنده بدانند در این مدت از مداخله روس و انگلیس در کارهای خودمان غیر از تعطیل و ضرر حاصلی نبرده ایم و نخواهیم برد تا استقلال خود را از دیگران میخوایم استقلال محال است و تا حفظ حقوق مقدسه خود را از سایرین منتظریم به ترک آن رفت در فتنه مجبور خواهیم شد...» شیخ محسن خان سرانجام با حسن تدبیر موفق شد ، منافع اتباع ایران را در عثمانی حفظ کند و در مدت ۱۸ سال که سفیر بود مشکلات ذیل را حل نماید :

۱- مذاکرات تجدید حدود ایران و عثمانی

۲- ادامه روابط حسنه ایران و عثمانی پس از قتل سلطان عبدالعزیز و بسلطنت

رسیدن سلطان مرادخان پنجم و جلوس سلطان عبدالحمیدخان ثانی

۳- مبارزه با تأسیس اداره اتحاد اسلام که برای اغفال ایرانیان بوجود آمده بود.

۴- تأسیس و انتشار روزنامه اختر .

۵- پس گرفتن محال قطور از عثمانیها .

۶- قبول تقاضای یونانیان مقیم عثمانی برای مهاجرت بایران .

۷- پایان فتنه شیخ عبیداله کرد و قتل و غارت در آذربایجان .

۸- مهاجرت ارمنه عثمانی و ارتباط آن با ارمنه رضائیه

۹- مهاجرت ارمنه عثمانی بایران .

۱۰- جلوگیری از اقدامات سلطان عبدالحمید برای محو تشیع در عراق.



۱۱ - برقراری مراسم نوروز در دربار سلطان عبدالحمید.

۱۲ - جلوگیری از مسافرت ناصرالدینشاه باستانبول و مسئله خلافت و اتحاد

اسلام.

در مقابل خدماتی که او بدولت و شاه کرد ، در سال ۱۳۰۸ وزارت خارجه ایران بطرز موهن و زشتی ، شیخ محسن خان را پس از ۱۸ سال سفارت در اسلامبول معزول کرد و ناگزیر او با خانواده خود به تهران آمد .

تاریخ دقیق ورود شیخ محسن خان به عضویت فراموشخانه

عضویت در ملکم معلوم نیست ولی با توجه باینکه فراموشخانه بین سالهای

فراموشخانه ملکم ۱۲۷۲ تا ۱۲۷۵ هـ ق ( ۱۸۵۵ - ۱۸۵۸ ) در تهران فعالیت

میکرده و در این سالها نیز شیخ محسن خان معین الملک در تهران

بدون شغل و مقام بوده ، میتوان دوران فعالیت او را در فراموشخانه در این سه سال دانست.

شیخ محسن خان در ۱۲۷۲ هـ ( ۱۸۵۵ م ) در زمان سفارت عباسقلیخان نوری سیف الملک

ملقب به دخانی ، شده بعنوان مترجم فرانسه همراه هیئت اعزامی ایران به پترزبورغ رفت

و پس از ششماه بایران بازگشت تا سال ۱۲۷۵ هـ ( ۱۸۵۷ م ) که همراه حسنعلیخان گروسی

امیر نظام مأمور سفارت پاریس و لندن شده در تهران بدون شغل و مقام بود با احتمال

قوی ظرف همین سه سال باتفاق میرزا ملکم خان ناظم الدوله و سیدجمال الدین اسدآبادی

تشکیلات فراموشخانه را بوجود آوردند . پس از تعطیل و انحلال فراموشخانه به همراه

مسیون امیر نظام گروسی پاریس رفت و درین شهر به عضویت لژ فراماسونری ( سنسرامیتیبه )

گراونداوریان درآمد .

بموجب مندرجات بولتن گراونداوریان : در حالیکه عده ای از ایرانیان به عضویت

لژهای مختلف درآمد بودند و گاهگاهی در کار و فعالیت لژها شرکت میکردند، عده ای

از دیپلماتهای عضو میسیون اعزامی دولت ایران بسربرستی حسنعلیخان گروسی امیر نظام

در حالیکه خود وی در رأس آنها قرارداداشت به عضویت لژی که قبلاً نیز ایرانیان دیگری

در آن پذیرفته شده بودند ( Sincere Amitie ) درآمدند. این عده عبارت بودند از :

۱ - حسنعلیخان سفیر .

۲- میرزا محسن خان مشاور سفیر (که بعدها به سفارت ایران در استانبول منصوب شد) .

۳ - میرزا صادقخان منشی

۴- نظر آقا، آشوری اهل ارومیه که بعدها خود او به سفارت در پاریس منصوب شد. این‌بنده همگی در لژ مذکور پذیرفته شدند...<sup>۱</sup> متأسفانه چون نسخه اصلی بولتن در اختیار ما نیست، در باره عضویت این میسیون ایرانی در لژهای ماسونی و اعمالی که انجام داده و با نطق‌هایی که افراد آن ایراد کرده‌اند اطلاعات بیشتری وجود ندارد. ولی بطوریکه تحقیق شده، رحمت الهی نویسنده ایرانی اطلاعات و اسنادی در باره عضویت حسنعلیخان گروسی امیر نظام در اختیار دارد که با وجود مراجعات مکرر آنرا در اختیار نویسنده نگذاشته است. همچنین در يك بولتن گرانداوریان که صادق هدایت آنرا در پاریس خریده و به دکتر مهدوی داده و ایشان آنرا در اختیار سناتور نقوی گذاشته‌اند، نطق نظر آقا در لژ مذکور نقل شده است.

در حالیکه از فعالیت ماسونی میسیون امیر نظام اطلاعی در دست نیست، از شرکت فعالان میرزا محسن خان مشیرالدوله در لژهای مختلف، اطلاعات پراکنده‌ای بدست آمده است.

میرزا محسن خان مشیرالدوله هنگامیکه بسمت سفیر ایران در استانبول منصوب گردید، درین شهر وارد لژ فراماسونری (SER) شد<sup>۲</sup>.

اعضاء این لژ، مخلوطی از فراماسون‌های ترك وارمنی بودند که در بین آنها افراد برجسته و شخصیت‌هایی چون: شاهزاده مراد (که بعداً مراد پنجم نامیده شد)، مدحت

۱ - Bulletin du grand orient de france, V(5860-1860), 396-397

۲ - شاید فراماسونری ترك نام این لژ را از کلمه «اسرار» گرفته باشد.



پاشا ، احمد توفیق پاشا، نامق کمال و ضیاء پاشا عضویت داشتند<sup>۱</sup> . شیخ محسنخان مشیرالدوله با کمک برادران ماسونش در پیش بردن مقاصد سیاسی و کارهای جاری سفارت و دولت ایران موفقیت‌های فراوانی بدست آورد .

حمدا لکار مینویسد : « ... محسن‌خان و دیپلماتهای ایرانی همچنین با سایر لژهای فراماسونی که در استانبول از سال ۱۸۵۰ [۱۲۶۶ هـ] به بعد نقش نسبتاً مهمی در زندگی اجتماعی ، فرهنگی و حتی سیاسی پایتخت عثمانی بازی میکرد ، همکاری داشتند<sup>۲</sup> ... »

لژ فراماسونری دیگری که در آن ایرانیها نقش فراوانی داشتند و آنجا را مرکز فعالیت خود قرار داده بودند پرودوس «Proodos» یعنی (پیشرفت) خوانده میشد . این سازمان فراماسونری که یکی از لژهای وابسته گرانداوریان یونان بود در هاشوپولوس خان Hachopoulos kan تشکیل شده بود . و شاید بتوان گفت که فراماسونری یونانی آنرا برای پیشرفت امور مختلف بین جوامع ترك و یونانی مقیم در کشور تشکیل داده بود . زیرا بطوریکه در نشریات فراماسونری ترك نوشته شده است: «این لژ و لژ گرانداوریان یونان با یکدیگر ارتباط مستقیم و دائمی داشتند و جلسات متناوبی در دو کشور تشکیل میدادند» بموجب نوشته‌ای که در کتاب «ماسونری ترك»<sup>۳</sup> ضبط شده و حمدا لکار استاد انگلیسی آنرا نقل کرده است : «... در دورانی که خصومت‌های مذهبی ، ملی و زبانی ، هماغه‌نگی این لژ را بخطر افکنده بود ، بر اثر مساعی «اسکالیه‌ری»<sup>۴</sup> ، استاد یونانی لژ

۱- برای اطلاع بیشتر از فعالیت ایرانیان و بخصوص شیخ محسنخان در لژهای ماسونی عثمانی رجوع شود به :

1- *Dünyada ve Türkyede masonluk* , p . 246

2 - *Ziya Pasha Türk masonluk Aleminden büyük simaları* , II  
مقاله بدون امضا

*Türk mason dergisi* , I (1951) , 152 - 153

۲- مقاله فراماسونری در ایران ص ۲۴

۳- *Dunyada ve Türkiyede masonluk (Istanbul , 1465)* , p . 246

۴- Scaliere

مذکور، خصوصت‌ها تبدیل به وداد و دوستی شد...»

درین لژ علاوه بر شیخ محسنخان سفیر ایران در عثمانی عدمای از ایرانیان دیگر نیز عضویت داشتند. همچنین در هفتم اوت ۱۸۷۳ م (۱۲۸۹ هـ) میرزا نجفقلی که از ایرانیان به عثمانی رفته بود، با معرفی مشیرالدوله در لژ «پرودوس» پذیرفته شد. و در دسامبر همان سال، جلسه‌ای بمنظور عضویت موسی انتیپا Antippa که متأسفانه هویت کامل او مشخص نیست و فقط وی را کنسول ایران در شهر «انتیوش» Antioch معرفی کرده‌اند، برگزار گردید و عضویت او مورد تصویب قرار گرفت. در جلسه پذیرش «موسی انتیپا» که احتمالاً یکی از کنسولهای افتخاری ایران بوده، علاوه بر محسنخان مشیرالدوله و نجفقلی که معرفی او بوده‌اند، نریمان خان و میرزا ملکم‌خان که عبوراً بلندن میرفته‌اند و میکائیل خان برادر ملکم نیز حضور داشته‌اند که هر یک از آنها نطق‌های کوتاهی درباره اهمیت فراماسونری نموده‌اند.

پس از اینکه شیخ محسنخان مشیرالدوله از سمت سفارت ایران در اسلامبول معزول شد و بایران برگشت، بدون تردید تشکیلاتی از فراماسونهای پذیرفته شده در لژهای جهانی بوجود آورد. این سازمان ماسونی بطوریکه بعداً گفته خواهد شد وابسته به گرانداوریان فرانسه بود و نقش مؤثری در دوران دگرگونی و انقلابات ایران داشته است. نخستین کسیکه از این سازمان نام برد سراسر اتور هاردینگ وزیر مختار انگلیس در تهران بود که در گزارش شماره ۲۳۶ مورخ ششم سپتامبر ۱۹۰۱ ماهیانه خود درباره فعالیت فراماسونهای ایرانی مطالب مفصلی در این باره نوشته است که بعقیده او و بموجب اسناد و مدارک دیگری که بدست آمده در مدت سه‌سالی که شیخ محسنخان بدون شغل در تهران بسر میبرد، در واقع یکی از اداره کنندگان و مؤثرین لژ فراماسونری در تهران بوده است.

هاردینگ که درباره همکاری و همبستگی مخالفان امین‌السلطان و مجامع بان اسلامیه که سیدجمال‌الدین آنرا پایه‌گذاری کرده بود شرح مبسوطی در گزارش خود





شیخ محسن خان مشیرالدوله در لباس وزارت

نوشته و پس از آنکه شیخ محسنخان را پایه گزار ماسونریسم در ایران شعرده است مینویسد:  
 «... بعقیده اطلاع دهنده اتخان این همبستگی بالتر فراماسونری که از طرف مرحوم محسنخان  
 مشیرالدوله سفیر ایران در قسطنطنیه که بعداً وزیر امور خارجه گردیده پایه گذاری شده  
 بود. محسن خان هنگام اقامت در قسطنطنیه ریاست لژ مسلمین را عهده دار بود و بآن  
 ایمان داشت و با شیخ جمال الدین هم مناسبات نزدیکی داشت. علت این نزدیکی عضویت  
 شیخ در لژ فراماسونری بود و دیگر آنکه چون سلطان عثمانی تحت نفوذ جمال الدین  
 بود، محسن خان علاقمند بود که محبت سلطان را بخود جلب نماید...» و در جای  
 دیگری در همین گزارش مینویسد «حلقهٔ برادری فراماسونری که توسط شیخ محسنخان  
 در ایران تشکیل گردیده بیشتر بمنظور انجام خواسته های شخصی و سیاسی او بوده است.

در این تشکیلات حکیم‌الملک، قوام‌الدوله، نصر‌الملک هدایت که همگی مخالف رئیس‌الوزراء هستند و همچنین مشیرالدوله، میرزا نصرالله خان، مخبر‌الملک و مخبر‌الدوله عضویت داشته‌اند. گرچه پس از فوت محسن‌خان مشیرالدوله تاکنون لژی در ایران نبوده است با اینحال در میان باقی ماندگان لژ مذکور اشخاصی هستند که هنوز وابستگی خود را به لژ فراماسونری اعلام کرده و از این راه سوءاستفاده مینمایند و بدین ترتیب زندگی سیاسی و فعالیت ماسونی مشیرالدوله چهارم خاتمه مییابد.

چهارمین مشیرالدوله فراماسون میرزا نصرالله خان نائینی است که در ایام طفولیت پیاده از نائین به تهران آمد. چون او مختصری سواد خواندن و نوشتن داشت، بشغل کاغذ نویسی جلوی مسجد شاه پرداخت و پس از یکسال وارد سلك نوکران آصف‌الدوله گردید. آصف‌الدوله او را به میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه معرفی کرد و در سال ۱۲۸۵ هـ (۱۸۶۸) عضویت وزارت امور خارجه در آمد و سه سال بعد منشی ابراهیم خان نایب‌الوزاره معاون کارگزاری آذربایجان شد. نصرالله خان در سال ۱۲۹۷ هـ (۱۸۷۹) پس از فوت نایب‌الوزاره تهران بازگشت و در وزارت خارجه مشغول کار شد. در ۱۳۰۳ هـ (۱۸۸۵) میرزا یحیی خان مشیرالدوله وزیر خارجه وقت برای او لقب مصباح‌الملک پیشنهاد کرد و او را به نیابت وزارت خارجه گماشت و سرانجام او در سال ۱۳۰۸ هـ (۱۸۹۰) لقب مشیر‌الملک گرفت و مورد توجه اتابک صدر اعظم واقع شد و بقول ناظم‌الاسلام کرمانی در این مقام «سمت نوکری اتابک را داشت» وی در سال ۱۳۱۳ هـ (۱۸۹۵) بسمت وزارت امور خارجه و در ۱۳۱۴ هـ (۱۸۹۶) بسمت وزارت لشکر منصوب گردید که جمع و خرج ارتش در این مقام متمرکز میشد. در سال ۱۳۱۶ هـ (۱۸۹۸) که اتابک بار دیگر بصدارت عظمی رسید، مشیر‌الملک را دوباره برای وزارت خارجه در نظر گرفت. ابراهیم صفائی در این باره مینویسد: «... اتابک در اندیشه بود که وزارت خارجه را بدست مرد



میرزا نصرالله خان  
مشیرالدوله



مطیعی بسپارد . بخصوص که طرح قرضه‌ها و قراردادهای درپیش بود . تهیه قرض ظاهراً برای بهبود وضع اقتصادی کشور و درمعنا برای مسافرت شاه به فرنگستان و پرکردن جیب و تفریح اطرافیان او بود . اتابک به پرنس ارفع الدوله دانش که سفیر ایران در روسیه و از بندگان وی بود دستور داد برای استقراض با دولت روسیه وارد مذاکره شود، این مذاکرات موفقیت آمیز بود و با سرعت انجام شد! ...»

پس از گرفتن قرض اول ، میرزا محسنخان مشیرالدوله وزیر خارجه وقت که شرح زندگی او گذشت و بنوبه خود از رؤساء فراماسونری ایران بود برای معالجه باروفا رفت و در پاریس درگذشت . اتابک ، مشیرالملک را بوزارت خارجه گماشت و لقب مشیرالدوله

را بفرمان شاه باواختصاص داد. با انتصاب پنجمین مشیرالدوله فراماسون<sup>۱</sup> به وزارت خارجه ایران، دست اناپک در کار گرفتن قرضه از روسها بازتر شد. میرزا نصرالله خان برای اینکه با روسها بهتر بتواند مذاکره کند، میرزا حسنخان پسر بزرگش را که در مدرسه سیاسی و نظامی بطر و گراد تحصیل میکرد به تهران احضار کرد و ریاست دفتر وزارت خارجه را باو داد و پس از چندی لقب مشیرالملک را برای او گرفت.

بیشتر قرضه‌هایی که در دوران سلطنت مظفرالدینشاه از خارج گرفته میشد، در زمان وزارت امور خارجه میرزا نصرالله خان مشیرالدوله اخذ شده است. در اولین استقراض از روسها، نه تنها توازن سیاسی و اقتصادی مملکت بکلی از بین رفت، بلکه روسها عملاً بر قسمتی از خاک ایران نوعی حق حاکمیت بدست آوردند<sup>۲</sup>. استقراض دوم که ۱۲ میلیون تومان بود با مساعی شخص مشیرالدوله وزیر خارجه و پسرش عملی شد. هم پدر و هم پسر در وصول آن تلاش نمودند. ابراهیم صفائی مینویسد: «ظاهراً این مبلغ هم برای بهبود وضع اقتصادی کشور بود ولی عملاً قسمتی از آنرا بزرگان دولت و دربار و بنا بر این مختلف خوردند و قسمتی هم بمصرف بعضی از کارهای اداری و دولتی رسید و یک سوم آن برای مسافرت اروپای شاه تخصیص داده شد تا رجال دلسوز با این پول که باگرو گذاشتن مملکت بدست آمده بود تفریحی هم بکنند...»<sup>۳</sup>

همین نویسنده هنگام بحث درباره مشیرالدوله پنجم و کارهای او ضمن صفات عالی وی مینویسد: «از فرصتها و مقامها باکمال احتیاط استفاده کرده زیرا هم بامانت و درستی معروف شده و هم در مدت نسبتاً کوتاهی از تهیدستی و ماهی ۱۵ ریال حقوق صاحب کرورها ثروت گردیده، همچنانکه یکدفعه صد هزار تومان پول برای حفظ سمت وزارت

۱- گزارش سفارت انگلیس در تهران ۶۳۸-۶۰. بایگانی عمومی انگلستان.

۲- رهبران مشروطه جزوه چهارم ص ۱۲

۳- ایضاً ص ۱۲



خارجہ دادہ است<sup>۱</sup>.

گرچه او در این مقام (وزارت خارجہ) اختیار و ارادہ اش بدست اتابک بود ولی بہر حال مجری عمل ، یا بقول نقی زادہ (آلت فعل) بود و از ثمرہ آن فعل ملت متضرر و دولتیان و درباریان مظفر الدین شاہ علی قدر مرا تہم بہرہ مند شدند<sup>۲</sup>...

میرزا نصر اللہ خان مشیر الدولہ در انعقاد قرارداد داری سہم

بزرگی را بعمدہ داشت . عاقد این قرارداد کہ مدتہا بہ بی غرضی

و عدم سوء استفادہ مشہور بود با گرفتن پنجہزار لیرہ از «ماربوت»

نمایندہ داری در ایران ، امتیاز نامہ را امضاء کرد . داری

حق دلالی

نفت جنوب

ہنگامیکہ «کتابچی خان» ایرانی و «ماربوت» انگلیسی و دو کارشناس نفتی را بایران

میفرستاد ، ہمراہ آنہا دہ ہزار لیرہ انگلیسی و یک سفارشنامہ از وزارت خارجہ انگلیس

برای سرآرتور ہارڈینگ وزیر مختار انگلیس ارسال داشت . این پول و سفارش نامہ

ضمیمہ آن خیلی زود کارہا را رو بہ راه کرد و قرارداد معروف داری امضاء شد و قول و

قراری کہ قبل از امضاء برای پرداخت سہام دادہ شدہ بود عملی گردید . مصطفی فاتح کہ

پنجہ سال در خدمت نفت جنوب بودہ و با اسناد سیاسی این شرکت وقوف کامل داشتہ است

مینویسد: «... امتیاز نامہ داری دارای صحتہ شاه و امضاء و مہر اتابک و میرزا نصر اللہ خان

مشیر الدولہ ( پدر حسن پیرنیا مشیر الدولہ و حسین پیرنیا مؤتمن الملک<sup>۳</sup> و نظام الدین

۱- بعضی از مورخان و مخالفان سیاسی میرزا نصر اللہ خان او را منتسب بہ روسہا نیز

میدانند ، چنانکہ محمد حسن خان اعتماد السلطنہ در یادداشتہای روز ۱۱ شعبان ۱۳۱۳ خود

مینویسد ( ... معہذا مشیر الملک کہ حالا وزیر خارجہ ماست اصراری دارد کہ این مرد را از

تہران بمشہد ببرند و بقانون روسہا با او عمل کنند . البتہ مشیر الملک ماہی پانصد تومان از

سفارت روس موظف است حش چنین خدمتگذاری است . . . ) ( روزنامہ خاطرات

اعتماد السلطنہ صفحہ ۱۲۰۲ )

۲- جزوہ چہاردم دہبران مشروطہ ص ۱۱

۳- نام بازماندگان این دو خانوادہ عبارتند از حسن پیرنیا شش پسر بناہ ہای- داود

ہرمز- باقر- مہدی- ولی الہ و ابوالقاسم . از بین این شش فرزند ہرمز پیرنیا در لژ کورش

بسمت ( دبیر ) و دکتر ابوالقاسم در ہمین لژ در دورہ چہارم مقام دہانمای دوم را داشت . از

حسین پیرنیا مؤتمن الملک نیز سہ فرزند باقیست .

غفاری مهندس الممالک است و در دفاتر دیوانی به ثبت و ضبط رسیده است. بموجب فصول هشتم و نهم و شانزدهم امتیاز نامه داری تعهد کرده بود که در ظرف مدت دو سال پس از عقد امتیاز شرکتی برای بهره برداری از آن تشکیل دهد و پس از تشکیل شرکت مبلغ بیست هزار لیره نقد و معادل بیست هزار لیره سهام پرداخت شده این شرکت را بدولت ایران تسلیم کند. البته ذکری از سایر وجوهی که نماینده داری هنگام مذاکرات در تهران خرج کرده و علاوه بر آنها مواعیدی داده بود در جانی منتشر نشده است فقط آنچه بعدها محقق و معلوم شد این بود که کتابچی خان حق دلالتی خوبی از این معامله برد و توانست برای خود و اولادش زندگانی مرفهی در اروپا تهیه نماید. و بقراری که جراید صدر مشروطیت بکرات ذکر کرده اند نماینده داری در حدود ده هزار لیره هم با تاتابک و مشیرالدوله و مهندس الممالک نقداً پرداخت کرد و شاید مخارج دیگری هم کرده که اطلاع دقیقی از آنها در دست نیست...»

پس از آنکه داری اولین شرکت را تشکیل داد و طبق مواد امتیاز نامه بیست هزار لیره نقد و بیست هزار لیره سهام بدولت ایران پرداخت نموده، معلوم شد که جز تعهدات خصوصی او این بوده است که سهامی معادل ده هزار لیره به مشیرالدوله و پنج هزار لیره هم بمهندس الممالک بعنوان تعارف تسلیم نماید و اطلاع موثق وجود دارد مبنی بر آنکه وی بتمام این تعهدات عمل کرده و سهام مزبور را به اشخاص نامبرده تسلیم نموده است. و رثه نصرالله خان مشیرالدوله یعنی حسن و حسین پیرنیا سهام خود را تا موقعیکه حیات داشتند نفروختند و هر سال سود آنها را دریافت میداشتند ولی بقرار مسموع پس از فوت آنها قسمتی از سهام مزبور از طرف نوادگان نشان بفروش رسید.<sup>۲</sup>

اگر بگوئیم بر اثر اینگونه هدایا و پیشکشهای داخلی و خارجی  
**۸۰ هزار تومان** بود که درآمد میرزا نصرالله خان از ماهی ۱۵ ریال حقوق بجائی  
**پیشکشی** رسیده که ناگهان هشتاد هزار تومان به عین الدوله صدراعظم داد  
 تا او را از پست وزارت خارجه برکنار نسازد، از حقیقت دور

۱- پنجاه سال نفت ص ۲۵۴

۲- ایضاً ص ۲۵۵



نشده‌ایم. ماجرا از این‌قرار است که عین‌الدوله صدراعظم، پرنس ارفع‌الدوله را از سفارت اسلامبول بتهران احضار و با او پیشنهاد کرد که پست وزارت امور خارجه را در مقابل یکصد هزار تومان بوی واگذار میکنند. پرنس ارفع‌الدوله با این پیشنهاد موافقت کرد. عین‌الدوله در عین حال عین این پیشنهاد را بمشیرالدوله کرد و با او گفت در مقابل پرداخت این وجه در پست وزارت خارجه ابقاء خواهد شد. مشیرالدوله ابتدا با پرداخت چنین مبلغی موافقت نکرد ولی سرانجام بوسیله فرزندش میرزا حسن‌خان مشیرالملک که بعدها مانند خود او مشیرالدوله لقب گرفت، مبلغ هشتاد هزار تومان به صدراعظم پرداخت و در پست وزارت خارجه ابقاء شد.<sup>۱</sup>

گروهی از مورخان ایرانی هنگام نگارش ترجمه احوال میرزا مدرسه علوم سیاسی نصرالله‌خان مشیرالدوله و پسرش میرزا حسن‌خان تأسیس مدرسه علوم سیاسی را از کارهای نیک و بزرگ آن‌دومیدانند. زیرا این مدرسه که بعدها دانشکده حقوق ایران شد، فرزندان طبقه حاکمه ایران را در عصر قاجاریه پرورش میداد و اینها را برای ورود بجامعه سیاسی و اداری مملکتی آماده میکرد. اما خان‌ملک ساسانی تشکیل این مدرسه را با سوءظن تعبیر کرده مینویسد: «مقارن اعطای امتیاز نفت جنوب میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه که مدت سی سال ظاهراً روس‌مآب محسوب میشد و باطناً از خدمتگذاران صمیمی دولت انگلیس بود در تحت نظر فرزند ارشدش میرزا حسن‌خان مشیرالملک مدرسه علوم سیاسی را تأسیس کرد. بدو مدرسه مزبور در خیابان ارباب جمشید در خانه‌های نصرالله‌خان سپهسالاری دایر شد و جزو ادارات تابعه وزارت امور خارجه محسوب میگردد. در نطق افتتاحیه‌اش گفته شد: گفتند «هدف مدرسه اینست که از میان خانواده‌های نجیب و اصیل مملکت شاگرد بپذیرد و آنها را برای آینده ایران و دیپلماتهای عالم وطن پرست تربیت کند تا آنکه مأمورین وزارت امور خارجه لیاقت همدوشی با سایر دیپلماتهای دنیا را داشته باشند»<sup>۲</sup> خان‌ملک اضافه میکند: «این مدرسه از ابتدای تأسیس تا وقتیکه در سال ۱۳۱۳ شمسی

۱- زندگانی مشیرالدوله - باستانی‌پاریزی ص ۱۲۳

۲- مجله این هفته شماره ۵ ص ۸

ضمیمه دانشکده حقوق شد ۳۵ سال طول کشید مدیران و معلمان مدرسه اکثراً فراماسون و از يك قماش بودند و قرائن و امارات بسیار شهادت میدهند که این اشخاص را يك دست پنهانی انتخاب میکرد و وی سپس اسامی مدیران و معلمان مدرسه را تشریح کرده و ضمن اظهار این عقیده که همه آنها از فراماسونها بودند نام این عده را نقل مینماید:

### مدیران مدرسه عالی سیاسی :

عبدالله خان محقق الدوله

میرزا محمد حسین ذکاء الملک

حکیم اعظم - معاون و وزیر معارف

وحید الملک شیبانی - وزیر معارف

میرزا محمد علی فروغی

میرزا حسینخان مؤتمن الملک

سید ولی الله خان نصر

میرزا علی اکبر خان دهخدا

### اسامی معلمان مدرسه :

محمد حسین فروغی - معلم ادبیات فارسی

اردشیر جی زردشتی - معلم تاریخ باستان

میرزا حسنخان مشیر الملک - معلم حقوق

محمد علی فروغی - معلم تاریخ

محمدخان صدیق حضرت - معلم تشریح

سیوویز یوز - معلم فرانسه

دکتر نصر الله خان - معلم فرانسه



سید علیخان نصر - معلم فرانسه  
 ادیب السلطنه سمعی - معلم ادبیات فارسی  
 میرزا ابوالحسن فروغی - معلم تاریخ  
 منصور السلطنه عدل - معلم حقوق  
 رجبعلی منصورالملك - معلم تاریخ مصر  
 سید ابوالقاسم انتظام الملك - معلم تاریخ یونان  
 ابوالقاسم نجم - معلم تاریخ اروپا  
 باقر کاظمی - معلم تاریخ سیاسی  
 مجید آهی - معلم استاتیک  
 مسیوعباسقلی قریب - معلم فرانسه

این مدیران و معلمین که اغلبشان فقط برای این انتخاب شده بودند که شاکردان را از طریق وطن پرستی منحرف و به خدمتگذاری اجنبی تشویق کنند در سر کلاس موضوع درس را کنار گذارده و راجع باصل مقصود صحبت میکردند. خوب بخاطر دارم یکروز درس تاریخ داشتیم و گفتگو از مستعمره های انگلیس بود که آیا خود اهالی قادر ب اداره کردن ممالک خود هستند یا نه؟ میرزا محمد علی ذکاءالملک گفت: آقایان شما هیچوقت سرداری برای دوختن بخیاط دادماید؟ همه گفتند آری. گفت خیاط برای سرداری شما آستین گذارده؟ همه گفتند البته. گفت: وقتی سرداری را از مغازه خیاطی بمنزل آوردید آستینهایش تکان میخورد؟ همه گفتند نه. گفت پس چه چیز لازم بود که آستینها را بحرکت در آورد؟ شاکردها گفتند لازم بود دستی توی آستین باشد تا تکان بخورد. جناب فروغی فرمودند مقصود منجم همین بود که بدانید ایران شما مثل آن آستین بی حرکت است که تا دست دولت انگلیس در آن نباشد ممکن نیست تکان بخورد.

روز دیگر جناب سید ولی الله خان نصر هم که تشریح درس میدادند و معلوم نبود بچه درد دیپلماتهای نامی آینده ایران میخورد در سر فرمودند ایران مثل خزه ای

است که بدیوار استخر چسبیده باشد و دولت انگلیس بمنزله آن دیوار است که اگر نباشد خزه وجود خارجی ندارد. معلوم است با این مدیران و معلمین خلاف آنچه را که در نطق افتتاحیه گفته بودند بتدریج ایام ثابت گردید. در میان فارغ التحصیلهای مدرسه کمتر با سواد پیدا شد و سطح معلومانشان اساساً از سیکل اول مدرسه بالاتر نبود یعنی (همان اندازه که اته لیژان سرویس در مستعمرات مایل است) اما اکثر آنها بواسطه تلقینات و تبلیغات مدیران و معلمین بنوکری خارجیا تن در داده و بجاسوسی اجنبی رفتند. لیاقت همدوشی بادیلماتهای اروپا که تحصیل نکردند سهل است بواسطه عملیات نامشروع خود در همه ممالک خارجی آبروی ایران را بردند و مؤسسين مدرسه بمقصود نهائی خود رسیدند.

من الاتفاق هر کدام از دانشجویان مدرسه سیاسی اگر با هوش بودند بادر خارج از مدرسه تحصیلاتی کرده و اطلاعاتی بدست میآوردند، پیشقدمان سیاستمدار مدرسه آنها را بدون چون و چرا از وزارت امور خارجه بیرون می انداختند. چون دستور ذکاء الملك و منصور الملك و باقر کاظمی همیشه این بود که نیاستی اشخاص با سواد، با هوش جزو کارمندان وزارت خارجه در آیند. شرکت نفت هم با این نظر کاملاً موافق بود. چرا شاگردانی که در اروپا تحصیل کرده اند هیچکدام در ایران مرجع کاری نشده و ترقی نکرده اند! برای اینکه در محیط آزاد تحصیل کرده وطن پرستی و آزادمردی آموخته بودند اما شاگردان مدرسه سیاسی که در آن محیط فاسد که برای نوکری اجنبی تربیت شده بودند و بوظیفه نوکری عمل میکردند شرکت نفت ترتیب ترقیشان را میداد. با کمال اطمینان میتوان گفت که مدرسه علوم سیاسی تهران خدمت خود را باجنبی به بهترین وجهی انجام داد و شرکت نفت بهدفع خود کاملاً نائل آمد و يك هسته مرکزی برای خدمتگذاری شرکت در ایران تهیه کرد که همیشه مطابق میل و دستور او رفتار نمایند و هیچگاه بر علیه منافع او قدمی برندارند حق اینست که کارگزاران شرکت هم همیشه از آنها طرفداری نموده و با پشتیبانی خود در مدت سی چهل سال اخیر

۱ - خان ملك ساسانی تحصیلاتش را در سویس تمام کرده بود ولی در وزارت امور خارجه ترقی نکرد.



همه پستهای حساس مملکت را با آنها سپرد<sup>۱</sup>.

میرزا نصرالله خان مشیرالدوله بموجب نوشته اعتمادالسلطنه هنگام تعطیل فراموشخانه بغض دستگاه سلطنت و دولت گرفتار شد: «... بیست سال قبل وقتی میرزا ملکم خان فراموشخانه را در طهران ایجاد کرده بود، او و اتباعش را از طهران به بغداد روانه بودند از جمله میرزا نصرالله خان بود که مدتی هم در اسلامبول گذائی میکرد...»<sup>۲</sup>

میرزا نصرالله خان بعد از مراجعت بایران در سازمان فراماسونری، شیخ محسنخان مشیرالدوله فعالیت پنهانی میکرد و هنگامیکه بعلت نشر بخشنامه عدمای از سران مملکت را گرفتار کردند، بموجب گزارش سرارتور هاردینگک او نیز دستگیر و زندانی شد. و بدینترتیب بتشریح زندگی میرزا نصرالله خان خاتمه میدهیم و بشرح زندگی و دوران حیات سیاسی میرزا حسنخان (مشیرالدوله ششم) که او هم فراماسون بود، میپردازیم.

پنجمین و آخرین مشیرالدوله‌ای که در تاریخ ایران

**میرزا حسنخان** وجود دارد نیز عضو سازمان فراماسونری ایران و فرانسه بود.

**پنجمین مشیرالدوله** ذی که هنگام تحصیل در فرانسه عضویت لژ ماسونری

گراوند اوریان در آمده بود، در ایران وارد لژ بیداری ایران

گردید.

ادیب الممالک فراهانی در آخرین صفحه رساله‌ای که قصیده معروف ماسونی خود را در آن سروده بخط خویش نام ۱۲۴ تن را ذکر میکند که همگی عضویت لژ بیداری ایران را داشته‌اند و از جمله در ردیف ششم نام میرزا حسنخان مشیرالدوله را ذکر میکنند که بنوبه خود واجد اهمیت است. علاوه بر این شاهزاده ملک میرزا شعاع السلطنه نیز در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد: «... دیروز صبح مشیرالملک (مراد حسن

۱- مجله این هفته بمدیریت موسی خلیلی شماره سوم

۲- خاطرات اعتمادالسلطنه - ایرج افشار ص ۳۱۷ (۵ ربیع‌الثانی ۱۳۰۱)

پیرتیا مشیرالدوله (منزل آمده بودند نشانه (علامت رمز ماسونی نوشته) را اول من باوردم او هم جواب داد، امید است عنقریب این حوزه رونق خوبی بگیرد...<sup>۱</sup>

مشیرالدوله مردی پاکدامن بود و برخلاف پدرش که ثروت زیادی از راههای مختلف گردآورده بود، پیرامون جمع مال نکشت و در سیاست داخلی و خارجی کشور تفاهم و صداقت و حسن نیت خاصی نشان میداد. لیکن اشتباهات سیاسی که چندین بار مرتکب گردید سبب شد تا او را متهم بظرفداری از انگلیس و روس سازند و این اتهامی است که بعده کثیری وارد شده است. بزرگترین اشتباه او رویه ملایمی بود که هنگام تصدی وزارت امور خارجه ایران در برابر قرارداد معروف ۱۹۰۷ (۱۳۲۴ هـ) نشان داد. اسناد وزارت خارجه انگلیس حاکیست که او در هنگام اقامت در لندن که هنوز لقب مشیرالملک نیز داشته از مفاد قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران بدو منطقه نفوذ بخوبی مطلع بوده است. علاوه بر این او بارها با سر ادواردگری وزیر خارجه وقت انگلستان و بزرگترین دشمن استقلال ایران درباره قرارداد ۱۹۰۷ ملاقات کرده که کم و کیف این ملاقاتها معلوم نشده است. نامه مورخ ۹ سپتامبر ۱۹۰۷ گری به سر اسپرینگ ریس وزیر مختار انگلیس در تهران حاکیست که وزیر خارجه انگلیس با مشیرالملک در این باره مشورت کرده و او را از مذاکرات مقدماتی درباره قرارداد سال ۱۹۰۷ مطلع نموده است. در کابینه ناصرالملک قراگوزلو، پس از اینکه پست وزارت خارجه به حسنخان مشیرالدوله محول شد، گری درباره این انتصاب به مارلینگک نوشت:

... در اینجا با مشیرالملک صحبت شده و او را متقاعد کرده ایم که برای نجات ایران راهی بجز تقسیم این کشور نداریم. گرچه وی نگرانی خود را از این قرارداد بمیان آورده، با اینحال بنحوی او را روشن کرده ایم. شما نیز مأموریت دارید درباره متن قرارداد حضوراً با وزیر خارجه ایران نیز مذاکره کنید.<sup>۲</sup>

انتشار قرارداد ۱۹۰۷ موجی از نفرت علیه عاملین انگلیس و روس در ایران

۱- روزنامه دموکرات ایران ص ۸۴

۲- اسناد راکد وزارت خارجه انگلستان - O. F. مجلد ۴۹۸-۳۷۱





### میرزا حسنخان ششمین مشیرالدوله فراماسون

بوجود آورد . مردم در حالیکه از تقسیم کشور بشدت بهت زده و عصبانی بودند ، انتظار داشتند که اولیای دولت ایران عکس العمل شدیدی علیه این قرارداد نشان دهند . ولی تنها اقدامی که صورت گرفت ارسال نامه اعتراض آمیزی بدو سفارت باعضاء مشیرالدوله بود . مشیرالدوله در این اعتراضیه به دول انگلیس و روس اطلاع داد که متون قرارداد فقط از نظر انگلیس و روس ارزش دارد . متن این نامه چنین است :

پاسخ مورخه ۲۵ رمضان ۱۳۲۵ هجری قمری وزیر امور خارجه ایران بوزیر مختار انگلیس .

مراسله محترمه جناب جلال‌التماب وزیر مختار مورخه ۱۵ شهر شعبان ۱۳۲۵ و ۲۸ سپتامبر ۱۹۰۷ که متضمن سواد يك قسمت قرارداد منعقدہ فیما بین دولتین قویشوکتین انگلیس و روس راجع بایران و دارای يك مقدمه و پنج فصل بود واصل گردید. اینک در جواب زحمت افزا میشود چنانکه خاطر نصفت مظاهر آنجناب تصدیق خواهد کرد قرارداد مزبور فیما بین دولتین قویشوکتین انگلیس و روس منعقد شده. بنا بر این مفاد آنهم راجع بدولتین مرقومتین که قرارداد مزبور را امضاء کرده اند خواهد بود و دولت علیه ایران نظر باستقلالی که بفضل خداوند متعال بخودی خود داراست کلیه حقوق و اختیاراتی را که از استقلال تام این دولت علیه حاصل است از اثر نفوذ هر قسم قراردادی که ما بین دو یا چند دولت خارجه در باب ایران منعقد شده یا میشود اصولاً و حتماً مصون و محفوظ میدارد و از روابط خود با دول متحابه و تشیید مبانی و داد و یکجبهتی موافق اصول عهود مقدسه و قاعده ذره‌های بازاری تجارت بین المللی سعی بلیغ خواهد داشت. در باب وجوه استقراضی هم بدیهی است که دولت علیه فصل قراردادهای را که در این باب منعقد شده است بدون تخلف رعایت خواهد نمود. برای اظهار و اعلام اصولی که در این مراسله مقید و مصرح سوادى از آن برای نمایندگان دول متحابه مقیمان دربار علیه ارسال گردید حسن مشیرالدوله<sup>۱</sup>

انتشار خبر اعتراض ایران بعدها دو دسته موافق و مخالف بوجود آورد. ابراهیم صفائی آنرا تقبیح کرده مینویسد: «... این نامه مشیرالدوله را بعضی از نویسندگان يك سند بزرگ برای وطنخواهی و تهور سیاسی او شناخته اند. در حالیکه نامه ملایم و بی اثریست و بایسته بود که مشیرالدوله بنام وزیر خارجه ایران بی اعتباری قرارداد مزبور را بگوش جهانیان میرسانید و اغراض دولت بزرگ و ستمگر و فریاد مظلومیت ایران را بهمه کشورها اعلام میداشت و برای الغاء آن قسمت از قرارداد که مربوط به ایران بود، با سرسختی بتمام وسائل سیاسی و غیر سیاسی متوسل میشد. در حالیکه چنین نشده و اعتراض مشیرالدوله جز يك مکاتبه ملایم و بی اثر چیز دیگر نبود و



متأسفانه قرارداد خیلی زود با مداخلات علنی روس و انگلیس بمرحله عمل درآمد و دولتهای ایران هم که مشیرالدوله در اغلب آنها شرکت داشت بناچار آن مداخلات تجاوزکارانه را پذیرفتند. در مورد قرارداد سستی وضعف نفس ناصرالملک وزیر خارجه و دیگر اعضاء دولت وی درخور سرزنش است...<sup>۱</sup>

میرزا حسنخان مشیرالدوله سیاستمداری وطن پرست و پاکدامن بود که میتوان از او بنیکی یاد کرد. تاکنون شنیده نشده که او از عضویت در لژ فراماسونری علیه منافع مملکت و مردم این سرزمین قدمی برداشته باشد و این خود او را از سایرین ممتازتر میکند. فرزندان او هم که فراماسون هستند همچنان راه او را پیش گرفتند. میرزا فتحعلی آخونداف و میرزا آقاخان کرمانی،

**میرزا فتحعلی آخونداف** دو نفر از صاحبان فکر و عقیده و سیاست و ادب ایران هستند که در نوشته های خود از « فراموشخانه » یاد کرده و بدون اینکه عضویشان در لژهای ماسونی شناخته شده باشد از این انجمن سری تجلیل نموده اند. میرزا فتحعلی آخونداف در سه مکتب خود که بناهای شاهزاده جلال الدوله و شاهزاده کمال الدوله نوشته و ۲۵ هزار کلمه است، در سه مورد از فراموشخانه ذکر میکند. او در یکی از آنها از قول کمال الدوله شاهزاده هندوستان مینویسد: « ... ای جلال الدوله اگر تو خودت نیز از دیسپوت مغضوب و از وطن مطرود و از همجنسان خود شاکمی نشده بودی، من هیچوقت عیوب همجنسان ترا بتو نمی نوشتم و تو را مکدر نمی کردم آنها نیز در اخلاق زمیمه و فسق و طمعکاری و اخاذی و تشخص فروشی ابلهانه بشاهزادگان شیبه هستند. ای اهل ایران اگر نواز نشأة آزادیت و حقوق انسانیت خبردار میبودی باینگونه عبودیت و باینگونه رذالت متحمل نمی گشتی و طالب علم شده فراموشخانه ها گشادی و مجمعهها بنا می نمودی و مسائل التفات را دریافت میکردی...<sup>۲</sup> » و در نامه دوم که از قول کمال الدوله به جلال الدوله شاهزاده ایرانی نوشته شده در همین باره مینویسد: « ... دوام سلطنت و بقای سلسله موقوفست

۱- رهبران مشروطه جزوه پانزدهم ص ۱۳

۲- نسخه خطی کتابخانه ملی خریداری شده از مرحوم بدرص ص ۶۱

بعلم و آزاد شدن ملت از عقاید پوچ و بعد از این شرایط پادشاه باید فراموشخانه بگشاید و مجمعها برپا نماید با ملت متفق و یکدل و یکجهت باشد ملک را تنها از خود نداند و خود را وکیل ملت حساب نماید با مداخله ملت قوانین وضع کند و پارلمان مرتب سازد<sup>۱</sup>... در نامه سوم شاهزاده جلال الدوله به کمال الدوله چنین جواب میدهد: «... اگر واقعاً تو چنین فیلسوف بودی و بعقیده خود از مطالب عالیه پولیتکا بدینگونه اطلاع داشتی و میدانستی که دیسپوتی بدلات پادشاه باید فراموشخانه بگشاید مجمعها فراهم آورد با ملت اتفاق نماید و با جماعت یکدل و یکجهت باشد و خود را محبوب انبای جنس خود سازد و تبعه خود را بخود مرید و جان نثار بکند پارلمانها ترتیب نماید و قوانین بگذارد تا اینکه ملکش زوال نیابد پس چرا بیدرت اورنگ زیب از این وعظها ندادی تا بگفته هایت عمل کردی و انگلیس آمده مملکتش را از دستش گرفته انگلیسها با اهالی هندوستان چگونه رفتار میکنند مگر انگلیس سوزله بافته نیست<sup>۲</sup>...» با وجودیکه عدهای از مطلعین او را عضو یکی از لژهای ماسونی میدانند، ولی نویسنده در باره احتمال عضویت فتحعلی آخوند زاده در لژهای فراماسونری اسناد و مدارک معتبری مطالعه کرده و حتی بکمک یکی از محققین آذربایجان<sup>۳</sup> نامه‌های خصوصی ویرا که در «آرشیودانشمندان شرق» با کونکهداری میشود مورد توجه قرار داده‌ام، اما هیچگونه نشانی از عضویت وی در این تشکیلات نیافته‌ام.

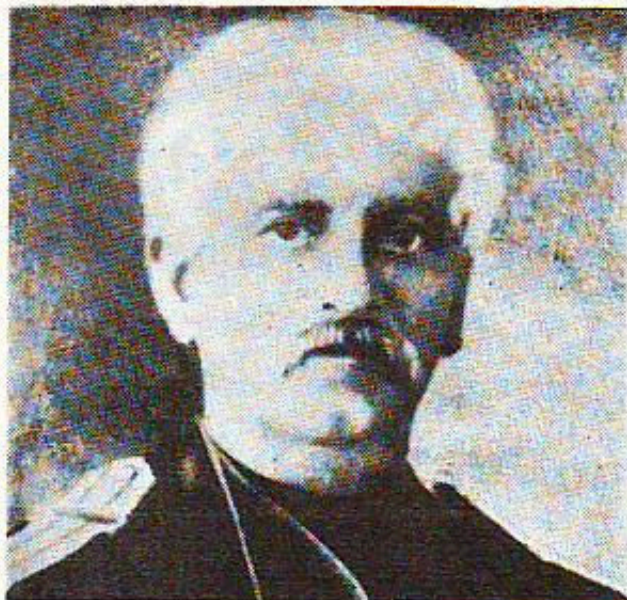
تنها در نسخه خطی سه مکتوب اوجمله معروف «فراموشخانه‌ها گشادی و مجمعها را فراهم آوردی» تکرار شده است و این جمله در بین اسناد آرشیو بادکوبه در نامه جلال الدوله به کمال الدوله چنین است: «پادشاه باید فراموشخانه گشاید مجمعها فراهم آورد با ملت اتفاق نماید و با جماعت یکدل و یکجهت باشد و خود را محبوب سازد...»

۱- نسخه خطی کتابخانه ملی ص ۶۸

۲- سه مکتوب نسخه خطی کتابخانه ملی ۱۹۷

۳- یوسف حمزه‌لو محقق آذربایجانی که درباره تاریخ ایران در بادکوبه مطالعه و





فتحعلی آخوند اوف

در حالیکه تحقیقات ما نتوانسته این گوشه تاریخ را روشن کند، یوسف حمزه لوعقیده دارد که :

«... فتحعلی آخوندزاده قبل از سال ۱۲۸۰ هـ (۱۸۶۳ م) با فراموشخانه آشنائی داشته اما این آشنائی از کجا و چگونه بوده؟ معلوم نیست<sup>۱</sup>، در آرشو دانشمندان باکو گفتگوئی بین میرزا فتحعلی با ملکم درباره فراموشخانه منعکس است که در ۱۸۷۲ م (۱۲۸۸ هـ) و هنگام عبور ملکم از تفلیس بین این دو نفر انجام گرفته و میرزا فتحعلی، او را بنام «روح القدس» معرفی میکند. آخوند اوف در این باره مینویسد :

سوال - ظاهراً این مطالب از مطالب فراموشخانه بوده باشد؟

جواب روح القدس : بلی، در اثنای مواعظ فراموشخانه گاهگاه از این اصول مذاکره میشود ولی مطلب فراموشخانه خیلی زیاده است و ما وراء این اصول است<sup>۲</sup>، آنچه را که فتحعلی آخوند زاده به نقل از گفتگو با ملکم عنوان میکند و آنرا از

۱- نقل از نامه مورخ یوسف حمزه لو بنکارنده

۲- میرزا فتحعلی آخوند زاده - حمید محمدزاده ص ۲۱۵

تکلیف نوع بشر و اصول فراموشخانه و فراماسونیسیم میداند اینست که اگر نوع بشر :  
 « ... بعض آنها را بعمل بیاورد و بعضیش را مهمل بگذارد آدم ناقص است و اگر هیچیک  
 را از آن تکلیف هفت گانه بعمل نیاورد از دایره بشریت خارج و در دایره حیوانیت صرف  
 سالک است .

تکلیف اول اینست که آدم باید از بدی اجتناب کند .

تکلیف دوم اینست که آدم باید به نیکی کردن اقدام کند .

تکلیف سیم اینست که آدم باید بدفع ظلم بکوشد .

تکلیف چهارم اینست که آدم باید با جماعات ممنوع خود متفقانه تعیش بکند .

تکلیف پنجم اینست که آدم باید طالب علم باشد .

تکلیف ششم اینست که آدم باید بترویج علم ساعی باشد .

تکلیف هفتم اینست که آدم باید بقدر قوه و استطاعت خود بحفظ ترتیب فیما بین

جماعات متفقه هموطنان و هم مشربان خود مجاهد باشد .

هریک از این تکلیف هفتگانه شرح و بسط زیاد دارد و هر یک باقسام بیانات و

تفصیلات محتاج است که همراه در کتاب آدمیت برشته تحریر کشیده ام ، مقام مقتضی تقریر

آنها نیست و این تکلیف هفتگانه اصول مضمون کتاب آدمیت است<sup>۱</sup> ...

بموجب این گفتگو و تحقیقات دیگری که شده ، معلوم میشود ، آخونداف در سال

۱۸۶۳ (۱۲۷۹ هـ) در اسلامبول با ملک خان آشنا شده<sup>۲</sup> و وارد بکر در تفلیس هنگام مراجعت

ملکم از اسلامبول ۱۸۷۲ م (۱۲۸۸) ملاقاتی با وی بعمل آورده که گفتگوی فوق الذکر

نموداری از آنست .

خود وی درباره ملاقاتهایش با ملک مینویسد که « روزی دوبار با هم صحبت

میکردیم<sup>۳</sup> ، و انکهی علاوه بر متن این گفتگو در آرشیو دانشمندان شرق باکو<sup>۴</sup> ۲۳ نامه از

۱- میرزا فتحعلی آخوند اف - الفبای جدید و مکتوبات - حمید محمدزاده ص ۲۹۷

دسترسی بدین کتاب مرهون دانشمند شوروی م . س . ایوانف میباشم .

۲- ایضاً ص ۲۱۶

۳- دفترچه خاطرات آرشیو دانشمندان شرق به نقل از نامه یوسف حمزه لو .



وی خطاب به مملک خان وجود دارد که اولین آنها مورخ سپتامبر ۱۸۶۸ (۱۲۸۵ هـ) است و دیگری بتاریخ دو سال بعد، ژوئن ۱۸۷۰ (۱۲۸۶ هـ) که در آن مملک خان اطلاع میدهد: (کتابچه مکالمه‌ها) دریافت کرده و با رضایت کامل مطالعه نموده است.<sup>۱</sup> از میرزا مملک خان به آخونداف جمعاً هفت نامه وجود دارد که اولین آنها بتاریخ سال ۱۸۷۰ (۱۲۸۷ هـ) و دیگری مورخ سال بعد و بقیه بدون تاریخ است.

وجود این مکاتبات و ملاقات‌هایی که بین این دو روی داده تا حدودی، دل‌بستگی و یا عضویت فتحعلی آخونداف را بدفتراموشخانه و به فراماسو نری نشان میدهد. بخصوص که در بین اسناد موجود در یادگوه نامه‌هایی وجود دارد که بین شاهزاده جلال‌الدین میرزا پسر فتحعلیشاه از مؤسسين فراموشخانه ایران به یوسف مستشارالدوله<sup>۲</sup> عضو لژ فراماسو نری فرانسه رد و بدل شده است. معذالک در هیچیک از این نامه‌ها اشارات صریحی بدفتراموشخانه و یا فراماسو نری نمیشود. این سکوت اسباب تعجب نیست، زیرا، فراموشخانه و فراماسو نری از روز تأسیس تاکنون محرمانه میباشد و بعلاوه وجود سانور در پستخانه ایران در دوران سلطنت ناصرالدینشاه خود دلیل دیگری برای توجیه این سکوت بشمار میرود.

سند دیگری که در دست است و میتوان آنرا دلیل بستگی میرزا فتحعلی خان به یکی از رؤسای فراموشخانه ایران یعنی جلال‌الدین میرزا پسر فتحعلیشاه دانست،

۱ - اصول این کتابچه بخط ملکم در آرشیدان‌نمندان شرق باکو، نگهداری میگردد.  
 ۲ - اولین نامه میرزا فتحعلی به جلال‌الدین میرزا بتاریخ ۵ ژوئن ۱۸۷۰ است که دریافت کتاب نامه خسروان را بوی اطلاع میدهد. مجموعاً رونوشت ۹ نامه او به جلال‌الدین میرزا موجود است که تاریخ‌سالهای ۱۸۷۱-۱۸۷۰ را دارد. در یک نامه خیر حرکت هیئت نمایندگان ایران به تقطیس نوشته و نامه دیگر راجع به کتاب تأثیر اطلاعاتی درباره زرتشتیان ایران نوشته شده است.

۳ - از میرزا فتحعلی به میرزا یوسف خان مستشارالدوله ۱۵ نامه موجود است که اولین آن بتاریخ سوم سپتامبر ۱۸۶۸ میباشد. مکاتبه این دو نفر تا مرگ میرزا فتحعلی که در سال ۱۸۷۸ میلادی (۱۲۹۵ هـ) ادامه داشته است از میرزا یوسف خان نیز ۸ نامه بین سالهای ۷۸ - ۱۸۶۶ یعنی در مدت ۱۲ سال وجود دارد که همه آنها را به میرزا فتحعلی نوشته است.

معرفی یکی از اعضای فراموشخانه بنام «میرزاتقی کاشانی» است که شاهزاده اورا (برادر) خطاب میکند و عا مور رسانیدن گزارش اوضاع ایران به میرزا فتحعلی مینماید .  
 در این نامه بدون تاریخ جلال الدین میرزا چنین مینویسد : « برادر گرام من تاکنون دو نامه بسرکار نگاشته‌ام یکی را با نامه خسروان برای سرکار و دیگری را با نامه نخستین برای سرکار شیخ الاسلام فرستادم . پاسخی از هیچیک نرسیده است امیدوارم که نامه‌ها رسیده و آن برادر بزرگوار تندرست و شادکام باشید .

چون برای آمدن شهریار نامدار امپراطور روس شاهزاده حشمت الدوله را از این سوی به تفلیس نامزد فرموده‌اند ، یکی از همراهان او میرزا تقی کاشانی که از برادران خوب من و از جوانان آموزگار شده ایران است و در مدرسه دارالفنون پزشکی و دیگر دانستنی‌ها را یک‌و آموخته است بویژه در نویسندگی که شما خواهان اینکار هستید دستی دارد و یکی از کسان دستگاه انجمن پزشکی ایران و بزرگ پزشکان جانشین شهریار ایران است خواستم از ایشان بشما سفارش نموده باشم که چند روزی که در آنجا است از دیدار و گفتار سرکار دیده را روشن و وصل بفرماید و گلشن نماید و چون از رفتار و کردار و سرگذشت من و ایران و مردمان آن به نیکوئی و شایستگی آگاه و بینا است امیدوارم که برخورد و گفتگوی با ایشان در پاسخ و پرسشهای آن یگانه برادر بزرگوار از برخی اندیشه‌های پوشیده و پنهان ، مردی آراسته و پسندیده آن گرامی برادر باشد و از مهرورزی شما با وی مرا و ایشان را از خود خورسند و خوشنود بفرمائید .

جلال<sup>۱</sup>

در این نامه جلال الدین میرزا دو بار کلمه «برادر» را درباره میرزاتقی و یک بار درباره میرزا فتحعلی بکار میبرد . بطوریکه میدانیم فراماسونها بیکدیگر «برادر» میگویند و شاید این خود دلیل جالبی بر وابستگی او به فراموشخانه باشد . بعلاوه در این نامه شاهزاده جلال الدوله از «برخی اندیشه‌های پوشیده و پنهان» که بیکمان اشاره به فراموشخانه است نیز یاد کرده و شاید این خود دلیل دیگری بر مطالب مخفی

۱- آثار خطی فرهنگستان جمهوری آذربایجان شماره ضبط ۷۷-۴ ارسال محقق



راجع بدفراوشخانه است که قطعاً خواننده نامه (میرزا فتحعلی) از آن اطلاع داشته. و بالاخره نکته دیگری که میتوان آنرا دلیل بستگی میرزا فتحعلی با فراوشخانه دانست، نامگذاری سه مکتوب او بعنوان «جلال الدوله» است. گرچه نام «کمال الدوله» عاریه و ساختگی است<sup>۱</sup>، اما بعقیده عده زیادی مقصود او از جلال الدوله شاهزاده جلال الدین میرزا پسر فتحعلیشاه بوده است. و اگر چه این حدس را اغلب زده‌اند و درست است... معیناً دلیلی بر این معنی وجود ندارد<sup>۲</sup>

میرزا آقاخان کرمانی از جمله کسانی است که عضویتش

میرزا آقاخان کرمانی  
در فراوشخانه و یا در فراماسوئری مشکوک بنظر میرسد ولی در عین حال بعزت معاشرت بارژسای فراماسوئری از قبیل ملک، سید جمال الدین و شیخ محسن خان مشیر الدوله معروف به وابستگی به این سازمان است. میرزا آقاخان کرمانی دو رساله انتقادی باسامی (سه مکتوب) و (صد خطابه) دارد که در یکی از آنها عین جملات میرزا فتحعلی را در باره فراوشخانه تکرار کرده است.

تکرار این جملات در سه مکتوب او سبب شده است تا بعضی‌ها او را فراماسن بدانند. در حاشیه نسخه خطی سه مکتوب او که در مجموعه (کتب خطی کتابخانه ملی پاریس نگهداری میشود). رونویس کننده مینویسد: «تعلق آقاخان کرمانی به فراماسون هویدا است. استادش سید جمال افغانی هم از فراماسونها بوده است مثل ملک ارمنی<sup>۳</sup>»

درخواستی سه مکتوب کتابخانه ملی پاریس همچنین دشمنی و عناد حاشیه‌نویس با فراماسوئری کاملاً هویدا است. هنگامیکه میرزا آقاخان مینویسد «قید یعنی طرق حیل‌گری و تزویر را بخوبی میدانست» حاشیه‌نویس اضافه میکند: «مثل آدمهای

۱- مجله یفما ۱۳۴۵ س ۳۶۵

۲- ایضاً ۳۶۵



### میرزا آقاخان کرمانی

فراخوانی که مرتکب همه‌گونه تزویر و ریا شده‌اند و میشوند! ... ، از توضیحات حاشیه‌ای این نسخه خطی که بگذریم ، دلایل دیگری که عضویت و یا دلبستگی او را به فراماسونری ثابت کند ، در دست نیست . فقط باید این نکته را ذکر کرد که اصولاً نام سه مکتوب عنوان غلطی است که باین نوشته‌های او داده‌اند . زیرا در حقیقت متن نوشته او یک مکتوب است نه سه مکتوب و تازه مکتوب مزبور از سه مکتوب میرزا فتحعلی الهام گرفته است ، ولی از نظر کمیت اقلأً دو برابر رساله اوست و از نظر معنی



نیز گفتارش گسترده تر و عمیقتر است<sup>۱</sup>. اما در عین حال هنگام بحث درباره فراموشخانه عین جملات میرزا فتحعلی را تکرار میکند. دانشمند محترم محیط طباطبائی که نخستین تحقیق را درباره میرزا آقاخان کرمانی و شخصیت و افکار او کرده است مینویسد: «میرزا آقاخان کرمانی در ایام اقامت در اسلامبول بواسطه تأثیر عوامل مختلف اجتماعی دستخوش تحول فکر عجیبی شد و از بدو ورود که با میرزا یحیی صبح ازل و پیروان او ارتباط داشت متمایل به حضرات ازلی و مخالف بهائیان بود و سپس بواسطه پیدایش انس با اطلاعات و معلومات طبیعی جدید و دست یافتن به متن ترکی سه مکتوب میرزا فتحعلی آخوندزاده در افتاد که گوئی از بنیاد براه زندقه و الحاد میرفت و با اسلام و عرب بهمان شیوه مخصوص روسی پسند آخوندزاده عناد و خصومت میورزد. برای تبدیل استفاده به افاده نخست در صدد ترجمه آزاد سه مکتوب از روی متن ترکی به زبان فارسی برآمد و بهیچوجه گویا از وجود متن دیگران بزبان فارسی که خود آخوندزاده نخست نوشته و سپس آنرا بترکی قفقازی در آورده است سابقه و اطلاعی نداشت و ترجمه آزادی از آن بفارسی سلیس روان نوشت که چندان با متن آخوندزاده ارتباطی جز در مقدمه و اساس فکر و نحوه استدلال ندارد و گرنه در ایراد شاهد و دلیل همواره از فکر و اطلاع و معلومات خود استمداد کرده است.

پس در صدد برآمد که بتقلید آن خود کتابی بنویسد که مطالب آن عموماً باز به همان خطاب «ای جلال الدوله» آغاز میگردد و بنای آن بر شالوده و وطنپرستی بیش از روح زندقه و الحاد قرار دارد و از این تألیف دوم که امروز مشهور به صد خطاب شده باندازه چهل و چند خطابه یا عنوان را نوشت ولی کار او بی پایان نرسید و ناقص ماند زیرا با ورود سید جمال الدین اسدآبادی به اسلامبول و نفوذ معنوی که سید در میرزا آقاخان و شیخ احمد و دوستان دیگر او پیدا کرد اسلوب تفکر او بطور کامل یافت و کم کم از جنبه الحاد حاد و تعصب شدید ملی و وطنی به طرفداری از دیانت و

اتحاد اسلام متوجه شده . از سال ۱۳۱۰ قمری [ ۱۸۹۲ م ] ببعد در این وادی پیوسته قدم میزد و بوسیله نوشته‌ها و گفته‌های خود که غالباً در پیرامون وحدت اسلامی و مضرات تفاق مذهبی و معایب حکومت استبدادی بود سید را تأیید میکرد . متأسفانه از آثار مربوط بدین دوره از زندگی میرزا آقاخان جز مقدار کمی امروز در دسترس ما نیست زیرا مأمورین کنسولگری ایران در اسلامبول هنگام توقیف او اثابیه و کتابهایش را تا جائی که بدست آوردند تاراج کردند و مختصری از آنرا به پنهان شده جرم و سوء قصد بتهران فرستادند و چیزی که از دسترس آنها محفوظ ماند بوسیله دو تن از آشنایان ایرانی او که اکنون یکی از آنان خوشبختانه در حیات و ناقل این روایت میباشد از طرابوزان بهزنش در اسلامبول پیغام فرستاد که این کتب و نوشته‌های بازمانده او را بهر وسیله که بتواند برای پروفیسور براون به کمبریج بفرستد تا یکی از کتابخانه‌های عمومی اروپا سپرده شود ... در این شکی نیست که آنچه در سالهای اخیر از زندگی خود نوشته با آنچه از ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹ نگاشته تفاوت فاحش دارد و همینطور آثار این دو دوره بهیچوجه ارتباطی با آثار قدیم او که در ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ با شراکت شیخ احمد مینوشته ندارد! ...»

و در این جا بشرح زندگی دو مرد سیاست و ادب ایران که معروف به عضویت در لژهای ماسونی و یا فراموشخانه ایران بوده‌اند ، خاتمه میدهم و امیدواریم در آتیه اسناد و مدارک محققین و دانشمندان این نکات تاریک را روشن کنند .

فرخ خان امین‌الملک (امین‌الدوله بعدی) یکی از چهره‌های

فرخ خان امین‌الدوله جالب فراماسونری در سالهای اولیه فعالیت در ایران است .

کاشی او که عاقد بزرگترین قرارداد بین ایران و انگلیس بشمار

میرود . در بحرانی ترین سالهای زمامداری ناصرالدین‌شاه

پاریس رفت تا «ترتیب مصالحه بین دولتین علیتین را بدهد» و در همین سفر بود که او

در پاریس وارد یکی از لژهای بزرگ فراماسونری گردانداوریان که شخصیت‌های فرانسوی



و خارجی در آن عضویت داشتند شد.

فرخ‌خان فرزند میرزا مهدی کاشی است که نسبت خود را تا «ابوذر غفاری» (متوفی در ۳۲ هجری) میرساند. او که در ابتدا ابوطالب نام داشت بامر فتحعلیشاه نام «فرخ» بر خویشتن گذاشت. و در روزهای سلام با لباس جواهر نشان کنار تخت سلطنتی میایستاد و بعدها بدرخواست عباس میرزا نایب‌السلطنه بدرجه سرهنگی رسید و در قشونکشی اول به هرات در رکاب محمد شاه بود. فرخ‌خان زمانی حکومت‌های اصفهان و گیلان را داشت و مأمور وصول مالیات فارس بود و در شوال ۱۲۶۰ (۱۸۴۶) صندوقدار خاصه محمد شاه گردید و سرانجام در رمضان ۱۲۷۲ (مه ۱۸۵۶) لقب امین‌الملک با نشان تمثال مکمل به‌الماس گرفت و پس از چندی مأمور انعقاد قرارداد صلح در پاریس شد. در مراجعت بایران منصب وزارت حضور، مهربرداری مهر مبارک، ریش سفیدی و بالاخره ریاست عمده خلوت با گل کمری مرصع به جواهر گرانبها و جبهه ترمه دو زنجیره‌ای باو اعطا گردید. در رمضان ۱۲۷۵ (اپریل ۱۸۵۹) فرخ‌خان لقب امین‌الدوله گرفت و مقرر شد که «عرایض و مطالب علما و شاهزادگان عظام را او معروض دارد و عزل و نصب حکام ولایات هم بمشاورت و صوابدید او انجام بگیرد».

فرخ‌خان در اوایل ربيع الاول ۱۲۷۶ (اکتبر ۱۸۵۹) عضو مجلس شورای دولتی، در شوال ۱۲۸۰ (مارس ۱۸۶۴) وزیر داخله و مخاطب سلام شاه شد و در همین ایام با سپهسالار اختلاف پیدا کرد و در ۱۲۸۲ (۱۸۶۵) بکاشان رفت. او در ۲۴ شوال ۱۲۸۲ (مارس ۱۸۶۶) بطهران احضار شد و مشاغل وزارت حضور همایون، حکومت کاشان، اداره ولایات اصفهان و فارس و گمرکخانه و بالاخره وزارت دربار را برعهده گرفت و سرانجام در ۱۸ صفر ۱۲۸۸ (مه ۱۸۷۱) در اثر سکنه قلبی درگذشت.<sup>۲</sup>

فرخ‌خان در مدت حیات خود چند مأموریت سیاسی با انگلیسها داشته و معروف بداشتن تمایلات «انگلیسی‌مآبی» بوده است. ناجائیکه در جمادى الاول ۱۲۷۷ (۱۸۶۰)

۱- مخزن الوقایع ص ۱۰

۲- شرح زندگی او از مقدمه مخزن الوقایع بقلم حسنعلی غفاری اقتباس شده است.



### اعضاء سفارت وفرخ خان هنگام انعقاد معاهده صلح پاریس

از راست به چپ : میرزا حسین سرابی - میرزا ملکم خان - فرخ خان - میرزا علیقلی حکیم الممالک - میرزا زمان خان غفاری - آخرین نفر شناخته نشد .



11<sup>e</sup> de la Poste

ALA GABRIELE DU

V. A. DE LUIGI

11<sup>e</sup> de la Poste

LE GRAND ORIENT DE FRANCE A TOUS LES MAÇONS RÉGULIERS SAUF UT — UNION — FUSION.

Le Grand Orient de France a l'honneur de vous adresser par la présente le prospectus ci-joint, lequel vous fera connaître les motifs qui ont déterminé la formation de la Grande Loge Nationale Française, et les avantages que vous pouvez en retirer. Ce prospectus est accompagné de la liste des Loges affiliées à la Grande Loge Nationale Française, et de la liste des Loges qui ont adhéré à l'Union et à la Fusion.

LES BUREAUX CENTRAUX DES LOGES



M. C. D. M. L.

Le Directeur.



Telles



که الیسن وزیر مختار جدید انگلیس بطهران آمد اول بدیدن او رفت و پس از او ، از میرزا سعیدخان وزیر خارجه دیدن کرد. بدین سبب باوجودیکه وی در فراماسونری گرانداوریان عضویت داشته ، معینا مخالفانش او را بداشتن تمایلات وحتی نزدیکی بانگلیسها متهم میکنند . اما عضویت او در لژ فراماسونی فرانسه بسیار جالب است . بموجب مندرجات بولتن شورای طریقت گرانداوریان فرانس روز دهم دسامبر ۱۸۵۷ (۱۲۷۳ هـ) فرخ خان ومیسیونیه که همراه او بوده در لژ Sincere Amitié که در مرکز محفل فراماسونری گرانداوریان پاریس تشکیل شده بود ، عضویت این لژ پذیرفته شده است . همه همراهان او که عضویت این لژ در آمدند ، بموجب نوشته ثبت شده در بولتن عبارتند از :

۱- میرزا علینقی (حکیمالمعالمک بعدی) پسر میرزا اسمعیل پیشخدمت باشی سلام وبرادر کوچک آقارضا اقبال السلطنه ، در دارالفنون تهران تحصیل طب کرد ودر واقع برای ادامه تحصیل بهاروپا رفت ودر پاریس نایب سفارت کبری شد ودر مراجعت در ردیف اطباء مخصوص ناصرالدینشاه درآمد . پس از فوت پدرش پیشخدمت باشی سلام شد وبعداً رئیس معادن وصنایع وحاکم بعضی ولایات گردید .

۲- حاجی میرزا زمان خان عموی امینالملک غفاری که سمت مستشاری فرخ خان را درین سفارت داشت وپس از مراجعت بطهران ۱۲۷۵ هـ (۱۸۵۸ م) کارپرداز اول ژنرال قنصل ایران در مصر شد و تا پایان سال ۱۲۷۸ هـ (۱۸۶۱ م) درین سمت باقی بود. حاجی زمان خان در ۱۲۷۹ هـ (۱۸۶۲ م) کارپرداز اول دربغدادگردید ومدتی نیز مأموریت هائی در خراسان داشت .

۳- میرزا ملکم خان ناظم الدوله که سمت مستشاری سفارت امینالملک راداشت وشرح حال او خواهد آمد .

۴- میرزا رضا غفاری عموی فرخ خان ، از پنج نفر شاگردی بود که محمد شاه برای تحصیل بهاروپا فرستاد و پس از بازگشت از فرانسه در دارالفنون طهران بسمت معلمی اشتغال داشت. در سفارت امینالملک وی سمت مترجمی اول راداشت. ودر مراجعت



سمت مترجم حضور ناصرالدینشاه را پیدا کرد .

۵- نریمان خان پسر سلیمان خان سهام‌الدوله و برادر جهانگیر خان وزیر قورخانه و صنایع که ارمنی و نایب اول هیأت فرخ خان بود . وی در سال ۱۲۷۵ هـ (۱۸۵۸ م) در معیت میرزا حسینخان سپهسالار مستشار سفارت اسلامبول شد ، در ۱۲۹۰ هـ (۱۸۷۳ م) کارپرداز اول در مصر بود و از ۱۲۹۶ تا ۱۳۲۰ هـ (۱۸۷۸ تا ۱۹۰۲) وزیر مختار در وین شد و با لقب قوام‌السلطنه در آن شهر فوت کرد .

۶- میرزا محمد علی آقا مترجم سفارت بود . او از جمله محصلین اعزامی محمد شاه بارو با بشمار میرفت که بعدها در اداره نظمیه مشغول کار شد و به ( محمد علیخان نظمیه) شهرت یافت و ظاهراً مورد توجه میرزا حسینخان سپهسالار بوده است . تمام این افراد ، عضویت لژی در آمده بودند که « ناپلئون سوم » قدرت خود را بدان لژ بعنوان « یک ارکان دوستی » حفظ کرده بود . و برای نشان دادن درجه اقتدار خود در آن پسر عموی خود را که بنام « پرنس موسیسن مورا » بود بسمت « استاد اعظم » انتخاب نمود و موافقت کرد که این سمت را در لژ مذکور حفظ کند . در آن دوران فرانسه در شرق و بخصوص ایران مطامع نظامی و استراتژیک نداشت ، در حالیکه ناپلئون اول میخواست از راه ایران به هندوستان لشکرکشی کند و انگلیس ها را از آنجا بیرون نماید . جانشینان او طالب این افکار نبودند و تنها به توسعه نفوذ تجاری و فرهنگی و سیاسی دلبستگی داشتند . « ... تردیدی نمیتوان داشت که عضویت هیئت اعزامی ایران در لژ ماسونی در سال ۱۸۵۷ [ ۱۲۷۳ هـ ] بخاطر نفوذ سیاسی و فرهنگی بیشتر فرانسه در ایران صورت گرفت . اظهاراتی که در مراسم عضویت ایرانیها بیان شد ، ثابت میکند که گراند اوریان عضویت برادران خارجی را به عنوان یک وسیله ایده آل برای انتشار فرهنگ و تمدن فرانسه در کشورها تلقی میکرد . منتهی به سختی میتوان باور کرد که ملکم خان هنگامیکه فراموشخانه را تأسیس کرد ، همین هدف را داشته است ... »

در آن ایام پیوستگی و عضویت فرخ‌خان و میسیون «همراه او در لژ فراماسونری «سنسرامیتیته» پاریس با تحسین و بزرگداشت خاصی تلقی شد. بولتن رسمی گرانداوریان فرانسه که در سال ۱۸۶۰ مسیحی (۱۲۷۷ هـ) و سال ۵۸۶۰ بهودی منتشر شده درباره این افتخار بزرگ چنین مینویسد: «... بخوبی روشن است که حضرت والا فرخ‌خان، در زمره رهبران سیاسی کشور خود محسوب است و او یکی از سیاستمداران است که شاه ایران، اعتماد فراوانی به او دارد. این فکر، منطقی است که بانی و اصول فکری فراماسونری، در اندیشه و اراده شاه که عاری از منافع و مصالح آینده سرزمین خود نیست، بی‌تأثیر نبوده است؛ سرزمینی که در آن زمان به علت هیجانات روحی و غلیان انقلابی فرانسه، آستان حیات نازمای بود...»

درین بولتن، خدمات فرخ‌خان امین‌الملک بفراماسونری و ترویج این اندیشه و سازمان فراماسونری در ایران ستایش شده و مورد توجه قرار گرفته است. و حال آنکه در همان ایام ملکم برای پیش بردن هدف‌ها و ترویج فراماسونری در ایران تلاش فراوان کرده بود. این عدم توجه را باید ناشی از این دانست که گرانداوریان فرانسه یا از موجودیت و تشکیلات سازمان فراموشخانه بی‌اطلاع بوده و یا چون ملکم بدون اجازه مبادرت به تشکیل لژ فراموشخانه در ایران کرده است، اقدام او با حسن استقبال مواجه نشده است. در حالی که هیچ نشانه و دلیلی در دست نیست که فرخ‌خان بعد از گرفتن لقب «استاد اعظم» در پاریس و مراجعت به ایران برای رواج فراماسونری و یا ایجاد لژ ماسونی در کشور کوشش کرده باشد. و این شائبه وجود دارد که بگوئیم جملات غرور انگیزی که در لژ فراماسونری «سنسرامیتیته» نسبت با او برآورد شد در حقیقت اظهارات مؤدبانه‌ای بود که او را برای کوشش در ایجاد لژ و ترویج ماسونیسیم تشویق و راهنمایی کرده است.

ازین به بعد هیچگونه سند و مدرکی که فعالیت فراماسونهای عضو میسیون فرخ‌خان را چه در پاریس و چه در تهران نشان دهد، بدست ما نرسیده. زیرا بطوریکه



قبلاً نیز گفته شد ، بعثت اینکه سرفرماندهی ارتش هیتلر پس از اشغال پاریس همه اسناد و مدارک لژهای ماسونری را با چند واگن به آلمان حمل کرد ، کلیه اسناد فعالیت لژهای تابعه گراند اوریان از بین رفت . و در بین آنچه هم که باقی مانده بود و بعد از جنگ بیاریس برگردانیده شد و اکنون در کتابخانه ملی پاریس نگهداری میشود ، هیچگونه اثر و مدارکی از لژ بیداری ایران یا سایر لژها و فعالیت‌های ماسونهای ایرانی وجود ندارد. چنانکه در نشریه رسمی گراند اوریان که در سال ۱۹۶۷ (۱۳۴۶ شمسی) چاپ شده<sup>۱</sup> و دکتر صدرالدین الهی نویسنده مشهور ایران نسخه‌ای از آنرا از مرکز گراند اوریان پاریس برای نویسنده گرفته است، در زیر نام فراماسونری ایران چنین نوشته شده: «هیچ نشانه‌ای از فعالیت این لژ در قیاس کتابخانه ملی وجود ندارد.» بنا بر این دنبال کردن فعالیت صحیح و منظم ماسونهای ایرانی و با فراماسونری در ایران از این طریق مقدور نیست . و در نتیجه مجبوریم از اشارات پراکنده‌ای برای تکمیل اطلاعات خود استفاده کنیم .

بموجب نوشته حمدالکار شرق شناس انگلیسی «در جولای ۱۸۷۳ (۱۲۸۹ هـ) لژ «سنسر امیتیه» ضیافتی بافتخار عده‌ای از ماسونهای بازدید کننده ایرانی از جمله : میرزا رضا خان غفاری ، نریمان خان و ملکم خان برپا ساخت ...»<sup>۲</sup> در آن ایام ملکم خان وزیر مختار ایران در لندن بود و دعوتنامه لژ بنام او صادر شده بود . ملکم ابتدا با شرکت در لژ موافقت نمود ولی بموجب نوشته الکار «در آخرین لحظه از حضور در ضیافت عذرخواست» در این ضیافت استاد اعظم لژ ، سخنرانی جامعی بافتخار مهمانان ایرانی ایراد کرد که خود بار دیگر بنحوی شکوه و جلال و حمایت بی دریغ لژ فرانس را نسبت به تازه واردین و مهمانان خارجی در بر داشت. وی اظهار نموده که «... شما فرانسه را دوست دارید. فرانسه سرزمین ناشناخته ولی دوست داشتنی، شما بزبان مردم این کشور حرف میزنید . شما تحصیلات خود را در مدارس آن کسب و تکمیل کرده‌اید و بالاتر از

۱ - نشریه کمیسیون تاریخ گراند اوریان سال ۱۹۶۶.

Essai de Repertoire des Loges Maconniques Francaises

۲ - مقاله فراماسونری در ایران ص ۲۳

همه شما درخواست عضویت ماسونیک را از گرانداوریان کرده‌اید .

برادران این تنها القاب برجسته و مقامات عالیه نیست که برای خود کسب کرده‌اید و با آنها امشب ماسونری پاریس را روشن ساخته‌اید . این بستگی برادری و علائق شما به گرانداوریان فرانسه است که حضور شما را گواهی میکند و صمیمیت شما به میثاق ماسونی است که منشور ما را منور می‌سازد . و همین علائق است که قلوب ما را تسخیر کرد و تجلیل و تشویق ما را زیاده‌تر میکند...<sup>۱</sup>

به این نطق، هم نریمان خان و هم میرزا رضاخان جواب دادند و همدردی خود را به مناسبت از دست رفتن «الزاس ولرن» در جنگ فرانسه و آلمان ابراز داشتند و مرگ فرخ‌خان امین‌الملک را در ماه مه ۱۸۷۱ (۱۸ صفر ۱۲۸۸) در اثر سکتۀ قلبی در تهران با اطلاع اعضای لژ رساندند .

کنفرانس مزبور با نطق يك فراماسون یهودی بنام دالزاس<sup>۲</sup> پایان یافت . وی در نطق خود از میهمانان ایرانی خواست که برای بهبود وضع جامعه یهودیان در ایران مساعدت کنند. این فراماسون یهودی به میهمانان ایرانی گفت «همین تقاضا هنگامیکه ناصرالدین‌شاه به اروپا سفر کرد بوسیله «اسحق کرمیو»<sup>۳</sup> که رئیس اتحادیه جهانی یهودیان (الیانس اسرائیلی)<sup>۴</sup> و عضو برجسته گرانداوریان است ، بعرض شاه ایران رسانیده شده است . این تقاضای یهودیان را از فراماسونهای ایرانی بدان جهت نقل کردیم که نشان دهنده همبستگی دائمی ولاینفک سیهونیسیم و فراماسونیسیم است . بطوریکه در همین کتاب ملاحظه میکنید به روی سیاری از دیپلماتهای فراماسونی ، منجمله دیپلم فرخ‌خان کلمه «یهوه»<sup>۵</sup>

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به :

1 - Le Monde Maconnique : Revue de la Francmaonnerie et ethangere , xv (1873) . 174 - 181

2 - Internationales Freimaurelexikon (Zurich , Leipzig and vienna , 1932) , 469 .

3 - Encyclopedia Judaica (Berlin , 1930) . V . 690-691 .

Dalsace - ۲

Issac Cremieux - ۳

Allianc Israeliec universelle - ۴

۵ - بر روی دیپلماتهای محمودی - مشار - شانگهای نیز نام «یهوه» نقش شده .



بازبان و خط عبری نقش شده که این خود نمودار دیگری از بستگی یهودیان با فراماسونری میباشد. در ایران بستگی فراماسونیسیم با صیهونیسیم از بدو فعالیت این سازمان زیر زمینی در ایران وجود داشته وهم اکنون نیز دارد. کارگردانان فراماسونیزم از یهودیان ایران و یا نودینانی که حسب الظاهر دین آباء واجدادی خود را رها کرده اند، تشکیل میکردد وهم اکنون نیز در لژهای وابسته بفرانسه و انگلیس در ایران یهودیان مهاجر بایران و یهودیان ایرانی عضویت دارند. از اینکه آن زمان فراماسونهای ایرانی تا چه پایه با یهودیان ایران همکاری داشته اند، اطلاعی در دست نیست و بدین ترتیب اطلاعات ما درباره فعالیت فراماسونی فرخ خان امین الدوله و گروهی که با او همکاری داشتند، خاتمه میباشد و اکنون بمعرفی یکی از درخشان ترین و آزاده ترین چهره های ایرانی که او نیز بنوبه خود عضویت سازمان فراماسونری در آمده بود، میپردازیم.

یکی دیگر از چهره های درخشان و آزاده فراماسونری

میرزا یوسفخان ایران در ابتدای فعالیت درین کشور، میرزا یوسفخان

مستشار الدوله مستشار الدوله نویسنده کتاب معروف « یک کلمه » است. او که

از پیشروان نشر فکر و رواج آزادی در ایران است در پاریس

وارد لژ فراماسونری « Clemente Amitié » منتسب بگروه گرانداوربان شده است.

تاریخ صحیح ورود او باین لژ ماسونی در دست نیست ولی فرمان نشان روزکروا

Rose croix که از طرف استادان لژ مذکور باو داده شده بتاریخ بیست و هشتم نوامبر

۱۸۶۹ میباشد.

میرزا یوسفخان که در آن ایام شارژدافر ایران در پاریس بوده در روز ۲۹ نوامبر

۱۸۶۹ یکی از درجات عالییه فراماسونری را از معتمدین و استادان لژ مذکور گرفته است.

در زیر فرمان نشان او « معماران اعظم » لژ مینویسند: « ما معتمدین لژ کلمات امیتیه

گواهی میکنیم که عنوان حاضر بوسیله ما بپیرادر میرزا یوسفخان ، پس از آنکه در

حضور ما مراتب را امضاء کرد تسلیم شده است ، این نشان که باو داده شده دارای

مزایائی بوده است. زیرا در متن فرمان نوشته شده « میرزا یوسفخان میتوانند از همه

میرزا یوسف خان  
مستشارالدوله



حقوق ناشی از این عنوان و نشان استفاده کنند ، و تمام برادران ماسونی توصیه میکنیم که او را بپذیرند. همچنین به همه ماسون های داخلی و خارجی که دارای نشان رسمی و حقیقی هستند متقابلاً توصیه میکنیم که احترامات لازم معمول دارند ،

میرزا یوسفخان دوران خدمات سیاسی اش را در سفارتخانه های ایران از سال ۱۲۷۰ هـ (۱۸۵۳ م) در حاجی طرخان روسیه شروع کرد . او تا ۱۲۷۸ هـ (۱۸۶۱ م) کار پردازای ایران را درین شهر بعهده داشت ، سپس از سال ۱۲۷۹ هـ (۱۸۶۲ م) شارژدافر سفارت ایران در بطرزبورگ و ژنرال کنسول تفلیس بود و تا سال ۱۲۸۳ هـ (۱۸۶۶ م) در مأموریت های مذکور بسر میبرد . از اواخر سال ۱۲۸۳ هـ (۱۸۶۷ م) شارژدافر سفارت پاریس شد. در همین مأموریت بود که او داخل لژ فراماسونری «کلمات



امیتیه، شد و تا سال ۱۲۸۷ هـ (۱۸۷۰ م) در مأموریت پاریس بود. پس از ورود بایران بسمت معاونت عدلیه، میرزا یحیی‌خان مشیرالدوله منصوب شد. چون درین اوقات در روزنامه اخترچاپ اسلامبول انتقاداتی از دستگاہ دیوان انتشار مییافت و همچنین ارتباطی که او با فراموشخانه ملکم داشت، مورد انهام قرار گرفت و او را مسبب اصلی این انتقادات دانستند... بعلت ارتباطش با ملکم مواجش قطع و لقبش را به میرزا جواد خان دادند... خود میرزا یوسفخان را زنجیر نموده به قزوین بردند. امین‌الدوله با کمال خصوصیتی که با میرزا یوسفخان داشت ممکن بود کاغذ او را که پست آورده بود نگذارد بنظر شاه برسد و این پیرمرد را آخر عمر بزنجیر گرفتار کند...<sup>۱</sup> او مدت پنجمه در زندان بود، تا اینکه بعداً بسمت کارگزاری مهام خارجه آذربایجان به تبریز رفت. میرزا یوسفخان در دوران خدمات دولتی چندین بار بجرم فعالیت های آزادی-خواهانه و انتقاد از دستگاہ ناصرالدین شاه بزندان افتاد و در سال ۱۳۱۳ هـ (۱۸۹۵ م) در حالیکه هفتاد و سه سال داشت درگذشت.<sup>۲</sup> میرزا یوسفخان رساله یک کلمه را در سال ۱۲۸۷ هـ (۱۸۷۰ م) در پاریس نگاشت. او وقتی نوشتن رساله را آغاز کرده که تحت نظر و تعلیمات استادان فراماسونری گرانداوربان قرار داشت. به همین نظر درین رساله جملاتی از قانون اساسی فراماسونری نیز نقل کرده است. او هنگام معرفی رساله اش مینویسد: «... یک کلمه‌ای که جمیع انتظامات فرنگستان در آن مندرج است کتاب قانون است که جمیع شرایط و انتظامات معمول بها که به امور دنیوی و به تعلق دارد در آن محرر و مستور است و دولت و امت معاً کفیل بقای آن است... شاه و کدا و رعیت و لشکری در بند آن مقید هستند و احدی قدرت مخالفت به کتاب قانون ندارد...» از بازماندگان او یک پسر و یک دختر باقی مانده. پسر که در قید حیات است بنام (یوسف‌مشار) مییاشد که سالهاست گوشه‌گیری اختیار کرده و در دهه عجب‌شیر بسر میبرد.

۱- خاطرات اعتماد السلطنه ص ۸۷۱.

۲- در فرمان نشان روزکروا، تاریخ تولد او ۱۸۲۲ نوشته شده است.











یکی دیگر از پیشقدمان فراماسونری در ایران محمود محمودی مشاور الملك  
 مشاور الملك است که در لژ «ویکتوریا»ی شرق بروکسل عضویت  
 داشت. مشاور الملك محمودی که در سوم ژوئیه ۱۸۶۵  
 (۱۲۸۱- ه) بموجب دیپلم ماسونی «شورای طریقت بلژیک»  
 بمقام استادی در لژ مذکور رسیده است، کاشف ستاره محمودی در عالم نجوم است که  
 این ستاره بنام اوبه نیت رسیده. پنجسال قبل از اینکه اوبه بمقام استادی در لژ فراماسونری  
 بلژیک برسد (۱۸۶۰ م - ۱۲۷۶ ه) پس از مدت‌ها تحقیق و مطالعه بالاخره موفق شد  
 که بین مریخ و مشتری ستاره جدیدی کشف کند که علمای نجوم آنرا بنام «محمودی»  
 خواندند و نام لاتین آنرا «دانائه» گذاشتند. روزیکه بمقام استادی ماسونی رسید  
 بموجب تاریخ متن دیپلم وی فقط بیست و نه سال داشت و در آن ایام اوجوانترین ماسون  
 ایرانی بود. در متن دیپلم او جملاتی بدین مضمون نوشته شده است: «ما استادان کرسی  
 و افسران صاحب مقام لژ ماسونی ST. IN. IM. در بیست و نهمین روز ماه دوم سال  
 حقیقی ۵۸۶۵ (سال نisan یهودی) و با حضور اعضاء شورای عالی آئین اکوس منتسب به اسکا تلند  
 در X. آت ث. که در بروکسل تشکیل شده تصدیق مینمائیم که برادر خیلی ارجمند و  
 عزیزمان میرزا محمود منجم متولد قم، در ایران، ۲۹ ساله که اعضاءشان در ذیل است در بیست و  
 ششمین روز چهارمین سال V. در میان ما پذیرفته شده و شاگرد و همکار بزرگ ما درجه  
 R. با و دادیم، از کلیه برادران و استادان اعظم خواهش میکنیم که او را تحت عنوان V.  
 بشناسند و باو التفات برادرانه داشته و مقدمش را گرامی بدارند. این فرمان بر اساس  
 تعهدات متقابل ما در بروکسل، معهور به مهر بزرگ ما و امضاء شده توسط همه افسران  
 برجسته V و با امضاء مجدد برادر ارجمند ما «رانه» در سومین روز پنجمین هفته سال  
 حقیقی نisan ۵۸۶۵- ۳ ژوئیه ۱۸۶۵ تکمیل شد. استاد اعظم - Tolwa خزانه دار -  
 خطیب - دبیر و امضای محمود منجم»

محمود محمودی مشاور الملك فرزند میرزا محمد علی است. جدش میرزا محمد

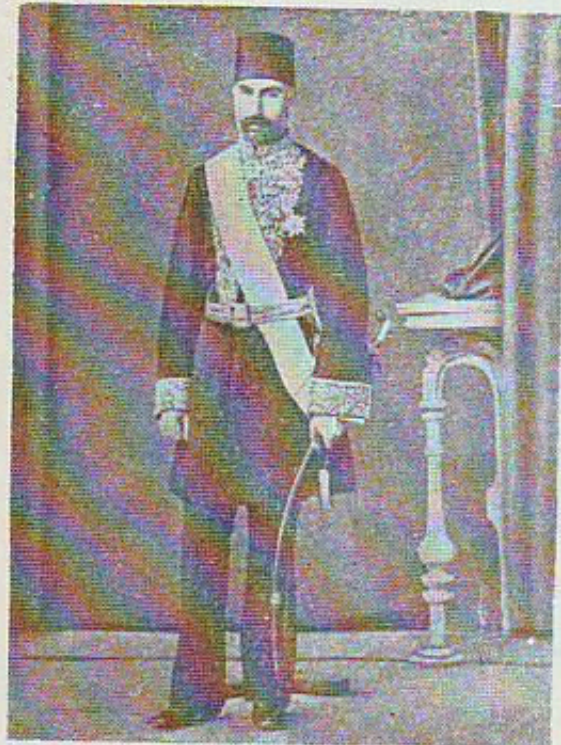




مشاور الملك محمودی

نصیرالدوله بدر

میرزای جلوه



مشاور الملك محمودی در لباس وزارت



از كشف ستاره محمودی در پاریس



باقر مجتهد از اهالی مازندران بوده که در دربار فتحعلیشاه صاحب مقام و اهل علم بوده . پس از فوت محمد باقر مجتهد ، فتحعلیشاه ، فرزند او محمد علی را بکارهای دولتی گماشت و اولین شغل وی ترمیم رسائل وزارت جنگ بود . چون درین کار لیاقت و کاردانی از خود نشان داد ، به حکومت کاشان منصوب شد . هنگامیکه میرزا محمود دوازده ساله بود ، پدرش در قم وفات یافت . چون او از بدو طفولیت علاقه زیادی بتحصیل علوم داشت و چندین سال در قم نزد علمای آن عصر بتحصیل مقدمات و علوم حکمت و ریاضی پرداخته بود ، در سن هفده سالگی با اتفاق مادرش بمشهد رفت و دو سال بتحصیل علوم تجربی اقلیدس و علم هیئت پرداخت . در ۱۲۷۱ - هـ (۱۸۵۵ م) که بیست ساله بود بتهران آمد و معلم دارالفنون شد . مدتی تحت تعلیمات مسیو « بهار » فرانسوی که معلم ریاضیات و مهندس عالی مقامی بود تحصیلات خود را تکمیل کرد . چون جوان فوق العاده با هوشی بود ، مراتب علمی او بکوش ناصرالدینشاه رسید و بامر شاه مقرر شد همراهِ چهل محصل دیگر که در سفارت امیر نظام گروسی بفرانسه میرفتند برای ادامه تحصیلات بپاریس برود .

محمودی در سوربن پاریس بتحصیل ریاضیات پرداخت و در رصدخانه این شهر زیر نظر پرفسور « لودیه » عالم معروف نجوم و کاشف ستاره « پتون » پادامه تحصیل پرداخت و پس از مدتی تحقیق بطوریکه گذشت ستاره « دانانه » را کشف کرد که بنام او « ستاره محمودی » نامیده شد .

امیر نظام گروسی که خود و اعضاء سفارتش در پاریس وارد لژ فراماسو فری « سنسر امیتیته » شده بودند ، محمودی را نیز وارد لژ ماسونی کرد . چون هنگام مراجعت بایران بمقام استادی فراماسونی نرسیده بود ، با توصیه مرکز گراوند اوربان فرانسه به بروکسل رفت و « در شورای طریقت بلژیک » که منتسب و وابسته بگروه ماسونیک اسکاتلند بود ، بمقام استادی رسید . هنگام مراجعت بایران در اسلامبول با میرزا حسین خان مشیرالدوله سفیر ایران که هجده سال مقام استادی در لژ ماسونی این شهر را داشت



ملاقات کرد .

در یکی از روزها که میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سفیر ایران بافتخار اوضیافت داده بود، میرزا ملکم خان سفیر ایران در رم نیز که بملاقات مشیرالدوله آمده بود در آن ضیافت حضور داشت . ملکم خان پس از تمجید از میرزا محمود خان با اظهار تأسف می‌گوید :

می‌ترسم با اینهمه زحمت وقتی بایران مراجعت نمائید کاری بشما رجوع شود که بهیچوجه با سوابق و معلومات شما سازش نداشته باشد و ضمناً ازاد سؤال می‌کند نسبت بکدام رشته از فنون علمی بیگانه اید ؟

وی در جواب می‌گوید : من اگر بخواهم از علوم می‌بهرام اسم ببرم باید بسیاری از علوم را بشمارم !

ملکم خان اظهار می‌کند مقصودم از آشنا نبودن بموضوعاتی است که در ایران فعلاً مؤسساتی در آن موضوع دائر است و شما نسبت بآن بی‌اطلاعیست . مرحوم محمودی میگوید چون تلگراف از اختراعات جدید است می‌توانم بیگانه بودن خود را نسبت بآن اعتراف کنم میرزا ملکم خان اظهار می‌کند گمان نزدیک به یقین من آنست که شما را بهمین کار بگمارند !

مرحوم محمودی پس از اینکه بایران بازمی‌گردد بملاقات اعتضاد السلطنه رفته و بعداً بحضور ناصرالدین شاه بار یافته مورد تمجید فوق‌العاده واقع می‌گردد . اتفاقاً حدس میرزا ملکم خان تحقق یافته و شاه میگوید : « به نظامت تلگرافخانه منصوبش نمایند ! »

میرزا محمود خان با ناامیدی و خاطری پریشان و نگران از نزد شاه مراجعت و یکسره نزد استاد غلامرضا معروف به « جناب استاد » که در عالم ریاضت بمقامات عالیه رسیده بوده است میرود تا در قبول ورد این شغل مشورت نماید .

استاد میگوید « شاه آنچه امر می‌کند اطاعت کن و سرپیچی از او امر شاه عاقبت

خوشی نخواهد داشت !

میرزا محمود خان طبق فرمان شاه به تلکرافخانه رفته سالها در این سمت مشغول کار میشود، تا اینکه بمعاونت وزارت تلکراف ارتقاء پیدا می کند .  
بعدها نیز با سمت هائی از قبیل ژنرال قنصلگری طرابوزان و سفارت ایران در بغداد و نمایندگی دوره اول مجلس شورای ملی هنگام ریاست مرحوم صنیع الدوله و کفالت وزارت عدلیه در زمان مستشاری مسیوپرنی «استاد اعظم» لژ فراماسونری پیداری ایران ، فرانسوی منصوب میشود .

مرحوم مشاور الملك در زمان تصدی در تلکرافخانه بامر ناصرالدینشاه اغلب شبها در شمس العماره حضور شاه میرفت و با دور بین های فلکی که از اروپا وارد کرده بود کواکب را بشاه نشان داده و حرکات و گردش آن ها را توضیح میداد .

مرحوم محمودی اصرار داشت که بانقویت در بار بایجاد رصدخانه به پردازد ولی اصراروی بجائی نرسید و بقراریکه معتم السلطنه فرخ حکایت میکند ناصرالدین شاه گفته بود « نباید پول را روی هوا خرج کرد ! » بنابراین بجای تأسیس رصدخانه تنها استفادهای که از وجود او بعمل آمد این بود که اجمالاً ذهن شاه را بطرز گردش و حرکات و فواصل سیارات سماوی آشنا میکرد !

تألیفاتی که بزبان فارسی از آن مرحوم باقی مانده سه کتاب یکی در علم جغرافیاست که آن را بخواهنش مرحوم علیقلی خان هدایت ( مخبر الدوله وزیر تلکراف ) تألیف کرده است . دیگری کتابی است در هیئت و نجوم که هنگام اقامت در طرابوزان و مأموریت دولتی تألیف نموده .

یکی هم تقویمی است در خصوص تعیین فصول و بروج سیارات هفتگانه که از این جهت که مربوط به هفت سیاره است اهمیت دارد .

مرحوم مشاور الملك نه پسر و یک دختر از دوزن داشته که فعلاً دو پسر و یک دختر از او بجا مانده اند .

دانشمند مزبور در سال ۱۳۳۸ هجری در سن ۸۹ سالگی چشم از دیدار این عالم فرو بست و مدفن او در مسجد بالاسر قم میباشد .



## فصل یازدهم

### فراوشخانه میرزا ملکم خان

از اوایل سلطنت ناصرالدین شاه، عده‌ای از ایرانیان باروپا مسافرت کردند و پس از مشاهده پیشرفتهای سریع دول اروپائی تصمیم گرفتند در مراجعت اقداماتی برای تغییر اصول اجتماعی و سیاسی و بخصوص طرز اداره کشور در ایران بوجود آورند.

ولی حکومت مطلقه ناصرالدین شاه و درباریان جاهل و سودپرست او، همواره سد بزرگی در راه اصلاحات و اجرای نظریات اروپا رفته‌ها و روشنفکران بودند.

یکی از جوانهای اروپارفته و زبان‌دان زمان، میرزا ملکم پسر میرزا یعقوب ارمنی (اهل جلفای اصفهان) بود، که در سفر دوم به پاریس بعصویت لژ فراماسونری «سینسرامیتیته» پذیرفته شده و در مراجعت درصدد برآمده بود که از راه تشکیل شعبه این فرقه نظریات روشنفکران و فرنگ رفته‌های امثال خود را بمرحله عمل در آورد.

میرزا ملکم، در سال ۱۲۴۹ هـ (۱۸۷۷ م) در جلفای اصفهان کنار زاینده رود بدنیای آمد و پدرش میرزا یعقوب که ترک کیش پدران گفته و اسلام پذیرفته بود، سالها در سفارت روسیه

زندگانی میرزا  
ملکم خان

به مترجمی اشتغال داشت و وقتی از روسیه بازگشت، خانواده خود را از اصفهان بتهران آورد و در این شهر اقامت گزید.

ملکم از کودکی بارو با رفت و دوره‌های ابتدائی و متوسطه را در یکی از مدارس مربوط به آرامنه فرانسه طی کرد و سپس بمدرسه عالی پلی تکنیک پاریس راه یافت .  
 میرزا نقی خان امیر نظام چون با میرزا یعقوب بدر ملکم آشنائی داشت ، او را وادار کرد تا فرزندش را تشویق بمتحصیل در رشته علوم سیاسی نماید . ملکم بدینکار پرداخت و سرانجام هنگامیکه بایران بازگشت در مدرسه دارالفنون که در شرف افتتاح بود بسمت مترجمی دروس استادان اروپائی و تدریس جغرافیا و علوم مقدماتی بکار پرداخت .

چون ملکم از فیزیک نیز اطلاعاتی داشت ، ضمن تدریس در دارالفنون ، مقدمات ایجاد دستگاه تلگراف بین مدرسه و قصر شاهی را نیز فراهم ساخت و نخستین ناقل دستگاه تلگراف از اروپا بایران شناخته شد . ولی چون در آن زمان مردم عادی و حتی خواص از امور علوم شیمی و فیزیک اطلاع نداشتند ، کارهای علمی ملکم بعنوان تدرستی و چشم‌بندی تلقی گردید و حتی ناصرالدین شاه که خود جوانی خردسال بود ، از مشاهده کارهای او داخوش شده و ملکم را بخویش نزدیک نمود و ملکم چنان از ظهور روحیه جدید در شاه و مردم استفاده نمود که وقتی بعدها شعبه فراموشخانه‌ها در کشور تأسیس کرد ، از کارهای علمی خود برای جلب توجه داوطلبان تازه وارد استفاده مینمود .

ملکم علاوه بر معلمی دارالفنون ، مترجم حضور شاه و مستشار و مقرب حضور میرزا آقاخان نوری نیز بود و در کارهای سیاسی از طرف اعتمادالدوله مورد مشاوره قرار میگرفت .

هنگامیکه فرخ‌خان کاشی برای مذاکره در اطراف اختلاف ایران و انگلیس با هیئتی بارو با رفت ، ملکم نیز در این سفر در معیت وی عزیمت نمود و چون در معاهده صلح پاریس مصدر خدمات شایانی گردید در مراجعت ترفیع مقام و درجه یافت . بموجب مدارکی که در دست است ملکم تنها در این سفر وارد تشکیلات فراماسونی شد<sup>۱</sup> و قبل از آن با این دستگاه ارتباطی نداشت .

۱- سیاستوران دوره قاجار صفحه ۱۲۸ همچنین رجوع شود به :



در این هنگام مملکت متشنج و دستگاههای اداری کشور و دربار قاجار فاسد بود ، ملکم رساله‌ای که خود آنرا (کتابچه غیبی) نامیده است و اصول و قواعدی برای اصلاح امور پیشنهاد کرد که آنرا بدون ذکر نام بوسیله میرزا جعفرخان مشیرالدوله بحضور شاه فرستاد و چون ناصرالدین شاه بواسطه تأثیری که از قضیه هرات و تسلیم به عهدنامه پاریس بخاطرش راه یافته بود مفاد آنرا پسندید و دستور اجراء قسمتهائی از آنرا صادر کرد . ملکم خوشحال شد ولی درباریان مانع اجرای این مفاد شدند . او که در این اوقات فراموشخانه را نیز تشکیل داده بود بتلاش دیگری پرداخت . لیکن این بار درباریان ، چنان شاه را از وجود او و پدرش میرزا یعقوب ترسانند که ناصرالدین شاه پدر او را در ۱۲۷۸ هـ (۱۸۶۱ م) به اسلامبول تبعید کرد و پس از دو سال خود او را نیز تحت الحفظ تا خانقین و از آنجا بخاک عثمانی اعزام داشت .

ملکم در اسلامبول مدتی سمت مترجمی و مستشاری میرزا حسین خان سفیر وقت ایران را در آن شهر داشت و بعد بعنوان ژنرال قونسول ایران بمصر رفت و چون هزار تومان پول نقد از اسماعیل پاشا خدیو مصر رشوه گرفت او را به اسلامبول احضار کردند .

در ۱۲۸۸ هـ (۱۸۷۱ م) میرزا حسین خان سفیر ایران در اسلامبول از مقام سفارت احضار گردید و چون بتهران آمد بوزارت خارجه و عدلیه منسوب شد و چون با ملکم سابقه آشنائی داشت ویرا بتهران احضار کرد و در امور سیاسی و اصلاحی مستشار صدارت عظمی قرار داد و ملکم بدین ترتیب موفق شد نقشه ایجاد مجلس دارالشورای ملی را بصورت (مجلس تنظیمات حسنه) از تصویب شاه بگذراند . گرچه اقدام مجدد او سبب کینه توزی شدید معاندین و درباریان فاسد شد اما شاه او را با لقب ( ناظم الملک ) مفتخر ساخت و با سمت وزیرمختاری به لندن اعزام نمود .

مدتی بعد ناصرالدین شاه به اروپا رفت و چون احتیاج بیول پیدا کرد ، بملکم متوسل شد و مقدمات اعطای امتیاز بانک و راه آهن و غیره را به بارون ژولوس دورویر را فراهم نمود . در سفر دوم شاه به اروپا گرچه ملکم نتوانست دولت انگلستان حاضر



میرزا ملکم خان ناظم الدوله در لباس سفارت

بدعوت رسمی از ناصرالدین شاه کند ولی در نتیجه تلاشی که در آلمان کرد و موفق به تخلیه ناحیه قطور از تصرف عثمانی گردید، پادشاه این حسن خدمت از مقام وزیرمختاری به سفارت کبری ترفیع یافت و عنوان (جناب اشرف) را پیدا کرد و بعدها که خود را «پرنس رفورماتور» یا «شاهزاده مصلح» خواند پادشاه به او اجازه استعمال لقب پرنس



را هم داد .

پس از مرگ سپهسالار و روی کار آمدن مستوفی الممالک مخالفان ملکم در صدد عزل او برآمدند ولی ملکم بهر آن آمد و موفق شد اقدامات آنها را خنثی کند و باریگر مورد محبت قرار گیرد و بلندن باز گردد .

در ۱۳۰۶ هـ (۱۸۸۸ م) که ناصرالدین شاه برای سومین بار با اروپا رفت ، چون مورد استقبال انگلیسها قرار گرفت ، در مقابل دریافت ۱۰۰۰ لیره پیشکشی امتیاز تأسیس سازمان لاتار در ایران را باو داد که بعلت مخالفت علماء و حرمت آن لغو گردید .

پس از لغو امتیاز مزبور ، امین السلطان موفق شد حکم عزل ملکم را از کلیه مقامات و مناصب بگیرد لیکن بمجرد عزل او خردار امتیاز لاتار بمحکمه شکایت کرد و گرچه محکمه بضروری رأی داد ، لیکن در جریان محاکمه بشدت از ملکم هتک احترام گردید و حملات زیادی با صورت گرفت . بطوریکه وی علاوه بر از دست دادن مقام و منصب دولتی ، حیثیت و اعتباری را نیز که سالها در ایران و اروپا اندوخته بود از دست داد و برای جبران شکست در سال ۱۳۰۹ هـ (۱۸۹۱ م) با انتشار روزنامه قانون دست زد .

پس از کشته شدن ناصرالدین شاه ، ملکم بخشنامه ای بنام ( اشهارنامه اولیای آدمیت ) چاپ کرد و بایران فرستاد و مقارن همین ایام امین السلطان صدراعظم معزول گردید و بجای وی امین الدوله دوست دیرینه ملکم بمقام صدارت عظمی رسید .

امین الدوله مظفرالدین شاه را نسبت بمیرزا ملکم خان بر سر لطف آورد و او را بوزیر مختاری ایران در روم منصوب نمود و ملکم تا سال ۱۳۲۶ هـ (۱۹۰۸ م) که بواسطه عوارض پیری و کسالت ممتد در سویس رخت از جهان بست ، در این سمت باقی بود .

در باره کارهای عجیب و غریبی که به این شخص نسبت میدهند ، تاکنون مطالب زیادی گفته شده است . آنچه مسلم است ، چون وی از شعبده بازان ماهر و فوق العاده زبردست بود ، او را مردی خارق العاده و مرموز و خطرناک میدانستند . نویسنده یکی از

نشریات فارسی درباره اینگونه کارهای ملکم مینویسد :

« میرزا ملکم خان که در چشم‌بندی و شعبده‌بازی مهارت و استادی کامل داشت ، با عملیات خود تمام مردم را بحیرت وادار میکرد . افسانه‌های زیادی درباره شعبده - بازیهای عجیب و غریب او شهرت دارد . فی‌المثل میگویند ، روزی شاه در اروپا بود ( در برلن یا پاریس) میرزا ملکم هم همراه شاه در اروپا بسر میبرد . شاه میرزا ملکم خان را برای حضور در يك جشن نظامی دعوت میکند ، در این جشن سربازان و افسران و تمام افسران نظامی آن کشور چنانکه هم‌اکنون معمول است از برابر رئیس جمهور آن کشور رژه میروند . ضمن این رژه سربازان سایر کشورها نیز ذقیله میدهند نوبت برژه کشورهای شرقی میرسد ، سربازان مصری و ترك با کلاه فینه و سایرین با لباسهای ملی خود شروع برژه مینمایند ولی از قشون ایران خبری نبود ، زیرا ایران چنین هیئتی بآن کشور اعزام نکرده بود .

شاه بمیرزا ملکم خان میگوید همه کشورها رژه دادند ولی خیلی بد شد که ایران در این رژه شرکت ندارد و باعث سرافکنندگی است . میرزا ملکم خان میگوید : نگران نباشید ، من درست میکنم و وقتی رژه همه کشورها تمام میشود میرزا ملکم خان با حقه بازی و شعبده بازی عجیبی يك سرباز ایرانی را با لباس مخصوص بمیدان رژه میفرستد . این سرباز شیور مخصوص مینوازد و یکدفعه هزار سرباز ایرانی با نظم و ترتیب مخصوص و عجیبی وارد میدان میشوند و همه حضار حتی خود شاه را بحیرت میاندازند .»

افسانه دیگری که از میرزا ملکم خان نقل میکنند بدین ترتیب است که در رئیس - جمهور فرانسه روزی شاه و میرزا ملکم خان را برای ساعت ۵ بعد از ظهر بقصر خود دعوت مینماید . ساعت ۴ و ۵ شاه بمیرزا ملکم خان میگوید برای شرکت در دعوت رئیس جمهوری خود را حاضر کند ولی میرزا ملکم خان میگوید باید ساعت ۷ بدعوت برویم . هر چه شاه اصرار میکند که اگر بدقولی بکنیم باعث آبروریزی ایرانیان است میرزا ملکم خان



قبول نکرده و میگوید ساعت هفت میرسیم بقیه کارها با من.

ساعت هفت، شاه و میرزا ملکم خان وارد کاخ ریاست جمهوری میشوند. رئیس جمهور فرانسه با حالت گرفته و عبوس از آنها استقبال میکند و میگوید مثل اینست که قرار بود ساعت ۵ تشریف بیاورید. شاه درحالیکه از خجالت سرخ شده بود بمیرزا ملکم خان چشم میدوزد. میرزا ملکم خان با تبسم مخصوص میگوید، صحیح است جناب رئیس. ما هم بوعده وفا کرده و درست سر ساعت ۵ شرفیاب شدیم و بعد ساعت خود را که درست عقرب به آن روی پنج بوده بر رئیس جمهور نشان میدهد. رئیس جمهور با تمسخر خاصی میگوید «ساعت شما خوابیده است» میرزا ملکم در جواب میگوید «اطمینان دارم ساعت من درست است اگر باور ندارید، ساعت خودتان نگاه کنید» رئیس جمهوری با قیافه‌ای که از اعتماد او حکایت داشت ساعت خود نگاه می‌کند و با تعجب می‌بیند که ساعت او نیز ۵ بعد از ظهر را نشان میدهد. ناچار میگوید به بخشید ساعت من هم خوابیده است، بعد از چند نفر دیگر هم که در آنجا حضور داشتند سؤال میکند ولی می‌بیند ساعت آنها هم ۵ بعد از ظهر را نشان میدهد. حتی یکنفر را میفرستد که از محل دیگری ساعت را بپرسد، معلوم میشود تمام ساعت‌های پاریس ساعت ۵ بعد از ظهر را نشان میدهند. همه را بهت و حیرت فرا میگیرد و موقع خدا حافظی میرزا ملکم خان با رئیس جمهور دست میدهد و ناگهان رئیس جمهور فرانسه می‌بیند که دست میرزا ملکم خان درست او جا مانده و خود او بدون دست در حال رفتن است.<sup>۱</sup>

بطور خلاصه میرزا ملکم خان از این شعبده بازی باز یاد داشته و اگر همه آنها صحت نداشته باشد مهارت و تردستی خود میرزا ملکم غیر قابل تردید است. این دو داستان که بیگمان افسانه‌ای بیش نیست از آنجهت ذکر شد تا نمونه‌ای از افکار مردم آن زمان درباره مؤسس اولین سازمان فراموشخانه و کسیکه کارهای غیبی و عجیب میکرد نشان داده شود و خوانندگان بدانند که مردم آن زمان و حتی طبقات عالی در باره ماسونها و رهبران آنها چگونه فکر میکردند.

وقتی ملکم خان و پدرش میرزا یعقوب شعبه سازمان فراماسونری فراموشخانه ملکم را بتقلید از گرانداوریان فرانسه در ایران تشکیل دادند ابتدا از نخبه اعیان و چند تن از شاهزادگان دعوت بعمل آوردند و انجمن خود را فراموشخانه نامیدند .

برخی از نویسندگان عقیده دارند که نام « فراموشخانه » را ملکم و پدرش ابداع و به مجمع فراماسونها داده اند . در حالیکه در فصول قبل یاد آور شدیم که « فراموشخانه » را از دوران اشکانیان به زندان‌های وحشتناک اندیمشک میگفتند . سپس سایر مورخان و نویسندگان این کلمه را در نوشته‌های خود بکار برده اند<sup>۱</sup> .

۱- نخستین یاری که در زبان ایرانیان نام فراموشخانه و فراموشی پیدا شده در دوران سلطنت شاعان ساسانی بوده . شاپور دوم پادشاه ساسانی ، زندانی در خوزستان داشته که بنام « فراموشخانه » و « قلعه فراموشی » نامیده میشده . مرتضی راوندی مینویسد : « . . . جرمن سیاسی و افرادی از طبقه ممتاز که مرتکب جرمی میشدند معمولاً بقلعه مستحکمی در خوزستان بنام « فراموشخانه » گسیل میشدند و کسی حق نداشت نام زندانی و محل او را بزبان راند . . . » ( ص ۱۰۵ جلد اول تاریخ اجتماعی ایران ) در دوران حکومت اشکانی این زندان وسیله از میان بردن اشخاص بلند مرتبت بوده که وجودشان برای کشور خطر داشت . مخوفترین زندانی که در آن ایام وجود داشته در قلعه فراموشخانه بوده که بنا بآداعای پروفور آرتور کریستن سن ( ص ۲۱۳ ایران در زمان ساسانیان ) زندان « گلیگرد » و یا « اندمیشن » نام داشت .

این زندان که می‌توان آنرا شبیه قلعه باستیل فرانسه دانست بنام ( انوشبرد ) یا « قلعه فراموشی » نیز می‌خواندند . کسیکه در این محل زندانی میشد هیچکس حق نداشت نام زندان و یازندانی را بزبان آورد . چنانچه یکی از رعایای ایران کلمه « انوشبرد » را بزبان میراند و یا از یکی از زندانیان در این قلعه مخوفیاد میکرد ، بلافاصله کشته شده زیابسر نوشت زندانی مبتلا میشد .

فوستوس بیزانس در باره فوت ارشاک پادشاه ارمنستان در قلعه فراموشخانه مینویسد :  
خواجه سرائی که « در قسمت » نام داشت و امیر یکی از ولایات ارمنستان بود ، در یکی از جنگ‌هایی که با ( کوشانیان ) کرد ، شاهپور دوم را از خطر مرگ نجات داد . شاهپور به پاس خدمات او فرمود . « هر چه از من خواهی بخواه و وعده داد که مطلوب او هر چه باشد اجابت خواهد شد . در نتیجه اجازه خواست که يك روز بقلعه فراموشخانه بدیدن ارشاک —



درباره تاریخ تأسیس فراموشخانه در ایران اختلاف نظرهایی وجود دارد. خان ملک ساسانی به نقل از رساله عبرة الناظرین و عبرة الحاضرين تألیف آقا ابراهیم بدایع نگار مینویسد: «در سال ۱۲۷۴ هجری قمری در سال آخر صدارت میرزا آقاخان نوری در تهران فراموشخانه‌ای که آنرا فرامیسن می‌نامیدند دایر کرده و مردم را به آزادی جمهوری - طلبی دعوت میکرده است. لژ مزبور را در خانه جلال‌الدین میرزا پسر فتحعلیشاه واقع در محله مسجد حوض تهران بطور سری و پنهانی دایر نموده است. دوره اجلاس به این لژ فرامیسن که پیر مردان خاطرات اسرار آمیز آن را با هزاران آیه و تاب حکایت می‌کردند هفت سال طول کشید و در این ایام میرزا یعقوبخان با پرسش در تشکیلات فراموشخانه و تبلیغات جمهوری همکاری می‌کرد. کم‌کم این راز پنهانی علنی شد در سال ۱۲۷۹ جمعی از شاهزادگان بر دولت بشوریدند و شاه را سخت نگران ساختند بامر دولت جمعی از اصحاب او را بگرفتند عده‌ای فرار کردند و دسته‌ای بروضات مطهره التجا بردند...»

این مطالب هنگام تحقیق در سایر اسناد و مدارک تأسیس اولین فراموشخانه جدید در ایران تطبیق نمی‌کند، زیرا بدایع نگار تأسیس فراموشخانه را در ۱۲۷۴ هـ (۱۸۵۷ م) و انحلال آنرا در ۱۲۷۹ (۱۸۶۲ م) میداند. در حالیکه در همین نوشته دوران فعالیت فراموشخانه اولیه هفت سال ذکر گردیده است و بنظر میرسد سایر مورخان

— برود تا احترام نسبت به او بجای آورد و بوسیله موسیقی او را شاد گرداند. شاهپور باو جواب داد که اجابت این مسئول بسیار دشوار است و تو خود چون نام «انوشیرو» (قلعه فراموشی) را بر زبان رانده‌ای جان خود را بخطر انداخته‌ای... با وجود این شاهپور تقاضای او را اجابت کرد و او اولین و آخرین خارجی است که موفق شد به قلعه فراموشی برود.

۱ - حمدالکار شرق شناس انگلیسی مینویسد: «از آن جا که در انقلاب فرانسه، مفهوم جمهوریت با برهم زدن نظام اجتماعی وجود و بی‌دینی مرادف بود، «فراموشخانه» را هم به تبلیغ جمهوریت متهم می‌کردند. خاصه آنکه ملکم خان، همیشه می‌گفت که رژیم جمهوری باید بر همان اساس نظام متداول در اغلب کشورهای اروپائی، مستقر شود و اتباع مملکت باید در کلیه امور کشوری و دولتی، برای تعیین مقامات و وظائف آنها، مشارکت داشته باشند» (مقاله فراماسونری در ایران ص ۱۷)

نیز همین اشتباه را مرتکب شده‌اند. مگر اینکه قبول کنیم که عمر اولین فراموشخانه جدید ایران هفت سال نبوده است. نظریات مختلفی که درباره تأسیس فراموشخانه ابراز شده عبارتست از:

- ۱- محیط طباطبائی معتقد است که ملکم پس از تنظیم کتابچه غیبی فراموشخانه را بنیان نهاد. این کتابچه بین سالهای ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ نوشته شده است.<sup>۱</sup>
- ۲- دکتر فریدون آدمیت می نویسد «ملکم فراموشخانه را ظاهراً در سال ۱۲۷۵ بنا نهاد.»<sup>۲</sup>
- ۳- ظل السلطان در تاریخ مسعودی می نویسد «ملکم پس از بازگشت از سفارت فرخ خان در ۱۲۷۴ فراموشخانه را تأسیس کرد.»<sup>۳</sup>
- ۴- پرفسور لمبتن تاریخ تأسیس فراموشخانه را ذکر نمی کند، ولی تاریخ انحلال آن را ۱۲۷۸ میداند.<sup>۴</sup>
- ۵- ابراهیم حکیمی «حکیم الملک» در مصاحبه‌ای که با نویسنده کرد، تأسیس فراموشخانه ملکم را در ۱۲۷۴ اعلام نمود.<sup>۵</sup>
- ۶- یک محقق شوروی تاریخ تأسیس فراموشخانه ملکم را در ایران سال ۱۸۵۷ (۱۲۷۴ هـ) می‌داند و در این باره چنین مینویسد: «در آذربایجان و ایران فراموشخانه قرینه فراماسیون است. فراموشخانه در ایران (تهران) در سال ۱۸۵۷ (۱۲۷۴ هـ) بوسیله میرزا ملکم خان ایجاد شد. در جمعیت فراموشخانه مسائل علمی و اجتماعی و سیاسی گوناگون بحث میشد. هدف اولیه ترویج معارف و آزادی بود. و بعد بغایت علیه استبداد در ایران پرداخت. برخی از اعضاء این جمعیت جزء سازمان دهندگان نهضت مشروطیت ایران بودند. اوائل سالهای شصت قرن گذشته فراموشخانه به «جمعیت

۱ - مجموعه آثار ملکم ص ۷۰ و

۲ - فکر آزادی ص ۹۵

۳ - به نقل از تاریخ بیداری ایرانیان جلد اول ص ۱۱۹

۴ - انجمنهای سری در انقلاب مشروطیت ص ۱۷۲.

۵ - مجله آسیای جوان ۲۸ خرداد مقاله (من مؤسس فراماسونری در ایران بودم).



آدمیت» تغییر نام داد. ارگان چاپی این جمعیت روزنامه قانون بود (۱۸۹۵ - ۱۸۹۱) که ملک‌خان در لندن منتشر می‌کرد و خود مدیر و اداره‌کننده آن بود. در اثر ملک‌ کتاب «اسرار فراموشخانه» ماهیت و مقصد این اتحادیه گفته شده است. جلسات آن مانند فراماسیونهای اروپائی در شرایط اختفا و MYSTIQUE برگزار میشد و اعضاء آنها مانند فراماسیونها از قشرهای بالای جامعه بودند.<sup>۱</sup>

بنابراین، و با توجه بنظریات فوق می‌توان گفت که تأسیس اولین فراموشخانه ایران در اواخر سال ۱۲۷۴ هـ (۱۸۵۷ م) و یا اوائل سال (۱۲۷۵ هـ) بوده است.

میرزا ملک‌خان در روز دهم دسامبر ۱۸۵۷ (۱۲۷۳ هـ)<sup>۲</sup> در معیت فرخ‌خان امین‌الدوله و چند عضو دیگر میسیون اعزامی ایران باروبا وارد لژ فراماسونری «سنسرامیتیته»<sup>۳</sup> که یکی از شعبات گرانداوریان بود، شد. او که خود در یکی از شعبات فراماسونری با «قاعده» و با «اجازه» فراماسون شده بود، بدون اینکه فرمان تأسیس لژ و یا سازمانی نظیر لژهای فراماسونی داشته باشد، در تهران فراموشخانه را تأسیس کرد. و همین امر سبب شد که فرخ‌خان امین‌الدوله در کار تأسیس فراموشخانه در ایران از او ناراضی باشد. حمدالکار می‌نویسد: «مشهور است که میرزا فرخ‌خان از رقیبان و مخالفان فراموشخانه بوده و ممکن است علت اصلی مخالفت او، آگاهی ازین موضوع بوده است که ملک‌خان از لژ بزرگ «گرانداوریان» فرانسه مأموریتی برای تشکیل لژ فراماسونری در ایران نداشته است. و حال آنکه ایرانیان او را يك فراماسون می‌دانستند و به احتمال قوی پذیرفته بودند که فراموشخانه او، در واقع يك لژ فراماسونری است.»<sup>۴</sup>

۱- آثار منتخبه فلسفی اخونداف چاپ مسکو ۱۹۶۲ من ۳۱۸

۲- بولتن شورای طریقت گراند اوریان سال ۱۸۶۰ من ۳۹۶-۳۹۷.

۳- Sincere amitié

۴- مقاله فراماسونری در ایران من ۱۳

دکتر ملک‌زاده نویسنده و مورخ ایرانی هنگام بحث تشکیل فراموشخانه درباره کلمه (عدل مظفر) مینویسد: «مستبدین، آزادیخواهان ملکم تفال ازحافظ و درباریان همه از خواجه شیراز (تفال) میکردند چنانچه میرزا سلیم خان ادیب‌الحکماء طبیب محمد ولیخان سپهسالار با تفال ازدیوان خواجه شیراز کلمه (عدل مظفر) را انتخاب و بوسیله سپهسالار بتصویب مظفرالدین‌شاه رسانید.»

دکتر ملک‌زاده مینویسد: «حزب فراماسون هم در ایران با تفال از حافظ پدید آمد... در میان رجال دوره استبداد میرزا ملکم خان بیش از هر کس در آشنا کردن مردم بدستگاه تمدن جهان و منافع قانون و مزایای حکومت ملی سعی و کوشش کرد و تأثیر افکار او در روشن کردن ضمیر مردم و بیدایش مشروطیت بسیار گرانها بود. حزب فراماسون را او در ایران بنیان نهاد و از این راه افکار نوین را تا آنجا که مقتضیات آزمان اجازه میداد در میان ایرانیان انتشار داد. او هنگامیکه میخواست این حزب را تشکیل بدهد از جور امناء دولت بیم داشت و ماهها در تردید بسر برده با رنج و عذاب در آغوش بود تا اینکه روزی هنگام مطالعه بیاد دیوان حافظ افتاد و با خود گفت:

«بهتر است برای درك آینده این کار تفالی زخم» دیوان خواجه را در کنار گرفت  
و باین غزل ضمیر پریشانرا جمعیت روی داد و ایمنی خاطر حاصل گردید.

خیز در کاسه زر آب طربناك انداز      بیشتر زانکه شود کاسه سرخاك انداز  
عاقبت منزل ما وادی خاموشانست      حالیا غلغله در گنبد افلاك انداز

میرزا ملکم خان پس از اینکه این دو بیت را از دیوان خواجه خواند بلافاصله بفرک تشکیل «فراموشخانه» و یا بقول دکتر ملک‌زاده «حزب فراماسون» در ایران افتاد.<sup>۱</sup>

گرچه این ادعای دکتر ملک‌زاده که بتفصیل از آن یاد میکند دور از واقعیت



بنظر میرسد ولی بهر حال درصحت آن شکی نیست زیرا ملکم برای پیش بردن مقاصد خود با هر دسته از مردم و رجال به يك طریق جداگانه صحبت میکرد و شاید این داستان شیرین را نیز برای خوش آمد کسانی که بحافظ علاقه داشتند جعل کرده است .

ملکم کلمه «فراموشخانه» را که از زمانهای بسیار قدیم بفرقه (ماسونری) میگفتند انتخاب کرد و چون مردی با هوش و زیرک بود و میدانست چگونه بین مردم نفوذ کند این کلمه را که حکایت از داستانهای اسرارآمیز و هیجانانگیز میکرد بروی سازمان خود نهاد و جنبه رمز و ابهام فراموشخانه را با سابقه تاریخی آن در ذهن مردم ممزوج ساخت .

بطوریکه مورخین مینویسند ، در زمان قدیم کسی که میخواست وارد فرقه ماسونی (بنائی) شود پس از گذراندن امتحانات سخت، استاد بزرگ جام آب گوارائی بدست او میداد که آنرا آب فراموشی میگفتند و او مکلف بود آبرای بنوشد و از آن پس هر چه در فرقه خود دیده است فراموش کند و هیچ چیز را بروز ندهد و چنین وانمود کند که همه چیز را فراموش کرده است . اسمی را که میرزا ملکم خان روی انجمن خود گذاشت نیز از این حیث مناسبتی داشت و هر چند که فراموشخانه میرزا ملکم خان شعبه رسمی و مجاز فراماسونری فرانسه یا انگلیس نبود ، و شرایط خاصی که لازمه تشکیل لژ است در آن رعایت نشده بود لیکن چون خود وی فراماسون فعال و سرشناس بود مردم و رجال آن زمان و حتی پادشاه وقت تشکیلات او را شعبه‌ای از فراماسونی جهانی خواندند و با این نظر بآن نگاه کردند .

متأسفانه از سازمان فراموشخانه ملکم اسناد و مدارک معتبری باقی نمانده است زیرا وی و پدرش فراموشخانه خود را کاملاً سری تأسیس کرده بودند و کنترل شدیدی برای حفظ اسرار اعمال مینمودند و فقط کسانی را بصورت آن قبول میکردند که جداً مخالف رژیم دیکتاتوری و استبداد و طالب اصلاحات و ترقیات سریع باشند . قبل از تشکیل فراموشخانه ، ترقیخواهان و شیفتگان آزادی بطور پراکنده و با احتیاط

به فعالیت‌های پنهانی خویش برای بدست آوردن آزادی و تغییر حکومت تلاش میکردند. لیکن میترسیدند که بر اثر فشار طبقه حاکمه و جامعه روحانیت خرد شوند. اما بتدریج این جنبه ترقیخواهی به علماء نیز سرایت کرد و روحانیون روشنفکر به بهانه آشنائی با فقه اسلامی شاگردان و طلاب خود را وادار بکسب علوم جدید میساختند، و این طبقه نیز بتدریج به ترقیخواهان و آزادگان می پیوستند. علاوه بر این در همین اوان دستجات و طبقات ناراضی دیگر نیز جلسات مخفیانه داشتند و بطور پراکنده فعالیت‌هایی در راه کسب آزادی و تغییر حکومت مطلقه و استقرار رژیم قانون مینمودند.

پرفسور لمبتن عقیده دارد که در این موقع «... یکی از این مجامع دسته فراماسون‌ها بود که آنها را اصطلاحاً «فراموشخانه» می نامیدند. در این سازمان عدمای که بعداً رهبری انقلاب مشروطیت را عهده‌دار شدند عضویت داشتند. تأسیس فراموشخانه را به میرزا ملکم خان نسبت میدهند و اغلب اعضای اصلی آن از شاگردان قدیمی مدرسه دارالفنون بودند که در ربیع‌الاول ۱۲۶۸ مطابق با ۱۸۵۱ احداث گردیده بود. سرپرست و رئیس نخستین فراموشخانه که فراماسون‌های انگلیسی و فرانسوی اصولاً آنها را نمی شناختند، پدر میرزا ملکم خان یعنی میرزا یعقوب خان بود و عدمای از رجال و اعیان عضو این جمعیت بودند و حتی شایع است که خود ناصرالدین‌شاه نیز با فراموشخانه مزبور تماس داشت...»

شایعه تماس ناصرالدین‌شاه با فراموشخانه از عریضه‌ای که میرزا حسین‌خان قزوینی (مشیرالدوله) وزیر مختار ایران در اسلامبول در سال ۱۲۷۹ هـ (۱۸۶۲ م)

۱- خان‌ملك ساسانی مینویسد «میرزا یعقوب‌خان نامبرده که ارمنی بود و دعوی مسلمان می نمود. در سفارت روس سمت مترجمی داشت و در تمام عمر برای انگلیسها جاسوسی میکرد و بموجب اسناد و نوشتجات موجوده و فقره جاسوسی از او آشکار می باشد... نویسنده مزبور در جای دیگر میافزاید... بعد از عزل میرزا آقاخان انگلیسها میرزا یعقوب‌خان را ملبس بعبا و عمامه کرده بخوارزم نزد خان خیوه فرستاده او را برای تصرف مرو و شاهپجان تشویق و تحریص کرده و وعده داده بودند که در این راه با او مساعدت نمایند...» (سیاستگران صفحه ۲۹)



بحضور وی نوشته است آشکار میشود. مشیرالدوله از قول ملک به وزیر خارجه مینویسد:  
 «او میگوید بدستور شخصی شاه فراموشخانه را دایر کرده و بامر او این انجمن را  
 منحل کرده است»<sup>۱</sup>.

این گزارش که جزء اسناد سفارت ایران در اسلامبول میباشد نشان میدهد که  
 ناصرالدینشاه از ابتدا میدانسته که فراموشخانه چیست و دستور تشکیل آنرا به ملکها  
 (پدر و پسر) داده است، اما بعداً او را از ادامه اینکار بوحشت انداخته‌اند و برای  
 اثبات اینکه شاه از تشکیل فراموشخانه مطلع بوده، نوشته و نظریه وزیرمختار فرانسه  
 در ایران را نقل میکنیم که بنوبه خود بسیار جالب توجه است. این وزیر مختار که  
 کنت دوکویینو نام داشته است، سالها در ایران مأموریت سیاسی داشته و بتحقیق یکی  
 از ایران‌دوستان بنام است و کتابهای متعددی درباره کشورها نوشته است. او در کتاب  
 «فلسفه مذاهب و فرق آسیا»<sup>۲</sup> هنگام بحث درباره فرقه بهائی علت تعطیل فراموشخانه

۱- برای اینکه بدانیم میرزا ملکم خان به فراموشخانه به چشم دکان عطاری مینگریسته  
 قسمتی از نامه او را که در هنگام بیکاری نوشته از آرشیو وزارت خارجه ایران نقل میکنیم.  
 ملکم مینویسد «والله و بالله هر یک از تکالیف را که اشاره بفرمائید قبول خواهم کرد بوجه  
 حالت راضی هستم مگر به بی‌کاری حتی بیکاری را هم قبول خواهم کرد. اما بشرطی که  
 اسباب گذران من مهیا باشد. اگر بخواهند هم گرسنه باشم و هم بیکار بمانم این نخواهد  
 شد. من اگر فقط حقه بازی بکنم (همان کاری که در فراموشخانه میکردم) سالی هفت هشت  
 هزار تومان عاید من میشود، اگر فراموشخانه بر پا کنم سالی بیست هزار تومان مداخل  
 میکنم. اگر روزنامه نویسی بکنم باصطلاح قدیمی‌ها هر کس را بخواهم بزانو می‌اندازم...»  
 ملاحظه میشود که ملکم سه شغل، حقه بازی فراماسونری و روزنامه نویسی را وسیله کسب مال  
 و جمع آوری پول میدانسته است (اسناد رسمی دولتی مجموعه ۶۰۵۹).

۲- ترجمه نوشته‌های کتاب گوینو را علی‌طالقانی لسانسه دانشسرای عالی بعهده گرفت  
 و مرحمتاً به نویسنده داد. اصل کتاب که در ۱۹۵۷ تجدید چاپ شده است در کتابخانه  
 خانم دکتر عنذرا غفاری دانشیار دانشسرای عالیست که در اختیار مترجم قرار داد که از لطف  
 خانم غفاری و طالقانی سپاسگزارم. یک نسخه دیگر از کتاب مزبور در کتابخانه خان ملک  
 ساسانی است که در سال ۱۹۲۲ م در پاریس چاپ شده است. در این سال بموجب قانون  
 مطبوعات فرانسه چون چهل سال از چاپ نوشته‌های او میگذشت، دولت فرانسه چاپ کتابهای ←

ملکمر را انهامی میدانند که درباریان بفراهمانهای عضوآن بسته و آنها را بهائی دانسته‌اند  
گوینو مینویسد :

« نزدیک بدو سالست که دولت ناراحتیهائی راجع بهمبتکرین عقاید جدید دارد  
اینطور که گفته میشود این یکی از ادارات اروپائی است که موجب پیدایش این فکر  
و عقاید جدید شده است. میان ایرانیانی که در اروپا زندگی میکردند، يك ایرانی باهوش  
و لایق وجود دارد که از دوستان و طرفداران افکار جدید است و خود اوست که  
سبب پیدایش انجمنی بنام فراموشخانه «فران ماسونری» شده است .

این شخص مدتهای مدیدیست که نقشه چنین انجمنی را طرح ریزی کرده است.  
خاور زمینی‌ها بفراهم آوردن چنین محافظی تمایل زیادی دارند و از ایجاد آنها لذت  
فراوان میبرند و به همین دلیل که ما مغرب زمینها هنر شرقی‌ها را از لحاظ موزیک و  
هم آهنگی آن که بی شباهت بموسیقی ما نیست ، ارزش قائل هستیم .

شخصی که اینک مورد بحث منست خودرا پیادشاه معرفی و باو نزدیک شده این  
شاه مانند سلاطین گذشته بدو چیز متکی است . یکی تملک دارائی شخصی و دیگری  
قدرت و حکومت مطلقه . بنظرشاه وجود این عوامل است که پادشاه میتواند اعتماد ملت  
را نسبت بخود جلب نماید .

این ایرانی ( ملک خان ) در یکی از نقاط تهران انجمنی تشکیل داد و خود  
ریاست آنرا برعهده گرفت و سعی بلیغ مبذول میداشت که اعضای انجمن همکاری  
بسیار نزدیکی با خودش داشته باشند و نیز اعضای انجمن وفاداری خودرا نسبت بمرام  
و مبنائی و رئیس فراموشخانه اعلام دارند . و نیز تعهد کرده بودند که بکوشند تا تمام  
افراد درجه اول مملکت باین مسلک نو بگروند .

او بشاه گفته بود : بااین تدبیر ماهرانه شاه در رأس ملت قرار خواهد گرفت و در

→ او را از تملک خانواده اش خارج و بمطبوعات اجازه داد که کتب او را بر ایگان چاپ کنند.  
کلیه کتب او تجدید چاپ شد مگر تاریخ ایران او . وقتی گوینو فوت کرد جهودها در  
جراید فرانسه نوشتند : (خودشید نیمه شب غروب کرد) ولی آلمانها قبلاً در سال ۱۹۰۰  
مجمعه او را در برلین نصب کردند .



نتیجه قدرتها را در دست خواهد داشت و قدرت و نفوذ او در ملت بطوری استحکام پیدا میکند که هیچکس نخواهد توانست قدرتهای باز یافته شاه را از وی سلب نماید. البته واضح است که پادشاه از افتتاح چنین انجمنی با طیب خاطر استقبال نمود و تمام تجلیاتی که ممکن بود از این حزب بمنصه ظهور رسد خود را علاقمند و متمایل نشان داد. ولی پس از مدتی، شاه چند روزی از ملاقات با وزراء، امرا، و سایر رجال خودداری نمود و کسی او را ندید.

او بدون آنکه بداند چه طبقاتی در حزبی که بفرمان خودش تأسیس شده عضو هستند و یا لاقلاً اطلاعاتی راجع بمقاید و افکار این انجمن دارند، از انجمن ترسید و مایل شد که بفراوشخانه سری بزند، گوینو پس از تشریح کلمه فراماسونری در لغت انگلیسی و فرانسه مینویسد «ایرانیهای عضو انجمن برای سر نگهداری و بدست آوردن نتایج خوب و شایان توجه از انجمنی که تشکیل داده بودند از هیچگونه پشت هم اندازی و تردستی‌های ظریف برای اینکه بدیگران بگویند که از حوادث و اتفاقات انجمن کاملاً بی‌اطلاعند ابا نکرده‌اند، در نتیجه رئیس انجمن به رازداری مریدان خود مطمئن شد.

فراوشخانه در زبان فارسی بمعنی (خانه فراموشی) است. از همان آغاز فعالیت فراوشخانه ایرانیان از این تشابه و قرابت لغوی نتیجه‌ای گرفتند که با معنی این کلمه بستگی داشت. اینها میگفتند پس از اینکه از فراوشخانه خارج میشوند آنچه را که در آنجا دیده‌اند، فراموش میکنند و همین مسئله به رؤسای فراوشخانه فرصت داد که آنچه را بخواهند در لژ مطرح کنند بدون اینکه بترسند که در خارج افشاء میشود. در مدت چند هفته همه اطرافیان شاه و متنفذین وارد فراوشخانه شدند. مؤسس فراوشخانه درجات و نشان‌هایی را میان اعضاء فراوشخانه تقسیم کرد. و سپس درباره مرام فراوشخانه بسخرانی پرداخت در حالیکه جلسات بظاهر مجلس جای و قلیان بود ...»

بتدریج کار فراوشخانه بالا گرفت و چون در اکثر جلسات آن درباره اصلاحات

مملکتی و ترقیات فرنگستان سخن بمیان می‌آمد ، بالطبع درباریان و شخص شاه از این گونه صحبتها و مذاکرات ناراضی شدند . بخصوص که درباریان با هر گونه انجمن سازی مخالف بودند .

محمود عرفان نوشته است « .. دربار با انجمن سازی موافق نبود زیرا گاهی در انجمنها از اصلاحات مملکت و ترقیات فرنگستان سخن بمیان می‌آمد و بعضی هم میرزا-ملکم خان را جاسوس دولتهای خارجی تصور میکردند . بهر حال درباریان میخواستند فراموشخانه و انجمنها را تحقیر و مسخره کنند بهمین جهت کریم شیرامای را که دلقک دربار بود تشویق و تحریک کردند که او هم فراموشخانه ترتیب دهد .

او چند اطاق تودرتوئی درست کرد که چراغهای ضعیفی در هر اطاقی روشن بود کسی که میخواست در فراموشخانه کریم شیرامای پذیرفته شود ، شبانه او را باطاق اول وارد میکردند و پس از تأملی چند باطاق دوم تا باطاق آخر که میرسید در آنجا چراغ کم نورتری قرار داده آلات بسیار زشت و قبیحی گذارده بر لوحه‌ای فحشهای رکیکی نوشته بودند و حاصل آنها این بود که این فحشها بر او وارد باشد اگر آنچه را که دیده است بکسی بروز دهد چون بیننده با حالت بهت و خجلت و پشیمانی از آنجا خارج میشد هر چه رفقایش از او سؤال میکردند که چه دیده چیزی نمیگفت و بهمین جهت همه تصور میکردند او همه چیز را فراموش کرده است . و این مسئله بیشتر مردم را برفتن در این فراموشخانه وادار میکرد و بدین ترتیب فراموشخانه ملکم خان را مورد استهزاء و گفتگوی اراذل قرار دادند ،

با وجودیکه درباریان بتدریج با ملکم خان عداوت و دشمنی پیدا کرده حتی او را (جاسوس انگلیسیها) خطاب کرده بودند ، معذک او و پدرش با نهایت آرامش و بدون تظاهر و سروصدا بکار خود ادامه میدادند . شخص ملکم در حالیکه مشغول ترویج کارهای فراموشخانه بود مقالات و رسالات و کتبی درباره (اصلاح اوضاع ایران) و (ایجاد مجالس مقننه) منتشر میساخت که در آنها روشنفکران و ملاها و تجار و حتی شاهزادگان را تشویق



به تغییر وضع کشور مینمود. و بطرز جالب توجهی این رسالات را گاهی مستقیماً و گاهی بطور غیر مستقیم، بنظر ناصرالدینشاه میرسانید و او را تشویق با اجرای مواد آن میکرد. میگویند: ناصرالدین شاه هم کم و بیش از وضع فراموشخانه ملکم اطلاع داشت ولی تصور میکرد در آنجمن مزبور فقط کارهای چشم‌بندی یا نردستی و حقه‌بازی با افراد می‌آموزند و اینکارها صرفاً بمنظور سرگرمی است.

اعتماد و اطمینانی که شاه از فراموشخانه داشت، بر اثر توصیه‌هایی بود که اطرافیانش باو مینمودند. حلاج مینویسد: «سید صادق [طباطبائی] و سید اسمعیل [بهبهانی] پس از مطالعه کامل و دریافت مقاصد مؤسسين حزب جدیداً تشکیل‌شده را ملاقات و حضوراً برای تأمین خاطر ملوکانه اظهار داشتند که آنچه ما فهمیده‌ایم تشکیل و تأسیس فراماسیون در ایران با ترتیبات فعلی مضرب‌دین و مخالف تاج و تخت و مقام سلطنت نیست...<sup>۱</sup> همین نویسنده معتقد است که تشکیل و تأسیس فراماسونری در ایران برای نزدیکی روابط شرق و غرب و جهت تعدیل اوضاع سیاسی و ترویج تمدن‌فرنگ در ایران بود. به همین مناسبت «... جمعیت فراماسون در بدو تأسیس و تشکیل برای تسریع نفوذ مغرب و جلب دولت و علماء دین و معاریف ملت بذل مساعی زیادی نمودند و اشخاص ذی نفوذ مهمی مانند مرحومین آقا سید صادق مجتهد سنگلجی و سید اسمعیل مجتهد بهبهانی را که از معاریف درجه اول علماء دارالخلافت بودند به محفل خاص دعوت و راز نهفته را در میان نهادند و از هر جهت موجبات جلب اعتماد آنان را فراهم ساختند»<sup>۲</sup>...

یکی از شاهزادگان قاجار که سازمان فراماسونی و مخصوصاً جلال‌الدین میرزا فراموشخانه ملکم کمک فراوان کرده، جلال‌الدین میرزا قاجار کوچکترین فرزند فتحعلیشاه بود<sup>۳</sup>. او در سال ۱۲۴۲ هـ (۱۸۲۷ م) متولد شد و هشت ساله بود که پدرش جهان‌را بدرود گفت. شاهزاده قاجار دوران کودکی و جوانی خویش را در دربارهای محمدشاه و ناصرالدینشاه گذراند.

۱- تاریخ نهضت ایران ص ۷۷.

۲- ایضاً ص ۷۸

۳- پارسی نغز ص ۴۲۲

شاهزاده جلال الدوله  
پسر فتحعلیشاه نایب  
فراموشخانه



علی اسفر حکمت در شرح حال او مینویسد: «... زیبا دلی دانا - با دانیان و خردمندان و سخنسرایان پیوسته همنشینی کرد و در آموزشگاه دارالفنون بدانش - پژوهی پرداخت .

درفر هنگ زبان فارسی دستی توانا و زبانی گویا یافت . پس زبان فرانسه بیاموخت و در شمار ترجمانان و بیوستگان دربار شهریار قاجار جای گرفت . مگر او را دامنه اندیشه پهن گشت اندک اندک از مرز دانسته‌ها و نبشته‌های زمان پافرا تر نهاد . و در بن و نهاد و دین و آئین باریک بینی و آهوی گیری آغاز نمود .

از اینرو برخی بیغاره کج دینی و بدکیشی بر او نهادند تا آنجا که بهنگام دستوری میرزا محمدخان قاجار که گروهی را بکنایه بیدینی گرفتند او را نیز بازخواستند و وی پیش از آنکه گرفتار شود گریخته و باستانه‌شاه عبدالعظیم به ری پناه برد نیکخواهان و بزرگان بدرگاه شاه و رفائی کردند و شاه بیاس خویشی و نزدیکی از سر گناه او



بگذشت ...»

در سال ۱۲۶۹ هـ (۱۸۵۲) فرمانداری لرستان را داشته است و از این پس روزگاری در دربار شاه بسر آورده سرانجام بسال ۱۲۸۹ هـ (۱۸۷۲ م) در تهران در چهل و هفت سالگی بمرد. نویسنده پارسی نغز مینویسد: «... دست نوشت (خط) شکسته را درست مینوشتند و سرودهای نغز میسروده، دیوان قآنی را گرد آورده که در سال ۱۳۰۲ در تهران بچاپ رسید و برخی از سرودهای او را نیز در پایان آن نگاشته‌اند...» شاهزاده دانش‌پژوه قاجار بنگارش داستان‌نامه نوین بنام «نامه خسروان» در سرگذشت شهرباران کشور ایران از آغاز بیدایش تا نزدیک زمان خود کمتر استوار کرد<sup>۲</sup>...

نویسنده «پارسی نغز» مینویسد «شاهزاده چون همواره در پژوهش چیزهای نوین فرنگستان بود به پیروی و همکاری ملک‌خان ارمی در تهران برای نخستین بار فراموشخانه «فرامیسن» بنیاد کردند و نخستین نشست فراموشیان در خانه او بوده است. و گویا که این خود انگیزه بیمهری ناصرالدین‌شاه درباره او شده است...»<sup>۳</sup>

نویسندگان دیگر ضمن تأیید صفات و کمالات شاهزاده جلال‌الدوله معتقدند که شاهزاده میخواست باکمک ملکم و اعضاء فراموشخانه بتخت سلطنت بنشیند. اگر چه میزان صحت این ادعا معلوم نیست لیکن با توجه بعصویت دو شاهزاده دیگر ایرانی یعنی «شعاع‌السلطنه و ظل‌السلطان»، در لژ بیداری ایران میتوان تا حدود زیادی ادعای این نویسندگان را قبول کرد (ماجرای این دو شاهزاده که در عین حال مدعی ولیعهدی بودند بعداً در همین کتاب بتفصیل خواهد آمد).

محیط طباطبائی نیز مینویسد «... در صورت ظاهر رهبری این نهضت را گویا پدر ملکم میرزا یعقوب خان عهده‌دار گشته که وقتی معلم فرانسه ظل‌السلطان و انیس و ندیم برخی از شاهزادگان بوده و مرجع صوری این نهضت همانا یکی از شاهزادگان روشنفکر

۱ - پارسی نغز ص ۴۳۳

۲ - برای اطلاع از نامه خسروان رجوع شود به صفحه ۴۱۱ تا ۴۳۴ کتاب پارسی نغز.

۳ - پارسی نغز ۴۳۳

و تحصیل کرده دارالفنون بنام جلال‌الدین میرزا پسر کوچک فتحعلیشاه بوده. او که مؤلف (نامه خسروان) بفارسی خالص و دوست میرزا فتحعلی آخوندزاده بوده شاید سودای سروری و تاجوری داشته است<sup>۱</sup>... «در باریان آفرمان عقیده داشتند که در باطن نقشه تغییر سلطنت بدست ملکم طراحی شده بود ولی ناصرالدینشاه خیلی زود از آن مطلع گشت و به همین جهت شاهزاده جلال‌الدوله را در خانه مسکونی اش واقع در محله مسجد حوض تهران (که ضمناً محل تشکیل لژ بود) محبوس کرده و مدت‌ها او را مورد غضب قرار داده بود<sup>۲</sup>.

با وجودیکه تاکنون در حدود صد سال از تأسیس نظریات نویسندگان فراموشخانه ملکم میگذرد معذک هنوز بتفصیل از این مؤسسه درباره فراموشخانه مرموز که مقدمه سازمانهای رسمی و مجاز ماسنی در ایرانست **ملکم** کتاب یا رساله‌ای نوشته نشده و فقط گاهگاهی بعضی از نویسندگان درباره آن مطالبی نوشته‌اند. محیط طباطبائی در مقدمه کتابی که بنام (مجموعه آثار میرزا ملکم) خان نوشته، درباره فراموشخانه ملکم چنین مینویسد: «... ملکم بتنظیم کتابچه غیبی و تقدیم نقشه اصلاح و اوضاع اکتفا نکرده برای آنکه زمینه فکر عمومی را نیز برای قبول طرحهای جدید آماده و آشنا سازد بتقلید از اصول (فراماسونری فرانسه) فراموشخانه‌ای دایر کرد که غالباً اعضای اولیه آنرا همان شاگردان قدیم دارالفنون و اشخاص صاحب نظری تشکیل میدادند که از اوضاع عصر خویش ناراضی و بادامه پریشانی اوضاع سیاسی کشور خود بدین بودند... طولی نکشید که عده زیادی از رجال و عمال دولت و طبقات مختلف ملت از علماء و فضلا و ادبا باین تهضت متمایل و ملحق شدند.

ناصرالدینشاه شخصاً نیز باین دستگاه که (فراموشخانه) نام یافته بود ارتباطی یافت ولی ملکم بدون آنکه او را از حقیقت امر آگاه سازد به ارائه برخی از تدابیر

۱- مجموعه آثار میرزا ملکم خان.

۲- ابراهیم وقایع نگار ص ۱۱۹



و حیل دستی که در فرنگستان یاد گرفته بود سرگرم میساخت چنانکه او می‌پنداشت در این فراموشخانه آنچه بمردم مینمایند و می‌آموزند همانا همین تردستی و حقه‌بازی است ولی بعدها دامنه اینکار توسعه حاصل کرد و عده بسیاری از مردم بدان گرویدند... نویسنده در جای دیگر کتاب خود در زیر کلمه « فراموشخانه » به بحث درباره جعلی بودن این سازمان پرداخته و در اصالت آن شك کرده مینویسد « ... در اینکه ملکم خان پیش آهنگ اصلاح‌طلبی و ارائه طریق برای بهبود اوضاع کشور ایران بوده و بسیاری از صنایع و بدایع عصر جدید را باعتراف مخالفینش او در سفر اول و دوم خویش از اروپا بایران ارمغان آورده است ، شکی نیست و شهادت کسانی که با او ارتباط داشته‌اند منظورش از تأسیس فراموشخانه همانا تربیت يك طبقه روشنفکر و لایق انجام خدمات اجتماعی در دستگاه دولت بوده است .

ولی از لحاظ دستگاه جهانی فراماسون [ یعنی تشکیل لژ با اجازه که فراماسنها این نوع لژها را Calandesten می‌گویند ] چنانکه بعدها نیز بمرحله ثبوت رسید او بهیچوجه حق تأسیس محفل و رخصت تشکیل مجامع فراماسونی در ایران نداشته و پیش خود بکاری دست‌زده که در نظر فراماسونهای اصیل و راسخ العقیده خالی از جرم و تقصیر مسلکی محسوب نمیشده است و هرگز تشکیلات مجمع آدمیت و فراموشخانه او را محافل فراماسونری فرانسه وانگلیس برسمیت نشناخته و برای کار او هیچگونه ارزش اجتماعی قائل نشده‌اند... »<sup>۱</sup>

ناظم‌الاسلام کرمانی بنقل از ظل‌السلطان در تاریخ خود راجع بعلت تشکیل فراموشخانه ملکم چنین میگوید :

« ... این میرزا ملکم خان مترجم و جزء اعظم و نایب اول و مستشار فرخ خان امین‌الدوله بود . در سفارت کبرای پاریس ، خدمات بزرگ در بستن عهدنامه میان دولت ایران وانگلیس کرده در مراجعت از برای اینکه شاید تخم نفاق و شقاق که در ایران روئیده و بقسمتی ریشه دوانیده که ریشه خانواده چهار هزار ساله راکنده از میان

بردارد ، مجلس فراموشخانه قرار داد که شاید مردم برادر و برابر و خیر خواه یکدیگر بشوند بیچاره ندانسته

(بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد یا سقف فرود آید یا قبله کج آید .)

ایرانیهای مبغض و بدبخت حقیقی این بیچاره پاکباز را بکشتن دادند ، خدا نخواست نوعی به اعلیحضرت شاه خدمات پاکبازی او را خیانت قلم دادند که مجبوراً وطن عزیزش را که واقماً بسیار دوست میداشت و ولینعمت تاجدارش را زیادتراً از وطنش میخواست ترك کرد و وداع گفته بغربت رفت<sup>۱</sup> .

بلنت مصر شناس و سیاستمدار انگلیسی راجع بایجاد فراموشخانه و تشکیل انجمن آدمیت ملکم در کتاب خود موسوم به « تاریخ اسرار تصرف مصر بدست انگلستان » از زبان شخص ملکم مینویسد :

«... هنوز بیش از بیست سال از عمر من نگذشته بود که صاحب قدرت و نفوذ مخصوص در ایران شدم . چون بدی آئین مملکتداری و عقب افتادگی وسائل زندگی مادی ایران را دیدم به اندیشه اصلاح اوضاع افتادم و به اروپا رفتم و ضمن تحصیل در آنجا بمبادی و اصول دین و اجتماع و سیاست که با عقاید عیسوی آمیخته بود آشنا شدم و کیفیت ترتیب و تنظیم انجمن های مخفی و سری و تشکیل محافل فراماسونری را آموختم . سپس بین فلسفه سیاسی اروپا و حکمت دینی آسیا را سازش دادم و دریافتم که سعی و تلاش برای انتظام امور ایران به شیوه ممالک اروپائی کاری بیهوده خواهد بود و از این جهت نقشه عمل خویش را در لغافه دین که باروحیات مردم ایران سازگارتر بود پوشاندم و چون بکشور خویش بازگشتم بزرگان پایتخت و دوستان خودم را که احساس احتیاج به اصلاح ملل اسلامی میکردند پیش خواندم و به شهادت و شرافت معنوی ایشان دست توسل زدم»<sup>۲</sup>

عده ای معتقدند که بازگویی این تفصیل از زبان ملکم خود بهترین گواهی برای این است که غرض اصلی او از ایجاد فراموشخانه تأسیس يك انجمن مخفی بمنظور تربیت افراد و آماده کردن

۱- تاریخ بیداری ایرانیان ص ۱۲۰

۲- نسخه انگلیسی کتاب بلنت صفحه ۲۲۵



ایشان برای قبول اصلاح و تحول اوضاع بوده است. ناظم الاسلام در مقدمه کتاب «بیداری ایرانیان» راجع به تأسیس فراموشخانه ملکم مینویسد :

« در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه مشارالیه مجلسی در تهران تشکیل داد و نام آنرا فراموشخانه نهاد خواست بتوسط این مجلس اتحاد کاملی بین ارباب حل عقد اندازد و تفاق را که میان ملت و دولت و بین درباریان بود رفع سازد بلکه باین بهانه شروع در اصلاحات نماید لکن افسوس که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود ، مناققین درباری و دشمنان ترقی او را بدخواه دولت قلمداده مجلس و فراموشخانه اش را بطاق نسیان و عدم گذاردند .

اگرچه بر بعضی این امر مشتبه است که میگویند میرزا ملکم خان خواست مجمع فراماسون را تشکیل دهد ، لکن دانشمندان و خرده بینان بخوبی میدانند که مقصود ملکم خان تشکیل مجلسی بود موسوم به فراموشخانه نه مجمع فراماسیون چه افتتاح مجلس فراماسون در شهری یامملکتی منوط و بسته به اجتماع عده ای از اعضاء و صاحبان مناصب عالیه مجلس عالی است و در آن زمان نه در تهران بلکه در ایران آن عده معهود موجود نبود و شرایط افتتاحش معدوم و نیز مقصودش از تأسیس فراموشخانه نه فقط اتحاد ایرانیان بلکه درباریان ایران بود و معلوم است که مقاصد اجزاء فراماسون راجع به اتحاد نوع بشر و اجتماع انسانیت است <sup>۱</sup> محیط طباطبائی در پایان این شرح و در حاشیه کتاب مینویسد « ناظم الاسلام این شرح را در موقعی مینویسد که نماینده محفل شرق اعظم فرانسه در تهران محفل مرکزی را تأسیس کرده بود و چنانکه از سیاق مطلب معلوم میشود، ناظم الاسلام هم بواسطه ارادتی که بمرحوم سید محمد طباطبائی پیشوای مشرطه خواهان داشته باینگونه مسائل انس خاطری یافته است » <sup>۲</sup>

محمد حسن خان اعتماد السلطنه ، در نامه خصوصی خویش بمیرزا یوسف مستوفی الممالک صدراعظم از فراموشخانه ملکم انتقاد کرده مینویسد : « ... این رهبان معتکف

۱- جلد اول تاریخ بیداری ایرانیان ص ۱۹۶ .

۲- صفحه (لج) کتاب مجموعه آثار میرزا ملکم خان .

لندن اولاً چه مایه دارد که باید اقوال او را بمنزله وحی منزل من السماء تصور کرد ، ثانیاً چه دولتخواهی در راه مملکت و سلطنت از او دیده شده که به ترهات او بایست دل بست . گاهی ایجاد فراموشخانه در ایران میکنند و اساس جمهوری را که لازمه فراماسونی است در ایران فراهم می‌آورد و مدتهای مدید شخص سلطنت و نفس دولت و چندین هزار نفر از آحاد و افراد ملت را در زحمت و تزلزل می‌اندازد ،<sup>۱</sup> اعتماد السلطنه هنگامیکه حسب الامر شاه و امین السلطان میخواهد بمندرجات روزنامه قانون ملکم در جریده رسمی دولتی باسخی گوید در ضمن بیان ، تاریخچه زندگانی ملکم راجع به تشکیل فراموشخانه چنین مینویسد :

« میرزا ملکم جلفائی اصفهانی پسر میرزا یعقوب ارمنی پدرش چنانکه البته شنیده‌اید حالت شتر مرغ را داشت هر وقت در طمع فایده ازدولت ایران بود خود را فدوی این دولت قلمداد میکرد شخصی بود بیباک و ناپاک ... چنانکه سی سال قبل این ارمنی جلفائی بی تمهید مقدمه در خفا توطئه دیده مردم را به ضد دولت علیه اغوا نموده فراموشخانه در کرسی مملکت دایر کرد که هیچوقت ربط و شباهتی به فراماسیون بلاذ فرنگ نداشت ... و چون این فقره کشف شد از تهران طرد و تفتیش کردند ... از تقصیر پدر بر پسر نگر فتند و بعضی مأموریت‌هایی در خارجه بمیرزا ملکم خان پسر میرزا یعقوب خان دادند ... » محیط طباطبائی مقاله و نامه ( خصوصی و دولتی ) اعتماد السلطنه را تجزیه و تحلیل کرده مینویسد : « در نامه خصوصی به صدراعظم از فراماسون باعتبار اینکه مقدمه تشکیل جمهوری است با تعرض یاد میکنند ولی در روزنامه رسمی بملاحظه مقامات سیاسی خارجی چنین با احتیاط از فراماسون یاد میکنند ... و بدین ترتیب نسبت تأسیس فراموشخانه و یا بعبارت دیگر مسئولیت ایجاد این اساس را بر عهده پدر او محول می‌سازد که پیش از پسر از ایران به عثمانی تبعید شد .

از مقایسه آنچه در باره کارهای ملکم بنقل از مأخذ مختلف ذکر شد معلوم میگردد که او هنگام تأسیس فراموشخانه در تهران ، چندان توجهی بتشکیل لژ



مخصوص فراماسونی و تعقیب نظریات و تشریفات خاص این جماعت نداشت و هم منظور او از اصلاح خط و روش تحریر و انتقاد از اوضاع و احوال عصر ما اصلاح وضع مملکت و دلالت اولیای امور بشاهراه متریقی مادی و معنوی و تمسک بذیل اصول تمدن جدید بود ...»

ملکم در انتخاب اعضاء مؤثر تشکیلات خود و باصطلاح  
 کارگردانان امروزی کارگردانان فراموشخانه نهایت دقت را مبذول داشت  
 فراموشخانه ملکم و از هر طبقه و دسته‌ای و بخصوص شاهزادگان، چند نفر را انتخاب  
 نمود و با کمک آنها سازمان خود را وسعت داد. از جمله اشخاص  
 مؤثری که با او همکاری داشتند و جزو دسته اصلی فراماسون‌های او بودند، میتوان  
 افراد زیر را نام برد:

شاهزاده جلال‌الدین میرزا پسر فتحعلیشاه

میرزا جعفر حکیم الهی

سلطان حسین میرزا پسر ظل السلطان

سلطان اویس میرزا پسر شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله

سیف‌اله میرزا نوه علیشاه ظل السلطان

میرسید زین‌العابدین امام جمعه

میرزا علیخان امین‌الدوله<sup>۱</sup>

میرزا رضا صدیق‌الدوله

میرزا حسین خان سپهسالار

مهندس الممالک میرزا نظام

سردار منصور گیلانی

نصیرالدوله بدر

۱- برخی از مورخان معتقدند که میرزا علیخان امین‌الدوله از مؤسسين فراموشخانه بوده مینویسند: «ملکم با کمک فکری و مادی امین‌الدوله حزبی بنام «فراماسون» که در ایران فراموشخانه خوانده شد تشکیل داد و عده‌ای از شاگردان دارالفنون را دور خود جمع کرد (تحولات سیاسی نظام ایران ص ۷۷ و تاریخ نهضت ایران - حلاج ص ۷۸)

شريف الدوله كاشي

ميرزا عباسقليخان آدميت

ميرزا عليمحمد بنی آدم

امير نظام گروسی

عزالدوله

حاجب الدوله

حاجی سیاح

قاسم خان والی

محسنخان مشیرالدوله

میرزا محمدخان سرتیپ ناظم دفتر تبریزی

میرزای جلوه

محمد تقی سپهرلسان الملك

مولانا

ذکاء الملك

میرزا رضا خان مقیم تفلیس

حاجی سهرابخان قاجار کرمانی مقیم تبریز

دکتر بطروسیان ارمنی که در خیابان لاله زار مطب داشته

حکیمیان صاحب دواخانه خیابان لاله زار

صدیق الدوله پیشکار حکومت آذربایجان

فخر الملك کفری

ادیب السلطنه کفری

حاج میرزا غفار نجم الدوله

آقا شیخ هادی نجم آبادی

غلامحسین صاحب اختیار

دوستعلیخان معیرالممالک

میرزا محمد تقی کاشانی پزشک .



میرزا ملکم خان در تهران از نفوذ میرزا محمد جعفر حکیم الهی  
 نایب که در سال ۱۳۲۶ هـ (۱۹۰۸) ۹۸ سال داشت استفاده فراوان  
 فراموشخانه ملکم برد. وی ابتدا میرزا محمد جعفر خان را بمقام نیابت فراموشخانه  
 رسانید، سپس از وجودش در پیش بردن افکار خویش بهره -  
 برداری نمود.

حکیم الهی که در ۱۸ سالگی در اصفهان « حکمت الهی » را تمام کرده بود در  
 بیست سالگی بتهران آمد و در ۲۴ سالگی بدرجه اجتهاد رسید و در دربار فتحعلیشاه  
 عنوان (مجتهد الهی) داشت و یکی از شهود معاهده مشهور ترکمانچای بشمار میرفت و  
 مهرش زیر فرمان این معاهده ننکین مشاهده میشود.

در سال ۱۲۷۸ هـ (۱۸۶۱ م) که ناصرالدینشاه امر به تعطیل و دستگیری رؤسای  
 فراموشخانه داد، میرزا جعفر حکیم الهی تصمیم گرفت از ایران بگریزد و بعراق برود و  
 در اعیان مقدسه ملایان را علیه شاه برانگیزد. وی در یادداشتهایش مینویسد که معشوق  
 او در فرار از تهران « مجدالدوله » برادر معاون الدوله بوده است و این معاون الدوله پسر  
 فرخ خان کاشی است که با اودشمنی شدید داشته و همیشه کمر بقتل او می بسته است و لی  
 تفاوت این دو برادر نزد پیرمرد بقدری بود که حکیم الهی اسم معاون الدوله را « تریاک »  
 و « مجدالدوله » را « تریاق » گذارده بود. او در یادداشتهای خود مینویسد که وقتی  
 معاون الدوله بوسیله کسان خویش از فرار او مطلع شد از شاه فرمانی گرفت که بموجب آن  
 حاکم کرمانشاه حق داشته باشد فوراً او را دستگیر کند و در همان شهر بکشد. ولی  
 مجدالدوله برادر او قبلاً بوسیله پیک سریع السیری حاکم کرمانشاه را که از اعضاء  
 فراموشخانه بود از دستور شاه مطلع ساخت و او را وادار نمود که میرزا محمد جعفر  
 خان حکیم الهی را از بیمه های راه برگرداند و بحرم حضرت معصومه در قم برساند.

حاکم فوراً دست بکار شد و بوسیله چند سوار مسلح، حکیم الهی را که خود در  
 ۱- خاطرات حکیم الهی در خانواده پسری اوضبط است.

خانه خویش مخفی کرده بود بقم بازگرداند. وقتی خبر پناهندگی وی بحرم مطهر حضرت معصومه بهرمان رسید. جمافداران ناصرالدینشاه، سیدرضا شمس‌الادباء را که اوهم از اعضاء فراموشخانه ودائسی زاده میرزا جعفر وضمناً «ناظم فراموشخانه» بود دستگیر و زندانی ساختند، و خانه وی را که در محله عودلاجون واقع بود ویران نمودند.

ناصرالدین شاه از فرار و تحصن حکیم الهی بقدری ناراحت شده بود که دستور داد بتلافی او شمس‌الادباء را اعدام کنند و بحاکم تهران تأکید کرد که این شخص و سه تن دیگر را بدون اینکه کسی مطلع شود ازین ببرد.

لیکن چون این خبر «به مهد علیا» صادر شاه رسید وی بلافاصله در صددر جلوگیری از اجراء امر شاه برآمد و يك روز غروب شخصاً باتفاق دو دختر و يك زن و بطور ناشناس بخانه «حلیمه بیگم» خواهر شمس‌الادباء که همه فامیل میرزا جعفر و زن و بچه‌های خود وی در آنجا سکنی داشتند رفت و پس از احوالگیری و کشیدن قلبان واستمالت از آنها مبلغی بعنوان کمک بآنان داد، و پس از دعای فراوان اظهار داشت که خداوند همه محبوسین را نجات خواهد داد. ساکنین خانه که ابتدا او را نشناخته بودند هنگام خروج مهدعلیا از یکی از همراهان وی دربارهٔ او سؤال کردند و چون متوجه شدند که مادر شاه بخانه آنها آمده چنان غرق سرور واحترام گردیدند که از فرط تأثر خانه ویران شده شمس‌الادباء را بوی نشان دادند و از مظالم فرزندش کله کردند.

مهدعلیا که از زمان صدارت میرزا آقاخان نوری با سفارت انگلیس ارتباط داشته و در کارهای سیاسی و حتی بیرحمیهای شاه نسبت بآزادبخواهان دخالت میکرد است این بار در بازگشت، علناً از شاه میخواهد که شمس‌الادباء را از زندان نجات دهد و خسارت خانه او را جبران کند.

بازماندگان شمس‌الادباء میگویند «مهدعلیا بشاه گفته بود که همانطوریکه جدت سیدی را کشت و خودش ازین رفت، اگر توهم شمس‌الادباء را بکشی یقیناً ازین خواهی رفت.»



ولی ناصرالدینشاه به سخن مادر گوش نکرد و دستور قتل شمس الادبائه را لغو نمود. مهدعلیا شش ساعت قبل از اجرای قتل سید محمد رضا، باردیگر با فرزند خویش ملاقات کرد و ضمن دادن التیما توأم سختی باو اظهار داشت که اگر دستور قتل را ملغی نکنی برهنه سوار الاغ شده در شهر میگردم. آننگاه پادشاه قاجار در اثر سماجت مادرش دستور آزادی سید محمد رضا را صادر نمود و دربار نیز طی نامه‌ای بمیرزا جعفر حکیم الهی نوشت که آزاد است و میتواند بتهران بیاید و با بهره‌جاکه میخواهد برود. پس از رسیدن این نامه میرزا جعفر عریضه‌ای بشاه نوشت و این بیت را که خود ناصرالدینشاه سروده بود در بالای آن آورد.

قتل این خسته بشمشیر تو تقدیر نبود  
ورنه هیچ ازدل بیرحم تو تقصیر نبود  
متعاقب این امر مهدعلیا شخصاً نامه‌ای بمیرزا جعفر نوشت و کالسکه خویش را همراه آن بقم فرستاد و او را بتهران آورد. در تهران حکیم الهی مستقیماً از قم بدربار و اندرون شاهی رفت و ابتدا با مهدعلیا ملاقات کرد و سپس بحضور ناصرالدینشاه رسید. شاه او را دلداری داده و دستور در باره شغل و مقرری برایش مقرر کرد و او نیز شاه را از بروز وقایع بعدی مطمئن ساخت.<sup>۱</sup>

با وجودیکه میرزا ملکم خان، فراموشخانه را برای احتشام الدوله در مبارزه با دربار قاجاریه و مستبدین بوجود آورده بود معذک فراموشخانه ملکم هیچگاه آنها را فراموش نمیکرد و تا میتوانست شاهزادگان قاجار را با انواع نیرنگ و حیل وارد فراموشخانه میساخت. یکی از شاهزادگان قاجار که داخل فراموشخانه ملکم شده بود و شماره ردیف ۱۴۱ داشت، سلطان اویس میرزا احتشام الدوله بود. اویس میرزا پسر شاهزاده فرهاد میرزا معتمد الدوله، فرزند عباس میرزا ولیعهد است.

۱- آنچه درباره حکیم الهی نقل شد از خاطرات خانواده الهی و بخصوص گفتگو با

سلطان اویس میرزا  
احتشام الدوله



او در سال ۱۲۵۵ هـ ( ۱۸۳۹ ) متولد شده و علاوه بر علوم قدیمه زبان فرانسه و فنون نظامی را نیز فراگرفت و بعدها بنوبت حاکم لرستان و بختیاری بهبهان ، همدان ، خوزستان ، و فرما نفرمای فارس گردید. اویس میرزا، یکبار در سال ۱۲۹۰ هـ ( ۱۸۷۳ م ) همراه ناصرالدینشاه بفرنگرفت و از آن پس سه بار دیگر نیز برای معالجه و غیره باروبا سفر نمود. <sup>۱</sup> بطور کلی هیچگونه سندی در دست نیست که اوچه سالی وارد فراموشخانه میرزاملکم خان شده است ولی آنچه مسلم است ، اینکه وی در دو سال آخر فراموشخانه







Handwritten text in Persian script, likely a historical document or letter. The text is densely packed and written in a cursive style. A prominent circular stamp or seal is visible in the center of the page, containing the name "سلطان اویس" (Sultan A'iyas). The text is written in black ink on aged, yellowish paper. The overall appearance is that of an old, well-used manuscript.



از فراموشخانه را ببینم و کاملتر بشوم . در خدمت سرکار درجه دورا تمام کرده اول درجه سیم رسیدم بحمداله از اهل صحرا بودم شهری شدم دو سال تمام عمر کردم و از چشمه سار ثلاث نوشیدم حالا میگویند باید از رئیس آن لڑ نوشته داشته باشید . بر سرکار که معلوم است خلاف عرض نکردم والحمداله خلافی هم در این مدت نکرده ام دوستانه از شما خواهش میکنم که بهر قسم که صلاح بدانید و رسم است نوشته مرحمت کنید که در لج برلین یا پاریس یا جای دیگر که مجال کردم و خواستم بروم آن نوشته سرکار در دست من باشد که ایراد نگیرند و باید انشاءاله آن نوشته را با مرده سلامتی خودتان به پست مرحمت بفرمائید که در هولند در شهر لاهه در پست خانه امانت باشد تا اینجا به لاهه که رسیدم از پست خانه مطالبه و دریافت کنم انشاءاله محبت خود را دریغ نخواهید فرمود مخلص شما سلطان اویس میرزا ملقب احتشام الدوله ابن معتمد الدوله فرهاد میرزا ابن ولیعهد عباس میرزا ابن فتحعلیشاه طالباله نراه .

دوست مهربان خود میرزا میکائیل خان را بنده هستم تازه ام زیاد محبت نمیدهم منتظر کاغذ و رسید آن کاغذ بخصوص که عرض کردم هستم و انشاءاله ورود به هلند در شهر لاهه از پست خانه مطالبه خواهم کرد .

نامه شاهزاده احتشام الدوله این نکته را روشن میکند که سازمان فراموشخانه معلوم با سازمان فراموسونری رسمی و شناخته شده دنیا ارتباط ویژه ای داشته است ، زیرا لڑهایی که بایکدیگر بستگی دارند و تحت نظریکی از گران لڑهای جهانی کار میکنند باید در معرفتی نامه صادره از لڑهای وابسته و یا گواهی نامه استاد اعظم لڑ ، حاضر با ایجاد ارتباط و یا پذیرفتن فراموسون داوطلب میشوند . باین ترتیب نامه سلطان اویس میرزا نظر کسانی را که میگویند فراموشخانه معلوم از طرف سازمان های ماسونی شناخته شده تأیید میشده تا اندازه ای صحیح بنظر میرسد . اما معلوم نیست که ملکم باوچه جوانی داده است و آیا او پس از انحلال سازمان خود باز هم حق مکاتبه و ادامه فعالیت را داشته است یا خیر ؟ بموجب نوشته دائره المعارف فراماسونری آلمان ، سلطان اویس میرزا احتشام الدوله یکسال بعد از نوشتن این نامه عضویت لڑ فراماسونی آلمانی که بنام

Blickeit ov urania zurunster' در آمده است<sup>۱</sup>. او در مدت اقامت خود در برلن و  
 گوتنبرگ دو درجه از فراماسونی «آبی» گرفت و سپس به تهران آمد.

یکی دیگر از افراد سرشناس فراموشخانه ملکم میرزا آقا  
 میرزا آقا خان خان نوری بوده است. از عضویت او در فراموشخانه مثل سایر اعضا  
 نوری هیچگونه سند کتبی در دست نیست و تنها اظهار نظر چند تن از  
 مطلعین و نویسندگان عضویت او را در فراموشخانه تا اندازه‌ای  
 روشن میکند.

شاهزاده ظل السلطان درباره وی مینویسد: «... میرزا آقا خان صدراعظم که  
 عزل شد بنای فراماسیان نیز برهم خورد» زیرا «بنای فراماسیان در دارالخلافه  
 تهران بدست یاری میرزا ملکم خان بود و برهم خوردن او نیز در این زمان شد»<sup>۲</sup> با  
 توجه باینکه ظل السلطان خود عضو فراموشخانه و همچنین عضولر بیداری ایران بوده،  
 این اظهار نظر تا حدودی قابل اعتماد است. دانشمند فقید سعید نفیسی نیز به عضویت  
 میرزا آقا خان در فراموشخانه اشاره کرده مینویسد: «... میرزا آقا خان که عزل شد،  
 پته فراماسانی روی آب افتاد. در ربیع الثانی ۱۲۷۸ هـ (اکتبر ۱۸۶۱ م) ناصرالدین شاه  
 سخت آنها را دنبال کرد بدرجه‌ایکه مؤسس فراموشخانه ملکم شبانه با پای پیاده از  
 تهران گریخت و بی‌غداد رفت و چند سال در آنجا متواری بود. گروهی از این فراماسونهای  
 سرشناس مغضوب و حتی چند تن زندانی شدند. میرزا محمد علیخان معین الوزراء  
 پدر حسن و حسین علاء در میان این جمع نرهمی و مهارت قابلیت انعطاف داشتند.

چون ظاهراً وی ساده دل بود و خوب میتوانست در موقع لزوم خود را ساده دل  
 نشان بدهد و همیشه از خطر برهد و بهمین جهت این کارهای غلاظ و شداد ناصرالدینشاه  
 باو زیانی نزد ...»<sup>۳</sup>

خان ملك ساسانی نیز مینویسد: «میرزا آقا خان صدراعظم شخص اول دولت

۱- Internationales Freimaurer lexikon

۲- تاریخ مسعودی .

۳- نیمه راه بهشت ص ۱۵۲ .



علیه ایران عضو لژ فراماسنی انگلستان شده و در سفارت انگلستان در محظلی که انگلیسها داشتند شرکت میکرد. میرزا آقا خان نوری عضو لژ گراند لژ انگلستان شده بود و تا روزیکه درس پنجاه و نه سالگی در قم مرد همچنان عضو لژ ماسنی بود. اگر میرزا آقا خان نوری ماسن نبود، یقیناً محمد شاه یا ناصرالدینشاه او را میکشند ولی عضویت او در لژ مزبور وی را از مرگ حتمی و حتی دستگیری در حین جاسوسی نجات داد. چنانچه سایر فراماسونها هم از مجازات مصون بودند.<sup>۱</sup>

با آنکه یکصد سال از انحلال فراموشخانه ملکم و پدرش

پایان کار      میگذرد هنوز درباره علل انحلال آن و اینکه چه حوادثی

فراموشخانه      سبب تعطیل لژها و تبعید میرزا یعقوب و پسرش شد، مدرک

صحيح وقاطعی در دست نیست. اما بتحقیق میتوان گفت که

سرنگهداری فوق العاده اعضا فراموشخانه و اعتقاد و ایمانی که در بین پیروان ملکم

وجود آمده بود، سبب شد تا ناصرالدینشاه به لژهای فراموشخانه ظنین شود. بعلاوه

رقابت روسیه و انگلستان نیز در انحلال فراموشخانه تأثیر فراوان داشت، زیرا در باریان

آترمان بیشتر متمایل به روس و دسته کوچکی نیز طرفدار انگلیس باصطلاح «انگلیس

مآب» بودند. نفوذ روسها در دربار ایران در تمام دوران سلطنت قاجار به ادامه داشت

و با تحمیل قرار دادهای نسکین گلستان ۱۲۲۸ هـ (۱۸۱۳) و ترکمانچای ۱۲۴۳ هـ

(۱۸۲۸) این نفوذ در بین اعضا خانواده سلطنتی قاجار و در باریان طبقه حاکمه ایران

یستر شد، تا جائیکه گاه قدرت مطلقه ای در دستگاه رهبری ایران از آنجا بروز میکرد.

انگلستان تازه وارد که خود را آزاد بخواه، دمکرات، انسان دوست و طرفدار

توده مردم و مخالف ظلم و ستم و حکومت مطلقه معرفی میکرد، بتدریج عده ای از طبقه

حاکمه و مختار ایران را در سلك طرفداران خویش در آورد و بوسیله آنها شروع بمبارزه

با نفوذ روس و مظالم سلاطین مستبد قاجار و حکام و شاهزادگان طماع نمود.

یکی از دستجات متمایل بانگلیسها که چندین سال با طرفداری از روش

دموکراسی و از آزادی انگلستان با درباریان مستبد و فاسد و عناصر « روس مآب » مبارزه میکرد، اعضاء فراموشخانه بود. از روزیکه فراموشخانه ملکم در تهران تأسیس شده بود، روسها همواره مراقب اعمال و کردار و رفتار ملکمها ( پدر و پسر ) و یاران آندو بودند. و نه تنها با فراماسونهای عضو فراموشخانه مخالفت شدید داشتند بلکه از بدو پیدایش افکار نو و جنبش های آزادیخواهانه با صاحبان این افکار مخالفت میکردند و حتی توسعه آزادی را برای مرزهای جنوبی کشور خویش مضر میدانستند.

و بدین جهت بناصرالدینشاه تلقین میکردند که جنبش آزادیخواهانه و بخصوص افکار فراماسونری را که مقدمه زوال قدرت و سلطنت اوست از پیش بردارد. معروفست که بر اثر این تلقینات ناصرالدینشاه یکی از علماء متنفذ و سرشناس را مأمور کرد که به لژهای فراموشخانه برود و آنچه را می بیند و می شنود و استنباط میکند برای او نقل کند عالم مزبور بوسیله شیخ هادی نجم آبادی موفق شد بداخل لژ ملکم برود ولی پس از مراجعت هرچه ناصرالدینشاه از او درباره مشاهداتش پرسید ، پاسخی نگفت . ولی صریحاً اظهار داشت که « آنچه من در آنجا دیدم ، مقدمه زوال سلطنت شماست و آنها بطور حتم شما را ازین خواهند برد . »

میرزا محمد تقی سپهر لسان الملك صاحب التواریخ که بموجب مندرجات کتاب « مکارم الآثار »<sup>۱</sup> خود نیز عضو مؤثری در فراموشخانه بوده این مطلب را عیناً نقل میکند و صرف نظر از آن بلونه سفیر وقت فرانسه در ایران در گزارشی که بتاريخ ۱۸ اوت ۱۸۶۱ (ربیع الاول ۱۲۹۶) درباره ملکم و فراموشخانه به وزارت متبوع خود ارسال داشته درباره نگرانی شاه ایران ازین توسعه چنین نوشته است : « . . . بعید بنظر نمیرسد که بیپناهة دفاع از منافع کاندیداهای خود دو قدرت بزرگ آسیائی ایالاتی را که مناسب میدانند اشغال کنند . و سر نوشتی که نصیب ناصرالدینشاه شده بمنزله آغاز يك جنگ مسلحانه بین انگلیس روسیه نباشد . بتمام علل هرج و مرج و بی نظمی که در

۱- مکارم الآثار تألیف میرزا محمد علی معلم حبیب آبادی ، مقیم اصفهان ، نویسنده این کتاب تحقیقات بسیار عمیق و با ارزشی درباره رجال ایران کرده که در چند جلد در اصفهان منتشر ساخته است .

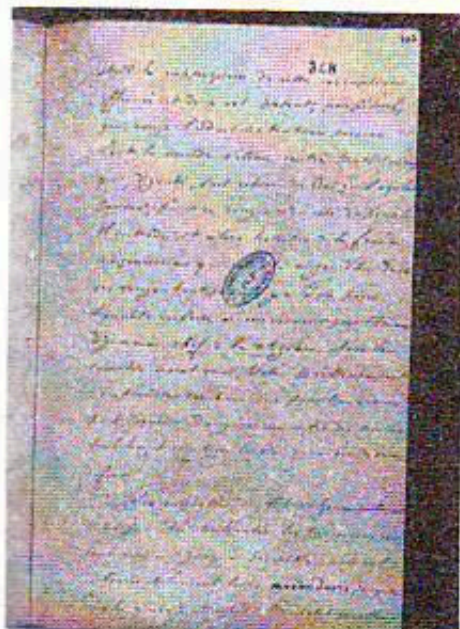


قلمرو این پادشاه وجود داشت ، عامل جدیدی نیز که عبارت از ظهور جمعیت‌های مخفی بود ، بر آن اضافه شد .

فراماسونری بوسیله میرزا ملکم خان وارد این منطقه گردید و در ظرف مدت کمی تمام ناراضیان بویژه ملاها و سیدها در آن گرد آمدند . پادشاه که در ابتدا با نظر تمسخر بدین تشکیلات مینگریست ، اکنون نگران بنظر میرسد . او پس از استوالاتی که ازدکتر تولوزان<sup>۱</sup> در باره فراماسونها کرد ، وزیر امور خارجه خود را احضار نمود ، وزیرا شدیداً بعلت عضویت در فراماسونری توبیخ کرد . حضرت اجل احتمالاً میرزا ملکم خان را که در کنستانتینوپل برای همراهی کردن میسیون فرخ‌خان و تأمین صلح به انگلستان اعزام شده بود ، بخاطر میآوردند . ملکم خان که درباریس بزرگ شده است چنان اطلاعات کاملی از مؤسسات مادر ایران دارد ، و دارای چنان مطالعات اقتصادی پیشرفته‌ای میباشد که بخوبی میفهمد برای احیای کشورش چه باید کرد . ملکم خان که مورد توجه خاص صدراعظم بود پس از سقوط او اوقات استراحت خود را بنگارش خاطرات خویش گذراند و در آن مسائل مربوط باجرای اصلاحات در کشور را طرح و حل کرد و این مطالب بطرز مرموزی باستحضار شاه رسید و انتشار آنها هیجان مهمی را برانگیخت . آقای بارون دوپیشون هم پیش از این ، راجع باو [ یعنی راجع بفراماسونری ] با شما صحبت کرده است . نخستین قدم او مبارزه جوئی برای از میان بردن فساد اخلاق و تباهی بی حد و حصر و دزدی های اشکار و مستمر است که دستگام دولتی ایران را بکلی درهم خواهد شکست . افکار عمومی برضد ملکم خان است که میخواست شاه را نجات دهد و او حالا برای پیوستن به مردم ، خویش را از شاه کنار کشیده است و بدینجهت مکتب و مقررات فراموشخانه را بایران وارد ساخته و هر کس در ایران که تا اندازه‌ای به اصول شرافتمندانه معتقد باشد ، امروز در این مکتب درآمده و ابتدا امام جمعه که رئیس مذهبی است در این راه پیشقدم شده است . با در نظر گرفتن خصایص آسیا ، جناب عالی خوب خواهید دریافت که پیوستن امام جمعه به فراموشخانه

۱- دکتر تولوزان طبیب ناصرالدینشاه بود که کتاب سه سال در ایران را در پایان

ماموریتش نوشته عباس اقبال آنرا بفارسی ترجمه کرده است .



يك صفحه از گزارش بلونه  
سفیر فرانسه در تهران

میرزا زین العابدین نخستین  
امام جمعه فراماسون

چه سلاح خطرناکی خواهد بود که بدست شخص کاردان وزیر کی بیفتد و نیز تا چه پایه شاه حق دارد نسبت باین موضوع بدین و بدگمان باشد.<sup>۱</sup>  
 اخباری که از خراسان میرسد درخشان نیست ترکمن ها همچنان به سرخس که آنرا محاصره کرده اند نزدیک میشوند و گلوله های آنها حتی پای دیوارهای مشهد می افتند. شورش کوچک دیگری در یکی از شهرهای این ایالت یعنی در قائن رخ داده است. سالم خان حاکم این شهر بیمار بود. و شاه حاج میرزا محمود خان را که یکی از پزشکان مخصوصش بود برای معالجه او فرستاده این طبیب چنان خوب عمل کرد که بیمار در ظرف مدت کمی جهان را بدرود گفت. روز بعد مادر او بمحل سکونت طبیب رفت و

۱- نخستین روحانی که به فراموشخانه ملکم پیوسته حاج میرزا زین العابدین، امام جمعه تهران بود که ملکم از وجود او استفاده های سیاسی فراوان برد. امام جمعه که دارای مشرب سیاسی بوده و به انگلیسها نیز تمایل داشت، در نخستین روزهای تشکیل فراموشخانه باین مجمع سری پیوست.



با کرد او را از پای در آورد و لاشه او را به زنان حاکم مستوفی سپرد، و آنها نیز او را قطعه قطعه کردند. يك ایرانی که درباره این ماجرا با ما صحبت میکرد گفت:

«بزرگترین قطعه جسد این طیب گوش بود!»

وقتی این خبر بشاه رسید سلطان مراد والی خراسان دستور داد - مبلغ یکصد هزار تومان خون بهاء او را بپردازد و زنانی را که باعث قتل پزشك او شده اند دستگیر کنند. شاهزاده این فرمان را اطاعت کرد و یکی از پیشخدمتهای خود را به همراهی ده نفر یقائن فرستاد. از این عده در قائن بخوبی استقبال شد ولی روز بعد سر تمام آنها را بریده و برای سلطان مراد میرزا فرستاده شد! مردم قائن قیام کرده و بطرفداری از مادر سالم خان اقدام کرده بودند ...»<sup>۱</sup>

این اوضاع و هرج و مرجی که در سایر نقاط کشور وجود داشت با اضافه فساد و تباهی که در دربار ناصرالدینشاه حکمفرما بود، بتدریج ناراضائی عمومی را برانگیخت. شاید مخالفان و درباریان بشاه گفته بودند که این حوادث را اعضاء فراموشخانه دامن میزنند و مقصر اصلی آنها هستند. به همین جهت در این ایام شاه از فراموشخانه که اعضاء آنرا «انگلیس مآب ها» تشکیل میدادند ظنن شده بود و بتدریج در صدر برآمد که به بیند، درون سیاه چال فراموشخانه چه میگذرد.

کنت دوگینو وزیر مختار فرانسه در تهران در کتاب «فلسفه و مذاهب و فرق آسیا» پس از تشریح فراموشخانه و استقبال عموم طبقات به محافل ماسونی ملکم نگرانی شاه را از این باب چنین شرح داده است: «هر وقت پادشاه از یکی از مقربین خود سؤال میکرد که در این انجمن چه دیدی؟ یا در این انجمن چه چیز بتویاد داده اند؟ پاسخ داده میشد:

«قربان خاک پای مبارک گردیم، ما سخنرانی شخصی را در آنجا استماع کردیم

۱- گزارش شماره ۱۴ سفیر فرانسه به وزیر امور خارجه کشور خود از اسناد سیاسی راکد وزارت خارجه فرانسه سال ۱۸۶۱ صفحات ۳۴۷ و ۳۴۸ نقل شده. این گزارش را دکتر پرویز عدل رایزن مطبوعاتی ایران در فرانسه برای نگارنده تهیه کرده است.

که خیلی درباره ترقیات و تمدن کشور صحبت کرد و بعد از آنهم جای نوشیدیم و قلیان کشیدیم . شاه از شنیدن این جوابها ناراحت و ظنین گردید . و دانست که مسائلی را از او مخفی میکنند و پنداشت که اسرار و حشمتناکی در فراموشخانه وجود دارد که ممکن است موجب پیدایش حوادث و حشمتناکتری گردد .

این فرقه بصورت ظاهر صادقانه و قانع کننده برای مردم فعالیت میکرد . ولی در باطن ممکن بود اعمالشان کاملاً بضر مملکت تمام شود .

شاه برای رفع شك و تردید خود نسبت باین مرام نو ، این فکر در ذهنش قوت گرفت که عدهای را برای مشاوره و گفتگو بحضور طلبیده و جلسه ای تشکیل شود . بعضیها با وقاحت تمام بشاه قبولانند که در این انجمن وقایع و هرزگی های سری در جریان است و بعضیها که جرأت بیشتری (البته برای دروغگوئی) داشتند ، بعرض رسانیدند که این فراموشخانه چیزی بجز تجمع پیروان فرقه باب نیست . پس از این گفتگوها بلافاصله فرمانی از طرف شاه صادر شد مبنی بر اینکه هیچکس حق ورود و عضویت بفراموشخانه را ندارد و اعضای این انجمن مورد سوء ظن شاه واقع شده اند .

مؤسس و بنیان گذار این فرقه در ایران (میرزا یعقوب) بلافاصله اخراج و تبعید گردید و حتی تا امروز هیچکس از اعضاء جرأت نمیکند که بگویند جز صرف چای و قلیان در جلسات بحث دیگری نیز بوده است . این فراموشخانه که تا این اندازه مشکوک و واقعه شده بود . حقا نیز چنین بود زیرا فرقه مذکور بدون وقفه و استراحت ، دائماً فعالیت میکرد ... »  
گوینوسپس به بحث درباره بایبها و نحوه فعالیت آنها که بی شباهت بفراموشخانه نبود ، پرداخته و علت انتساب اعضاء فراموشخانه را به بایبها و طرز کار مخفی آنها چنین بیان کرده است : « ... از طرفی بایبها مقالات و مطالب زیادی می نوشتند و تألیفات خود را منتشر می ساختند و با عشق و علاقه زاید الوصفی آثار خود را می خواندند و از مخالفین پنهان میداشتند و کاملاً از آثار خود بعنوان مشاجره های قلمی علیه مسلمانان فعالیت



میکردند. از طرفی میدانیم که حضرت اعلا و مریدانش مانند باب و پیروانش همیشه مردم را بسکوت دعوت مینمودند و افکار خود را بثبت و دوام رواج میدادند.

چند ماهی است که محمدعلی باب مزاح تازه‌ای را با ایرانیها شروع کرده است، که حکمت فعلی قابلیت و تشکیلاتش نامنظم است و انحلال آن منطقی بنظر می‌رسد ولی هنوز موقع آن فرا نرسیده است...<sup>۱</sup> بدین طریق با توجه بدو نظریه‌ای که دو نماینده سیاسی فرانسه در ایران درباره بایان کار فراموشخانه داده‌اند، میتوان گفت که سوء ظن ناصرالدینشاه نسبت به فراموشخانه ناشی از علل و عوامل زیر بوده است:

۱- بی اطلاعی او از مسائل مطروحه، در داخل لژهای فراموشخانه.

۲- راز داری فوق‌العاده اعضاء فراموشخانه و سکوت اسرار آمیز آنها.

۳- سوسه روسها و روس مآب‌ها<sup>۲</sup>.

۴- واژه مهمتر شنیدن صحبت از آزادی و مقاومت در برابر حکومت مطلقه و اقدامات شاه و اطرافیان.

۵- تصور اینکه فراموشخانه شعبه‌ای از فرقه بابی است.

بعلاوه هنگامیکه شاه سوء ظن خود را در مورد فراموشخانه بیان کرد، اطرافیان نظر او را تأیید نمودند. حتی بموجب نوشته گوینو مخالفان بشاه گفتند که در لژهای فراموشخانه تند رویها و فسق و فجورهای وحشتناکی جریان مییابد در نتیجه این القائات سرانجام شاه فرمان داد که درباریان و شاهزادگان از فراموشخانه بیرون آیند.

روز پنجشنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۲۷۸ هـ ۱۸۶۱ فرمان زیر را در روزنامه (وقایع

اتفاقیه) شماره ۵۰۱ تحت عنوان (اعلان نامه دولتی) منتشر ساخت.

«در این روزها بعضی از اجامر و اوباش شهر گفتگو و صحبت از وضع و ترتیب فراموشخانه‌های یورپ میکنند و بتویب آن اظهار میل مینمایند لهذا

۱- تاریخ فلسفه و مذاهب آسیا.

۲- الکساندر دوم امپراطور روس، چهار سال بعد از تأسیس فراموشخانه مینویسد:

«انجمن سری علیه توومن و برهم زدن آن صلاح هر دو مملکت است.» (عصر بی‌خبری -

ابراهیم تیموری ص ۶۴).

# اعمال انجمن دولتی

درین روزها عرض سپید که بعضی از اعیان و ارباب  
 بگفتند که صحبت از وضع و ترتیب فراموشی است  
 بود و پدید میآید و بترقی آن احوال میل مینماید  
 حکم مایه آن شد که اگر بعد از این عبارت در لغت و امثال  
 کلمی بیستون یا آنچه در ترقی آن روح حال سیاست  
 دولت خواهد شد البته در این نظر از آن که در هر امر  
 از آنکه در حقیقت امور خود را کلی خواهد شد



صریح حکم همایون شده که اگر بعد از این لفظ فراموشخانه از دهن کسی بیرون بیاید تا چه رسد به ترتیب آن مورد کمال سیاست و غضب دولت خواهد شد البته این لفظ را ترک کرده پیرامون این مزخرفات نروند که یقیناً مؤاخذه کلی خواهند دید .

در «المآثر و الآثار» نیز در باره انحلال فراموشخانه تحت عنوان (طی بساط فرامین) چنین نوشته شده است : « این دستگاه سخت اسباب افتراق مردم ایران گردیده و مظنه شرور و مفاسد و رواج خیالات فاسد شده بود لاجرم پس از تخریب بنیان و عدم اساس آن قدغن شدید شد و نهی جاوید گردید که سپس احدی باین اسم دهان باز نکند و زبان دراز ننماید »

بعد از صدور فرمان انحلال فراموشخانه ، ناصرالدینشاه بکسانی که خود دستور ورود آنها را به فراموشخانه داده بود ظنین شده و مرتباً از ایشان بازخواست میکرد . وحشت شاه از فراموشخانه و مؤاخذه ای که از اعضاء آن مینمود بقدری بود که تا سالها بعد کسانی که عضو فراموشخانه بودند از ابراز این مطلب و عضویت در آن وحشت داشتند .

بدینال انتشار اعلان دولتی در روزنامه « وقایع اتفاقیه » شاهزاده جلال الدوله فرزند فتحعلیشاه بدین مناسبت مورد مؤاخذه و ملامت شاه قرار گرفته ، خانه نشین شده و میرزا یعقوب خان بدرملکم با سیای وسطی گریخت و از آنجا باسلامبول رفت . میرزا جعفر حکیم الهی و شمس الادبا نیز تحت تعقیب قرار گرفته و سایر کارگردانان فراموشخانه نیز هر يك بنحوی در فشار واقع گردیدند . ولی عجب آنکه میرزا ملکم خان که شخصاً از عوامل اصلی فراموشخانه بود ، هیچ مزاحمتی ندید و هیچیک از امانت دولت مصدع او نشدند و ظاهراً چنین وانمود میشد که (تقصیری متوجه او نیست) و به همین جهت وی بار دیگر دنباله کار خود را منتهی بصورت محدود گرفت و پنهانی مشغول بکار شد ، و در این زمان بود که رسالاتی در انتقاد از اوضاع و تأیید طرحی که در « کتابچه غیبی » نوشته بود ، منتشر میساخت و آنها را در دسترس رجال قرار میداد که ظاهراً آنها را بترتیب خاصی هم بنظر شاه میرسانید .

تجدید فعالیت و توسعه اقدامات و عملیات ملکم که دنباله همان اقدامات اولیه بود، مجدداً درباریان و مخالفین را وادار کرد که بشاه فشار آورند و ترتیب اخراج او را نیز از ایران بدهند. در نتیجه این اقدامات، ناصرالدینشاه دستور داد که ملکم را تا کرمانشاه تحت الحفظ ببرند و در آنجا آزادش کنند. ملکم که پول و وسیله نداشت، به بغداد رفت و در آنجا شروع به فعالیت کرد ولی چون بهیچوجه زمینه‌ای برای اقدامات خود نמידید از راه دیار بکر خود را باسلامبول رسانید و پس از رفع خستگی بدیدن میرزا - حسینخان قزوینی «مشیرالدوله» وزیر مختار وقت ایران در آن شهر رفت و اظهار داشت که «مجلس فراموشخانه را بامرور دستور شخص شاه باز کردم و راهپورتش را هر روز بحضور همايون میدادم بعد از مدتی رایشان بفسخ و لغو مجلس قرار گرفت. و امر بحرکت من فرمودند» (عریضه میرزا حسینخان شاه آرش و سفارت اسلامبول سال ۱۲۹۷) میرزا - حسینخان حقیقت اظهارات ملکم را از تهران تحقیق کرد. وزارت امور خارجه جواب داد که اعلیحضرت همايونی سرسوزنی از ملکم مکدر نیستند<sup>۱</sup> نویسنده کتاب سیاستگران دوره قاجاریه مینویسد: «معنای این تضاد برای نگارنده حل نشده است.»

سفیر ایران در اسلامبول ناچار میرزا ملکمخان را نوازش داده و بتهران نوشت: «تکلیفی برایش معین کنند که در اسلامبول بیکار نباشد.» دولت هم او را مأمور جنرال کنسولگری مصر نمود. و او در جمادی الثانیه ۱۲۸۰ هـ (۱۸۶۳ م) بمصر رفت و پس از چند ماه باسلامبول مراجعت کرد.

ناصرالدینشاه پس از صدور فرمان انحلال فراموشخانه ملکم  
**گزارش** شخصاً درباره فراماسونری شروع به تحقیق نمود و ابراز علاقه کرد  
 به ناصرالدینشاه که از همه جزئیات فراماسونری و عملیات و آداب و رسوم آن اطلاع  
 حاصل کند. ضمن این تحقیق یکی از فراماسونهایی که تا درجه  
 دوم را طی کرده بود گزارش جامعی بدشاه داد، که متأسفانه فقط ۱۲ صفحه آن باقیست.  
 این گزارش که جزو اسناد بیوات سلطنتی و شاید هم در کتابخانه خصوصی ناصرالدینشاه



نگهداری میشده، و پس از مدتی به کتابخانه سلطنتی و در دوران سلطنت اعلیحضرت رضا شاه کبیر همراه چند هزار جلد کتاب خطی دیگر به کتابخانه ملی منتقل گردید و نکته جالب آنستکه در پشت جلد آن مهر «کتابخانه دولت علیه ایران» با عدد ۲۹ ثبت شده است که تصور میرود مقارن با سال تأسیس کتابخانه یعنی (۱۳۴۹ هجری قمری) باشد. در کنار مهر مذکور شماره نوشته شده که بنظر میرسد گزارش مذکور سه بار تغییر محل داده تا به کتابخانه ملی رسیده است. در صفحه دوازدهم در جائیکه نویسنده شروع بدادن شرح علائم مخفی ماسونها میکند دو جا قلم خوردگی مشاهده میشود. این دو جا روی کلماتی است که طرز دست دادن و حرکات انگشتان را تشریح میکند. متأسفانه فرد ناشناسی که شاید یکی از فراماسونها بوده از صفحه شانزدهم به بعد آنرا از اصل گزارش بریده و بدین ترتیب، قسمتهای حساس آنرا از بین برده است. با جدا شدن صفحات مزبور نه تنها انتقادهائی که از فراموشخانه ملکم شده از بین رفته بلکه نام نویسنده گزارش نیز برای همیشه مکتوم مانده است.

گزارش دیگری نیز که برای ناصرالدینشاه از یکی از کشورهای اروپائی درباره فراماسونری بوسیله سفیر ایران فرستاده شده به سرنوشت گزارش فوق گرفتار گردیده است. متأسفانه اصل گزارش دوم که شماره ثبت آن در اسناد دولتی و شاهی موجود است، وجود ندارد و یا لاقلاً نگارنده نتوانسته است بدان دسترسی پیدا کند. در بین اسناد وزارت خارجه در بار ناصرالدینشاه که پس از انقراض سلسله قاجاریه تحویل بایگانی راکد وزارت امور خارجه شده و در دوران وزارت علی اصغر حکمت بصورت دفترهای مجلدی در آمده چنین گزارشی مشاهده نمیشود. در حالیکه در دفتر ثبت، اوراق راکد وزارت خارجه مشخصات آن قید گردیده است. این اسناد بطور نامنظم جلد شده است مثلاً در کنار گزارش سفیر ایران در اسلامبول راپورت نظمیه و یا عرض حال مرد پاك باخته‌ای که چماقداران شاهی همه چیز او را بیغما برده‌اند و یا گزارش نقاشی قبله عالم قرار گرفته است و بدینجهت برداشته شدن آن چندان جلب توجه نمیکند و بنظر نمیرسد اصولاً

۱- این گزارش در کتابخانه ملی طی شماره ۱۳۹۷ نگهداری میشود.

چنین گزارشی ضبط شده باشد. نگارنده با وجودیکه همه این اسناد را در چندین مجلد بدقت دیده‌ام، مع الوصف نتوانستم بدزمین گزارشی که آنرا از خارج کشور برای ناصرالدین‌شاه فرستاده بودند دسترسی پیدا نمایم و امید است که روزی این سند جالب نیز بدست آید! بهر حال اینک بنقل اولین گزارش که درباره فراماسونری به ناصرالدین‌شاه داده شده بود قناعت میکنم و امیدوارم پژوهندگان آینده بتوانند بقسمتهای مفقود شده همین گزارش نیز دسترسی پیدا کنند و آنرا تکمیل نمایند.

### بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بی‌قیاس معبود بحق و مالک بملک عطلق را سزا است که انتظام دول و ملل را باقتضای نظم و نسق حکمت تابعه ترتیب داده و جناب ختمی مآب صلوات‌الله علیه را بجهت اتمام حجت و تبلیغ رسالت بر عموم فرستاده اما بعد بر ارباب بصیرت و دانش مخفی نماید که خداوند جل‌شانه نظم ظاهر و باطن جمیع موجودات را بقدر ضرورت مقدر فرموده و کفایت احتیاج هر مصنوعی را بطور اکمل مرئوب داشته پیروی احکام الهی که لازمه تدبیر است این شیعه اثنا عشری را کافست که هیچ احتیاج بقواعد و ملل و ادیان دیگر ندارد آداب تعیش و زندگی و نزدیکی بحقیقت و تحصیل ماحصل هر دو نشأه را در کلام مجید مختم فرموده و احادیث و اخبار که جامع فواید کلیه باشد بطوریکه مافوق آن متصور نباشد در کتب عدیده و از روایات معتبره در میان مسلمانان شایع گردانیده پس در این صورت پیروی بقواعد و قوانین الهی نکرده بقایید دیگران تاسی نمودن کفر محض و محض کفر است. من تشبه بقوم فهو منهم اگر این دین مبین بر حق و خوارج را کافر و مردود میدانیم پس چرا افعال و افعال آنها را پیشنهاد خود میکنیم و اسم آنرا حقیقت میگذاریم صاحب شریعت و ملیت مسلمانی که آداب لباس پوشیدن و حمام رفتن و ریش شانه کردن و خوابیدن و

۱- دو گزارش دولتی دیگر درباره فراموشخانه به ناصرالدین‌شاه داده شده است. گزارش اول را میرزا سید جعفر خان مشهردوله شاه میدهد. او آنچه را که در درون لوزه‌های انگلیسی دیده بوده برای شاه مینویسد. گزارش دوم را میرزا محمد علیخان علاءالسلطنه که در سالهای ۱۲۶۹-۱۲۸۵ سفیر ایران در لندن بوده برای ناصرالدین‌شاه فرستاده که از هر دو آنها اثری بدست نیامد.



برخواستن [برخاستن] و معاشرت نمودن و بمستراح رفتن را بطوری بیان فرموده که چیزی از آداب زندگی را فرو گذاشت نفرموده چرا وضع فراموش خانرا از خاطر محو میفرمود اگر حاصل این کار محبت و اخوت است که جناب مستطاب ختمی مآب میفرماید المؤمنون اخوه و تحریص و ترغیب در تألیف بین قلوب فرموده اند و كذلك جناب مولای متقیان در اول دیوان مسائل خود میفرماید الناس من جهة التمثال اکفاء ابوهم آدم و والام حواء اگر جماعت و جمعیت را میگویند که امر بنماز جماعت فرموده اند اگر مساوات را میگویند خمس و زکاة و بذل مال در راه خدا را چه قدر تمجید و تأکید فرموده اند اگر عدم ظلم و تعدی را اسم اختیار گذاشته اند حدودات شرعی و تهدیدات اخروی را باید کافی بدانیم و عمل کنیم اگر مقصود بعضی مردم بیکار مفسده جوی که خباثت باطن آنها را فرو گرفته و میخواهند منشاء بعضی اعمال شنیعه باشند و مرتکب ملامی و مناهی خداوندی شوند و طالب بعضی مراتب هستند که لیاقت آنها ندارند و خداوند را قادر بادای مراتب و عزت دنیا نمیدانند یا همدیگر در این حال متفق گشته دین و مذهب و قواعد ملت خود را گذاشته کسب بعضی اصطلاحات بی معنی کرده اند مقصود آنها از جماعت و جمعیت همراهی نمودن در معاصی است. مثلاً شخصی ملامتی که در دین داری تکلیف خود را امر بمعروف نمودن و نهی از منکر کردن میدانند او را آورده چشمش را بسته بطوریکه در آخر تفصیل داده خواهد شد بعضی نامربوط باو گفته از این سوراخ بآن سوراخ برده و چند سنگی برداشته بدر و دیوار زده او را باین طور بقول خود بمقام امتحان آورده ساعت دیگر در پیش او شرب نموده با زن اجنبی زنا کرده این را جماعت اسم گذارده اند معنی اختیار این است که چرا ما باید در تحت حکم دیگری باشیم و خود بشخصه هر کاری بخواهیم بتوانیم کرد و این چیز است محال و منافی اسباب خداوندی اگر هر فردی از افراد را خداوند سلطنت بدهد و مختار نماید امور دنیا مختل و معطل خواهد ماند اگر بنای نظم بر این بود از اول خلقت بنای راست و سلطنت مقرر نمی آمد و اگر امتیازات برداشته و مرتفع میشد و همه منادی بودند هیچکاری در دنیا پیشرفت نمیکرد و هیچ فردی اطاعت فرد دیگر را نمی نمود میگویند هر گاه این کار بود و منافی اصل بود چرا علمای شهر که بقدرت و تقوی





میشود پنجهزار یادهزار خلق که داخل این کار هستند از مرده خواهند شد دکان شمار و نق خواهد گرفت احکام شما قبول عامه پیدا خواهد کرد اگر چه غیر ما انزل الله البته باشد صف جماعت زیاد خواهد شد ترافع بیشتر خواهد شد این است که مردم عوام محض تقلید که جناب آقا رفته است و دیده است اگر بد بود چرا میرفت ولی نمیداند همین رفتن آقا کار را با پنجاها میکشاند خود را بمخاطرات بیمعنی انداخته فراموش خانه میشوند با فلان وزیر و پیشکار و صاحب درجه و منصب میگویند که شما احتیاج بر رفتن جاه بیش ازین ندارید ولی حفظ این مرتبه که دارید لازم است که فلان معاند بر شما استیلا نیابد و همیشه در این درجه و پایه که نایل هستید باقی باشید و اگر سلطان عصر بخواند در مدارج شما تغییر و تبدیلی دهد بتواند بفلان شخص کاسب میگویند که تنها شغلتان کسب است چه عیب دارد که ده هزار خلق ما بحتاج خود را از شما خریده و این منافع کلی از برای شما حاصل شود و در مقام ضرورت شما هم با خیال ما همراهی نمائید و همچنین بمردم بیکار میگویند که چرا مثل شما مردم که جوهر قابلیت و استعداد هستید همچو بیکار باشید و وضع ایران و دولت ایران افراط و تفریط است چرا باید یکی صد هزار تومان ببرد و شما هائبر بد پس باید تغییر وضع داد و آن بسته باین قاعده است این مردم را که این طور جمع نمودند آنوقت بعضی را وعده در جمهور خیالی صاحب درجه و پایه مینمایند و از خواص قرار میدهند و میگویند که بهتر از همه چیزها اینست که ما آزاد باشیم و در تحت قاعده متداوله نباشیم خود قراری در میان خود بگذاریم و اسممان را فراموش خانه بکنیم و این خیالات تفضیلی دارد که ذکر آنرا مناسب نمیداند و قدرت نوشتن ندارد آنوقت صد هزار قسم میدهند که شما متصدی این کار هستید و افشای مطلب نکند مثل این است که شخص کافری آدم را قسم بدهد که ترا بفلان و فلان قسم میدهم که بیا و کافر بشو یا شخصی آدم را قسم میدهد که خود را از بام مرتفع بینداز یا بایست که من این حربه خود را بکار ببرم نمیدانم صاحب شریعت بیز همچو قسمها را جزء تدبیر و دینداری فرموده است یا خیر در فرنگستان که مبنای این کار از آنها است و بقول اهالی این فراموش خانده که میگویند دو هزار سال است باقی مانده است هرگز کاری نکرده اند که بوی شرارت از آنها بیاید منتها کار بست

در تہذیب اخلاق و انسانیت و معقولیت و امتحان غیرت نه مقصود این است که اگر من فلان شرارت بکنم و آدم بکشم و مال مردم را بدزدم جمعی حمایت خواهند کرد و من را از مخاطرات رهائی خواهند داد اعلی حضرت شاهنشاه کل معالک ایران کمال اغماض را فرموده اند یا از خیالات نامتناسب این مردم مفضلاً اطلاع ندارند، نویسنده این فقرات که از اهل این کار است و به قبح نتایج این کار برخورده و جمعی را نیز متنبه نمود تبری میجوید و استغفار مینماید و هیچ مضایقه ندارد که خود را ظاهر سازد و بر حقانیت و صدق قول خود دلایل واضحہ و براہین کافہ اقامہ نماید تا بیچارہ مردم بدبخت کہ گرفتار این گونه مزخرفات شدہ و خود را گرفتار مخاطرات نموده از شریعت و حقیقت دور افتاده اند پیروی نکنند و رجعت بعقاید حنفیہ خود نمایند این کار از دو حال خارج نیست یا منافی شرع است کہ خدا و پیغمبر خدا لعن کردہ اند، کسیرا کہ در دین و عقاید شرعیہ بدعت بگذارد و یا منافی عرف آن نیز بر سلطان عصر لازم میشود کہ این بدعت مرتفع فرمایند اگر بجز این دو فقرہ راہ دیگر هست آن چیز است وجدانی باید بمقام تحقیق برآیند و اثبات حقیقت این معنی را کنند بیچارہ مردم کہ میخواهند بسہولت و بدون زحمت کہ محال است این نعمت در دنیا از برای کسی ممکن شود گذران نمایند بحر فہای بی معنی از راه راست خارج گشتہ دست از کار و کسب خود برداشته اند با امید بعضی حرفہای دروغ بی اصل کہ خزینہ در فراموش خانہ از نفری دوازده تومان بر میشود کہ بفقرای این کار دادہ خواهد شد مجاناً و باشخصی کہ میتواند ادای دین خود را بکنند بدون گرو و رهن هر قدر محتاج شوند دادہ خواهد شد اگر در این صورت احدی روی معطلی را ندیدہ بی نیاز خواهند بود مردم خام طمع پریشان این اقوال دروغ را عین واقع دانستہ و میگویند چہ بہتر از این کہ هرگز معطل نباشیم و این وجہ مبلغ خطیری خواهد شد دہ ہزار نفری دوازده تومان بدعند چہ قدر خواهد شد علاوہ بر این ہر نفری بخواهند در ماہ صد دینار از یک نفر دستگیری نمایند روع احتیاج آن شخص خواهد شد از این مقولہ حرفہا کہ محض فریب عوام زدہ مردم را تطمیع مینمایند دست کدام فقیر بیچارہ را گرفته اند قرض کدام مدیون را دادہ اند پس معلوم میشود وضع این کار از برای آسودگی مردم نیست بلکہ اسباب زحمت و مخاطرہ



انداختن است فلان شخص صاحب کردار است بمن و توچه بیچاره این خصوصیت و آشنائی بیهیمنی بهمه قسم از برای آنان ممکن است محض اینکه فلان شخص بمن سلام کرد نباید معتقد به يك قانون احدائی بشوم این مردم در حق خود ظلم کردند نخواست بیشتر از این بنویسند و از درجات بیهیمنی دیگر هم حکایت کنند آدم عاقل از این درجه بدرجات دیگر پی خواهد برد اگر اعلی حضرت شاهنشاه کل ممالک ایران خلدالله ملکه مقرر فرمایند و اطمینان مرحمت فرمایند که این چند نفر را ظاهر سازند و کما هو حقه عرض نمایند معلوم خواهد شد حاصل این کار بیهیمنی و از عقلا و مردمان با تجربه معمر خیلی قبیح است که باین تفصیل چشم خود را بسته خود را واگذار نمایند بجهال که از اینجا با آنجا بکشند و اینکه مشهور است اهالی این کار را ابراز مطلب نمیکنند از بابت خجالت اعمال شنیعه است که فلان وزیر یا فلان مرد ملا را بیاورند و بطوریکه ذکر خواهد شد اسباب باز بچه نمایند جای کمال تأسف و تأثر است که مردمان معقول بخواهند انعام از این فقرات نمایند و ملتفت قبح این عمل نشوند قبل از ملاحظه چندان بحثی وارد نمی آید چیزیست که سالها است شهرت کرده انسان بخیال فهمیدن رغبت مینماید اما بعد از ملاحظه هیچ مقتضی نیست که انسان معقول با بعضی جهال که بنای آنها بهرزگی است موافقت نمایند چون بنای کاتب با سم بردن نیست ولی همسری و اخوت بقول خودشان با بعضی اشخاص که متصف بصفات مستهجنه هستند نمودن فوق الغایه جای تعجب است محض استحضار خواص و عوام تفصیل این تاریخچه را ذکر مینماید و از این قرار است در اول مرحله مقدمات از برای این کار چیده که حاصل زندگی را اهل ایران تا بحال ندانسته اند که از برای چه خلقت شده اند و فایده این هستی چه چیز است حکمای پیش بعد از غور و تعمق بسیار این کار را فکر کرده اند و حاصل زندگی این کار است اما شخص که تابع فلان ملا یا مجتهد است هیچ التفات بکلام الهی مینماید که فرموده است و ما خلقت الاجن والانس لایعبدون و تمجید و تعریف مینماید که فی الواقع همین است که میفرماید عجب کار بزرگی است خلاصه قواعدی بقول خود در وصول بآن مراتب قرار داده اند اولاً بایستی شخص ثالث خود را مستبعد فنا بکنند و وصایای خود را بر حسب وصیت نامه بچه بنویسد که اگر در این راه مطلق [تلف]

شود بر عهده هیچکس نباشد و این را چرا میکنند محض اینکه آن شخص چنین تصور نماید که این کار، کار با معنی بزرگی است و خیلی با عظم تصور شود در این ضمن تهدیدات مینماید بند که از این عزیمت برگردد مبادا طاقت ملاحظه این عالم را نداشته باشی آن بیچاره چنین تصور مینماید که از این عالم بعالم دیگر خواهد رفت این منع باعث رغبت او میشود که فرموده اند انسان حریص علی ما منع بعد پارچه پوستی آورده چشم های آن شخص را بسته در این بین باز میگوید که خود را بمخاطرات مینداز خیال را منصرف نموده برگردد آن شخص اگر آدم حریص در این کار است رجعت نخواهد کرد والا از آنجا بر خواهد گشت مثل اینکه جمعی برگشتند بعد چشم او را که بستند در میان محوطه آن خانه دست او را گرفته چند دور دور آن حیاط گردانده اگر سوراخ و پله باشد از این سوراخ بآن سوراخ برده و ازین پله بالا برده از پله دیگر فرود آورده که آن شخص چنین تصور میکند او را با آسمان یا زمین برده اند بعد نردبانی تعبیه نموده اند که اسم آن را فلک تحقیق گذارده اند در وسط نردبان پایه تعبیه کرده که آن شخص را بالای آن میبرد همینکه بوسط نردبان رسید پایه نردبان بلند خواهد شد و سر نردبان میل به نشیب مینماید آن بیچاره چنین تصور میکند که او را بفلك تحقیق برده اند و بمقام قاب قوسین او ادنا رسیده از آنجا او را آورده داخل اوطاقی مینمایند قبل از ورود شخص در آن اوطاق را میزند شخصی دیگر از میان اوطاق با آواز درشت خشن سؤال مینماید که کیست این شخص و بجهت کار آمده است همان شخص باز جواب میدهد که یکنفر آدم صحرائی میخواهد بمدینه علم داخل شود میگوید او را بفلك تحقیق بیاورید بعد او را داخل اوطاق مزبور نموده چند تخته پاره گذارده اند از روی تخته ها او را برده بر صندلی مینشانند آن شخص با وجود جمعیت و ازدحام [از دحام] چون چشم بسته و ندیده است کسی را چنین تصور میکند که خود تنها است و این سؤال و جواب کننده چون بغیر آواز میدهند شخص چشم بسته نمیشناسد و حالت تعجب برای آن بیچاره حاصل میشود که اینجا کجا است و صاحب آواز کیست در آنجا نیز تهدیدات میکند و مخاطرات مینماید که این کار هائیت پر خطر دور نیست که باعث اتلاف و هلاکت تو باشد ولی با امید اینکه شما مردمان نجیب با غیرت



هستید احتمال می‌رود که بدون مخاطره و آسیب بگذرد و این مراحل را طی نمایید اگر چه من در این عالم با شما آشنائی ندارم و آشنائی من در عالم دیگر است ، اگر خوف ترسی دارید من میتوانم از اینجایم شمارا برگردانم و این راه زحمات راه وسختی‌ها دارد دور نیست که بجای بیفتید یا با آتش بسوزید من تکلیف خود را در امتحان شما میدانم و باید یکی از این فقرات را قبول نمائید حالا کدام يك را قبول میکنید طپانچه بر خود خالی میکنید یا بجای خود را می‌اندازید یا با آتش می‌روید چراغی تعبیه نموده‌اند که در وقت سوختن صدا مینماید و آن شخص چشم بسته چنین تصور میکند که آتش افر وخته‌اند و میخواهند او را با آتش بیندازند تا یکی از این فقرات را قبول مینماید باز میگوید او را بکشید بقعر زمین که در آنخانه سرداب و حمامی باشد او را با سرعت تمام با نجا کشیده و در آنجا نیز بعضی گفتگوها نموده باز بنای تهدید را میگذازد که این امتحان امتحانی است که اگر خوف بکنید حکماً تلف میشوید اگر خوف بر شما مستولی شد دست خود را بلند کنید تا من امتحان را تمام کنم آلات و اسبابی از چوب ساخته‌اند و تعبیه نموده‌اند که بحرکت دادن صدا های عجیب از آنها بلند میشود جمعی دست گرفته و چند نفر هم سنگها برداشته بيك مرتبه آن چوبها را بحرکت می‌آورند و آن سنگها را بدرود یوار میزنند معلوم است در میان سرداب و حمام با وجود این صداها که بيك مرتبه با انواع مختلف بلند میشود و آن شخص چنین تصور میکند که تنها است چه حالت از برای او دست خواهد داد از آنجا نیز او را بیرون آورده در اوطاقی که جمعی از اهالی این کار نشسته‌اند و ساکت و صامت [صامت] هستند آن شخص را بهمان حالت چشم بستگی حاضر میسازند و در مقابل آن جمعیت بر روی صندلی مینشانند باز خیال میکنند که احدی در اینجا نیست بعضی اوقات عدد مردم بهشتاد نود میرسد که در میان حیاط و اطاق بودند بعد از گفتگوی بسیار در فریاد این کار و بعضی تحقیقات که ما قافله مدینه علم هستیم و حالا رو بمدینه علم آورده ایم و آن سه چیز که در اول ذکر شد که عبارت از جماعت اختیار و مساوات باشد تفصیلی بر آن قرار داده صد هزار قسم در اخفای این کار داده از منافع این فقره صحبت نموده که اگر ما نیز مثل وحوش و طیور در صحراها بیکه و تنها بودیم نمیتوانستیم تعیش نمائیم چرا که آنها اسباب

ضروریه خود را دارند که حفظ سرما و گرما و دفع دشمن نمایند اما انسان بی اسباب خلق شده است و لابد از جمعیت و جماعت است. هر چه جمعیت بیشتر باشد بهتر است پس باید رابطه بخصوص در میان جماعت باشد حاصل مساوات نیز معلوم است که چه قدر مفید خواهد بود احتیاج بکلی از میان مرتفع و برداشته خواهد شد مال و جان هر يك از اهالی این کار از یکدیگر باید باشد اختیار نیز لازم است که انسان مختار خود باشد بعضی بیانات که از جمله بدیهیات است ذکر مینماید در آن مجلس معانی مزبوره را باین طور ذکر مینماید تا آنکه متدرجاً بمقام امتحان آورده از حالات باطن خود باشخاص بخصوص حالی شود و آن تفصیل علیحده است که هیچ مداخلت باین حرفها ندارد چشم آنشخص را باز نموده در حالیکه آن اشخاص بدون اینکه نگاه بطرفی نمایند یا حرکت کنند بعد از چند دقیقه بر خواسته [خاسته] با او یکان یکان مصافحه مینمایند و جزء وجود یکدیگر میشوند بقول خود و علامت شناسائی را رئیس این کار یا خلفا بآنشخص گفته آن بیچاره را رها نموده دیگری را بدام میکشند آنوقت جمعی بیکار که اسباب شرب و هرزگی آنها منقضی داشت با همدیگر در حالت جماعت مساوات مینمایند و خود را مختار بهر نوع هرزگی میدانند تفصیل درجه اول فراموش خانه از قرار است که ذکر شده مطالعه کنند خود را بدون این زحمات از اهل فراموش خانه بدانند دیگر فقره تحبیب است که در غیبت رئیس این کار مقرر گردیده آن چیز است بسیار بیمعنی که قابل ذکر نیست و چند نفری اسباب مداخل کرده بودند و نفری سه تومان میگرفتند جمعی از آمارد و اجانده این شهر تحبیب شده اند کاتب نمیداند تکلیف خود را که با آنها نیز سمت اخوت دارد و باید بطور مساوات و اختیار و جماعت حرکت نماید یا خیر این مقصودات ظاهر فراموش خانه بود مقصود باطن بعضی از اهالی فراموش خانه را طوریکه ملاحظه نمود که افشای آنرا تقصیری بزرگ از برای خود می شمارند بجهت اطلاع عموم مردم عرض نمود و این فقره اخیر محل اشتباه نشود که نکته با معنی در این کار بوده که افشای اسرار آنرا مقتضی ندیده و بجزفتنه و فساد داخله مملکت هیچ مقصود و منظوری ملحوظ نیفتاده واضح این کار با کمال مرحمت که عموم مردم شاهد و گواه هستند از شاهنشاه ولی نعمت کل ممالک محروسه ایران دیده باز بخيال خود در باره



او کوتاهی شده است اظهار دلتنگی مینمود و میخواست که رتق و فتق امور در قبضه اقتدار او باشد در بند امر بر مردم مشتبه نمود که بر حسب اذن و اجازه دولت بنای این کار را گذارده اند و هیچ تفاوتی با فراموش خانه فرنگستان ندارد چندی نگذشت که نتیجه این کار طور دیگر شد و همه فقرات آن منافی با رضای دولت بظهور پیوست نه اینکه جمع مردم از خیال کلیه و مقصود جزئیها واستحضار حاصل نمودند بعضی اشخاص که از خواص او بودند و مردمان بیکار مفسده جزئیة شناخته بود متدرجاً حاصل این کار را حالی نمود و همیشه میگفت که اگر صد نفر از میان این جمع با خیال من همراهی نمایند از عهده خیال خود برمی آیم بعد از آنکه خداوند بفضل خود مضمون آیه شریفه مقدسه و لا یحییق المکر السیئی الا باهله را درباره او جاری فرمود اعمال شنیعه و خیالات مظنه [مزمئه صحیح است] او کالشمس فی وسط السماء واضح و لایح گردید از دارالخلافة عزیمت نمود که در جای دیگر اسباب فتنه و فساد شود یا جمعی بیچاره مردم دیگر را گرفتار زحمت و مرارت نماید و این غلط مشهور است میان مردم که هر کس از اهل اینکار باشد دیگری را میشناسد این حرفی است بی معنی علامتی چند قرار داده است کسیکه از اهل اینکار باشد بهر کس که رسید و بخواهد معین نماید که این شخص از اهل اینکار است دست راست بسمت راست سینه خود میکشد طرف مقابل اگر از اهل اینکار باشد دست خود را به پیشانی خود میکشد باز این شخص بمناسبت اطمینان که این حرکت بلکه از روی حرکت طبیعی بوده است دست خود را باز کرده و شصت خود را بالای بینی گذارده بتقریبی که کسی ملتفت نشود باز طرف مقابل پشت دست خود را بتقریبی میبوسد این علامت که گذشت بعد سؤال شفاهی مینماید که شما از اهل کجا هستید میگوید یکوقتی بدران ما چادر نشین و از صحراها بودند حالا شهری شدیم باید اسم صحرائی ذکر شود خواهد گفت کدام شهر میگوید مدینه علم خواهد گفت بچه دلیل میگوید بدلیل مساوات آن شخص خواهد پرسید شما بچه دلیل میگوید بدلیل اختیار باز دلیل دیگر می خواهد میگوید بدلیل جماعت جواب خواهد گفت قربان جماعت این علامت شناسائی اهالی فراموش خانه است علامت درجات دیگر از این قبیل چیزها است و از برای هر کسی ممکن است با یکدیگر علامت شناسائی بگذارد اگر وضع

اینکار بجهت انتظام دولت بود که صاحب دولت و مملکت ازین حرفه صرف نظر فرمودند و قدغن اکید نمودند بعد از قدغن چرا باز مشغول نمودند و اگر اسباب مداخل بود از حقه بازی و کارهای دیگر بیشتر میتوانست مداخل کرد و اگر بنای ترویج شریعت و امت شریعتی را که شخص کافری مروج باشد چه حالت خواهد داشت اگر چه جماعتی اعتماد و اعتقاد بر عقل وافی و حزم کافی او داشتند و در امورات از او و پدر او مشورت میکردند ولی آدم عاقل صرف نظر از نعمت کلیه ولی نعمت نمینماید و در مقابل پادشاه قاهر غالب دکان فتنه و فساد نمیکشاید ای ذره تو در مقابل خورشید بیچاره چه میکنی بدین خوردی .

درجه اول از قرار این تفصیل بدون کم و زیاد است بخیال اینکه اگر مصلحت مقتضی شود و امر مقرر شود در میان مردم منتشر شود تا عموم مردم مستحضر شده وقع اینکار بکلی تمام شود عرض نمود درجه دوم را بطوریکه در صفحه دیگر عرض نموده است درجه دوم از قرار است که عرض مینماید تفسیر آنرا نوشت و عرض نمود از برای عوام مقتضی نیست اما قدری غور و تعمق شود این چند کلامه حاوی بعضی فقرات است که اسباب عدم استقلال دولت است بزبان عربی ذکر نمود خانزاد نیز همانطور عرض نمود تأویل آن خیلی مفصل است که اگر امر مقرر شود بنویسند از این قرار است المقصود من الجماعة تسهیل المعاش و تکمیل النفس و هما يتقولون على النظم والنظم يتحقق بعشرة اجزاء اول الاطمینان فی النفس دوم الاطمینان فی الحال سیم المساوات فی الحقوق چهارم الاختیار فی العقیده و الخیال پنجم الاختیار فی الشخص ششم الاختیار فی الکلام هفتم الاختیار فی الکنابه هشتم الاختیار فی الکسب نهم الاختیار فی الاجتماع و هواس الاساس دهم الامتیاز و الرجحان فی الفضيله .

خانزاد این دو درجه را دیده و این درجه دوم اگر تفسیر شود از این درجه معلوم خواهد شد خیالات او علامت شناسائی این درجه از سؤال ازین است اگر کسی بخوهد معلوم کند که فلان شخص درجه دوم را دیده میبرد چند سال داری طرف مقابل يك لفظ دومی باید بگوید بیست دو و دو لفظ داشته باشد علامت دیگر [قلم خوردگی روی دو کلمه]



دست چپ جفت نموده در طرف چپ نگاه میدارد...<sup>۱</sup>، متأسفانه از اینجا به بعد صفحات این گزارش از بین رفته و شخص یا اشخاصی آنرا پاره کرده اند. بنظر میرسد شخصی و یا اشخاصی که این صفحات را از دفتر چه تنظیمی جدا نموده اند فراماسون بوده و در مفاد آن ذی علاقه و ذی نظر بوده اند زیرا همینکه نویسنده شروع به شرح علائم ماسونی میکند آنرا قطع مینمایند .

یکی دیگر از جالبترین اسنادی که درباره فراموشخانه در دست رساله فراموشخانه است ، مربوط به سئوالی است که یکی از علمای تبریز از میرزا ملکم خان درباره فراموشخانه میکند . ملکم در جواب او مطالب جالبی مینویسد . قسمتی از این جوابیه چنین است <sup>۲</sup>:

### جناب آقا

داستان فراموشخانه البته بعرض شما رسیده است ، جمعی در تحقیق این مسئله متحیر مانده اند بعضی میگویند اوضاع کفر و اسباب ضلالت است برخی میگویند ما به تکمیل انسان و منشاء نظم عالم است . فرقه ئی رفته اند هیچ نمیگویند گروهی رفته اند تفصیل غریب بیان مینمایند . از آنجائیکه کشف دقائق علوم و تقدس ایجاب واجب شده است و من این مقامات را و بتفصیل تمام دیده ام الان آنچه خود یافته ام و آنچه دیگران تقریر مینمایند کلاً معروض حضور عالی میدارم اشخاصی که از حقیقت این دستگاه فی الجمله معرفتی حاصل کرده اند همه بر این ادعا هستند که معنی دین و قوام دولت در اسرار این دستگاه است ولی اشخاصی که از این اسرار بجز مجهولات جهل چیزی نیافته اند منکر این اقوال و مدعی اقسام ایرادات شده اند اول بحثی که دارند این است که اولیای ما چرا از این مقدمه خیر نداده اند و دور نیست این ایراد در نظر جمعی صحیح مینماید ولی من در صحت این خبر تشکیکی دارم .

اولاً از کجا میدانیم که اولیای ما بی خبر از این سر بزرگ بوده اند شاید این مطلب

۱- روی دو کلمه دست چپ هم با مرکب سیاه محو شده ، خوانده نمیشود .

۲- رساله خطی بدون صفحه شماره ۳۱۱۶ کتابخانه ملک .

را بهزار قسم بیان کرده اند و ماملتفت نیستیم و شاید وقتی باصل معنی برسیم باخود اعتراف کنیم که این حقیقت بزرگ در نظر ارباب بصیرت همیشه مکشوف بوده است. ثانیاً بالفرض هم در کتب ما از این مقدمات هیچ خبری نباشد سکوت گذشته بجهت حقیقت حاضر هرگز دلیل بطلان نخواهد بود.

شکی نیست جمیع عالم بشری و کل رموز معرفت در نظر انبیاء و اولیاء مشهود بوده است ولیکن این نیز میرهن است که باقتضای حکمت بالغه نخواسته اند جمع معارف مخفیة را در عهد خود بروز دهند چنانچه از تلغراف نه از تصویر عکس نه از مغناطیس حیوانی نه از ینگی دنیا و نه از هزار حقیقت دیگر خبر نداده اند پس معلوم است سکوت اولیاء بر یک علم دلیل تقدم آن نخواهد بود در صورتی هم از این سیر بزرگ هیچ اشاره نکرده باشند این معنی ابدأ خللی بحقیقت ما نخواهد رسانید و آن اشخاصی که میگویند چون این دستگاه از فرنگستان آمده است بهمین دلیل باید منکر و مخرب آن شد باعتقاد بنده در این تحقیق خود دوسهو بزرگ دارند.

اولاً در صورتی هم این مطلب واقعاً از فرنگستان آمده باشد این معنی بهیچوجه موجب نقص مطلب نخواهد بود زیرا که عینک را حکیم فرنگی اختراع کرده است و امروز بر چشم مقدسین اسلام اسباب قرائت قرآن شده است.

ثانیاً حقایق بزرگ را نه در خاک فرانسه میکارند و نه در کارخانه انگلیسی میسازند آفتاب معرفت اقلیم مخصوص ندارد شعاع حقیقت از هر گوشه که بروز کند اصل و منشاء آن یکی خواهد بود و اگر مافی الجملة بصیرتی داشته باشیم خواهیم دید که حقیقت این اسرار نه مال فرنگ است نه مال هندی نه زمان معین داشته و نه مکان مخصوص.

این يك حقیقت است که از اول خلقت عالم تا بحال طبیعت را از انوار خود مملو دارد و اگر از ما کسی ندیده است از عدم بصیرت بوده نه از فقدان حقیقت لکن من از این ایرادات و غفلت جهال چندان تعجب ندارم حیرت من در اینست بعضی اشخاص دیگر که خود را از کمترین قوم میدانند وقتی که از تحقیق این اسرار عاجز میمانند عجز خود را مبدل بتغیر میکنند و با کمال اطمینان حکم مینمایند که این سر کفر محض است بعلم



اینکه هر چه ما می‌پرسیم بما نمی‌گویند انصافاً بجهت رد مطلب بهتر از این دلیل نمیتوان  
 اقامه کرد من تا بحال نفهمیده بودم که اخفای مطلب جز و کفر بوده است و در دنیا هزار صنعت  
 و علم هست که تعلیم آن مشروط بکتمان است و شنیده بودم که جمیع انبیاء حکما حتی معلمین  
 و استادان فنون بعضی از رموز علم خود را نمی‌آموختند مگر بشرط کتمان و خیال میکردم که  
 اگر علمی داشته باشم مختار خواهم بود که علم خود را پنهان بکنم یا بنا بیک مصلحتی در  
 نزد دیگران و دبعه بگذاریم حالا از قرار بکه حضرات کاملین می‌گویند این اعتقاد من  
 کفر محض است و من تعجب دارم که صاحب این اسرار بچه خوبی و بچه زودی خود را  
 از آرایش این نوع کفر مبرا ساخت زیرا که می‌نم سر خود را بچندین هزار نفر برود داده است  
 هر گاه سر خود را منحصر بفرقه مخصوص میساخت باز از آرایش کفر بکلی مستخلص نمیشد  
 ولیکن از حسن اتفاق هیچ صنفی نیست که مسئولین آنرا خواه سید خواه عالم خواه امیر  
 و خواه تاجر محرم اسرار خود نساخته باشد و الآن هم میگوید سر خود را از هیچ کس پنهان  
 نخواهم کرد هر کس میخواهد بیاید و به بیند از اطراف میشنوم که محققین ما فریاد میزنند  
 که اگر صاحب این اسرار راست می‌گویند پس چرا جوان است چرا ریش ندارد چرا  
 در لباس علم نیست چرا دشمن معنی ندارد سر کار آقا از خود شما میبرسم در مقابل این  
 نوع ایرادها چه میتوان گفت صاحب این اسرار کی گفته است بیاید شخص مرا اسیر کنید ما با  
 ظاهر او چه کار داریم فرض میکنم که یک چرخ کی درهند ساخته اند و آورده اند اینجا  
 حرف میزند چیزی بکه بر ما لازم است این است که بحقیقت مطلب او برسیم ما به هیچ وجه  
 حق نداریم که قبل از تحقیق مطلب ظاهر چرخ را دلیل بطلان معنی قرار دهیم تلغراف را از  
 فرنگستان همین شخص محقر که ریش ندارد آورده است حال اگر شخص او هزار عیب  
 هم داشته باشد از فواید تلغراف چه کم خواهد شد باری معنی حقیقت ندر دفتر حرامانست  
 نه در آرایش لباس و نه در اغلاق کلام و اگر صاحب چنین بصیرتی باشیم که حقیقت را در هر  
 لباسی و در هر زمان بشناسیم خواهیم دید که هیچ صورت و هیچ لباسی منافی حقیقت نیست  
 و در هیچ مقام نباید از روی ظاهر حکم نمود شك ندارم که اگر جناب عالی دقایق این مقامات  
 را درك نمائید و در اقوال مدعیان فی الجمله تأملی فرمائید از جهل این غریب حیرت و

برسالت صاحب این مقامات معلوم نرحم خواهی نمود چه بحثها و ایرادات دارد که من از اظهار آنها خجل و عاجز مانده‌ام مثلاً مؤسس این دستگاه را مورد طعن و لعن میسازند که چرا دونفر فاضل که سابقاً نشنه خون هم بوده‌اند حال نسبت بهم محبت می‌کنند. فلان واعظ هزار سال جمعی از معقولین را لعن میکرد از روزی که محرم این اسرار شده دیگر از کسی بد نمی‌گوید پس معلوم شده است که صاحب این اسرار کافر است و مرد مرا بی‌دین میکند از همه غریب‌تر این است که می‌گویند فلان شخص مقامات شما را سیر کرده و باز معصیت میکند.

ای آقای محترم، ما کی ادعا کردیم که سیر ما اسباب معصومی است وضع حمام بجهت پاکی و طهارت است و ما روزی هزار نفر می‌بینیم که پس از غسل باز مرتکب هزار معصیت و کثافت و نجاست میشوند پس باید صاحبان حمام را تکفیر کرد.

سیر این مقامات اسباب تکمیل انسانی است و لکن هر کس با اندازه استعداد بهره میبرد و بعضی خوب میشوند و برخی بهتر میشوند بعضی زندگی تازه حاصل مینمایند و اگر هم فرضاً کسی هیچ ترقی نکند قطعاً تنزل نخواهد نمود و انگهی معایب اصحاب سیر چه ربطی باصل خواهد داشت یقین در دنیا بزرگتر از اسلام حقیقی نیست و بلاشک از تأثیر نفس و از برکت وجود جناب ختمی مآب صلی‌الله‌علیه و آله بالاتر نمی‌نموده است با وصف این همان اشخاصی که شب و روز در خدمت حضرت بودند ما آنها را اخس اشیاء میدانیم پس معلوم میشود که نقص استعداد متعلم موجب انکار حسن مدرسه نخواهد بود. حضرات محققین بعد از آنکه از این ایرادات بی‌معنی خسته و خجل میشوند بجهت تسلی خود با مناعت تمام می‌گویند بلی زیاد اصرار کرده‌اند که ما را به برند و لکن ما ترقی زیرا که دین آدم را می‌گیرند بجهت خاطر آسایش ایشان عرض میکنم که در این باب یکی آسوده باشند هیچکس در خیال آوردن ایشان نبوده است بهمین دلیل که ایشان نتیجه می‌فهمند و نرفته میدانند و چیزی که محقق این دین است که چند هزار نفر از ارباب کمال با نهایت اصرار طالبان این سیر شدند و بچندین جهات از برای ایشان میسر نشد اما آن اشخاصی که بجهت دین خود نرسیدند و نزدیک آن نیز نرفتند کار بسیار بجائی کردند بعلم اینکه



دینی که بتوان در نیمساعت ضایع کرد دین نیست و ناکسی دین محکم نداشته باشد در این سیر راه نمیابد و اقامت ملاحظه بفرمائید اختلاف عقول انسان تا بجه پاید است و هزار نفر عالم و متدین و ارباب هر نوع کمالات میروند یکجائی و هیچ نمی فهمند که در آنجا دین و ایمان خود را بیاد داده اند و بکنفر آدم هنوز نرفته و هنوز ندیده فی الفور می فهمد که آنجا دین آدمی را میگیرند و اگر کسی برود کافر خواهد بود حیف که من نسبت به هیچکس حق مؤاخذة ندارم والا از این نوع اشخاص چند سؤال نموده و میگفتم آقای دیندار از کجا فهمیده اید که دین آدمی را میگیرند و آن اشخاص که نرفته اند از دین ایشان چه کم شده است از حالت فلان امام چه نقص می بیند عقل و دین خود را بجه سند بر عقل و دین اینهمه اشخاص معتبر ترجیح می دهید اگر این حضرات از اول تفهیمه رفتند پس چرا بعد از فهمیدن اولاد و دوستان خود را از این منع نکردند ما می بینیم که پدر هر که رفت بلا تأمل پسرش را فرستاد هر ذی شعوری بیرون آمد فی الفور خواست برادرش را داخل کند .

حتی جمعی را دیدیم که اول منتهای انکار و عداوت را نسبت باین سیر داشته و بعد وقتی که رفتند دیدند بیش از همه کس در تقویت آن مبالغه نمود از این دلایل میرهن است که حقیقت اینمقام باید و ای آن باشد که شما تصور کرده اید و انگهی خود شما تصدیق دارید که این سیر را ندیده اید و از آن طرف کسانی که دیده اند کلاً مصدق و مقوی اینکار هستند پس حرف شما چیست ؟ شما که علم فطامی ندارید چرا حکم بر مجبول مینمائید هر گاه میگوئید يك آخوند نام معروف آمده کیفیت را نقل کرده است :

اولاً از کجا که رفته باشند

ثانیاً از کجا که چیزی درك کرده باشند

ثالثاً از کجا که حقیقتش را بشما گفته باشند

رابعاً قول او از کجا ترجیح داشته باشد

بقول هزار مسلمان دیگر از يك طرف میگوئید اینعمل کفر است بعلم اینکه مطلب را بروز نمیدهند از جانب دیگر میگوئید ما از روی علم میدانیم کفر است بسبب اینکه

مطلب را بروز نداده اند معنی و عمق این دلیل را هم بر همه کس معلوم است چیزی که بر هیچ قسم بر من معلوم نمی شود اینست که باین نوع دلایل چه قدر علم و تقدیس باید تا شخص با کمال آرامی فتوای قتل چندین هزار مسلمان را بدهد و آن هم چه نوع مسلمان اشخاصی که بر حسب عقل و علم و دیانت و هر نوع فضیلت مشهور کل ایران و نخبه اعیان دین و دولت اسلام محسوب میشوند شما که اینهمه اشخاص محترم را باین آسانی تکفیر میکنید .

اولاً بفرمائید تقصیرشان چه بوده است چه جرم و گناهی از ایشان سرزده است کدام حرام را حلال کرده اند و کدام حلال را حرام ساخته اند از اصول شریعی چیزی منکر شده اند نه خیر حرفی که خلاف شرع باشد از ذهن ایشان بیرون آمده است نه خیر عملی که برخلاف شرع باشد از ایشان صادر شده است نه خیر از کسی یادگفته اند نه خیر به کسی بد کرده اند نه خیر پس آنچه گناهی کرده اند؟ که باین اطمینان خاطر فتوای قتل ایشانرا میدهند بلی گناه و کفر بزرگی که از ایشان صادر شده اینست که نفاق و عداوت های سابق خود را فراموش کرده اند و حال میخواهند نسبت بهمدیگر از روی محبت رفتار نمایند .

ای مسلمانان متدین با این ایراد خود خوب تأمل فرمائید ببینید اگر اتحاد ما بیشتر است یا کفران اشخاصی که اتحاد مسلمانان را منافی اسلام میدانند و رفع نفاق را اسباب تکفیر مسلمانان می سازند بلی هر گاه مسلمانان ما با کفار اتفاق میکردند دور نبود که ایراد شماها بجا می شد ولی هزار نفر مسلمان شاهدند که این عمل با کفر خارجه هیچ ربطی ندارد و اگر اتحادی است میان خود مسلمانان است ظهور کل انبیاء و وضع جمیع اولیاء بجهت تمهید مواساة و الفت عباد بوده است بنیان اسلام بخصوص بر مسائلت و اتحاد است جمع حرکات و اقوال ختمی مآب شاهد و مقوی این حقیقت است و آن کارهای بزرگ که در صدر اسلام بظهور رسید کلاً از یمن مواسات و اتحاد مسلمین بود با وجود اینحال اشخاصی که خود را رئیس اسلام میدانند اتحاد و مسالمت مسلمانان را مستوجب قهر و غضب دولت می سازند معایب و خرابیهای نفاق ما عالم را گرفته است و هیچ روزی که



بر مصائب نفاق ما گریه نکنیم با وصف این بمحض اینکه در میان مسلمانان بوی انفاق می شنویم فی الفور کمر به قتل این ملاحین بمیان می بندیم و می افتیم بدر خانه حکام که ای وای اینها کافر شده اند چرا بعزت اینکه با هم متفق شده اند ما از روی عقل کاملی که خدا بما داده است و بی هیچکس نداده است میدانیم که انفاق مردم کار بسیار بدی است بلی شما درست فهمیده اید ولی گویا این نکته را درست ملتفت نیستید که از انفاقی عامه ممکن نیست که بجز خیر و مصلحت عامه جمیل بروز نکنند آن انفاقی که شما شنیده اید بد است آن انفاقی است که در میان اسرار یا در میان يك گروه مخصوص بجهت يك قصد مذموم حاصل شود هر گاه زره های این شهر با هم متفق بشوند البته از برای ما حسنی نخواهد داشت ولی وقتی می بینیم در میان يك طایفه عموم عقلا وارباب کمال و علمای دین و امرای دولت و معارف هر صنف و اخبار هر گروه با هم متفق میشوند در صورتی که هم اشار کل طایفه را شریک خود بسازند باز باید قسم خورد که مقصود اتحاد ایشان نیست و نخواهد بود مگر هرگز در دنیا اتفاق نیافتاده است که ده نفر آدم معقول شریک يك چنان فاسد بشوند و اگر مدعیان فی الجمله شعور و انصاف می داشتند بی آنکه ما گوئیم درک می نمودند که این همه اشخاص معروف از برای قصد بد جمع نشده اند و یقین يك مصلحت کلی و يك خیر عامه در این مطلب دیده اند که با وصف سرزنش و صدمه عارضه باز این شدت مقید و مقومی این کار شده اند حیف که از حقیقت این مجمع نمی توانم رمزی بیان نمایم و الا اشخاصی که منکر این حقیقت شده اند اعتراف مینمودند که بواسطه جهل انکار خود خائن دین، خائن دولت و هم خائن شخص خود بوده اند در میان مدعیان يك گروهی هم هست که خیال می کنند خدا ایشان را از يك سرشت مخصوص آفریده است و چون اوضاع و لباس خود را رنگینتر از اوضاع دیگران می بینند چنان تصور می نمایند که در صفات معنوی هم بر سایرین امتیاز دارند این حضرات خود پسند که جمیع نعمات دنیا را حق خود می دانند توقع داشتند سر ما نیز مخصوص ایشان باشد و چون بواسطه همین حالت خود پرستی از سر این مقامات محروم و مردود واقع شدند حال بجهت رفع منقصت خود همه جا

می گویند خیر این سیر قابل اعتنای ما نیست بعثت فلان شخص نه صاحب منصب است نه پدری دارد که اسمی داشته باشد این سر را دیده است و بهمین دلیل جای بی معنی است عقل من در این ایراد بجائی نمیرسد تا اینقدر می دانیم که این دلیل حضرات صحیح باشد ما باید از نزدیکی مساجد مسیح عبور نکنیم بسبب اینکه هیچ فاسق و هیچ نانبی نیست که بمسجد نرفته باشد مادر فارسی شریفتر از شاهنامه کتابی نداریم هر دهانی بلکه هر دزدی از اشعار آن حفظ دارد پس دیگر معقولین ما باید این کتاب را هرگز باز ننمایند و لکن این فقره از حسن اتفاقات پر واضح است که عیب مسیح طلبه شرف مسیح علمی را زایل نکرده است گذشته از این ملاحظات شما بفرمائید که این حضرات صاحب شأن در معنی چه امتیازی بر نوکرهای خود دارند آسمانی کی شرط کرده است که اسب عربی و لباس نرمه در هر مقام اسباب تفوق باشد بلی هر گاه معنی انسانیت موقوف باللقاب و بسته باوضاع ظاهری بود این ایراد حضرات بسیار صحیح میشد اما چه کنم که اولیای این مقامات نه حمایل سرخ نه رشته طلا نه نوکر زیاد و نه هیچیک از این اسباب را که مایه و دلیل عقل و قابلیت می دانیم سند استحقاقی قرار نداده اند بلکه معنی انسانیت و استعداد حقیقی را اغلب در لباس فقر و پریشانی و ذلت سراغ داده اند و فخر دستگاه ما در حسن این نکته است که عقل و جوهر انسانی را در هر لباس که مخفی باشد بمنصه ظهور می رسانند و هر نقصی که بظواهر جلال آراسته باشد فی الفور مکشوف و اسباب عبرت می سازد چنان که از آن اشخاص که بر حسب اوضاع ظاهری از معقولین صاحب شأن محسوب میشوند در سیر این مقامات نقص قابلیت خود را بنوعی ظاهر دیدند که در کمال خفت و اضطراب فرار نمودند و جمعی دیگر که بواسطه عدم اعتبارات متداوله محل اعتنای هیچکس نبوده اند صفای باطن و جوهر ذاتی بقسمی جلوه نمود که موجب حیرت و محل ارادت جمعی واقع شدند با وصف این تفصیل تصور نفرمائید که هر نوع شخص درین مجمع راه یافته باشند راست است جمیع کثیر این اسرار را سیر کرده اند ولیکن نه چنین است که کل ایشان واقعاً صاحب مقام واحد باشند سیر فلان حکیم و تماشای فلان جوان البته یکسان نبوده است فوائده و عظمت این



مقامات بخصوص در حکمت يك ترتيبی است که عقل در تصور آن حیران است در ظاهر چنان می نماید که هر نوع اشخاص وارد این مجمع میشوند و لیکن در حقیقت ورود ایشان بجهت تشخیص مراتب استعداد ایشان است چنان که بعد باقتضای استحقاق معنوی هر کس يك مقام مخصوص پیدا می کند و بواسطه این ترتیب حیرت انگیز اصحاب معرفت و ارباب کمال منتخب میشوند و بتدریج بمقامات عالیہ میرسند بی آنکه اصحاب مقامات پایین ملتفت بشوند بی آنکه صورت وحدت مجمع خللی بیابد حال با وصف چنین ترتیب ورود فلان جوان بجمع ما از معانی درجات عالیہ چه کم خواهد کرد باری من با اغراب ارباب حسد و با غفلت امنای زمان کاری ندارم کار من با عقل و علم جناب عالی است و حال از انصاف شما يك سؤال می نمایم هر گاه در دنیا شخصی پیدا بشود که بدون هیچ ادعا و بدون هیچ خلاف شرع نفاق را از میان مسلمانان مرتفع سازند و غیرت این دولت را بیافزایند کبر و نخوت بزرگانرا کم کنند عجز ضعفا را اسباب تسلی بشود بيك اشاره منازعات چندین ساله را رفع نماید و در مجلسی واحد کین و عداوت را مبدل بصفای اتحاد کند و جمعی را از آلائش معاصی مصفی بدارد و بد آنرا خوب خوبان را خوبتر و عموم قلوب را مایل بعدل بسازد و بواسطه اتحاد بزرگان و عقلای قوم اسباب نجات دین و دولت را فراهم بیاورد آیا چنین شخصی موافق مذهبی که داریم مستوجب چه نوع عقوبت خواهد بود و هر گاه کسی وقوع این نوع نظریات را منکر بشود و تمام شهر را شاهد می آورم که تأثیر سیر ما بیش از اینها بوده است چنانکه جمعی از اثر و نتایج این نظریات بنحوی متعجب ماندند که ظهور این تأثیرات را حمل بشهر نموده و ما در این شهر گروهی را دیدیم که از يك طرف ما را تفتیح می نمودند که تحمل شما بی معنی و بی حاصل است و از جانب دیگر ما را تکفیر می کردند که چرا عمل شما این قدر تأثیر داشته باشد که عداوتهای چندین ساله را در تبعیضات مبدل کمال اتحاد نماید خلاصه مجهولات و ایرادات ارباب نمرض را بیش از این شرح نمی دهم و بجهت ختم عرایض خود قسم می خورم بذات پروردگار عالم و سوگند یاد می کنم بدینی که می برشم بحق جناب خاتم انبیاء و بحق ائمه هدی (ص) و بحق کل

انبیاء عالم که مقصود اسرار ما بقدر ذره‌ای منافات شریعت اسلام ندارد بلکه آنچه گفته‌ایم و آنچه کرده‌ایم کلاً بجهت تقویت و مزید رونق اسلام بوده است. و نیز قسم می‌خورم و بجهت اثبات قول خود پساند نفر مسلمان عادل را شاهد می‌آورم که در این مجمع اسراری بجز معقولیت بجز دینداری و بجز دولتخواهی و بجز صلاح مسلمانان هیچ خیالی نبوده و نخواهد بود پس از همه عرایض يك نکته هم عرض می‌کنم که اگر سهل نماید سهو خواهد بود محققاً و مسلماً آنچه از این اسرار خدمت شما عرض کرده‌اند یادروغ است با نفهمیده گفته‌اند که در این مطلب يك معنی است که هر وجود قابل فهم آن نیست بحق خدا که اگر رمزی از حقیقت این مطلب بسمع شما برسد هم بحکم دین و هم بحکم عقل آنچه دارید صرف پیشرفت این مجمع خواهید کرد و خیر دنیا و آخرت را در این کار خواهید دید و تا عمر دارید تأسف خواهید خورد که چرا تا بحال غفلت کرده‌اید و چنین مطلب بزرگی را از روی فهم جمال تحقیق فرموده‌اید مطلب ما مسلماً قابل تأمل و التفات شاهمت شما در رؤس نکته چندان تعجیل نفرمائید بطلان مسئله را اندکی بشکافید و آنوقت به بینید از تصویرات حکم علی الاطلاق چه رمزهای نگفتنی بوده است من آنچه باید بگویم گفتم حال وقت تحقیق شماست والسلام خیر ختام .

از این رساله «فراموشخانه» ملک سه نسخه خطی بدست آمد ، که همگی آنها از روی نسخه اصلی کپی شده است .

یکی از این نسخه‌ها در کتابخانه ملك ، دیگری در کتابخانه ملی که بشماره ۱۴۹ ا . ف . ضبط شده و سومی در کتابخانه مرکزی دانشگاه وجود دارد که بشماره ۳۲۵۷ ثبت شده است . کتابی که حاوی این جزوه است در ۳۲۰ صفحه و بقطع وزیری است<sup>۱</sup> و از

فهرست مندرجات رسالات خطی ملک خان در کتابخانه مرکزی دانشگاه باین - شرح است :

۱- جناب مشیرالدوله یا رؤبای ملک و خواب قانونگذاری مورخ ۱۲۸۲

از صفحه ۱ تا ۴۹

۲- گفتگوی يك وزیر با رفیق خود که بصورت عریضه برای پادشاه نوشته

از صفحه ۵۱ تا ۷۱ -



یادداشتی که در پشت صفحه آخر آن مشاهده میشود ، چنین برمیآید که مندرجات آن از روی نسخه خطی ملک استنساخ شده و نسخه بردار که علی منشی تبریزی نام دارد ، در آخر کتاب مینویسد :

« این نسخه را از میرزا محمد حسین نایب اول و منشی سفارت اطریش برداشته‌ام و بخط خود میرزا ملکم خان بوده ... » در صفحه اول نسخه مزبور میرزا محمد حسین نایب اول منشی سفارت اطریش مینویسد « ... خصوصیات این نسخه بطوریکه از قهرست این نسخه برمیآید بعضی از آثار ملکم که در این مجموعه هست در سایر مجموعه‌ها دیده نشده و برخی از آنها منحصر بفرد است و همچنین بعضی رسائل در این نسخه هست که در جواب ملکم نوشته شده و نادر و کمیاب است همچنین اطلاعاتی که در آخر کتاب راجع به ترکمنستان و مملکت عثمانی دیده میشود در نسخ دیگر کلیات ملکم نیست تاریخ تحریر کتاب ۱۲۹۵ هجری قمری میباشد ... » در آخر رساله فراموشخانه که از صفحه ۱۶۰ شروع و به ۱۷۲ ختم میشود ، متن جوابیه‌ای وجود دارد که از سطر پنجم صفحه ۱۷۲ شروع شده و تحت عنوان : « جوابی است که یکنفر از اهل تبریز بکتابچه فراموشخانه

- 
- ۳- طهران نسبت بترکستان کمال نظم را دارد از صفحه ۷۳ - ۱۳۱
  - ۴- ایران نظم ندارد از صفحه ۱۳۳ - ۱۵۹
  - ۵- رساله فراموشخانه از صفحه ۱۶۰ - ۱۷۳
  - ۶- جواب وردی است که یکنفر از اهل تبریز شاید علی المنشی التبریزی بکتابخانه فراموشخانه نوشته از صفحه ۱۷۲ - ۱۸۰
  - ۷- پولنیک ایران چیست از صفحه ۱۸۱ - ۲۴۳
  - ۸- در باب تنظیمات لشکر فرمایش رفته بود و مجلس انتظام و لشکر کشی ناپلئون بمصر و هند از صفحه ۲۴۳ - ۲۶۷
  - ۹- فرق سفهای کج بنیان و انجمن دیوانگان و خواندن اشعار و عبارت پردازی از صفحه ۲۶۷ - ۲۷۶
  - ۱۰- در باب مرو و ترکمان از صفحه ۲۷۲ - ۲۹۸
  - ۱۱- مقدار واردات خزانه مالیه دولت عثمانی در آخرین یادداشت نوشته شده است و رسائل فوق بجز رساله که در جواب کتابچه فراموشخانه و بقلم علی المنشی التبریزی است بقیه از ملکم است که سال ۱۲۹۵ هجری جمادی الاولی استنساخ گردیده است .

نوشته است» تا صفحه ۱۷۹ ادامه پیدا میکند و با کلمه (تخاف) ختم میشود. گویا نویسنده و جواب‌گوی این رساله همان (علی‌منشی تبریزی) باشد ولی بهر حال جواب او بسیار ناقص و ناتمام است. معیناً بعثت و اجدد بودن اهمیت خاص، بدنیست آنرا عیناً نقل کنیم: جوابی است که یکنفر از اهل تبریز به کتابچه فراموشخانه نوشته است:

بسم الله والحمد لله والصلوة علی محمد وآله  
 در این تاریخ [۱۲۹۵ هجری جمادی الاولی] کتابچه از [امیرزاملکم درباب فراموشخانه بنظر رسید که یکی از علماء نوشته چون این دستکام مایه حسرت بسیاری از بی‌وقوفان شده و در نظر جمعی از اعضا عظمی بهم رسانده و هر کس درین باب قصه میراند و افسانه میخواند جمعی نیرنگش می‌شمارد و قومی سحرش می‌پندارد لهذا دوست داشتم که شرحی از این فقره بطور اشاره در این چند ورق بنگارش آرم تا ارباب فطانت بدانند که اینگونه عملها ربطی بعالم انسانیت و کمال نفسانی ندارد بلکه اصل این اساس مأخذش امری است که در طی نگارش اشاره بر آن خواهد رفت پس عرض میشود که هر عاقلی را که قابل بوجود صناعی است ناگزیر است از اقرار بر اینکه باید آصانع حکیم چنین عالمی را آفرید باید طریق تحصیل آن نتیجه را نیز برایشان تعلیم نماید و این معنی بصورت آصانع یاد گرفته بمردم تعلیم نمایند و قوانین آنرا در میان آنها اجراء کنند چه جمیع مبدء بیواسطه ندارند و آن اشخاص کامل عقل عبارت از انبیاء و اولیای ایشان است و آنطریقه عبارت از قوانینی است که بمقتضای استعداد هر عهدی بمکلفین آن عهد تکلیف عمل آنها را نموده‌اند و واضح است که هیچ پیغمبر و ولایت خود امر کرده باتحاد و مواخاة و اتفاق و مواساة در میان خودشان و منافع و ثمرات این عمل بر هیچ عاقلی پوشیده و پنهان نیست و حاجت به تفصیل ندارد چه هیچ ملتی و دولتی قوام نگیرد مگر باعمال این قانون شریف و هیچ دولتی و ملتی بامال نمیشود مگر باخلال در لوازم آن بالجمله الفت و اتحاد امر است که هیچ عاقلی انکاره محسنات آنرا نتواند کرد ولی در هر جا و نه با هر کس چه اگر فرضاً تأسیس این قانون بجهت حفظ دین مخصوص بوده و قومی که مخالف با آن دین و دایم در صدد تخریب آن کیش و آئین هستند خواهند اخلاقی در بنای آن نمایند بدیهی است که در اغلب موارد و مصالحت حفظ آن کیش



مقتضی این خواهد بود که مخالفین را بمعارضه و جنگ و قتل و نهب و امر دفع نمایند و الفت و دوستی با آنها مغل اینمعنی خواهد بود و همین معاشرت و مؤانست با آنها از بابت المجالسته مؤثره بسا مایه سستی در اعتقاد با نظر بقره میشود چنانکه در جمعی از ابنای زمان خودمان که معاشرت با اهل ملل خارجه کرده و میکنند این معنی را برأی العین مشاهده میکنیم و ظاهراًست که این معنی اولاً منافات تمام با تأسیس آن کیش حق که از جانب خداست دارد و ثانیاً منافات با قوانین دولتی که اساس مبنی بر آن کیش خاص است دارد چه بعد از آنکه تعصب دینی از میان برداشته شد حکومت فلان پادشاه اسلام مثلاً با حکومت فلان پادشاه فرنگی است بحال رعیت چندان تفاوتی نمیکند و اگر فرضاً بآن پادشاه اسلام دشمنی از ملت خارجه رود و عساکر و رعیت آنقدر جان سپاری در حفظ او نمیکند و در این معنی پرواضح است پس مواساة و مواخاتی که مطلوب است همان که در میان اهل خود مذهب خاص باشد مگر در مقاماتی خاصه از بابت ضرورت که در آنحال بقدر دفع ضرورت مدارا و معاشاة و متارکه با ملت خارجه موافق شرع و عقل هر دو است پس قانون الفت و اخوت و مواساة امری نیست که تازگی داشته باشد و از برای کسانی که متدین بشریعت حقه هستند همان امر پیغمبرشان و تأکیدات و مواعظ حفظاً آشریعت در عمل باین قانون کافیست چون این مقدمه معلوم شد تعرض بامر فراموشخانه کرده عرض میکنم که اما انکار اشخاصی که ایندستگاه را ندیده و نشنیده اند محض غلط و بیمعنی است زیرا که از بابت تیر بتاریکی است و همچنین حدسهاییکه میکنند از قبیل حمل بسحر و شعبده و نیرنگ و تصرف در خیال یا چشم همه حرفهایی است لاطائل و مأخذی ندارد ولیکن بآن عظم و اعتبار و سوری هم که اصحاب ایندستگاه بنظر مردم میدهند نیست بلکه کاری است لغو و عبث و اگر خوف بعضی امور نبود این حقیر که بی بحقیقت آن برده بی آنکه آندستگاه را مشاهده کرده باشد وضع این اساس را بالصراحه بتحریر می آوردم تا بیخبران از نگرانی خلاص شده و بال این جور کارهای لغو نروند ولی اینجا با اشاره بعضی کلمات عرض میکنم که اصحاب اینکار اگر نظر بر آن نمایند میدانند که بهوای نفس نیست بلکه بر مخفی بر خورده عرض میشود .

در حکمت شرع ما و سایر شرایع الهیه مبرهن است که جبن و وحشت که آنرا واهمه می نامند از جنود جهل است و همواره معارضه با عقل دارد آیا نمی بینی که چون شخص ضعیف النفس در تاریکی داخل خانه ای میشود که روز درش را خود با قفل محکمی بسته و از هیچ سمتی مدخلی ندارد و عقلش حکم می کند که در این اطاق کسی نیست با وجود این از آنجا وحشت می کند و تصور می نماید که کسی در اینجا قایم شود و او را صدمه خواهد زد و نظائر این بسیار است پس هر قدر که قوه واهمه بایشان غالب شود بهمان قدر عقل او در آن جبن مقهور میشود و بسا میشود که مایه استتار عقل بکلی تیره حالت جنون دائمی پیدا می کند و دائم از آن چیزی که سبب واهمه آن شده ترسان و لرزان می باشد چنان که در نفوسی که باین مرض مبتلا شده اند محسوساً دیده میشود و بحکم این مقدمه اگر غریبی نزد یکی شهری بیاید و یکی از اهالی آن شهر در پیش دروازه باو بگوید تو که می خواهی همراه من داخل شهر بشوی و اگر آن شهری فرضاً اطمینانی باو بدهد که اختیار این شهر دست من است و من نخواهم گذاشت که صدمه ای بتو برود ولی این معنی از باب احتیاط است و آن شخص بقول او واثق شده خواهد کورانه و چشم بسته داخل آن شهر بشود لامحاله کمال انقطاع از هر طرف حاصل کرده امید خود را با آن شهری می بندد و او بعد از آنکه او را بدین منوال داخل شهر کرد در آن حالات هر چه باو تکلیف کند بکمال طوع و رغبت قبول می کند چه نجات خود را در دست او می داند و چون واهمه کمال غلبه را دارد و عقل در آن حالت مغلوب است و حسن و قبح بعضی امور را درست ملتفت نیست لهذا اگر فرضاً آن شهری باو بعضی حرفهای لغو بیمعنی هم در آن حال تلقین کرده و باو بگوید که اگر عمل باین حرفها نکردی فلان صدمه مثلاً بتو خواهد خورد بدیهی است که بواسطه قوت واهمه و ضعف عقل و احتیاج بوجود آن شخص آن حرفها کمال وقع و قوت در نفس او پیدا می کند و بمرور دهور از عقل و نفس او بیرون نمی رود خاصه اینکه از سابق هم قدری آدم فقیر و تنگ باشد و اگر فرضاً در آن حال یا اندکی بعد از آن باو بگوید اگر تو این حرفها را که بتو گفتم جانی بر زده ای یقین بدان که اهل این شهر مثلاً جمع شده ترا حکماً خواهند کشت یا آتشی مثلاً از آسمان آمده ترا خواهد سوزاند



بدیهی است که آنشخص جیون تا عمر دارد آنحرفها را باحدی جسارت گفتن نمی کند بلی باوراً بعض نفوس که شجاعت جبلیه دارد آنحرفها را بیپوده دانسته وقتی بر آنها نمیکذارد ولی اینگونه نفوس بسیار کم است پس قوه واهمه مایه بسیاری از اینگونه امور میشود خاصه در نفوس ضعیفه پس جای تعجب نیست که کسی حرف لغوی را نتواند از شدت واهمه بروز دهد و این مقدمه بجهت تمثیل و تشخیص این معنی بود که اعتقاد بعضی در کتعمان امر فراموشخانه این شده که این امری است که بتقریر نمی آید و نه چنین است بلکه اسباب امر بسیار است از قبیل ترس و ملاحظه بعضی مصالح و سوگند در بعضی مواد و نظائر اینها .

و بدان که اساس این عمل منافاتی با سایر اوضاع دین و مذهب ندارد و کسی که این تصور را کرده حدسی است بیجا و لیکن نه بطور کلیت چنانکه صاحب کتابچه که میرزا ملکم است ادعا کرده و خواسته بتدلیس این امر را رواجی بدهد چه اساس این عمل و نتیجه آن بجز اخوت و مواساة و الفت و اتحاد در جمیع مواد چیز دیگر نیست و هر کس از اهل فراموشخانه چیزی غیر از این تکمیل نفوس و تحسین اخلاق و ترقی در مدارج انسانیت و امثال آن ادعا کند محض دروغ و لاف و گرافاست و در این اخوت اتحاد مذهب بیجوجه شرط نیست و میرزا ملکم که گفته نتیجه این دستگاہ اتحاد و مواساة در میان اهل يك مذهب است و گفته اگر اتحادی هست میان خود مسلمانان است و ربطی بکفر خارج ندارد محض کذب است چه لازمه این اساس آن است که هر کس داخل آنجا شد چه مؤمن و چه کافر از هر ملتی باشد باید با همدیگر مواخاة و مواساة داشته باشند و اگر فرضاً جنگی در میان مسلمین و کفار اتفاق افتاد این دو برادر که یکی کافر و دیگری مؤمن است باید باهم مقابله نمایند و همچنین در مال بلکه در عرض باید باهم مواساة کنند اگر چه چنین نیست که این عمل در اشخاصی که داخل آنجا شده اند جلیتیه باشند و نتوانند ترك نمایند ولی مقصود اینست که این نحو سلوك شرط این اوضاع است . و انکار آن محض از راه تزویر است پس در اینصورت لامحاله این سلوك کمال صفات با قانون شریعت بلکه با قانون شریعت جمیع ملل خواهد داشت و بالجمله

ماحصل مطلب اینست که این اساس چیزی است که مؤمن و کافر را در آن باز است و حاصل درس آنجا جز اخوت و مواساة میان برادران چیزی نیست پس اولاً این کار چیزی نیست که آنقدر عظم و شأنت داشته باشد چه جمیع اصحاب شرایع بر این متفقند که برادران دینی با هم الفت و مواساة داشته باشند و درصدد اذیت همدیگر نباشند و گفتن فلان فرنگی که بزرگ فراموشخانه است در ینباب چیزی بر علم کسی نمی افزاید ثانیاً اینمعنی که مقصود صاحب فراموشخانه است مخالف جمیع شرایع حقه است چه صاحبان شرایع امر باتحاد برادران دینی با همدیگر کرده اند و صاحب این اساس تعمیم داده و فرار صلح کل میان جمیع مذاهب حقه و باطله گذاشته و اگر این را انکار کنند محض تزویر بوده و اصحاب فراموشخانه اگر نادرستی را کنارگذارند و براسی حرف زمه میدانند که این حقیر دروغ و بیجا عرض نمی کند بلی احتمال می رود که بعضی کم مغزان که بآن مجمع رفته اند اصلاً ملتفت این معنی نشده باشند ولی بعد از تنبیه لامحاله ملتفت شده اعتراف خواهند کرد که امر برینموال است که عرض شد و اما اینکه میرزا ملکم گفته که این محور که این معنی تأثیری است ذاتی که از لوازم این سر است و انسان را مجبور بر این می کند که التزام آن اشخاص بر اینمعنی محض ناشی از حماقت و ضعف عقل است و دلیل بر این آنست که پیغمبر این اشخاص که از جانب خدای ایشان آمده آنها را امر بمثل همین معنی کرده و هیچیک عمل بفرمایش او نکرده بودند همینکه میرزا ملکم نامی که دین و مذهبش معلوم نبود از جانب بکتفر فرنگی پریروز آمده آنها را بخلوتی برده این درس را بآنها داد عمل بقول او را اثر واجبات دانسته و حال آن که در آن خلوت کسی اختیار آنها را از دستشان نگرفت و تصرفی باطنی در وجود آنها نکرد سخنی گفت بیرون آورد انصاف ده و بین کدام حماقت و سقاقت بالاتر از این میشود اگر این اشخاص عقل کاملی داشتند از اول بقول پیغمبر خود که عقل کل است عمل می کردند و مواساة در میان برادران دینی را ملتزم میشدند نه اینکه مدتهای متعادی برخلاف قول او عمل کنند همینکه داخل فراموشخانه شدند به تکلیف فرنگی یاغیر او ملتزم صلح میان گبر و مسلمانان شوند و تخلف از قول او را ... درینجارسالہ «جوابید فراموشخانه» پایان مییابد و باهمه کوششی که شد، سخنی دیگری از آن بدست نیامد.



## باشگاه اعضاء فراموشخانه

در آغاز قرن چهاردهم هجری ، یعنی در دوره آخر سلطنت ناصرالدینشاه ، مکتبی از عده‌ای از مردان آزادیخواه بوجود آمد که در آن افراد اقلیت روشنفکر زمان وعده‌ای از اعضاء فراموشخانه ملکم و فراماسون هائی که در اروپا بعضویت لژها قبول شده بودند ، شرکت داشتند .

این گروه بهیچوجه متشکل ومجتمع نبودند ، در آن زمان تنها کسانی بودند که با اصول فلسفه آزادی وعقاید سیاسی ومدنی غربی تاحدی آشنائی داشتند . اینعده در آن دوران سیاه وسلطنت مطلقه اصول دمکراسی را ترویج می کردند .

هیچیک از نویسندگان ومطالعین نتوانستند ، سهم اینعده را در بدست آوردن « آزادی » و « پاره کردن زنجیر ظلم واستبداد قاجاریه » نشان دهند وآنها را معرفی کنند . به همین جهت تردید است که بتوان همه کارهای آزادی طلبانه آن زمان را به فراماسونها نسبت داد . ولی چون در دوران مزبور تنهادهسته متشکل اجتماعی « فراماسونها » بشمار می رفتند ، ناگزیر هرگونه جنبشی را بآنها نسبت میدهند . و حتی تقاضای تأسیس باشگاه را نیز از جمله کارهای ایشان میدانند . اگر به گزارشهایی که سفارت روسیه بوسیله میسیون قزاق و اداره اطلاعات قزاقخانه برای شاه تهیه می کرد ، دسترسی پیدا میشد ، شاید ممکن بود بتوان علل اصلی نسبت دادن هرگونه جنبش فکری را به فراماسونها دریافت . لیکن یکی از افسران قدیمی قزاق که حاضر بافشاء نام خویش نبود ، بطور خصوصی بنویسنده اظهار داشت که در بیشتر اطلاعیه‌های اداره اطلاعات نظامی قزاقخانه نام « سازمان فراماسونی » و « سفارت انگلیس » بنام عوامل تحریک وآشوب وجنبش برده میشد . این افسر عالی مقام قزاق ، حتی یکبار ندیده و نشنیده است که در راپورتهای قزاقخانه و نظمییه ، افکار عمومی و جنبشهای مردم مبنای انقلاب و هیجان وروح افکار آزادیخواهانه شمرده شود .

بهر حال این کیفیات وطغیان فکری اقلیت روشنفکر و حتی مردم بازار سبب شد تا ناصرالدینشاه برای برانداختن عناصر آزادی طلب مصمم شود . در سال ۱۳۰۸ هـ

(۱۸۹۰ م) جمعی از جوانان فرنگ رفته که بیشتر درباری بودند و متأسفانه شناخته نشدند، بوسیله «کنت دو مونت فرت»، اطریشی رئیس نظمیه و کامران میرزا نایب السلطنه حاکم طهران از ناصرالدینشاه اجازه خواستند که یک «کلوب» یا باصطلاح امروزی «باشگاه»ی تأسیس نمایند. اینعده طرحی در ۴۷ ماده بنام «قانونچه تأسیس کلب» تنظیم کردند و بضمیمه نامه بدون امضاء به شاه تقدیم داشتند. در مقدمه‌ای که بر این طرح نوشته شده و در اختیار نگارنده است، ذکر گردیده است که «اینصورت مواد و فقرات کلوبی است که در تاریخ ۱۳۰۸ [۱۸۹۰ م] بتوسط کنت رئیس نظمیه و کامران میرزا از ناصرالدینشاه تمنای اجازه شده بود. اجازه نداده سهل است از صورت دستخط که در آخر فقرات کلب نگارش خواهد یافت معلوم میشود که نادرجه‌ای منافی میل ناصرالدینشاه بوده است...» تا آنجا که معلوم است این قانونچه که نسخه‌ای از آن در میان اسنادخانوادگی «ملکمی» بدست آمد، متعلق به فراموشخانه بوده است و کارگردانان این سازمان شبه فراماسونی میخواستند در پشت پرده تأسیس کلوب (همانطوریکه در این ایام در بین تأسیسات فراماسونری جهانی مرسوم است)<sup>۱</sup> فعالیت ماسونی خویش را دنبال کنند. آنها از وجود شاهزادگان ماسون و کامران میرزا که مورد احترام بودند و یقیناً وساطت بعدی آنها سبب عدم مجازات تقاضاکنندگان شد، عریضه‌ای بدون امضاء با ترجمه‌ای از اساسنامه باشگاه‌های فراماسونری فرانسه، بشاه تقدیم داشتند. و در فصل پانزدهم آن، هشت مقامی را که برای اداره باشگاه در نظر گرفته بودند، گنجانده و این هشت مقام عیناً در آئین نامه‌های ماسنی وجود دارد. ولی باوجود آنکه در ماده سوم قانونچه قید شده است که در کلوب نباید مذاکرات سیاسی و دولتی بعمل آید و بموجب مواد چهارم و پنجم نیز صرف مسکرات و قمار و شوخی ممنوع است، معذک ناصرالدینشاه با اجازه تأسیس باشگاه مذکور مخالفت کرد و در بالای صفحه اول آن چنین نوشت:

۱. در حال حاضر سازمان‌های خیریه و باشگاه‌هایی نظیر ولاینز-روتاری - حکومت جهانی، مرکز فعالیت سازمان‌های مخفی فراماسونی است.



«نایب السلطنه جوانان معقول بسیار بسیار غلط کرده اند که ایجاد کلب می خواهند بکنند. اگر همچو کاری بکنند بدرشان را آتش خواهم زد حتی نویسنده این کاغذ به اداره پلیس باید مشخص شده تنبیه سخت بشود که من بعد از این نوع فضولی ها نکنند.» بدین ترتیب آخرین تلاش این گروه در سالهای آخر دوران سلطنت ناصرالدینشاه برای ایجاد اجتماع جدیدی جهت پیش بردن مقاصد مخفی، نقش بر آب شد. اینک بسیار بجاست که عین مواد آئین نامه و یا بقول نویسنده «قانونچه کلب» را نقل کنیم:

## قانونچه کلب

**فصل اول - کلب محلی را گویند که دوستان بجهت ملاقات و آسایش و حرفه یکدیگر ترتیب دهند نظر ببقاء و استحکام این منظور مقدس ترتیب قانونچه لازم می آید که ذیلاً بنگارش آن پرداخته خواهد شد.**

**فصل دوم - نظر بمقصود اصلی که در فوق ذکر شد لازم می آید که حتی المقدور در سد ابواب شرارت و هر قسم بی نظمی که مایه عدم آسایش اجزاء این دایره است سعی و اهتمام شود.**

**فصل سوم - در مکانی که اسم کلب دارد نباید بهیچوجه من الوجوه مذاکرات یوتیسی و دولتی انجام شود.**

**فصل چهارم - در حوزه کلب صرف مسکرات بکلی ممنوع است و كذلك بهیچیک از انواع قمارها و جهامن الوجوه اقدام شود.**

**فصل پنجم - شوخی بهیچوجه نباید کرده شود.**

**فصل ششم - کسیکه مرتکب اعمالی بشود که در فصول فوق الذکر منع شده اند در مرتبه اول از جانب رئیس شخصاً تصیحت خواهد شد و اگر مجدداً مرتکب بشود رئیس در حضور اجزا مؤاخذة سخت نموده و باخراجش تهدید خواهد کرد ولی در دفعه ثالث همینکه تفصیر او ثابت گردید بدون ملاحظه باید حکم اخراج ابدی اوداده شود.**

**فصل هفتم** - اجزاء حوزه کلب از دو قسم خارج نیستند یعنی قسمی محدث و مؤسس خواهند بود و اکثریت اعضاء واجزاء .

**فصل هشتم** - اعضائی که بطور داوطلبانه می‌خواهند داخل این دایره بشوند باید قبل از وقت مکتوباً بوسیله یکی از مؤسسين مجلس شورای ایشان معرفی شده در صورتیکه مرتبه بفاصله دو روز قرعه با اکثریت در قبول او زده شود از جانب اداره رقعہ دعوت بواسطه معرفی معزى اليه فرستاده شده و رئیس حضوراً او را بجمیع حلقه کلبی معرفی خواهند نمود .

**فصل نهم** - آحاد اجزاء این حوزه باید نسبت بیکدیگر با کمال احترام و بردباری رفتار نمایند .

**فصل دهم** - اشخاصی که میل داخل شدن باین حوزه را دارند باید دارای شرایط چند بوده باشند که مبادا اسباب بدنامی و تأسف کلبی را فراهم بیاورند نظر باین لحاظ در تعیین شرایط باید کمال دقت کرده شود .

۱- باید اقلأً بیست سال تمام داشته باشد.

۲- از خانواده نجیب و محترم باشد .

۳- بهیچوجه من الوجوه متهم بافعال رذیله و قبیحه نباشد .

۴- در گذراندن یومیه محتاج نباشد .

۵- سواد خواندن و نوشتن فارسی را داشته باشد.

**فصل یازدهم** - اولاً آنچه لازمه دقت است بجا آورده خواهد شد که اشخاص

داخله در این حوزه متصف بشرایط فصل دهم بوده باشد ولی اگر کسی باشتباه داخل شده باشد بمحض بصیرت باحوالش فوراً اخراج خواهد شد.

**فصل دوازدهم** - اشخاصی که باسم عضویت قبول داخل در این حوزه میشوند در

اول وهله باید ده تومان بخزانه کلب داده و من بعد ماهی پانزده قران بجهت مخارج کلب کارسازی دارند .



**فصل سیزدهم -** اگر کسی آرزومند درجه مؤسس این دایره محترم بوده باشد پس از ششماه عضویت در این دایره و سه مرتبه بفاصله سه روز در قبول باکثرت میتواند نایل باین افتخار بشود و اسمش در کتاب طلا ثبت گردد ولی بجهت ثبت در کتاب طلا باید یکصد تومان بخزانه کلب تقدیم نماید .

**فصل چهاردهم -** بجهت گردش اداره کلب چند نفر اجزاء مواظب صدیق لازم است که امورات آنجا را اداره نموده و هر يك بر حسب قانون مسئول در عمل محوله بخود باشند .

**فصل پانزدهم -** نظر بملاحظه فصل چهاردهم اداره کلب ناگزیر است از داشتن هشت نفر صاحب منصب که زیلاً مذکور میشود :

۱- رئیس

۲- ناظم

۳- نایب

۴- خزانه دار

۵- ناظر

۶- دفتر دار

۷- کتابخانه دار

۸- رئیس تشریفات

**فصل شانزدهم -** سیاست این ادارات بعهدہ مؤسس محترم است که امورات اداره را در شورای مخصوص در میان خود تقسیم نموده در عهده بگیرند .

**فصل هفدهم -** رئیس با صاحب منصبانش تا مدت یکسال تغییر ناپذیرند و در رأس هر دسته بواسطه قرعه جدیدی باید منتخب بشوند .

تا سه مرتبه ممکن است که قرعه باسم یکی زده شود ولی در سال چهارم باید دیگری را منتخب نمایند . اما در سال پنجم الی سه سال متوالی باز اشخاص سال اول قابل قبولند .

**فصل هیجدهم -** مخارج کلب برگردن اعضای دایره کلب است . باین معنی در صورتیکه بودجه کلب کفایت مخارجش را ننماید آنچه باقی میماند باید در میان اجزا تقسیم شده از عهده برآیند .

**فصل نوزدهم -** بر رئیس واجب است که در جمعه آخر ماه درب کلب را براعضاء بسته و باحضور جمیع مؤسین رسیدگی کامل بامورات ماه گذشته اداره نموده و از جهت ماه آینده کلب قرار بگذارند .

**فصل بیستم -** تکلیف هر يك از صاحبمنصبان اداره - رئیس در خارج و در مجلس رسمیه نماینده هیئت کلب است .

**فصل بیست و یکم -** اعلان اجتماع و تشکیل مجلس رسمی یا فوق العاده با اجازه رئیس است .

**فصل بیست و دوم -** نوشتجات راجعه به امور کلب باید به رئیس برسد . وی پس از باز نمودن هر يك که راجع به اداره است فرستاده ، اگر مطلبی را لازم بداند که جمیع اعضاء بدانند نباید که بلند بخوانند .

**فصل بیست و سوم -** کلیه نوشتجات که از کلب خارج میشود باید به امضاء رئیس بوده باشد .

**فصل بیست و چهارم -** اتمام و صحت امورات کلیه کلب بسته به امضاء رئیس است .  
**فصل بیست و پنجم -** چون انتخاب صاحبمنصبان جزء بارئیس است بدینجهت خود رئیس در کلیه امور آنها مسئول خواهد بود لهذا باید کمال مواظبت را در جزئیات و کلیات امور داشته باشد .

**فصل بیست و ششم -** در صورتی که شخص رئیس نتواند در مجلس حضور بهم رساند باید آن مجلس را بتعویق اندازد و یا اگر تشکیل آن برای امر فوری و فوتی باشد کسی را از مؤسین مکتوباً نایب و وکیل خود قرار بدهد .

**فصل بیست و هفتم -** صاحبمنصبان همه همشأنند .

**فصل بیست و هشتم -** ناظم کلب باید مواظب باشد که در موقع شورا و ادای مطالب



رئیس حق کلام بکسی ندهد سخن بمیان نیاورند .

**فصل سی ام -** جمیع نوشتجات راجع به اداره کلب باید در نزد ناظم جمع شده که بواسطه نایب برئیس رسانیده شود و مطالبه جواب نماید .

**فصل سی و یکم -** واسطه فیما بین ناظم و رسانیدن نوشتجات و مطالب برئیس نایب است .

**فصل سی و دوم -** خواندن نوشتجات در مجلس بعهدہ نایب است .

**فصل سی و سوم -** تحریرات و ثبت صادرات کلب برعهده نایب است .

**فصل سی و چهارم -** آنچه پول اداره است باید تحویل خزانه دار شده و قبض خزانه دار بدفتردار سپرده شود .

**فصل سی و پنجم -** وجوه تیکد وارد خزانه میشود باید در کتابخانه ثبت شود .

**فصل سی و ششم -** آنچه اسباب خرید میشود باید بتوسط ناظر باشد .

**فصل سی و هفتم -** دفتردار باید آنچه که تحویل خزانه دار میشود بموجب قبوضات خزانه دار در دفتر مدخولی کلب ثبت نماید و مخارج ناظر را در کتاب دیگر ثبت کنند .

**فصل سی و هشتم -** دفتردار نباید خرجی که بدون اجازه رئیس شده باشد قبول نماید .

**فصل سی و نهم -** کتابدار باید آنچه کتاب وارد کتابخانه میشود خواه از پول کلب خریده شده باشد خواه وقف کرده باشند تمام را ثبت بردارد و نمره بگذارد .

**فصل چهلیم -** بکلی ممنوع است که کتاب از کلب خارج شود .

**فصل چهل و یکم -** ثبت مطالب وارده کلب بعهدہ کتابخانه دار است .

**فصل چهل و دوم -** ضبط دفاتر و نظم و ترتیب نوشتجات وارده کلب نیز برعهده کتابخانه دار است .

**فصل چهل و سوم -** تهیه و فراهم کردن اسباب و لوازم مهمانی و تعزیه داری بعهدہ

رئیس نشریات است .

**فصل چهل و چهارم -** ضدیت مناصب با یکدیگر - شخص رئیس نمی تواند دارای مناصب نظارت و یا دفترداری بوده باشد .

**فصل چهل و پنجم -** خزانه دار نمی تواند دارای مناصب نظارت و یا دفترداری بوده باشد .

**فصل چهل و ششم -** ناظر نمی تواند دارای مناصب خزانه داری و یا دفترداری بشود .

**فصل چهل هفتم -** دفتردار نمی تواند دارای مناصب نظارت و یا خزانه داری بشود .



## فصل دوازدهم

### مجمع آدمیت ، دومین سازمان فراماسونری ملکم

قبلاً گفتیم که : در سال ۱۲۸۸ - هـ ( ۱۸۷۱ م ) وقتی میرزا حسینخان سپهسالار به تهران آمد و بوزارت عدلیه و خارجه و سرانجام به صدارت رسید ، میرزا ملکمخان را از استانبول به تهران آورد . ملکم پس از ورود به تهران ، تلاش فراوانی برای اجرای نقشه‌های اصلاحی و پیشنهادهائی که در « کتابچه غیبی » و دفترهای دیگر خود مطرح کرده بود ، بعمل آورد و موفق شد نقشه ایجاد مجلس « دارالشورای ملی » را بصورت « مجلس تنظیمات حسنه » از تصویب شاه و صدراعظم بگذرانند<sup>۱</sup> . ولی خوی استبدادی و نقشه‌های جاه طلبانه اطرافیان شاه و خود صدراعظم و حرص آنان بجمع‌آوری مال ، مانع موفقیت او در اجرای نقشه‌هایش گردید . ملکم بعد از شکست طرح « مجلس تنظیمات حسنه » در صدر برآمد با ایجاد « بانک عمومی » زمینه‌ای برای اصلاحات اقتصادی و عمرانی ایران فراهم آورد . اما ، همانطور که گفته شد ، حرص بجمع‌آوری مال و منال و عدم استقبالی که زمامداران و ثروتمندان با این نقشه او بعمل آوردند ، باعث شد که در این راه هم شکست بخورد<sup>۲</sup> . ... چون این نقشه مستلزم گذشتهائی از طرف صدر اعظم و رجال ثروتمند دربار بود ، قدری با اوضاع و احوال روز مناسب و موافق نیامد ...<sup>۳</sup>

۱- ملکم و آثار او - نوشته محیط طباطبائی - ص ۵ یا ۶

۲- ملکم و آثار او - ص ۵ یا ۶

در این موقع میرزا حسینخان سپهسالار برای این که شاه را با مظاهر تمدن جدید اروپا آشنا کند و باین وسیله عقب افتادگی ایران را باو نشان بدهد ، مقدمات سفر وی را بفرنگستان فراهم کرد. صدر اعظم برای اجرای نظریه خود ، میرزا ملکم خان را با لقب « ناظم الملک » بسمت وزیر مختاری لندن تعیین کرد و او را قبلاً به اروپا فرستاد تا مقدمات پذیرائی از شاه را در ممالک مختلف فراهم کند .

هنگامی که ملکم خان به استانبول رسید ، استاد اعظم لژ « پرودوس » از او دعوت کرد ، که در جلسه ای که بمناسبت قبول عضویت « موسی انتیبا » که گویا کنسول افتخاری ایران در عثمانی بود تشکیل میشد ، شرکت کند. برای شرکت در این جلسه از میکائیل خان ، برادر ملکم و نربمان خان وزیر مختار ایران در اتریش نیز دعوت شده بود ، اما این دو نفر نتوانستند در جلسه مذکور شرکت کنند . درین جلسه بعللی که هنوز روشن نشده است ، لژ فراماسونری با خلق و خوی « موسی انتیبا » ، سازگار نیامد و در نتیجه قبول عضویت او به تأخیر افتاد . اما جلسه ، ادامه یافت « و اسکالیه ری » ، خطاب به ایرانیان حاضر در لژ گفت : « ... آری ، برادران ارجمند ، بر شماست که در ایران ، در سرزمین زرتشتیان ، مشعل فلسفه ای را - که ما آن را اساس نظم تشکیلات خود می دانیم - روشن نگهدارید ! ... »

میرزا ملکم خان در جواب این نطق ، اصول فراماسونری را ستود و قول داد که بخاطر تبلیغ بیشتر این اصول در ایران ، حداکثر کوشش را بعمل آورد . ملکم اضافه کرد : من نمی توانم مدت زیادی در استانبول توقف کنم و در جلسات لژ « Rsoodos » شرکت داشته باشم ، در عوض قول می دهم که میرزا محسن خان مرتباً در جلسات این لژ حضور یابد و وظایف محوله را انجام دهد .

اسکالیه ای ری دوباره به سخن درآمد و برخلاف همکار خود در لژ Amitié Sincere خدمات فراماسونری ملکم خان را که در جهان ماسونی آنروز معروفیت یافته بود ستود .. :



حمداالگار استاد دانشگاه برکلی پس از نقل نطق ملکم خان در این جلسه چنین اظهار عقیده می‌کند: «... فراموش نکرده‌ایم، او بود که چندی پیش در تهران لژی را بنیان نهاد و از این راه خسارت قابل ملاحظه‌ای را تحمل کرد. لازم به یادآوری است که این اعتراف به خدمت ملکم خان به تشکیلات فراماسونری، نایب‌دی است بر شناسائی «فراموش‌خانه» که بوسیله یک لژ منظم و با قاعده اعلام شده. و شاید عدلت عدم تأیید پاریس از لژ ملکم، بی‌خبر بودن از تشکیلات فراموشخانه بوده است

ولی با توجه به رشد نارضائی عمومی در ایران و نهضت انقلابی که در سالهای آخر قرن نوزدهم و سالهای نخست قرن بیستم در ایران رویداد، خدمات فراموشخانه ملکم رانمی‌توان نادیده گرفت. پس از توقف فعالیت فراموشخانه، گروه‌های دیگر فراماسونی در ایران شروع بکار کردند که خدمات آنها محسوس بود.<sup>۱</sup>

در تأیید فعالیت لژ فراموشخانه و فراماسونری درین سالها، اینک آنچه راکه «یوگنی ایلیئین» نویسنده شرق‌شناس روس نوشته است نقل می‌کنیم. این نویسنده در گزارشی که بانجمن پادشاهی روسیه تزاری میدهد، اظهار عقیده می‌کند که: فراموشخانه ایران مانند سایر سازمان‌های ماسونیک جهانی قانونی است، ولی ایرانیان نام خاصی بر این سازمان خود نگذاشته‌اند. او همچنین می‌گوید که فراموشخانه فعالیت وسیع همه جانبه‌ای در ایران دارد.<sup>۲</sup>

با اینکه اسناد فوق وجود سازمان ماسونری بدون نام را درین سالها در ایران تأیید میکند، ولی هیچ‌گونه مدرکی در دست نیست که فعالیت چشم‌گیر ماسونهای ایرانی را در این سالها که نویسندگان فوق ادعا می‌کنند، نشان بدهد. در حالیکه از بستگی سازمان فراماسونی ایران با سازمان ماسونی جهان هیچ اثری در ایران دیده نمی‌شود، در عوض سازمان وسیع و دامنه‌داری بنام «مجمع آدمیت» که بدون تردید، دومین فراموشخانه

۱- مقاله فراماسونری در ایران ص ۲۵.

۲- «IZ istorii masonstva v persii»

Drevnosti vostochnie, Trudy vostochnoi

Kommissii Imperatorskogo Arkheologičeskoj skogoobshchestva

(Moscow, 1908, pp 17-20)

ملکم (منتهی بدون اطلاع و اجازه ناصرالدینشاه) بوده، در تهران و حتی شهرستانها فعالیت میکرد است.

«مجمع آدمیت» در تهران زیر نظر ملکم خان بوجود آمد، زیرا پس از مرگ میرزا حسینخان سپهسالار، دشمنان او در صدور عزلش از مقام وزیر مختاری برآمدند. ناصرالدینشاه که از فعالیت ملکم در اروپا رضایت کامل داشت، با عزل او موافقت نکرد، اما وسوسه مخالفان ملکم و کسانی که نسبت بوی نظر خوبی نداشتند، سرانجام شاه را وادار کرد تا برای استماع گزارش حضوری و کسب نظر از او در «کارهای عمده مملکتی» تهران احضارش کنند. پس از مخابره تلگراف احضار ملکم خان بلندن، او نامه زیر را بوزیر امور خارجه ایران نوشت:

لندن - بتاريخ ۶ شوال ۱۲۹۳ - هـ [۱۸۷۶ م] پاکت دهم - منحصر بريك نمره بعدالعنوان .

«... در باب احضار بنده باز تاکید فرموده بودید باینکه سفر بندگان اقدس همایون شاهنشاهی روحی فداه، در این اوقات از دایره امکان خارج است با اینکه آمدن بنده بتهران هیچ معنی وفایده نخواهد داشت و با اینکه از این قسم در بدری و انعدام من انواع غبن و تأسف را خواهید داشت، باز محض اینکه در این خستگی عمر ثابت نمایم که بندگان اقدس شاهنشاهی روحی فداه در وجود بنده چه نوع توکر داشته و معنی این توکری را تا بیچه درجه ضایع و پایمال کردند، پس از وصول پوسته [کذا] آینده هر طور هست از اینجا حرکت خواهم کرد - ملکم»

پس از رسیدن این نامه ملکم بتهران، ناصرالدینشاه از احضارش منصرف شد و وزارت خارجه باو خبر داد که «تا دستور ثانوی در لندن بمانید». ملکم در جواب وزیر - خارجه چنین نوشت:

لندن - بتاريخ ۶ شهر ذیقعد ۱۲۹۳ - هـ [۱۸۷۷ م] - پاکت یازدهم - منحصر بريك نمره خداوندگارا . سبب تأخیر بنده از لندن، همان بی پولی و همان دردها بود



که بتفصیل عرض کرده‌ام شما از اینکه بنده را از چنان سفر بی‌موقع معاف فرموده‌اند ، کمال امتنان را دارم . زیرا که حرکت بنده با این حالتیکه داریم بجز تمامی و بلکه اتلاف بنده و بجز ضرر تأسف دولت هیچ معنی و حاصلی نداشت - ملک<sup>۱</sup>»

پنج سال پس از این تاریخ ، بعلت خدماتیکه میرزا ملک‌خان در کنگره بر لن برای استرداد «قطور» از عثمانی بعمل آورد ، شاه او را بتهران احضار کرد تا حضوراً از این اقدام او قدردانی و نسبت بوی اظهار التفات کند . ملک روز ۲۸ ربیع الثانی ۱۲۹۹ - هـ (۱۸۸۱ - م) وارد تهران شد و روز بعد تقاضای شرفیابی کرد . ولی در تهران کسیکه موفق شده بود قسمت بزرگی از خاک از دست رفته کشورش را مجدداً ضمیمه مرزهای ایران کند ، بجای اینکه تشویق شود ، مورد استهزاء واقع میشود . «... در سرشام آقا محمد خواجه<sup>۲</sup> ورود کرد . شاه در ضمن تعریف از او میفرمودند : عقل این شخص از میرزا ملک‌خان ناظم‌الملک زیاد ترست<sup>۳</sup> ...» اعتماد السلطنه که راوی این نقل است اضافه میکند : «... سبحان الله ! عجب اعتباری رجال دولت در حضور همایونی دارند ! این ناظم‌الملک را جهت کارهای عمده از لندن بطهران احضار کردند . شاه میفرماید که عقل آقا محمد قیصر که طبیعت در خلقت او تقصیر کرده از ناظم‌الملک بیشتر است<sup>۴</sup> ...»

در حالیکه ناصرالدین‌شاه او را مورد تمسخر قرار داده و ظل‌السلطان این عمل پدرش را نکوهش میکند ، طرفداران انگلیس<sup>۵</sup> در پایتخت او را ستایش کرده ، در باره‌اش

۱- اسناد بایگانی‌راکد وزارت امور خارجه ایران

۲- آقا محمد خواجه قیصر یکی از زشت‌ترین و بدخوی‌ترین خواجه‌های دربار ناصرالدین‌شاه بود .

۳- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه - س ۱۸۰

۴- ایضاً همین صفحه .

۵- در بین اسناد وزارت خارجه انگلیس ، گزارشی از چارلز گراز C. GRAZ به لرد لنزداون Lans downe مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۰۲ وجود دارد که در آن خلاصه مذاکرات یکی از اعضاء سفارت انگلیس در تهران بنام «گراهام» با حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی شرح داده شده است . گراهام درباره ملاقات و ارتباطش با دولت‌آبادی مینویسد : «... این حاجی میرزا یحیی هر چند اعتبار زیادی ندارد ، اما خالی از ارتباطات و نفوذ نیست . مثلاً با همکاری پدر و برادرش او متصدی دو مدرسه است ...» گزارش‌دهنده پس از بحث درباره ارتباط

چنین مینویسند :

« ... ملکم خان صاحب کلیات که یکی از بیداران با حرارت است ، مدتها در سفارت‌های بزرگ از طرف دولت مأمور بود ، در نشر افکار تازه در ایران کوتاهی نمی‌کند. این ایام بتهران احضار شده ، بیشتر اوقات با امین‌الدوله است . مجمع سری تشکیل داده بنام « فراموشخانه » می‌خواهد آنجا را محل آزادی افکار و مرکز تولید احساسات جدید قرار بدهد. از همه قسم مردم وارد شده‌اند و تا یکدرجه در هیجان خیالات منجمد شده ، تأثیرات آن هوریدا گشته است . میرزا یوسفخان مستشارالدوله تبریزی صاحب کتاب « يك كلمه » از وارد شدگان آن حوزه است ، « يك كلمه » یعنی « قانون ». می‌شنوم یکی از روحانیون بزرگ طماع از طرف شاه تطمیع و برای اکتشاف حقیقت امر بتزویر وارد شده ، شاه را از عاقبت کار و حشتناک نموده است . البته دست رجال دولت ، آنها که بر ضد امین‌الدوله و ملکم و بر ضد اینگونه خیالات هستند نیز ، درین تدبیر هست تا عاقبت یکجا انجامد! ... »

در چنین اوضاع و احوالی که باردیگر ، گروه درباریان و دشمنانش با او بمخالفت برخاسته بودند و ناصرالدینشاه نیز نسبت بوی نظر خوبی نداشت ، ملکم در صدد برآمد که بدون اطلاع شاه ، برای دومین بار ، يك سازمان شبه ماسونی دیگر بنام « مجمع آدمیت » بوجود آورد . ولی هنوز تشکیلات این سازمان داده نشده بود که شاه بوی لقب ناظم‌الدوله و مقام سفیر کبیری داد و او را به لندن بازگردانید . ملکم «مجمع آدمیت» را بیاران و طرفدارانش تحویل داد و خود بسوی انگلستان حرکت کرد . باید دانست که ملکم در طول هفتاد و هفت سال عمر خود ، فقط ۲۱ سال در ایران سکونت داشت<sup>۱</sup> ، که ده

→ ملاحظه با سفارت انگلیس مینویسد : « اما در هر حال او گفت موجب سپاسگزاری خواهد بود ، اگر سفارت انگلیس مطالبی را که میخواهد به این گروه برساند از طریق او اعلام کند ... » (بایگانی راکد انگلیس سند شماره ۱۰۷ قسمت چهارم ، ۱۸۶۵ - F.O. 60)

۱- حیات یحیی جلد اول فصل هفتم ص ۴۶ - میرزا یحیی دولت‌آبادی

۲- دوران عمر ملکم و خدمات او با این شرح تقسیم شده است :

۱- ۱۲۴۹ هـ (۱۸۳۳ م) متولد شد.

۲- ۱۲۵۹ هـ (۱۸۴۳ م) برای تحصیل بفرانسه رفت .

۳- در اواخر ۱۲۶۷ هـ (۱۸۵۰ م) که مقارن با اواخر صدارت میرزا تقی‌خان امیر کبیر -



سال از آن نیز مربوط به دوران کودکی او بوده است. هنگامیکه او وارد کار دولت گردید، هرگاه که در تهران بسر میبرد، سعی داشت تشکیلاتی بوجود آورد، تا هم درآمد مالی برای خویش کسب کند و هم شاه و درباریان را نسبت بخود و ادار بملاحظه و تفکر سازد. و شاید هم حقیقتاً نظر آزادبخواهانه و ترقیبخواهانه داشته است. در مورد اول خود او در نامه‌ای که از لندن بتهران فرستاده چنین نوشته است:

«... والله وبالله هر يك از تكالیف را که اشاره بفرمائید قبول خواهم کرد. بهمه حالت راضی هستم، مگر بی کاری. حتی بی کاری را هم قبول خواهم کرد، اما بشرط این که اسباب گذران من مهیا باشد. اگر بخواهند هم گرسنه باشم و هم بی کار بمانم این نخواهد شد.<sup>۱</sup>» اگر فراموشخانه دایر کنم می‌الفی درآمد خواهم داشت...»

با مراجعت ملکم به لندن، یاران او - که تا با امروز نیز هویت آنان کشف نشده است و «مجمع آدمیت» را بطور خیلی سری اداره می کردند. - گرچه فعالیت

۱- اسناد رسمی دولتی ایران مجموعه ۶۰۵۹.

— بود بعنوان مترجم دولت مشغول کار شد.

۴- در ۱۲۷۳- ه (۱۸۵۶- م) همراه فرخ خان بیار پس رفت و وارد لژ فراماسونی شد.

۵- در ۱۲۷۵- ه (۱۸۵۸- م) بایران بازگشت و خط تلگراف را تأسیس کرد.

۶- در ۱۲۷۶- ه (۱۸۵۹- م) فراموشخانه را تأسیس کرد.

۷- در ۱۲۷۸- ه (۱۸۶۱- م) از ایران تبعید شد و به عراق - عثمانی و مصر

عزیمت کرد.

۸- در ۱۲۸۸- ه (۱۸۷۱- م) بدستور میرزا حسینخان سپهسالار بتهران آمد.

۹- در ۱۲۹۰- ه (۱۸۷۳- م) وزیر مختار ایران در لندن شد.

۱۰- در ۱۲۹۹- ه (۱۸۸۱- م) بتهران آمد و پس از گرفتن لقب ناظم الدوله

بلندن بازگشت.

۱۱- در ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۴- ه (۱۸۸۶- م) بتهران آمد و مجمع آدمیت را تشکیل

داد و دوباره بلندن برگشت.

۱۲- در ۱۳۰۶- ه (۱۸۸۸- م) پس از داستان الفاء امتیاز لائاری معزول شد و تا

آخر عمر به ایران نیامد.

۱۳- در ۱۳۱۶- ه (۱۸۹۸- م) پس از ده سال بیسکاری و فعالیت سیاسی علیه

تاصرالدین شاه سفیر ایران در ایتالیا شد.

۱۴- در ۱۳۲۶- ه (۱۹۰۸- م) پس از ده سال متوالی سفارت و داشتن سمت

امانت‌دار ایران در ایتالیا در سویس درگذشت.

آنان علیه درباریان (نه شخص شاه) و همچنین دستگاه صدراعظم و مخصوصاً شخص امین - السلطان چشمگیر نبود، با اینحال بتدریج سوء ظن ناصرالدینشاه باوزیاد شد تا جائی که وی را بتهران احضار کردند.

ملکم در محرم ۱۳۰۳ - ه (۱۸۸۶ - م) بتهران آمد و در این سفر طرح راه - آهن را بشاه عرضه کرد و با توضیحاتی که حضوراً داد، باردیگر ناصرالدینشاه را تشویق کرد که او را بلندن بازگرداند. از محرم ۱۳۰۳ تا صفر ۱۳۰۴ (۱۸۸۷ - م) که ملکم در تهران بود، سعی کرد «مجمع آدمیت» را گسترش دهد و با وضع بهتری در طبقات مختلف بخصوص قشر حاکمه نفوذ کند. در مدت یازده ماهی که در تهران بسر می برد، ملاقاتهای دیگری با شاه بعمل آورد و او را تشویق بجلب سرمایه خارجیان کرد. شاه که این بار نیز تحت تأثیر افکار ملکم واقعه شده بود وی را مجدداً با سمت سفارت بلندن فرستاد. ناصرالدینشاه که هوای سفر به فرنگستان به سرش زده بوده در شوال ۱۳۰۶ - ه (۱۸۸۸ - م) او را بتهران خواست و باو تکلیف کرد تا زمینه دعوت دولت انگلیس را از شاه ایران فراهم سازد. ملکم قول داد که چنین کند و برای چهارمین بار بلندن بازگشت. درین سفر بود که داستان لاناری پیش آمد و ملکم با گرفتن چهل هزار لیره از کلنل «دوبویک» فرانسوی که مدیر قمارخانه «کت دو ژور» بود و تقسیم آن بین شاه و اطرافیان هم سبب محکومیت و فنای خودش شد و هم در ربیع الثانی ۱۳۰۷ از همه مناصب معزول گشت. با عزل او از همه مشاغل و مقامات و محاکمه ای که در لندن علیه وی تشکیل گردید، مبارزه سری او در سرتاسر اروپا و ایران با ناصرالدینشاه و امین السلطان آغاز گردید. دامنه مبارزات او و دیگر مخالفان شاه که در رأس آنها سید جمال الدین اسدآبادی، دولت انگلستان و سازمانهای فراماسونری قرار داشت مجمع آدمیت نیز کانونی برای اجراء مقاصد و نیات ملکم و سید جمال و سایر مخالفان شاه و دستگاه صدارت عظمی گردید.

بنابراین، تشکیلات جامع آدمیت درین دوره بصورت

سازمان داخلی	حربه ای برای بزاندور آوردن شاه و امین السلطان و انجام مقاصد
مجمع آدمیت	شوم استعماری انگلستان و استعمار طلبان انگلیسی که خواهان



بدست آوردن امتیازات اقتصادی و سیاسی بودند، درآمد طی سالهایی که ملکم در تهران توقف داشت، سازمان داخلی مجمع آدمیت را بنا به سلیقه شخصی خویش بوجود آورد. مرامنامه این سازمان که جمعی آنرا شبیه افکار و اندیشه‌های «اگوست کنت» فیلسوف مشهور می‌دانند<sup>۱</sup> و جمعی نیز معتقدند که خلاصه‌ای از «قانون اساسی گراند اوربان دفرانس» می‌باشد، از مهمترین و جالبترین مرامنامه‌هایی بود که در آن زمان تنظیم گردید.

در این مرامنامه رفتار و کردار اعضاء مجمع و همچنین مشخصات و تشریفات ورود آنها عیناً شبیه تشکیلات فراماسونری گراند اوربان تنظیم شده و تقریباً می‌توان گفت در این مسائل از آنها تقلید گردیده بود.

ملکم مرکز و محفل فراماسونری خود را بنام «مدینه شریفه» نامید و اعضاء مجمع آدمیت را بنام (آدم) خواند و سه دسته عضو برای آن در نظر گرفت که به ترتیب عبارت بودند از:

۱- هادی

۲- امین

۳- آدم

این سه طبقه کاملاً شبیه طبقات اعضاء فراماسونهاست و وظائف افراد این طبقات نیز در حدود وظائف سازمان‌های ماسونی فرانسه بخصوص گراند اوربان تعیین شده بود، بدین شرح:

هادی - هادی کسی بود که کلیه امور داخلی و خارجی مجمع را اداره می‌کرد و سیاست کلی آن زیر نظر او اداره میشد. بطوری که مشهود است هادی مجمع خود میرزا ملکم خان بود که کلیه امور مجمع و سیاست کلی آن و ارتباطات جوامع با اصطلاح فراماسونها با یکدیگر توسط شخص وی اداره میشد.

امین جامع - امین جامع سازمان (لژ) آدمیت نیز خود میرزا ملکم خان بود و رئیس مخصوص و مباشر مطلق هر (جامع) بشمار می رفت .

هرگاه در یکی از شهرهای ایران ، یکی از اعضاء ( آدم ها ) موفق میشد ، دوازده نفر از اشخاصی را که واجد شرایط بودند وارد مجمع بنماید . بلافاصله جریان را بمرکز مجمع ( مدینه شریفه ) اطلاع می داد و با اجازه مدیر ( مدینه شریفه ) « جامع » شهر و محل خود را تأسیس می کرد .

تعداد اعضاء هر جامع بین ۱۲ تا ۲۴۰ نفر بوده و در صورتی که این تعداد بیشتر می شد ، جامع دیگری تحت نظر يك ( امین ) دیگر ولی با اجازه و صوابدید ( هادی مجمع ) تشکیل میشد .

جلسات جامع ماهی یکبار با شرکت ۱۲ نفر از افراد اصلی تشکیل میشد در باره ورود اعضاء جدید ، تشکیل جلسات بعدی و کارها و دستوراتی که از ( مرکز ) و ( هادی اول ) می رسید ، رسیدگی بعمل می آمد . امین جامع وظیفه داشت که هفته ای یکبار ، اعضاء جامع را در محل مناسبی جمع کند با آنها درباره امور مجمع صحبت و مذاکره نماید .

هر يك از امین ها ، اگر عضو غیر مستحق و ناشایسته ای وارد تشکیلات می کردند بعنوان « خائن » شناخته میشدند ، و هادی مدینه شریفه حق اخراج آنان را داشت . آدم - بهر يك از اعضاء مجمع آدمیت « آدم » می گفتند ، هر يك از « آدم ها » وقتی بوسیله « امین » وارد یکی از جوامع آدمیت میشدند می بایستی سه شرط زیر را انجام دهند .

۱- ارتباط ۲- اقرار ۳- تعهد

آدمها از طریق ایجاد ارتباط با « امین ها » و بوسیله « امین ها » وارد جوامع میشدند و پس از اقرار به اینکه وارد جامع شده اند تعهد می کردند که دستورات و نظام و مرام مجمع آدمیت را عیناً اجرا کنند .



نخستین تعهدی که از عضو جدید گرفته میشد این بود که بهیچوجه حق ندارد مطالب و گفتگوهای را که با وی میشود و یا در مجامع میشود در خارج بازگو کند و بهیچوجه نباید اسم «امین» و «واسطه» خود را بروز دهد مگر با اجازه «امین» خود. هر يك از امین ها موظف بودند، پس از پذیرفتن «عضو» جدید او را قسم بدهند و از او تعهد نامه بگیرند و تعهدنامه بدین شرح بود «من که آدم هستم در حضور خداوند عالم، و ارواح انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین و اولیاء دین در این مکان مقدس با کمال صدق و راستی تعهد می‌کنم که همیشه آدم باشم و تکالیف آدمیت را موافق که شفاهاً و تحریراً از مجمع مقدس بمن القاء شده و میشود و خواهد شد مالا و جانا اجرا بدارم و اگر از این تعهد خود نکول نمایم ملعون ازل و ابد و مردود خداوند لاشریک له باشم.» پس از نوشتن و خواندن تعهدنامه بلافاصله «امین» او این شرح را در تأیید اظهارات «آدم» می‌خواند «من که امین آدمیت هستم به آدمیت تو تصدیق دارم و بحکم اجازه که از مدینه شریفه بمن رسیده است تو را داخل اتفاق آدمیت می‌سازم.» پس از خاتمه این تشریفات «امین» علائم مشخصه و رمز مخصوص و لفظ «لیس» را که مرکب از حروف «ل - ی - س» عدد «۱۰۰» بود باو میگفت اعضای فرقه آدمیت با این سه حرف یکدیگر را میشناختند و بمحض ملاقات پس از ادای کلمات: «یا الله، الله اکبر و حده» یکی از آنها با دست راست انگشت سبابه چپ خود را - میکرفت و طرف مقابل او اگر عضو یکی از جوامع بود می‌بایست پس از ادای جملات - ( سبحان الله لا اله الا الله محمد رسول الله ) با دست چپ خود انگشت سبابه دست راست خویش را بگیرد .

در نوشتجات سری فراموشخانه علامت مخصوص کلمه «سلام» با عدد «۱۳۱» بود و با این دو حرف مکاتبات اعضاء مجمع آدمیت همدیگر را میشناختند . در جزوه «اصول آدمیت» که در حقیقت مرام نامه و نظام نامه مجمع آدمیت است راجع به وظائف آدم ها نوشته شده است که «هر آدمی را يك روز از عمر خود را بگذراند بدون آنکه نیکی بکند، مانند آنست که حیات خود را از خداوند دزدیده

و مزد گرفته و کار نکرده است» در جای دیگر نوشته شده: «رفع ظلم در هر جا و بهر کس بر آدم واجبست» میرزا ملکم خان دربارهٔ ترویج جامعه آدمیت چنین می نویسد:

«يك امين كه در بمبئي بوده مي نويسد: بهر شهر ايران كه وارد شدم امناء و اخوان آدميت بمحض ديدن من بردور من جمع شدند و آنچه توانستند محبت و مهر باني كردند<sup>۱</sup> و سپس در تأييد نوشته امين بمبئي اضافه ميكنند: «اعضای آدمیت همدیگر را از دور می شناسند و غالباً روزهای جمعه در مساجد جمع میشوند. از برای ترویج آدمیت هیچ تدبیری نیست که برعهدهٔ خود واجب نشمارند. هر آدم باید حکماً يك امين داشته باشد و ماهی افلا يك پول بتوسط امين خود به خزانه آدميت برساند. هر کس آدم بشود باید افلا ۱۲ نفر از آشنایان خود را داخل دایرهٔ آدمیت بسازد. بعضی از امنای معتبر دیدم که در قلیل مدت دو سه هزار نفر را داخل عالم آدمیت کرده و آنها را مرید خود ساخته بودند. بیشتر از امناء از گروه ملاها هستند. بعضی از امرای عسکریه واقعاً عاشق این دستگاه و امین بسیار معتبر شده اند. حتماً در محارم سلطنت هم آدم های قابل پیدا شده که پیش از سایرین محرك پیشرفت کار هستند. مرکز آدمیت در کربلا، مشهد و اصفهان است. هنوز اغلب بزرگان دولت از این واقعه اصلاً خبر ندارند... اصول آدمیت مطابق اسلام و بقسمی مناسب دردهای حالیه ایران است که هر مسلمان باشعور بمحض اینکه از حقایق آدمیت بوئی بشنود بی اختیار خود را باین دایره می اندازد. به اعتقاد بعضی این عالم آدمیت را انبیاء و اولیاء اسلام ترتیب داده اند...<sup>۲</sup> و در جای دیگر هنگامیکه ملکم بيك تاجر تبریزی مقیم ارضروم جواب می دهد در پاسخ او که می پرسد «من فدای قانون هستم بفرمائید چکنم» میگوید: جواب ما اینست «کتاب آدمیت را بدست بیاور بخوان، آدم شو و باندازه شعور خود در ترویج آدمیت بکوش» در جای دیگر در جواب شخصی از عراق که می نویسد: «... من خود را آدم می دانم از آدمیت من چه کارسازی خواهد شد». جواب میدهد «اگر واقعاً آدم هستی همینقدر که چشم و گوش خود را فی الجمله باز بکنی خواهی دید»

۱- روزنامه قانون شماره ۵.

۲- روزنامه قانون شماره ۴.



که در ایران تنها نیستید...»<sup>۱</sup>

میرزا ملکم خان برای اینکه اعضاء مجمع آدمیت را با مرامنامه و نظامنامه نظم و ترتیب و علاقه بیشتری بسازمان مزبور بستگی دهد، مجمع آدمیت مرامنامه و نظامنامه ای در ۱۶ فصل بنام «اصول آدمیت» نوشته و منتشر کرده است. متأسفانه در نسخه چاپی این مرامنامه هم مثل روزنامه قانون هیچگونه تاریخی ذکر نشده و فقط در پایان فصل شانزدهم آن کلمات «اواخر قرن سیزدهم هجری قمری» مشاهده میشود.

متن مرامنامه اصول آدمیت که بعداً نقل میشود از صفحه ۴ تا ۳۵ چهاررساله میرزا ملکم خان آمده است. این رسالات را عبدالله تهرانی مشهور به کلاه در روز ۱۰ صفر ۱۳۲۶ هـ (۱۹۰۸ م) در ۹۸ صفحه کوچک در تهران منتشر کرده است. ناشر در پایان چهار رساله می نویسد «خادم وطن عبدالله تهرانی مشهور به «کلاه» محض اشاعه آثار خامه جناب اشرف پرنس ملکم خان نظام الدوله و خدمت فرزندان ایران این رسائل را بطبع رسانید. ۱۰ صفر ۱۳۲۶» در مقدمه چهار رساله «اصول آدمیت» مفتاح، حجت و توفیق امانت» نوشته است:

صورت اعلامی است که در این اوقات جناب اشرف پرنس ملکم خان نظام الدوله محض استحضار خاطر فرزندان ایران از رم نگاشته و امر فرموده اند در اول نسخ و کتب تألیف و نگارش معظم له درج شود.

### اعلام

بمضور جنابان ترقی پرور ایران عرض میشود. بعضی از اصحاب ذوق پاره از افکار بزمرد مرا در مطبوعات جدید احیاء می فرمایند، در ضمن منتهای تشکر دو کلمه توضیح لازم شده است.

در این پنجاه، شصت سال متجاوز از دوست رساله بعشق ترقی ایران نوشته ام اغلب محرمانه بمضور شاهنشاه شهید و باقی همه را مستقیماً به اولیای دولت تقدیم کرده ام، چون بمضور مؤلف یک کتابچه نوظهور مشکل است بی غلط طبع بشود باکمال

تأسف می بینم آنچه از تحریرات بنده منتشر شده مملو سهو و خطاست ، عنوانها همه منقلب ، مطالب همه مقدم مؤخر ، آنچه دراول جوانی محض تفنن نوشته ام بانحریرات دولتی مخلوط ، بعضی صفحات ناقص ، بعضی دیگر بسهو قلم مغایر .

مقصود اصلی از آنجمله فصل هسمی به « رساله غیبی » اگرچه بعضی از جاهای آن شبیه افکار بنده است ولیکن آن فصل ازمن نیست . لہذا امروز دراین عالم غربت در بستر بیماری از مکرمت دوستان حقایق شناس استدعا می نمایم کہ هیچیک از تحریرات بنده را منتشر نفرمایند مگر در صورتی کہ خط و امضای من بر آن ثابت باشد ، و آن وقت ہم بہ تحقیق مشخص فرمایند کہ درچه تاریخ و درچه موقع نوشته شده ، عموم تحریرات بنده در پیش وزراء و بزرگان موجود و محفوظ است . اگر اولاد حقایق شناس ایران طالب انتشار افکار این بنده بیمقدار باشند مخصوصاً عرض خواهم کرد کہ نسخ صحیح را از کجا جویا بشوند . از نگارشات سابق آنچه معلوم و ثابت است فقط چهل پنجاه نمره جریده قانون است ، و البته در نظر هفت کہ قیمت هر نمره در اول یک لیره بود بعد خیلی گران تر شد و رسید بیک زره شعور و حالا دوش شرط دیگر بر آن قیمت کزاف می افزایم .

اولاً از اولاد ارشد ایران کہ طالب طبع این رسائل بیمقدار شده اند این تمنا را دارم کہ بیک توجه کریمانه مواظب باشند کہ در الفاظ و مضامین رسائل هیچ سهو و غلطی باقی نماند .

واستدعای آخر این است کہ در ابتدای تحریرات بنده طبع همین اعلام حاضر را بذل عفو خطایای این بنده حق پرست بفرمایند . جان نثار ایران زنده ناظم الدوله ملکم ، این مقدمه و نامه میرزا ملکم از آنجهت نقل شد تا خوانندگان بدانند کہ آنچه دربارہ « مجمع آدمیت » نوشته میشود از آثار و رسائل چاپی واصل میرزا ملکم خان است کہ اغلب در دوران حیات خود او و با اجازه و نظر شخص وی چاپ شد است . بنابراین خواننده با اطمینان بیشتری می تواند اصول آدمیت ملکم خان را کہ شاید تقلیدی از « قانون اساسی فراماسونری فرانسه » بوده است قرائت نماید .



# اصول آدمیت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۱- ستایش باد بر انسان که جوای علم و طالب آدمیت آمده است .

۲- معنی هستی نیست مگر در علم .

۳- معنی انسان نیست مگر در آدمیت .

۴- برخیزای انسان غافل قدرت تونه این است که در ظلمت جهل خود را مشاهده می نمائی ! برخیز داخل آدمیت شو ، و در عالم انوار علم به بین درازل چه وجود عالی بوده ، و حال در قمر چه نوع پستی و ذلت افتاده ای !

۵- انسان در اول پادشاه روی زمین بوده بجهت اینکه آدمیت را از دست

نداده بود .

۶- انسان حال اسیر ذلت شده بجهت اینکه آدمیت را فراموش کرده است .

۷- ای انسان بیچاره بیچارگی تو از غفلت تست .

۸- اگر طالب قدرت هستی آدم بشو .

۹- زندگی تو در آدمیت تست ، مطلوب آدمیت تست .

۱۰- برخیزای ذلیل غفلت ! برخیز مگر این رساله را بخوان ، اصول آدمیت را

بدان که نجات تو میسر نخواهد بود مگر بانوار علم ، و بانوار علم تقرب نخواهی یافت

مگر با اصول آدمیت .

این رساله شریفه مشتمل است بر  
دو جز و بیست و پنج فصل

۱- حمد بر خداوند عالم .

۲- وحده لا اله الا هو .

فصل اول - در بیان معنی آدمیت

۱- انسان اشرف مخلوقات روی زمین است .

۲- شرافت انسان بر سایر حیوانات مبتنی بر این نکته است که سایر حیوانات قابل ترقی و منزل نیستند و انسان قابل ترقی و منزل است .

۳- از برای ترقی و منزل انسان سه عالمست .

عالم حیوانی ، عالم جمادی ، عالم آدمیت .

۴- هر وقت انسان درجه انسانیت خود را در یک حالت معین نگاه ندارد داخل عالم حیوانی محسوب میشود .

۵- هر وقت انسان درجه انسانیت خود را از آن مقامیکه دارد تنزل بدهد داخل جمادات میشود .

۶- هر وقت انسان درجه انسانیت خود را بدرجات بالا ترقی بدهد آنوقت داخل آدمیت میشود .

۷- پس آدمیت عبارتست از علو انسان به عوالمی که مخصوص بعوالم انسانیت .

۸- انسان در دنیا مأمور است که وجود خود را از عالم حیوانی بعالم آدمیت برساند .

۹- خداوند قادر تکالیف آدمیت را در قلب انسان ودیعت گذاشته است .

۱۰- جهل دنیا تکالیف آدمیت را از خاطر انسان محو کرده است ، انوار علم تکالیف

آدمیت را مجدداً در نظر انسان محسوس و روشن میسازد .

«فصل دوم - در تکالیف آدمیت»

۱- اجتناب از بدی

۲- اقدام به نیکی



۳- در رفع ظلم

۴- انفاق

۵- طلب علم

۶- ترویج آدمیت

۷- حفظ نظام

### «فصل سوم - در بیان تکلیف اول»

#### (اجتناب از بدی)

- ۱- آنچه نمیخواهی بتو بکنند آن بدی است .
- ۲- آدم باید نه بقول و نه بنقل و نه بهیچ قسم از اقسام بدیگری بد بکند .
- ۳- عقل انسان این تکالیف را اول تکلیف آدمیت قرار داده است .
- ۴- کل انبیاء بجهت استقرار و تصدیق این تکلیف مأمور بوده اند .
- ۵- هر کس بدیگری بدی بکند او آدم نیست .

### «فصل چهارم - در بیان تکلیف دوم»

#### اقدام به نیکی

- ۱- هر گاه کسی بدیگری بدی نکند فقط با اجرای این يك تکلیف آدم نخواهد بود زیرا که جمادات بالطبع بهیچکس بدی نمیکنند پس بجهت آدمیت کافی نیست که شخص بدیگری بدی نکند .
- ۲- بدی نکردن آدمی پایه آدمیت و اولین تکلیف به نیکی است .
- ۳- تکلیف ثانی آدم اینست که در هر مقام بقدر قوه در اجرای نیکی بکوشد .
- ۴- آنچه میخواهی که دیگران در حق تو معمول بدارند آن نیکی است .
- ۵- آدم مأمور است که در دنیا بدیگران نیکی بکند .
- ۶- کسیکه بگرو از عمر خود را بگذراند بی آنکه نیکی بکند آن کس رزق و روزی خود را از خداوند دزدیده است زیرا که مزد گرفته و کار نکرده است .

۷- کسیکه نیکی نکند درخت می ثمر است و حال آنکه خدا انسان را از درخت با ثمر آفریده است .

۸- خدا جمیع ثمرات نیکی را در خلقت انسانی و دیعت گذاشته است و انسان را مأمور کرده است که آن ثمرات را بروز بدهد و هر گاه انسان ثمرات نیکی را بروز ندهد خیانت بمأموریت خود و مخالفت باراده الهی کرده است .

۹- هر کس مخالفت باراده الهی بکند از شرف انسانیت محروم و مردود است .

۱۰- شکر انسان نسبت بخدا ممکن نیست مگر با اجرای نیکی .

### «فصل پنجم - در بیان تکلیف»

#### سوم رفع ظلم

۱- آنچه خلاف حق است آن ظلم است .

۲- آدم باید دشمن ظلم باشد ، و در هر جا که ظلم به بیند باید با تمام قدرت خود بمقام رفع آن ظلم بر آید .

۳- ظلم مخرب دنیاست .

۴- ظلم در هر جا و نسبت به هر کس که وارد بیاید رفع آن ظلم بر آدم واجبست .

۵- آن ظلمی که بشخص تو میکنند و آن ظلمی که بدیگری وارد میآوردند هر دو یک معنی دارد و رفع هر دو بر تو واجب است .

۶- ظلم نکردن برای آدم هنر نیست ، هنر آدم در این است که نگذارد دیگری هم بدیگری ظلم کند .

۷- رفع ظلم ممکن نیست مگر بمردانگی .

۸- مردانگی یعنی شراکت با هر مظلوم و جهاد با هر ظالم .

۹- در میان هر طایفه که مردانگی نباشد ممکن نیست که در آن طایفه منتهای ظلم نباشد .

۱۰- من ظلم نمیکنم حرف آدم نیست ، حرف آدم باید این باشد که من نمیگذارم ظلم بکنند .



- ۱۱- سکوت در ظلم منتهای نامردی است.
- ۱۲- از برای آدمی کافی نیست که دوست نیکی باشد، آدم باید حکماً دشمن بدی و بدی ظلم باشد.
- ۱۳- آدم باید اقلأً زمانی بفهماند که منکر ظلم است.
- ۱۴- کسی که بظلم عداوت نداشته باشد چهل مرتبه از حیوان پست تر است.
- ۱۵- هر کس يك ظلم را رفع بکند، مثل اینست که یکدنیائی را نظم داده باشد.
- ۱۶- خوشا بحال کسیکه ظلم نمیکند، و هزار بار خوشا بحال کسیکه اسباب رفع ظلم میشود.

- ۱۷- مردانگی بنیان نظم دنیاست.
- ۱۸- بدون مردانگی زندگانی آدمیت محال است.
- ۱۹- ظلمی که بتو وارد میآید مختار هستی که آن ظلم را عفو کنی.
- ۲۰- ظلمی که بدیگری وارد بیاورند ابدأ نمیتوانی آنرا عفو بنمائی، و تا شرف آدمیت در وجود تو باقیست باید در رفع آن ظلم و در تلافی مظلوم با تمام قدرت خود اجتهاد نمائی.

- ۲۱- باید آدم آنقدر شعور داشته باشد که بفهمد هر ظلمیکه در يك ملك بیک نفر وارد بیاید ممکن نیست که آن ظلم بکل آن ملك راجع نشود، و آنچه راجع بکل آن يك ملك است ممکن هست که بالعمال راجع بهر يك از اهالی آن ملك بشود.
- ۲۲- چاره ظلم وقتی آسانست که راجع بدیگری است همینکه ظلم بتو رسد چه میتوانی بکنی.

- ۲۳- لعنت بر ظلم نیست مالمونی بالانرا از ظالم است.
- ۲۴- ورد دهان آدم باید این باشد که «لعنت بر ظلم و آفرین بمردانگی»

### «فصل ششم - در بیان تکلیف»

#### چهار در اتفاق

- ۱- اتفاق اسباب خرابی بنیان ظلم و مایه آبادی دنیاست.

۲- آدم مأموریت خود را در دنیا بعمل نمیتواند بیاورد مگر با اتفاق .

۳- آدم بحکم عقل و بحکم طبیعت خود باید با آدم متفق باشد .

۴- درجه آسایش طوایف بسته بدرجه مردانگی ایشان است ولیکن معنی و قدرت مردانگی وقتی کاملاً بروز میکند که مردانگی آحاد يك طایفه در عالم اتفاق جمع بشود .

۵ - اتفاق بنیان نظم عالم است .

۶- کسیکه با جمعیت آدم متفق نباشد آدم نیست .

۷- اتفاق قلعه عدل و مامن زندگیست ، هر کس خود را از اتفاق آدمیت خارج بسازد بدیوانه میماند که قلعه شهر خود را خراب و لشکر ظلم را بخانه خود دعوت نماید .

۸- بدترین دشمن خدا کسی است که خلل با اتفاق آدمیت برساند زیرا که اتفاق کارخانه آبادی دنیاست .

### «فصل هفتم - در بیان تکلیف»

#### «پنجم در طلب علم»

۱- خدا با انسان دو قسم چشم کرامت فرموده است ، یکی چشم ظاهر بین ، و یکی بصیرت معنوی چنانچه در عالم ظاهر يك آفتاب ظاهری است ، در عالم معنی يك آفتاب معنوی و این آفتاب معنوی مجمع آن حقایقی است که خداوند کریم از نور حقیقت خود قسمت بصیرت بنی آدم ساخته است .

۲- در دنیا آنچه فضل و معرفت و کمال بروز کرده کاملاً از پر تو آفتاب علم است .

۳- انسان تا انوار بافتاب علم نرسیده است ممکن نیست که مقصد هستی خود را بتواند درک نماید .

۴ - رسیدن بعلم موقوف باجتهاد انسان است .

۵ - هر کس طالب علم نیست بکوری مینماید که طالب بینائی نباشد .

۶ - حکماً آدم باید طالب علم باشد .

۷- آفتاب علم در مدینه شریفه است .



- ۸- مدینه شریفه مجمع انوار حق است .
- ۹- منتهای ترقی آدمیت رسیدن بمدینه شریفه است .
- ۱۰- مدینه شریفه عالم را احاطه دارد .
- ۱۱- هیچکس آفتاب مدینه علم را نخواهد دید مگر آدم .

### فصل هشتم در بیان تکلیف

#### ششم در ترویج

- ۱- تکلیف انسان اینست که خود را آدم بکند ، تکلیف آدم اینست که دیگران را آدم بکند .
- ۲- معنی و قدرت آدمیت باید عدد آدمها را در دنیا زیاد بکند .
- ۳- آدم باید بهر وسیله که بتواند آدمیت را ترویج بدهد .
- ۴- آدم کامل آنست که مال و جان خود را وقف ترویج آدمیت بکند .
- ۵- نجات دنیا موقوف بترویج آدمیت است .

### فصل نهم در بیان تکلیف هفتم

#### در حفظ نظام

- ۱- آدم بالانفراد ضعیف است ، قدرت آدمیت در موافقت افراد آدمیت است .
- ۲- موافقت افراد ممکن نیست مگر باستقرار يك نظام .
- ۳- نظام آدمیت عبارتست از کل آن قواء که بجهت وصول موافقت آدمیت وضع شده است .
- ۴- در هر عهدی از برای حفظ موافقت آدمیت يك نظامی بوده است .
- ۵- اختیار آدمیت در مدینه شریفه است .
- ۶- بدون نظام آدمیت افراد آدمیت همیشه از همدیگر جدا و همیشه طعمه بهائم انسانی خواهد بود .
- ۷- نجات آدمیت موقوف بحفظ نظام آدمیت است .
- ۸- حفظ و متابعت و استحکام مبانی بر هر آدم واجبست .

## جزو دوم در قواعد نظام

### مشمول بر ۱۶ فصل

#### فصل اول در معنی قواعد نظام

- ۱- قواعد نظام یعنی معانی قدرت آدمیت .
- ۲- بدون قواعد نظام نیست ، و بدون نظام نه اتفاق است و نه آدمیت .
- ۳- خیال مکن که متابعت قواعد نظام خارج از لوازم آدمیت است .
- ۴- در هر نقطه قواعد نظام حکمتی هست .
- ۵- هر قدر در عوامل آدمیت بالاتر بروی تعاون و لزوم قواعد نظام در نظر تو بیشتر جلوه خواهد کرد .
- ۶- اتفاق آدمیت عمارت است که بر روی این قواعد بنا شده است ، هر ایرادی که بر يك نقطه این قواعد بگیرد مثل این خواهد بود که يك سمت این عمارت را خراب بکنی بی آنکه بتوانی در عوض آن خرابی يك نقطه را تعمیر نمائی .
- ۷- در ایرادات خود تعجیل مکن ، و بدان که آنچه حالا میدانی يك وقتی بیش از این خواهی دانست ، و آنچه حالا می بینی يك وقتی ما فوق آنرا خواهی دید .
- ۸- قواعد نظام را در مدینه شریفه معین فرموده اند .
- ۹- آنچه هست در مدینه شریفه است .
- ۱۰- تا نبینی نخواهی فهمید ، تا نرسی نخواهی دید و نخواهی رسید مگر به قواعد نظام .

#### فصل دوم در شرایط آدمیت

#### آدمیت در عالم نظام سه شرط دارد

- ۱- ارتباط
- ۲- اقرار
- ۳- تعهد



### فصل سوم در بیان ارتباط

- ۱- آدم باید باقتضای تکلیف اتفاق باعالم آدمیت يك ربطی مخصوص داشته باشد .
- ۲- حفظ و روابط اجزاء آدمیت باعالم آدمیت محول باشخاصی است که از جانب اولیاء علم مخصوصاً از برای خدمت معین مأمور شده اند .
- ۳- لقب این مأمورین « امین » است .
- ۴- ارتباط در عالم نظام یعنی داشتن يك امین مخصوص .
- ۵- هر آدم باید حکماً يك امین مخصوص داشته باشد .
- ۶- امین واسطه است میان آدم و عوالم فوق آدمیت .
- ۷- امین یکی از نقاط ارتباط اتفاق آدمیت است .
- ۸- کسیکه امین نداشته باشد از اتفاق آدمیت خارج است .
- ۹- امین در هر لباس باشد باید او را محترم داشت .
- ۱۰- بدون امین ارتباط نیست و بدون ارتباط اتفاق ، و بدون اتفاق آدمیت معدوم است .

۱۱- آدم باید اسم امین خود را هرگز بروز ندهد مگر باذن امین .

۱۲- آدم باید آنچه را از امین خود بشنود بهیچکس بروز ندهد مگر باذن امین .

### فصل چهارم در بیان اقرار

- ۱- اقرار یعنی اعتراف به آدمیت .
- ۲- مضمون اقرار از این قرار است .
- ۳- من اقرار می‌کنم که آدم هستم .
- ۴- هر کس بخواهد داخل آدمیت بشود باید این مضمون را درپیش امین خود بزبان جاری نماید .
- ۵- آدم باید در هیچ موقع از اقرار به آدمیت خود مضایقه نداشته باشد .

## فصل پنجم در بیان تعهد

۱- آدم باید اجرای تکالیف آدمیت را موافق اصول آدمیت بموجب تعهد معین برعهده خود واجب بسازد .

۲- مضمون تعهد از قرار ذیل است :

« من که آدم هستم درحضور خداوند عالم ، و ارواح انبیاء مرسلین ، وملائکه مقربین و اولیاء دین در این مکان مقدس باکمال صدق وراستی تعهد می کنم که همیشه آدم باشم ، و تکالیف آدمیت را موافق اصول آدمیت که شفاهاً و تحریراً از مجمع مقدس بمن القاء شده و میشود و خواهد شد مالاً و جناناً اجراء بدارم » و اگر از این تعهد خود نکول نمایم ملعون ازل و ابد و مردود خداوند لاشریک له باشم . »

۳- هر کس بخواهد داخل آدمیت بشود مضمون تعهد فوق را در پیش امین خود بزبان خود جاری بسازد .

## فصل ششم در طریق ترویج

۱- در ترویج آدمیت سه طریقه است :

۱- طریقه تربیت

۲- طریقه تقویت

۳- طریقه مساعدت

۲- تربیت یعنی ترویج آدمیت بزبان

۳- تقویت یعنی ترویج آدمیت بمال

۴- مساعدت یعنی ترویج آدمیت بجان

۵- آدم کامل باید آدمیت خود را در هر يك از این سه طریقه بعمل بیاورد .

هر گاه آدم نتواند در این هر سه طریق قدم بزند در یکی از آنها اقلان ثابت قدم باشد.

۶- باید لامحاله یا مساعد باشد یا مری یا مقوی ، یا دارای هر سه مقام .

۷- کسی که نتواند در هیچیک از این سه مقام به آدمیت خدمت بکند او قابل

آدمیت نیست و او را ابدأ نباید داخل آدمیت ساخت .



### فصل هفتم در طریقه تربیت

- ۱- آدم باید در هر موقع زبان و فهم و عقل و تدبیر خود را صرف خدمت آدمیت نماید
- ۲- تربیت در معنی محدود خود یعنی انسان را مستعد آدمیت ساختن و او را موافق قواعد تربیت نظام داخل آدمیت نمودن .
- ۳- آدم باید در هر جا هر کسی را که بتواند تربیت نماید.
- ۴- زنهار بی اطفال آدمیت نیستند تربیت آنها بر همه کس از همه چیز واجبتر است.
- ۵- بهترین نیکی آنست که آدم دیگر بر آدم بکند .

### فصل هشتم در طریقه تقویت

- ۱- آدم باید بقدری که بتواند از مال خود صرف تقویت آدمیت بسازد .
- ۲- منتهای تقویت آنست که آدم از بذل مال در راه آدمیت هیچ مضایقه ننماید.
- ۳- وجوه تقویت کلاً باید بتوسط امین به اولیای مدینه شریفه برسد .
- ۴- وجوه تربیت کلاً صرف تقویت آدمیت میشود .
- ۵- مدینه شریفه مستغنی از هزار دینار است، مقصود از تعیین این وجه تشخیص درجه آدمیت است .
- ۶- کسی که از ادای رسم تقویت مضایقه داشته باشد باید او را به اتفاق آدمیت راه نداد زیرا وجود او آنقدر بيمصرف است که این رسم جزئی را نمی تواند کسب و ادا نماید ، و آنقدر بی عقل است که معنی تقویت را نمی تواند بفهمد .

### فصل نهم در طریقه مساعدت

- ۱- مساعدت حقیقی عبارت از آن است که آدم بجهت حفظ وجود آدمیت نهایت مردانگی و غیرت را بکار برد .
- ۲- اهل مساعدت محافظ آدمیت هستند .
- ۳- دفع دشمنان آدمیت مخصوصاً محول بمردانگی اهل مساعدت است .

## فصل دهم در بیان جامع

- ۱- جامع عبارت است از اجتماع آدمها در تحت امانت يك امين واحد .
- ۲- اجزاء جامع در هر جا که جمع باشند جامع آنجاست .
- ۳- از ترتیب جامع باید استحکام اتفاق و ترتیب اجزاء و تهیه وصول سعادت مقصود باشد .
- ۴- در جامع باید از هیچ مطلبی گفتگو نکرد مگر از علم و آدمیت .
- ۵- کسی که آدم نیست نباید داخل جامعه بشود .
- ۶- هر جامع باید يك امين مخصوص داشته باشد .
- ۷- آدم باید داخل اجزاء يك جامع باشد .
- ۸- کسیکه داخل اجزاء يك جامع نیست از اتفاق آدمیت خارج است .
- ۹- آدم مختار است بهر جامعی که میخواهد برود اما باید از اجزاء جامع امين خود باشد .
- ۱۰- اجزاء يك جامع باید اقلأ ماهی یکدفعه در جامع خود جمع شوند .
- ۱۱- مطالب واقوالیکه در جامع بیاید باید در خارج بکلی مخفی باشد .
- ۱۲- عدد اجزاء يك جامع باید نه از ۱۲ کمتر و نه از ۲۴۰ نفر بیشتر باشد .
- ۱۳- عدد آدمها هر قدر در جامع باشند معنی آدمیت در آن جامع بیشتر بروز خواهد کرد .
- ۱۴- آدم هر قدر در جامع بیشتر برود سعادت مقصود نزدیکتر میشود .
- ۱۵- جامع مدرسه آدمیت است .
- ۱۶- جامع مجمع ارتباط و بیان قدرت آدمیت است .
- ۱۷- جوامع باید کلاً با یکدیگر متحد و در کل حرکات خود کاملاً مربوط و مقید عوالم فوق باشد .
- ۱۸- کسیکه معنی وفایده و مقصود جامع را نفهمد از معنی آدمیت هیچ نفهمیده است .
- ۱۹- امين هر جامع خادم مخصوص و مباشر مطلق آن جامع است .



### «فصل یازدهم - ورود انسان بعالم انسانیت»

۱- هر کس بخواهد داخل آدمیت بشود اولاً باید یکی از امضاء آدمیت را امین خود قرار بدهد .

ثانیاً باید در پیش آن امین بآدمیت خود اقرار بکند بمضمون فقره دوم در فصل پنجم .

ثالثاً باید در پیش آن امین تعهد آدمیت را بزبان خود جاری نماید .

۲- هر کس این سه شرط را در پیش امین بعمل بیاورد امین باید آدمیت او را تصدیق و او را داخل اجزاء خود قبول نماید .

۳- تصدیق امین بآدمیت شخص باید باین مضمون باشد « منکه امین آدمیت هستم بآدمیت تو تصدیق دارم و بحکم اجازه که از مدینه شریفه بمن رسیده است تو را داخل اتفاق آدمیت میسازم »

۴- بدبخت کسیکه بعد از داخل شدن بآدمیت بواسطه بی استحقاقی خود از آدمیت خارج بشود .

۵- آدمیت مبنای کل سعادت دنیا و آخرت است .

۶- وای بر کسی که آدم نباشد .

### « فصل دوازدهم - در بیان اجازه سعادت »

۱- سعادت آدمیت رسیدن بمدینه شریفه است .

۲- راه این مقصد عالی مخفی است .

۳- یافتن این راه ممکن نیست مگر بآدمیت .

۴- امین در هر عالم نظام مصدق آدمیت است .

۵- تا آدم از امین خود يك تذکره مخصوص نداشته باشد راه مقصد ابداً از برای او باز نخواهد شد .

۶- اجازه سعادت ، آن سعادت تذکره مخصوص است که امین بآدم میدهد که راه

مدینه شریفه را از برای او باز نماید.

۷ - امین اجازه سعادت را نمیتواند بکسی بدهد مگر بآدمیکه مستحق این سعادت باشد .

۸ - آدم تا تکلیف آدمیت را درست بعمل نیاورد و یا مدتی در طریقه آدمیت قدم نزند مستحق اجازه سعادت نخواهد بود .

۹ - اجازه سعادت باید سند کمال آدمیت باشد .

۱۰ - هرگاه امین بکسیکه مستحق نباشد اجازه سعادت بدهد آن امین خائن و از درج آدمیت خارج است .

### « فصل سیزدهم - در شناختن آدم »

۱ - هرگاه کسی گفت که من آدم هستم باید او را آدم دانست .

۲ - هرکس که مضمون تعهد آدمیت را بزربان جاری کرد او را باید آدم دانست .

۳ - هرکسی که یکی از امانای آدمیت را با مسامت خود قبول کرد او را باید آدم دانست .

۴ - هرکس که يك امین بآدمیت او تصدیق کرد او را باید آدم دانست .

۵ - هرکس اصول آدمیت را از اول تا با آخر خوانده باشد او را آدم دانست .

۶ - هرکس گفت لا اله الا الله او را باید آدم دانست .

۷ - هرکس گفت یا الله او را باید آدم دانست .

۸ - شرایط فوق علامت ظاهری آدمیت است .

۹ - هرکس که یکی از علامات را ظاهر کرد باید او را آدم دانست ، و مادامیکه

آدمیت خود را انکار نکرده آدم است .

۱۰ - علامت مکتوبات که از آدم بهر جا نوشته بشود لفظ ( لیس ) که مرکب از

( ل - ی - س ) نوشته میشود و یا عدد آنها که ( ۱۰۰ ) است علامت شناختن آدمها یکدیگر

را ، هرکس بخواهد خود را بآدمها بشناسد در اول ملاقات باید بترتیب ذیل عمل کند:

یا الله ، الله اکبر وحده ، بعد از کلمات فوق با دست راست انگشت سبابه یعنی انگشت



شهادت دست چپ خود انگشتان سبابه دست راست خود را بگیرد در نوشتجات علامت (سلام) است یا عدد آن (۱۳۱)

### « فصل چهاردهم - در انکار آدمیت »

- ۱- هر کس گفت من آدم نیستم او آدم نیست.
- ۲- هر کس از انفاق آدمیت خارج بشود او آدم نیست .
- ۳- هر کس بطور آشکار برخلاف تکالیف آدمیت رفتار کند او آدم نیست .
- ۴ - هر کس منکر آدمیت خود باشد حیوانیست کور و دیوانه باید در هر حال بر او رحم کرد .
- ۵ - هر کس بقسمی از اقسام منکریا مخالف آدمیت باشد او آدم نیست .
- ۶ - هر کس با آدمیت اظهار عداوت کرد او مخرب دنیا و دشمن خداست .

### « فصل پانزدهم - در تکالیف و شرایط امانت »

- ۱ - امین باید بحکم محبت مخصوص از جانب اولیای مدینه علم معین شده باشد.
- ۲- هر کس بدون جهت خود را امین آدمیت قرار بدهد او دشمن آدمیت است و دفع او بر هر آدم واجبست .
- ۳ - امین باید در کل صفات حمیده سرمشق آدمیت باشد .
- ۴ - امین باید هم مری هم مقوی هم مساعد باشد .
- ۵ - مأموریت مخصوص امین عبارتست از ترتیب و حفظ ترتیب جامع .
- ۶ - امین باید حکماً يك جامع مخصوص داشته باشد .
- ۷- امین در هر محلیکه اقامت کند باید در آنجا يك جامعی ترتیب بدهد .
- ۸ - در خدمات بآدمیت بالاتر از نظام و حفظ ترتیب جامع خدمتی نیست .
- ۹ - امین باید شب و روز مواظب نظم و از دیاد رونق جامع خود باشد.
- ۱۰ - امین باید در هر جامع از يك تا سه نفر نایب داشته باشد .
- ۱۱- امین باید اقلأ هفته ای یک دفعه اهل جامع را در يك محل مناسب جمع نماید.

- ۱۲- امین باید مبانی اصول آدمیت را خواه در جامع و خواه در هر جائیکه مقدور باشد بزبان خوش حالی و خاطر نشان اهل جامع نماید .
- ۱۳- مبانی اصول آدمیت باید بتدریج مناسب حال مستمع باشد .
- ۱۴- امین باید در اعطای اجازه سعادت بقدر قوه مراقب شرایط احتیاط باشد .
- ۱۵- امین در کل مطالب آدمیت باید کاملاً تابع قوای ترتیب و از روی نهایت موافقت تابع هادی خود باشد .
- ۱۶- امین هر نوع اشیاء و وجوهیکه در طریقه از اجزا آدمیت وصول نماید بانعام بتوسط هادی خود بخزانه مدینه شریفه برساند .
- ۱۷- امین مختار است در اینکه هر کس مخالف آدمیت رفتار کند او را از اتفاق آدمیت اخراج کند .
- ۱۸- هر گاه يك آدم از امین خود اجازه بخواهد که امین دیگر اختیار کند اجازه مزبوره در صورتیکه فایده بنماید مضایقه نمیشود .
- ۱۹- امین در عالم آدمیت چه در جامع و چه در خارج هر چه گوید و هر چه اتفاق بیفتد که متعلق بآدمیت باشد فی الفور باید بهادی خود اطلاع بدهد .

### «فصل شانزدهم - در خاتمه»

- ۱- ای صاحب شعور اگر این رساله را بدقت ملاحظه نموده‌ای الآن تو یکی از اجزاء اتفاق آدمیت هستی .
- ۲- شخصی که معنی و مقصود آدمیت را فی الجمله درک کرده باشد محال است که مال و جان خود را وقف خدمت آدمیت ننماید .
- ۳- اگر از قبول آدمیت تردید و ایرادی داری شکی نداشته باش که ایراد تو از نقص اطلاع تست .
- ۴- در نظام آدمیت ، نقطه نیست که جامع هزار نقطه باریک نباشد .
- ۵- در آدمیت هیچ چیز نخواهی یافت که بقدر ذره خلاف عقل آدم یا خلاف شریعت خدا باشد .



۶ - آنچه خلاف شریعت خداست آن خلاف آدمیت است .

۷ - آدمیت یعنی حفظ دیانت ، آدمیت یعنی خدمت دنیا .

۸ - آدم یعنی طالب حیات حقیقی ، آدم یعنی نجات دنیا .

۹ - خدا تورا از برای دنیا نیافریده است خدا بتو در دنیا مأموریت مخصوص داده

است مأموریت تو آدم شدن است .

۱۰ - اگر ظالم هستی بترس از خدا و آدم بشو ، و اگر مظلوم هستی رحم کن بر خود

و آدم بشو ، و اگر آسوده هستی ترحم کن بحالت اینهمه مخلوق و آدم بشو ، بین در اطراف  
چه بلاها و چه زلتها و چه ظلمها برپا نموده اند .

۱۱ - تغییر این اوضاع نسبت بآدمیت تست .

۱۲ - مگر از آدمیت تنها چه خواهد شد اگر تو تنها هستی نظام اتفاق تورا باکل

آدمیت جمع خواهد کرد ، اگر تضعیف هستی نظام آدمیت تورا قوی خواهد کرد .

۱۳ - آدم بشوزیرا که قدرت آدم در آدمیت تست .

۱۴ - آدم بشو که آدمیت تورا لازم دارد .

۱۵ - مبدا برای ملاحظات پست منکر آدمیت خود باشی .

۱۶ - بدانکه اگر منکر آدمیت خود باشی مخرب دنیا و ملعون ازل وابد

خواهی بود .

۱۷ - سر نوشت جمعی در دنیا بسته بیک لفظ تست اگر بگوئی من آدم هستم قدرت

آدمیت را بهمین یک لفظ بمراتب افزوده و اگر بگوئی من آدم نیستم بهمین یک لفظ  
بی آنکه ملتفت شوی بقدریک لشکر معظم بدستگاه ظلم امداد کرده ئی .

۱۸ - ای مسافر دریای عمر هستی اینست که توفهمیده ئی .

۱۹ - معنی و مقصد هستی در مدینه شریفه است ، سعادت دنیا و آخرت توحواله

بمدینه شریفه است .

۲۰ - زمین و آسمان بتو مرده سعادت میدهد .

۲۱- ادراك سعادت میسر نخواهد بود مگر از برای آدم.

انتهی - اواخر قرن سیزدهم هجری قمری

اولین اقدام مهم مجمع آدمیت در تهران ، که در آنروز اهمیت  
 فراوان داشت ، اجتماع بیست و چهار نفر از رؤساء جوامع آدمیت  
 (امنای آدمیت) در تهران بود . این ۲۴ نفر پس از شور فراوان  
 اعلامیه محرمانه‌ای در تهران و سایر شهرهای ایران منتشر ساختند  
 که در حقیقت نخستین عکس العمل مهم و اقدام متهورانه آنان نسبت به اقدامات دولت و  
 دستگاه درباری ناصرالدینشاه ، بشمار میرفت .

نخستین اقدام  
 متهورانه

در مقدمه اعلامیه مزبور چنین نوشته شده بود : « بدیهی است که موکلین آدمیت  
 منتهای دقت را بعمل خواهند آورد که مبدا این ودیعه شریعت بدست کسانی بیافتند که  
 از حلقه آدمیت خارج باشند ، اعلامیه مزبور که ( کلام ) نام داشت بدین ترتیب آغاز  
 میشود :

ما بیست و چهار نفر از امنای آدمیت به اقتضای يك مأموریت عظمی در یکی از  
 اقالیم مقدسه اسلام جمع شده مطالب ذیل را بهر يك از اولاد منتخبه ایران مستقیماً و  
 محرمانه تبلیغ نمائیم .  
 ای برادران روحانی .

هرج و مرج امور دولت و فلاکت آحاد ملت همانست که می بینید . در هیچ نقطه  
 روی زمین هیچ ایل و حشی نیست که بقدر خلق ایران از حقوق آدمیت محروم مانده  
 باشد . فقر ، قحطی ، اسیری ، ذلت ، رسوائی هیچ بلیه نمانده که بر سر این ملک جمع  
 نکرده باشند .

آنچه داشتیم گرفتند . آنچه بود خراب کردند .

آنچه توانستند فروختند و آنچه هم باقی مانده همه را یقیناً باد فنا خواهند داد  
 بعد از پنجاه سال سلطنت و پس از آنکه ایران را مبدل یک قبرستان ساختند حال نازه در



تهران می‌خواهند قانون بگذارند .

مقصود واضح است .

همان فریب خلق و همان کامرانی - ظلم که در این مدت مدید سنت اولیای این سلطنت بوده است .

از يك دستگاہی که بنیانش تماماً بر غصب و بر ظلم باشد چه قانون میتوان منتظر شد .

غاصبین حقوق ملت در دنیا فقط يك قانون شناخته‌اند .

پول بده و الاسرت را می‌بریم .

غلام ما بشو والا شکمت را باره میکنیم .

آنچه میکنیم همه را تحسین بکن والا تو را و خانه تو را و عیال تو را آتش

میزنیم ...

... گوش کنید ای برادران عزیز گوش کنید .

در تحقیق امور ملل اول نکته که بر عموم اولیای علم ثابت شده اینست که وجود قانون در هیچ ملک ظاهر نمیشود مگر بهمدستی سه قدرت جداگانه :

اول قدرت وضع قانون

دوم قدرت اجرای قانون

سوم قدرت مراقبت اجرای قانون

... این اتفاق رحمائی الان کل ممالک ایران احاطه دارد . جمیع ارواح مکرم و اعظم مرشدین دین و عموم کاملین قوم و کافه اصحاب غیرت باطناً و ظاهراً اعضا و مقوی و خادم این اتفاق هستند . تمام اوضاع ملکی و کل ظهورات ارضی خیر میدهند که عنقریب اساس عالم دگرگون و اقالیم این ملک مملو بک نور تازه خواهد شد .

در انتظار چنان حادثه قدسی . مایبشروان این اردوی سعادت مخصوصاً تزدشخص تو آمده بشخص تو که الان این صحیفه را میخوانی يك پیغام واجب داریم . اولاً بدان که این مجلس خود بخود فراهم نیامده است . موکلین این طریقت حالت شخص تو را

قبل از وقت موبموشکافته و پس از حصول اطمینان از لیاقت فطرت تو این صحیفه را به این تدبیر طبیعی بدست تورا سنده اند . ثانیاً بصراحت بتو خبر میدهم که این مجلس از برای تو خالی از نتایج کلی نخواهد بود . اگر آن شعاع آدمیت که ما در وجود تو سراغ کرده ایم تو خودت الان آن شعاع را در قلب خود بدرستی منور نمی بینی پس تأمل رشته این کلام را بر همین نقطه قطع بکن و دیگر هیچ اسم آدمیت به زبان نیا ، ولیکن اگر بغض الهی توبه پایه که بواسطه موکلین استنباط شده خود را واقعاً دارای حق و شایسته شأن آدمیت می شناسی پس به سرور وجدانی بتو مرزده میدهم که از امروز جمیع آدمیان این ملک دوست و برادر و همدست فدوی تو هستند .

در عوض این ارادت و محبت عام از تو هیچ توقمی نداریم مگر صفای آدمیت و فکر همت و رستگاری .

در مراحل این اتحاد نجات بخش هیچ اقدام هیچ حرف و هیچ نقطه نخواهی یافت که مطابق مصلحت عام و مؤید سعادت شخص تو نباشد .  
جمیع آن نعمات که اولیای معرفت به اولاد بشر وعده فرموده در باطن این اتحاد و موقوف بظهور قدرت این اتحاد است .

... میگوئیم در این ملک شریف ذواتی ظاهر شده که محرم اسرار حق و در این اوقات مخصوصاً مأمور هدایت این قوم فلك زده هستند بروید آن ذوات مقدس را پیدا نمائید و تفصیل مقدرات عالم را از انوار معرفت ایشان بخواهید . این حقیقتی که در هر اقلیم و از زبان هر صاحب باطن باشد این خواهد بود که نجات عالم در توسیع این اتفاق و فرایض دینی هر ذی شعور در تائید و در خدمت این حزب اللہ است ...

مجمع آدمیت از روزیکه نخستین فعالیت خود را آغاز کرد ، در **جامعه آتشکده** تهران و هجده شهر ایران مراکزی برای تبلیغ ( مرام آدمیت ) تشکیل داد . در تهران که مرکز فرقه آدمیت بود ، علاوه بر سازمانی که کلیه شعب شهرستانها را اداره میکرد شعبه ای بنام ( جامعه آتشکده ) نیز وجود داشت .



در روزنامه قانون در این باره چنین نوشته شده است « مذاکرات جوامع ایران هر روز معانی و اهمیت تازه پیدا میکنند . در تهران جامعی ترتیب یافته مسمی به آتشکده علم و غیرت و آتش آدمیت حقیقتاً در آنجا جمع است . علمای دین و امرای نظام و معتبرین قوم هفتای اقلایک شب در نقاط مختلف مجععی ترتیب میدهند و موافق قواعد آدمیت باکمال آزادی ولیکن با شرائط محرمت بر مطالب و دقایق آن امر اعظم که در مد نظر کل کاینات است مباحثات و تحقیقات مفصلی مینمایند . احکام و تعلیماتی که در مدت یکماه در مجالس متعدده آن جامع آتش افروز به اکثریت آراء معین فرموده باطراف فرستاده اند از قرار است که در تمام این نسخه بدون هیچ ترتیب بطور خلاصه محض نمونه قطع قطع درج مینمائیم .»

موضوع مهم و قابل توجهی که مجمع آدمیت آنرا عنوان کرده و  
**عدم پرداخت** افراد مجمع مورد بحث و گفتگو قرار دادند، موضوع عدم پرداخت  
**مالیات** مالیات بدولت و دربار بود . اولین مقاله ای که میرزا ملکم در باره  
 عدم پرداخت مالیات نوشت ، بصورت دستور العمل برای آغاز مبارزه منفی با دربار  
 ناصرالدینشاه بود .

ملکم مینویسد « شرط دولت حسابی این است که هر سال حساب دخل و خرج  
 خود را بیک ترتیب صحیح اعلام نمایند . این قرار عادلانه که در این عصور رکن ناگزیر  
 نظام دنیا شده باقتضای سایر بدبختیهای ایران در این ملک بالمره مجهول مانده است .  
 در کل ایران احدی نیست که بتواند بگوید این مالیات نقد و جنس و این همه سرباز و  
 خزاین طبیعی که از ما میگیرند و بجه قانون و در کجاها صرف مینمایند . دیوانیان ما  
 بدون رعایت هیچ قانون و بدون ترس هیچ مؤاخذه هر قدر و هر طور که میل دارند مال  
 مردم را میخورند و بهر نحو که دلشان میخواهد صرف آن کارها میکنند که می بینید . در  
 یک دولتی که دخل و خرج خزانه باین طور از اختیار قانون خارج باشد ، بدیهیست که  
 معاملات دیوان و اوضاع سلطنت و ادارات دولت و حالت کلیه ملت گرفتار همین نکبت ها

و غرق همین رسوائیها خواهد بود که الان عموم اهالی این ملت را از زندگی بیزار ساخته است<sup>۱</sup>

و چون بیشتر انگاه و توجه مجمع بعلماء و اهل علم و مجامع دینی مشهد، قم و سایر مراکز مذهبی ایران و شیعه بود، نخستین اقدام برای پیروی از دستور آن از مشهد آغاز شد<sup>۲</sup> در مشهد علماء، تجار و نمایندگان اصناف جلسه‌ای تشکیل داده و بدون اطلاع عمال دولت درباره چگونگی پرداخت مالیات بحث نمودند. دستور مذاکره جلسه بر این اصل استوار بود که (آیا بدولت بی قانون باید مالیات داد یا نه؟) و پس از مذاکرات مفصلی که صورت گرفت، قرار شد از علماء بزرگ شیعه در سراسر ایران استفتاء شود و آنها درباره این مسئله نظریه بدهند که آیا بچنین دولتی باید مالیات داد یا خیر؟

اکثریت کسانی که از آنها استفتاء شده بود جوابهایی باین سؤال دادند ولی اغلب عبارات آنان مغلق و بزبان عربی بود ولی چندتن از علماء تهران و قم و دو تن از علماء نجف جوابهای صریح و روشنی نوشته بودند که در آنها اظهار نظر شده بود که وصول مالیات را باید بصورت منظم و معین درآورد و حتی یکی دو نفر از آنان اظهار داشته بودند که وصول مالیات را باید باشخاصی واگذار کرد که سابقه ظلم و شقاوت نداشته باشند<sup>۳</sup>.

خود ملکم از قول یکی از جواب دهندگان مینویسد: «مالیات قورخانه حقوق ملت میباشد یعنی باید صرف حفظ حقوق ملت بشود لهذا وظیفه شرعی ما اینست که این قورخانه ملت را بسپاریم بدست مستحفظین حقوق مانه اینست که تسلیم آن اشخاص نمائیم که غصب و اضمحلال حقوق ما را حق و پیشه مخصوص خود قرار داده اند<sup>۴</sup>...»

۱- روزنامه قانون شماره ۱۲

۲- ایضاً

۳- ایضاً

۴- ایضاً



و در جای دیگر مینویسد: « يك سید محترم از آذربایجان اینطور مینویسد هزار آفرین بر حکمت این قرار که بدولت بی قانون نباید مالیات داد و اقامت این چه حماقت بود که ما جان و مال خود را بدون هیچ حساب و کتاب و بدون هیچ عوض باین دیوان بی قانون تسلیم بکنیم ... یکی از آقایان کردستان مینویسد: « کلید این کار در دست اعیان آذربایجان است اگر آنها فی الجمله همتی بکنند همه ایران با ایشان متفق خواهند گردید ... از فارس در مملکتی که آفتاب آدمیت طلوع کرده باشد در مملکتی که در نفر آدم معنی ترویج آدمیت را فهمیده باشند کدام دیوان اعلی جرئت خواهد کرد که بگوید پول بده تا من زور درست بکنم و بیایم مال و جان و عیال و کل هستی تورا نثار رناید و بوالهوسی خود بسازم! ... »

کودتا بوسیله نظامیان و سرنگون کردن خانواده سلطنتی قاجار  
**سودتای نظامیان** یکی از مسائلی بود که چندین بار در مجامع آدمیت پایتخت درباره  
**در تهران** آن صحبت شد. در یکی از جلسات مجمع در تهران یکی از  
 سرتیب‌های افواج قشونی رئیس مجمع پیشنهاد کرد تا با اجازه  
 حمله شبانه به تهران و دستگیری امنای دولت داده شود. رئیس مجمع فرمانده نظامی  
 را از این عمل منع میکند و میگوید بجای کودتای نظامی باید بترویج و توسعه اصول  
 مجمع آدمیت و تزئید افراد اقدام شود. نویسنده قانون از قول مخبر خود در تهران  
 چنین مینویسد:

« مخبر ما از تهران مینویسد: دیشب در جامع ما چند نفر از امراء و صاحبمنصبان  
 نظام از پریشانی امور حاصله بحدت حرف زدن سرتیب شیردل هیچ حرف نزد تا اینکه در  
 آخر مجلس بيك تغییر آرام گفت:

این حرفها که زدید همه بی حاصل است. حقیقت حال اینست که زندگی آدم‌در  
 میان لجن این اداره محال شده است. اگر بمن اذن بدهید با يك فوج خود در يك شب  
 همه این کثافت را جاروب و پاک میکنم.

جناب آقای ... که امام مجلس بود حرف سرتیپ را قطع فرموده گفت خوب میدانیم که قدرت و مردانگی جناب سرتیپ بیش از اینهاست ولیکن روح مطلب ما چنانکه میدانید بر صلح و براتفاق است. علی العجاله همت امرای لشکر باید فقط صرف ترویج اصول آدمیت بشود وقتی عدد آدمیان زیاد شد دیگر چه احتیاجی بزور فوج و تدبیر شب خواهد بود. بطور تحقیق میدانیم که اتحاد آدمیت در هر صنف علی الخصوص در صنف نظام ساعت بساعت پیش میرود. آن روزی که به همت امرای حاضر صاحبمنصبان و آحاد عساکر ما مقصود و سعادت آدمیت را بقدر کفایت بفهمند همه مقصودات در کمال مسالمت بعمل خواهد آمد. پس بدون حرفهای بی موقع آنچه در قوه داریم قبل از همه چیز صرف شیوع آدمیت نمایم.

اهل نظام و همه حضار این فرمایشات را بالاتفاق تصدیق نمودند و هر کدامی بیک مأموریت و دستور العمل مخصوص از مجلس مرخص شدند<sup>۱</sup> در حالیکه ملکم سعی داشت اعمال زور را برای تغییر وضع و رژیم موجود، غیر لازم جلوه دهد، چند ماه بعد اعلامیه‌ای از طرف (صاحبمنصبان عسکر به) در روزنامه قانون چاپ و منتشر گردید.

گرچه روزنامه قانون مخفی‌الانتشار بود، و در آن هیچگونه اسم و مشخصات مجمع آدمیت ذکر نمیشد، معذالک از خلال سطور نوشته‌جات ملکم چنین استنباط میشود که در مجمع آدمیت و سازمان شبه فراماسونری او افسران و درجه داران ارتش مقام حساسی داشتند و شاید وجود همین افسران سبب شد که در تاریخ فراماسونری «گاولد» نوشته شود که اکثر درباریان و محافل حاکمه ایران فراماسونها بودند<sup>۲</sup>.

در مقدمه اعلامیه‌ای که در آن روزگار افسران قشون منتشر کرده‌اند ملکم چنین مینویسد: «به اهل قانون مژده میدهیم که این روزها خیالات ایران همه جا در جوش و خروش است حرفها میزنند و مردانگی‌ها ظاهر میسازند که چند سال قبل بعقل محال می‌آمد.

۱ - شماره ۸ روزنامه قانون

۲ - تاریخ فراماسونری در جهان جلد پنجم صفحه ۴۸۲



موافق اخبار صحیح جمعی از امرا و صاحبمنصبان عسکر به متفقاً این شرح ذیل را با ولیای دولت ابلاغ کرده اند.<sup>۱</sup>

این چه اوضاع ، این چه محشریست که در ایران بر پا  
**ای اولیای دولت** کرده اید. چرا این خلق بیچاره را باین بیرحمی تعاقب میکنند.  
 اینطور حبس و شکنجه و قتل و غارت با کدام دین با کدام  
 قانون درست می آید ؟ ما اهل نظام تا کی باید در دست شما اسباب شقاوتهای ملت کش  
 بشویم و در ازای این اطاعت و بردباری ما این چه تنگها است که بر سر ما جمع  
 کرده اید . مناصب و مواجب و حقوق نظامی ما را ببینید بچه رذالتها آلت رسوائی این  
 ملت سیاه روزگار قرار داده اید .

ببینید ما اهل نظام را چه قدر بی غیرت و بی عار میدانید که فراش های رذل  
 خلوتهای خود را نه تنها بر صاحبمنصبان و امرای نظام بلکه بر خود وزیر جنگ ،  
 بر خود پسر پادشاه باین تسلط سوار میکنید . در میان ما آدم ها هست که هفت پششان  
 در خدمت این دولت شهید شده و حالا شما بدون هیچ شرم آنها را مجبور میکنید که  
 از برای تحصیل چند شاهی مواجب کثیف خود بروند و کفش غلام بچه های آبدارخانه  
 را روزی هفتاد دفعه ببوسند .

ما تا امروز کور و از حقوق و تکالیف خود بکلی بی خبر بودیم ، چنان تصور  
 میکردیم که این مواجب را بصد نوع فرمساقی از شما گدائی میکنیم همه را از خانه  
 پدرتان آورده اید و محض مرحمت بما تصدق میدهید حالا تازه میفهمیم که این مواجب  
 از همان مالیات است که ما خلق ایران بجهت حفظ حقوق خودمان میدهیم و شما بآن  
 رسوائی صرف اسیری این خلق میسازید .

گذشت آنوقتی که ما شما را ولی نعمت خود تصور میکردیم و بفریب وعده های  
 شما مال و جان و دین ملت ما را اسباب آن قسم هرزگیهای سفیهانه شما قرار دادیم  
 سیل ظلمهای شما وزرای خلق ایران و آواز قانون ما را بیدار کرده . حالا خوب

می بینیم که پروردگار رحیم ما را از برای عبودیت امثال شما نیافریده است .

حالا کاملا مطلع هستیم که موافق قانون خدا ما اهل نظام باید مستحفظ حقوق ملت باشیم نه اینکه در دست شما مثل حیوانات سبع برادران دینی و ابنای وطن خود را بجهت رضای خاطر شما در زیر لگد افواج زجرکش نمائیم .

حالا بدرستی فهمیده ایم که همه این بدبختیهای ایران از غفلت و از عدم اتفاق ما بود . حالا بشما خبر میدهیم که معنی و قدرت اتفاق را فهمیده و آدم شده ایم . حالا دیگر تنها نیستیم که شما بدخواه خود ما را اسباب اسیری همدیگر و میرغضب ملت قرار بدهید . بعد از این عوض اینکه غلام بچه فراشهای شما و آلت شکنجه این ملت بشویم چاکر با شعور ملت ایران و مستحفظ حقوق آدمیان خواهیم بود . بعد از این جان خواهیم داد اما از برای حقوق آدمیت خودمان نه از برای رونق این رذالتهای شقی که شما تیول ابدی خود قرار داده اید .

بیدار شوید ای اولیای نکبت ایران بیدار شوید زیرا که ما اهل نظام آدم شده ایم .

توجه سفرای خارجی مقیم تهران بسازمان مجمع آدمیت  
دولتهای خارجی و فعالیتی که اعضاء مجمع تهران میکرده اند ، یکی از مسائل  
و مجمع آدمیت قابل توجه آن زمان بوده است .

در نوشتجات ملکم و آثاری که از فعالیت مجمع آدمیت  
پایتخت بدست آمده ،<sup>۱</sup> شواهدی دارد که سفرای خارجی مقیم تهران ، فعالیت این  
مجامع و اقدامات آنها را مورد دقت قرار میداده اند و حتی یکی از سفرای خارجی  
در ملاقاتی که بایکی از رجال عضو مجمع آدمیت کرده ، این موضوع را بیان داشته  
است .<sup>۲</sup>

در ملاقاتی که سفیر مزبور با عضو برجسته مجمع آدمیت کرده باصراحت گفته  
است که « بنا بگزارشات و عقیده شخصی او مجمع آدمیت میخواهد بنیاد دولت ایران

۱ - روزنامه قانون شماره های ۱۷ و ۸

۲ - روزنامه قانون شماره ۸



را سرنگون کند، همان سفیر گفته است « هرگز بخیال نمیرسید که چنین دستگاهی تا این حد و درجه در ایران قوام گرفته باشد، بعد از توضیحاتی که (آنرجل تهرانی) بسفیر مزبور می‌دهد، سفیر هنگام خداحافظی میگوید « این بیداری ایران را از جانب دولت خودم و از جانب عموم هواخواهان ترقی بمسرت تمام تبریک میگویم»<sup>۱</sup> چند ماه بعد یعنی در اوایل ماه صفر سال ۱۳۰۷ اعلامیه‌ای از طرف مجمع تهران

خطاب بسفراء خارجی باین شرح در روزنامه قانون چاپ شد :

در اوایل ماه صفر گذشته آدمهای ایران بتوسط امنای خود این اعلام نامه ذیل را به سفرای دول متحابه ابلاغ کردند ،  
ای سفرای گرام :

پریشانی امور ایران ممکن نیست که حواس جنابان شما را بر خطرات این وضع جلب نکرده باشد يك اداره خود پرست و بی‌رحم جمیع قوانین شرعی و عرفی را برچیده اساس زندگی تمام ملت را در میان يك هرج و مرج هولناك بکلی منهدم ساخته است . چه ضرور در اینجا شرح بدهیم که اختیار امور دولت در دست چه نوع جهال آلت چه رذالت‌های عجیب و موجب چه خرابیهای وسیع شده است . و اگر هم قرضاً ما بتوانیم صدیک اعمال این دستگهارا بیان نمائیم واضح است که در خارج احدی قبول نخواهد کرد که در این عصر اجرای چنان شقاوت‌های نکستی ممکن شده باشد.

حقیقتی که در این دریای مصائب تصریح و آنرا واجب میشماریم اینست که به تصدیق عموم علماء و بزرگان ما حفظ این دستگهار بکلی محال شده و اصلاح حال این ملک ممکن نخواهد بود مگر به استقرار قانون .

و چون این نیز به هزار قسم تجربات تلخ بر عموم عقلائی ما معوق شده که ظهور قانون هرگز صورت نخواهد بست مگر بقدرت اتفاق لهذا ما یعنی کلیه آدمهای ایران به ارشاد علمای دین ما در يك اتفاق ، هم عهد و هم افکار شده امید نجات این ملک را بتوسیع و استحکام این اتفاق قرار داده‌ایم .

اگر چه پیشرفت و قدرت این اتفاق را تا این اواخر از انظار خارجه پوشیده داشته‌ایم ولیکن جنابان شما البته به تحقیق مطلع شده‌اند که امروز در ایران آنچه عقل و علم و نجات و غیرت هست در این سلسله اتحاد جمع و از روی يك طرح علمی یکدل و يك جهت عازم يك مقصد واحد هستند. مقصد و طرح ما همان است که در اعلانات سابق منتشر ساخته‌ایم. روح افکار و معنی جمیع اقدامات ما مستحضر به این دو کلمه است. استقرار اصول آدمیت و اجرای قوانین عدل الهی... اصلاً لازم نمی‌دانیم که رجوع بقوانین خارجه نمائیم. ما انوار شرع اسلام را برای آسایش و ترقی این ملل کاملاً کافی میدانیم و در طرح تنظیم ایران هیچ تدبیری قبول نداریم مگر اجرای آن قوانین مقدس که دین ما از برای زندگی و سعادت ما مقرر و واجب ساخته است. ما آدیان ایران در این موقع مهم از طرف خارجه اصلاً نه طالب مداخله دولتی هستیم نه منتظر معاونت مادی. جنابان شما با آن تسلطی که بر دستگام ملت کش پیدا کرده‌اند البته قادر هستند که بدون هیچ وسیله رسمی فقط به اعتبار شخصی نسبت بنجات ایران مصدر خدمات عمده بشوند.

در این اواخر چنانکه خوب میدانید غربای نانجیب محض جلب بعضی منافع متعفن به تعلقات و همدستی نامردانه خود حسادت و رذایل اطوار و زرای ما را بقدری که توانستند بر این ملك سنگین تر و سخت تر ساختند. از برای جنابان شما چه اشکالی خواهد بود که برخلاف چنان شیوه مکروه اولیای نکبت‌مارا بروخایم مقدمات خود متنبه نمائید.

در ختم کلام به امبد خیر خواهی بصیرانه از آن جنابان گرام این تمنای عاجزانه را داریم که با احترام قدمت تاریخ ملت و به ترحم مذلت بی‌پایان این خلق این اعانه معنوی و این توجهات دوستانه که شایسته آن مقامات عالیست دریغ نفرمائید از يك ملت و ازگون بخت که فغان و اشک و خونس خاک ایران را غرق عزا کرده است.



یکی از سفراء در جواب این اعلامیه ، نامه دوستانه‌ای  
**جواب یکی از سفراء** به امین مجمع آدمیت تهران نوشته و در آن چنین نگاشته است:  
 « ترتیب جماعت آدمیت و صفای مقصود شما خیلی پسندیده است  
 لیکن در يك فقره يك خبط کلی می بینیم . شما ملاها را تحریک کرده میخواهید آنها  
 را پیشوای ترقی این ملک قرار بدهید . اما میدانید که ملاهای شما از مقتضیات ترقی  
 دنیا بی خبر هستند . اگر حضرات را واقعاً رئیس جماعت آدمها قرار بدهید بالطبع  
 تعصب مذهبی مسلمانان را مستقل و اهل ایران را در نظر ملل خارجه مورد اقسام  
 اعتراضات ناگوار خواهند ساخت .<sup>۱</sup>

و ملکم خان در پاسخ باین سفیر چنین نوشته است: « ملاها گر چه در ملاقات با  
 خارجیها خشک و عبوس هستند ولی اکثر آنها بر طبق قوانین اسلام همگی مروج روح  
 و اصول آدمیت هستند.»

در اواخر سال ۱۳۰۷ هـ ( ۱۸۸۹ م ) نشریه‌های سری  
**تشکیل مجلس شورای** متعددی که خطاب (باولیای دولت ایران) بود از طرف رؤسای  
**کبرای ملی** لژهای آدمیت تهران بین مردم منتشر شد که در آنها خطاب به  
 کارکنان دولت و بخصوص کسانی که اطراف شاه و در دربار بودند  
 مطالبی عنوان گردید و برای اولین بار موضوع تشکیل (مجلس شورای کبرای ملی)  
 مطرح شد .

اعلامیه‌ای که ( مجمع آدمیت تهران ) در سال ۱۳۰۷ هـ ( ۱۸۸۹ م ) در ایران  
 منتشر کرده حائز اهمیت فراوان است و باید این اعلامیه و مقالاتی را که ملکم خان در  
 باره تشکیل (مجلس شورای کبرای ملی) انتشار داد منشاء تحولات سالهای بعد دانست .  
 متن این اعلامیه که به عریضه امنای تهران به اولیای دولت موسوم میباشد چنین است :

ای اولیای دولت

این اوضاعی که در ایران بر پا کرده اید زندگی این ملت را محال ساخته است.

باید این اوضاع را تغییر داد، ما به اشخاص شما هیچ عداوتی نداریم حرف ما فقط بر سر چهار  
مطلب است،

اولاً می‌خواهیم امنیت مالی و جانی داشته باشیم.

ثانیاً می‌خواهیم اسبابی فراهم بیاوریم که عنان امور دولت در دست افاضل ملت  
باشد.

ثالثاً می‌خواهیم همانطور که در عموم دول معمول است مالیات ما صرف حفظ  
حقوق ملت و اسباب آبادی ملک بشود نه اینکه مثل امروز بدترین اسلحه خرابی دین  
و دولت باشد.

رابعاً می‌خواهیم در ایران يك مجلس شورای کبرای ملی ترتیب بدهیم که در آن  
مجلس اعظام علما و مشاهیر عقلاي ملک حقوق دولت و ملت را موافق اصول شریعت  
خدا مستقلاً معین و حفظ حدود مقررہ را دائماً مراقبت نمایند.

ما یعنی عموم آدیان ایران این چهار مطلب را چهار رکن زندگی ایران میدانیم  
و از شما که امروز اولیای دولت ما واقع شده‌اید مستدعی هستیم که این چهار شرط  
حیات ما را تا زود است در این ملک مجری بدارید. اگر شما از اجرای این مطالب  
حقه عاجز هستید ما به جنابان شما اطلاع میدهیم که اتفاق جماعت ما از برای اصلاح  
کل امور ما کاملاً کافست. ملکم درباره تشکیل مجلس شورای ملی چنین مینویسد:  
« باید اقلاً صد نفر مجتهدین نامی و عقلاي معروف ایران را در پایتخت دولت در يك  
مجلس شورای ملی جمع کرد و بآنها مأموریت و قدرت کامل داد که اولاً آن قوانین و  
آن اصولی که از برای تنظیم ایران لازم است تعیین و تدوین و رسماً اعلام نمایند.  
ثانیاً موافق يك قرار مضبوط خود را یعنی این مجلس شورای ملی را مواظبت و مراقبت  
و موکل اجرای قانون قرار بدهند. بدون این شرط اخیری یعنی بدون وجود يك مجلس  
ملی که‌دایم مراقبت اجرای قوانین باشد بهترین قوانین دنیا بی اثر و بی‌معنی خواهند ماند.  
اگر پادشاه ما چنانکه مکرر می‌گوئید واقعاً طالب نظم ایران است پس چرا این  
مجلس شورای ملی را يك روز زودتر فراهم نمی‌آورد.



سببش همان است که خود پادشاه مکرر بیان فرموده از برای تنظیم يك دولت میل پادشاه کافی نیست باید خود خلق هم اینقدر شعور داشته باشند که بمقام طلب قانون برخیزند...<sup>۱</sup>

در شماره دیگر قانون ملکم درباره وظایف نمایندگان مجلس می نویسد :  
« احیای ایران موقوف به اجرای قوانین عدل الهی است. ترتیب قوانین برعهده مجلس شماست .

اجرای جمیع قوانین دولت و اداره کلیه امور مملکت برعهده وزارت است .  
عدد وزراء را شما باید مشخص نمائید .

نصب وزراء در اختیار پادشاه است .

یکی از وزراء رئیس مجلس وزراء خواهد بود .

همه وزراء در حضور مجلس شما مسئول باشند یعنی مجلس شما حق خواهد داشت که هر وزیری که در اداره امور دولت برخلاف قانون حرکتی کرده باشد او را بمقام محاکمه بیاورد و پس از اثبات تقصیر او را موافق قانون تنبیه نمایند ...

وقتی قرار امور دولت بر این شد که وزراء نتوانند بدون اجازه مجلس شما نه يك پول از رعیت بگیرند و نه يك دینار از خزانه خرج بکنند . آنوقت مجدداً وزراء تابع قوانین شما و کل امور دولت لابد بروفق مصالح تمام خواهد بود .... اگر این اختیار در تحت مراقبت مجلس شما نباشد آنچه بگوئید و آنچه بکنید بی اثر و لغو خواهد بود .  
از برای استقرار قوانین فوق شرط مطلق اینست که اول حقوق اعضای این مجلس را به نهایت دقت و استحکام مشخص و مقرر بدارید .

باید نصب شما در این مجلس مشیران به حکم قانون و انفسال شما از این مجلس به حکم قانون باشد .

انتخاب رئیس مجلس و محل ترتیب و مشورت شما باید موقوف به صوابدید شما

باشد ...<sup>۲</sup>

۱- شماره ۱۸ روزنامه قانون .

۲- ایضاً .

«ملکم سپس درباره مصونیت نمایندگان مجلس صحبت کرده ، می نویسد : «به هیچیک از شما نباید هیچ حرفی زده و مواخذه‌ای کرد مگر بحکم قواعدی که شما وضع کرده‌اید و اگر شما مقصر باشید احدی نباید دست بزند مگر به اجازه مخصوص مجلس شما واضح است که بدون این حقوق اصلی و بدون چنان امنیت شخصی در ایران نه مجلس خواهد بود نه مشورت و نه قانون.»<sup>۱</sup>

میرزا ملکم خان برای نشر افکار خود و مجمع آدمیت در روزنامه قانون . سال ۱۳۰۷ (۱۸۸۹ م) روزنامه قانون را در لندن بطور ماهانه منتشر می کرد . این روزنامه در «دفترخانه کمپانی انطباعات شرقی زرکوجه لومبارد نمرة ۳۸ در لندن» چاپ میشد و محل توزیع آن در ایران ، در تهران و تبریز کتابخانه تربیت بود .

روزنامه قانون که بقطع وزیری و قیمت شماره اول آن يك عباسی بود در شماره دوم يك لیره و بتدریج يك ذره شعور «فهم کافی» و يك ذره «غیرت» شد .

ملکم شماره اول قانون را همراه عریضه‌ای برای ناصرالدین‌شاه فرستاد . عباس میرزا ملک آرا برادر ناصرالدین‌شاه در کتاب خود متن این نامه را چنین نقل می کند :

«... چون مسموع قبله عالم ارواحنا فداء میل به اجرای قانون دارید ، ما جماعتی از ایرانیان که در خارجه هستیم ، قانونی بجهت ایران نوشته هر ماه قدری از آنرا چاپ کرده و انتشار خواهیم داد . نمرة اول آنرا بحضور مبارک فرستادیم هر گاه پسندیده است مشغول کار شویم والا موقوف داریم»<sup>۲</sup>

از شماره اول تا چهل و دوم روزنامه قانون بحث قانون ، مجلس شورایی ملی ، حکومت دسته جمعی ، دفع ظلم ، رفتارهای ظالمانه وزراء و عمال دولت و حکام در میان بود . و در بعضی از شماره‌ها نیز صحبت از تشویق مردم بسرنگون کردن و برهم زدن حکومت و سلطنت مطلقه و خارج شدن از قید عبودیت و اینکه نباید خلق يك مملکت

۱- روزنامه قانون شماره ۱۸ .

۲- جلد چهارم تاریخ جراید و مجلات ایران ص ۹۶ .



تابع رأی و میل یکنفر باشد، مطالبی منتشر گردیده است.

چون از شماره اول این روزنامه صحبت از مجلس شورایی و محدود کردن اختیارات شاه و اعمال او شده بود، ناصرالدینشاه ورود آنرا به ایران قدغن کرد. ولی آزادیخواهان و کسانی که از دست دربار مستبد دلی پر خون داشتند، «قانون» را بهر صورتی بود تهیه می کردند و در مجامع مخفی آدمیت برای دوستان و هم مسلکان خود می خواندند.

عبدالحسین نوائی در این باره می نویسد: «وقتی بناصرالدینشاه خبر دادند که مجمعی از آزادیخواهان تشکیل شده و روزنامه قانون از اینجا به اطراف منتشر میشود، بلافاصله انجمن را محاصره و غارت نمودند و افرادش را که بالغ بر ۱۲ نفر میشدند اسیر نمودند و در خانه کامران میرزای نایب السلطنه حبس کردند.

یکی از آنان بنام حاج سیاح محلاتی (پدر حمید سیاح) خود را از بالاخانده پرت کرد و پایش شکست، نویسنده در جای دیگر می نویسد: «ملکم در نوشتن روزنامه آلت و واسطه ای بیش نبوده، بلکه انگلیسها چون با امین السلطان، صدراعظم ناصرالدین شاه که شدیداً به سیاست تزار روس تمایل نشان می داد میانه خوبی نداشتند می خواستند بدست ملکم و با روزنامه قانون از شاه و دربار انتقام گیرند<sup>۱</sup>. ولی بهر صورت روزنامه قانون اثر خود را در بیداری مردم بخرج داد و در آگاه ساختن آنان بطرز کار و فکر اولیاء دولت تأثیر و اهمیت فراوان داشت.»<sup>۲</sup>

روزنامه قانون برای عده ای مستقیم و به نشانی خود آنها ارسال میشد و برای پیروان ملکم و افراد فراموشخانه محرمانه و با واسطه افراد مورد اطمینان فرستاده میشد

۱- مجله یادگار.

۲- این نظریه صحیح بنظر میرسد، زیرا بطوری که خود ملکم در شماره اول قانون نوشته است، روزنامه مذکور در چاپخانه (شرکت انطباعات شرقی) که یکی از مؤسسات وزارت مستعمرات انگلستان و وابسته به شرکت هند شرقی بود، طبع و توزیع و در ایران مجاناً توزیع می گردید.

و در تهران توزیع می‌گردید. نخستین شماره در روز ۱۰ از بجه سال ۱۳۰۷ درست پنجاه و دو روز بعد به تهران رسید. پس از اینکه هفت شماره روزنامه بوسیله پست و قاصد به تهران رسیده و توزیع شد، ناصرالدین‌شاه در صدد توقیف و جلوگیری از توزیع آن بر می‌آید. اعتماد السلطنه در خاطرات روز ۲۳ رجب ۱۳۰۸ که يك سال از انتشار قانون می‌گذشته چنین می‌نویسد: «... شاه مجدداً با دست اشاره فرمودند جلو رفتیم. از جیب مبارک روزنامه نمره هفتم قانون که از لندن برای من آورده بودند و دیروز من بجهت شاه فرستادم بیرون آوردند. اول از من سؤال فرمودند که این روزنامه به چه واسطه به تو رسیده عرض کردم او انس خان مترجم بتوسط برادر خود برای من فرستاده. قدری معاندین امین الدوله فرصت بدست آوردند به او تاخت بردند که برای او ممکن است که نکند پست این روزنامه را بیاورد! من عرض کردم پست وجهاً من الوجوه مسئول این فقره نیست. دولت روس با آن قوت و قدرت و نظمی که دارد نمی‌تواند مانع شود که روزنامه نهلیس «نیلیست» را به روسیه وارد نکند. جز قوام الدوله احدی با من همراهی نکردند بلکه تاخت و تاز غربی به امین الدوله می‌کردند. در هر حال مأمور شدیم برویم بنشینیم يك ارتیکل در روزنامه رسمی و یکی در روزنامه اطلاع در خدمت میرزا ملکم خان بنویسیم. حضرات که قابل نوشتن نبودند، صباح الملك را به کمک خواستند. او هم عجز آورد ... خانه آمدم. هر دو مسوده را نوشتم. بعد به میرزا فروغی دادم پاک‌نویس کرد...»<sup>۲</sup>

روزنامه قانون در تهران چون ورق زر، دست بدست میشد. امین السلطان در سفرهای فرنگستان شنیده بود که از نوشتن انتقادات روزنامه‌ها نباید ترسید، بلکه آن را بایستی دلیل اهمیت و نفوذ و مقام دانست<sup>۳</sup>. برعکس شاه فحش‌های ملکم را مستقیماً به خودش می‌دانست تا جایی که دستور داد ورود روزنامه قانون به ایران منع شود. امین-

۱- در این ایام میرزا علیخان امین الدوله پست ایران را در اختیار داشت و آنرا اداره میکرد.

۲- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ص ۸۴۳.

۳- خاطرات سیاسی امین الدوله ص ۱۴۷.



الدوله مسئول پست و دشمن صدراعظم در این باره چنین می نویسد :

... شهرت روزنامه قانون را منع دولتی بیشتر کرد و حرص مردم بدیدن و داشتن آن از امتناع دیوانیان بیشتر شد. تا اینکه امین الدوله بحکم شاه در پستخانه های ایران اوراق قانون و کاغذهایی را که بتضمین این روزنامه مظنون بود ضبط و توقیف می کرد بازچه از معالک عثمانی، چه از نواحی قفقاز، چه از سمت عراق عرب بدست تجار و مسافری آنقدر که جمعی بمطالعه روزنامه تسکین اشتیاق کنند باطراف ایران داخل میشد و از این نشریات داغدیدگان مملکت که حقوقشان در خرجین آبداری پوسیده شامشان از گندم سرکین قاطر خانه آزرده شده بود هیچانی گرفته مضامین روزنامه را کم کم نقل هر مجلس و نقل هر محفل می کردند...<sup>۱</sup>

توقیف قانون و سانسوری که بر روی نوشته ها در پست خانه دستگیری اجراء گردید نتوانست جلو پخش این روزنامه را در پایتخت نویسنده **قانون** بگیرد. در رمضان ۱۳۰۹ هـ (۱۸۹۱ م) نامه هایی بی امضاء و شبنامه هایی از ولایات پایتخت برای شاه فرستاده میشد. حتی بعضی از نامه ها و شبنامه ها را در عمارات سلطنتی خود شاه پیدا کردند که در همه آنها از دولت شکایت شده و شاه را تهدید نموده بودند.

ناصرالدینشاه دستور داد شورائی از : امین السلطان صدراعظم امین الدوله تائب السلطنه مخبرالدوله و کنت دمونت فورت رئیس نظمیة تشکیل شود. نامه ها را به شورای سلطنتی بردند. در آنجا خواندند حضار از صدراعظم پرسیدند نامه ها از کیست؟ امین السلطان گفت نامه ها بتحریر ملکم خان نوشته شده و یاران او آنها را در تهران و ولایات پخش می کنند. در حالی که اعتماد السلطنه می نویسد : «... مقصودش از این عرض هم تحریک عداوت شاه است به میرزا ملکم و هم بروز عداوت دوستان ملکم خان است. اما غافل از اینکه اینکارها از معاندین خود امین السلطان است که در تهران هستند. می خواهند شاه را به وحشت بیاندازند شاید به امین السلطان تاختی بیرند او را معزول

کنند...<sup>۱</sup>

درشورا از صدر اعظم می پرسند چه کسی این نامه ها را مینویسد ؟ او میرزا محمد علیخان فرید «فریدالملک» منشی سابق ملکم در لندن را معرفی می کند. مأموران دولتی بخانه او هجوم میکنند . اوراق و اسناد او را برداشته بخانه نایب السلطنه می برند . نایب السلطنه که در این ایام از لحاظ گرانی پایتخت مورد بی مهری شاه بود ، سواد یکی از مقالاتی که بقلم سیدولی و تحریر میرزا فروغی بود پیدا میکند . فریدالملک و سیدولی را دستگیر میکنند . ولی فروغی فراری و مخفی میشود . نایب السلطنه که با اعتماد السلطنه روابط خوبی نداشته او را هم از خبرنگاران ملکم و نویسندگان مقالات قانون معرفی میکند . پس از این حادثه میرزا یوسفخان مستشارالدوله والی آذربایجان را هم با تهم نامه نویسی و خبرنگاری معزول و بقرین می برند . محسن خان معین الملک (مشیرالدوله سوم) را هم از سفارت اسلامبول احضار میکنند ولی او بسططان عثمانی متوسل میشود و بطوریکه در پایتخت شایع کردند تقاضای تابعیت عثمانی میکند . ولی سرانجام با وساطت امین الدوله بهرآن می آید . و بدین ترتیب شاه مدتی خوشحال میشود . اما بار دیگر روزنامه قانون با یران رسید و در محافل آزادیخواهان و روشنفکران توزیع شد .

با وجودیکه تاکنون عدد زیادی از نویسندگان و مورخان درباره شرفارسی و سبک و شیوه خاص ملکم سخنها گفته اند ، با اینحال اعتماد السلطنه که در یک جا ملکم را ( معلم و مرشد) منتهی (دیوانه)<sup>۱</sup> میخواند در روزنامه خاطراتش درباره مندرجات قانون و نوشته های ملکم شك کرده آنها را بقلم دیگران میداند . اعتماد السلطنه مینویسد :  
 ... نمره های اول فحش و بی احترامی و نامربوط بود . اما اینکه حالا نوشته میشود الفاظ مستهجنه ندارد و فارسی بسیار خوب سلیس است . خیالاتش اگر از ملکم خان باشد انشایش از او نیست . ملکم خان قابل اینطور چیز نوشتن در فارسی نیست . سالها معلم من بود و مدت های مدید آشنا و دوست من . پایه سواد و فهم او را میدانم . بلکه میتوانم بگویم که خیالات هم از او نیست<sup>۲</sup> .

۱- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ص ۱۹۳ .

۲- ایضاً ص ۱۰۲۸



گرچه این اظهار نظر نمیتواند مورد استناد قطعی واقع شود ولی چون شاگردی درباره (استادش) سخن میگوید آنرا نقل کردیم. آنچه میتوان گفت اینست که ملکم چه در ایران و چه در اروپا همکاری داشته که در نوشتن مقالات روزنامه قانون با او همکاری میکردند چنانچه در پایتخت عده‌ای بجرم نوشتن مقالات دستگیر و مدتها زندانی شدند<sup>۱</sup>.

تأثیر نوشته‌های ملکم و روزنامه قانون نه تنها در بین طبقات مؤثر ابوالقاسم لاهوتی و روشنفکران تأثیر داشت، بلکه در بین طبقه جوان آن عصر نیز و روزنامه قانون بطور مستقیم اثر میگذاشت. ابوالقاسم لاهوتی شاعر و انقلابی معروف ایران نیز در اثر خواندن روزنامه قانون، دارای افکار انقلابی شده است. لاهوتی در «انویوگرافی» خودش مینویسد: «هنگامیکه جوان بودم اشعار اولیه‌ام تحت تأثیر افکار پدرم قرار داشت. اشعاری که در آن هنگام میسرودم شهرت یافت و مردم روشن بین کرمانشاه بخصوص تشکیلات محلی فراماسونری که تحت نام (جمعیت آدمیت) فعالیت میکرد، متوجه روح انقلابییم شد. آنان مخارج تحصیل مرا در تهران فراهم کردند و از کرمانشاه روانه پایتخت شدم»<sup>۲</sup>.

ابوالقاسم لاهوتی در آخرین کتاب خود که بزبان تاجیکی نوشته در ابتدای فصل که بدان نام (تصادف نجات بخش) داده، درباره شناسائی اش با جمعیت فراماسونری آدمیت، چنین مینویسد: «یک روز پدرم بمجلس دوستانش رفته بود. از منزلی که موعود بود پسر صاحب‌خانه را بخانه ما فرستاد و بوسیله او بمن پیغام داد که آخرین شعر

- ۱- میرزا علیخان امین‌الدوله مینویسد: «در تبریز میرزا یوسفخان مستشارالدوله بتهمت مکاتبه و خبرنگاری بملکم گرفتار و پس از غارت اثاث‌البیت و ضبط تمام نوشتجات تحت‌الحفظ بحسب تهران فرستاده شد و بواسطه آنکه این حکم بدست حسینعلیخان امیر نظام مجری گردید که او خود مسلماً با ملکم درین شایعه همدستان بود لاجرم شراره خیالات و اقدامات ملکم بجان جمعی افتاد. برای نایب‌السلطنه و امین‌السلطان رشته نو و وسیله تازه بدست آمد که اغراض خود را با بدبختان مملکت از این راه مجری دارند. هر روز خاطر شاه را از یک نفر اندیشه ناک و قومی را از پادشاه مهربان رمیده و نومید میکردند.» (خاطرات سیاسی امین‌الدوله ص ۱۴۸)
- ۲- کلیات ابوالقاسم لاهوتی جلد ششم شهر دوشنبه تاجیکستان ۱۹۶۳ ص ۱۶۴-۱۶۵

## ابوالقاسم لاهوتی



اورا بیدار کرده برایش بفرستم . من زود آن شعر را پیدا کرده فرستادم اما درین ضمن ناگهان بروزنامه قانون ملکم برخوردار کردم . بطوریکه بعدها شنیدم این روزنامه در لندن چاپ میشد و پنهانی برای اعضاء جمعیت آدمیت به همه نقاط ایران منجمله کرمانشاه میفرستادند . مندرجات اولین شماره قانون مرا مقنون و بخود مشغول کرد . وقتی بخود آمدم که پدرم را بر بالای سرم دیدم . او تبسم کنان مرا مینگریست . معلوم شد که من ساعتها غرق خواندن قانون بودم تا جائیکه آمدن پدرم را حس نکرده بودم از اینکه بدون اجازه روزنامه را برداشته و خوانده بودم ، عرق ریزان پدرم التماس کردم که گناه مرا ببخشد . پدرم گفت : پسر جان من گناه دارم که تاکنون ترا از وجود این روزنامه آگاه نکرده ام .

د آنکاه پدرم بتفصیل درباره قانون با من سخن گفت . او از مسلك ماسونيك و مندرجات مجله توضیحات کافی بمن داد و اضافه کرد که قانون خیلی سری و خطرناک است . در هر خانه ای که آنرا بیابند آن خانه و ساکنان آنرا نابود میکنند . پروبالم از شنیدن جملات پدرم گشاده شد و خستگی و نومیدی از من دوری گرفتند ، بخود گفتم :



« این همان آتشی است که در طلبش بودم . باید هر چه زودتر باین جمعیت داخل شوم . همه شماره های قانون ملکم مرتباً و بطور مخفی برای پدرم میرسید . هر شماره ای که میرسید در نیمه دویم شب میخواندیم و بعد از چند روز مخفیانه آمده آنرا می بردند . من هنوز نمیدانم که آورنده و پس گیرنده آنها که بود . شاید پدرم از جای مخصوصی آنها را میگرفت! ... »

نه تنها خود لاهوتی درباره عضویتش در جمعیت ماسونی و آدمیت در شرح حالش نوشته ، بلکه برنلس دانشمند و ایرانشناس فقید شوروی<sup>۱</sup> و میکائیل زنده ایرانشناس معاصر و عضو آکادمی علوم تاجیکستان و استاد شعبه ادبیات انستیتوی ملل آسیائی آکادمی علوم اتحاد شوروی نیز در این باره اطلاعات نایقیمی<sup>۲</sup> نوشته اند . بنا بر این تأثیر نوشته های ملکم را در قانون میتوان در حوادث بعدی و حتی انقلابیونی که در مشروطه و بعد از برقراری حکومت مشروطه شرکت داشته اند جستجو کرد .

یاران ملکم که با نظم بیشتری در ایران کار میکردند چند سال سر نوشت یاران ملکم متوالی در غیاب او ، جامعه آدمیت را اداره میکردند ، و روزنامه در ایران قانون را ناشر افکار خود قرار داده بودند .

ناصرالدین شاه که خطر را احساس میکرد دستور جدی برای متفرق کردن آنان داد و پلیس تهران ۱۲ نفر از آنها را دستگیر و همه را در خانه کامران میرزا نایب السلطنه محبوس نمود . حاجی سیاح که عامل مؤثری در این میان بود

۱- کلیات ابوالقاسم لاهوتی صفحه ۹۹- ترجمه آنچه کفوفاً ذکر شد مرهون ایرانشناس و دانشمند شوروی میکائیل زنده میباشد که برای نگارنده از مسکو فرستاده اند .

۲- برنلس دیوان لاهوتی مسکو ۱۹۳۹ ص ۱۳ و ۱۴ بزبان روسی .

۳- میکائیل زنده کتب زیر را درباره لاهوتی نوشته :

۱- ابوالقاسم لاهوتی- شهر دوشنبه ۱۹۵۷ ص ۷ بزبان روسی .

۲- داوچرک ابوالقاسم لاهوتی- تاریخ ادبیات سویتی تاجیک قسمت ۱۱ شهر دوشنبه

سال ۱۹۵۷ ص ۸۶ بزبان تاجیک

۳- تاریخ مختصر ادبیات شوروی تاجیکی مسکو ۱۹۶۱ ص ۲۷۵ بزبان روسی .

بقصد فرار خود را از بالای خانه‌ای که در آن سکونت داشت بیان برت کرد ولی دستگیر شد و با ۲۰ سرباز مسلح و یک‌گاری بقزوین اعزام گردید و مدت ششماه در آن شهر در زندان ماند .

هدایت‌الخان رشتی بدنباله شرح دستگیری و تبعید ۱۲ نفر از اعضاء فراموشخانه منجمله حاجی سیاح چنین مینویسد :

« ... سفر اول که آقا سید جمال‌الدین تبعید شد و با حاج محمد حسن بسر حدرفت مختصراً نقلایی در خواص بعمل آمد . با مر شاه ۱۲ نفر دستگیر شده بقزوین بردند با آقا باقر سعید السلطنه حاکم قزوین تحویل شده محبوس شدند . که از آنجمله یکی هم حاج سیاح بود ، اینعه پس از ششماه آزاد شدند .

مرتب دوم که مجدداً آقا سید جمال‌الدین تبعید شد ، برای جلوگیری از مشروطه خواهان و دستگیری آنها بنام بایگیری جمعی دستگیر و تحت تعقیب قرار گرفتند که از جمله یکی هم حاج سیاح بود که مخفی شده و تحت تعقیب بود چون هوا گرم شده بود ، شاه برای رفتن به بیلاق پشت کوه ، بسطنت آباد نقل مکان کرده و طرف دیگر خیابان راه شمیران حیاطی برای صدراعظم بنا شد . و ایشان هم در این محل بودند . روزها قبل از اینکه شاه از اندرون بدر بیاید و مردم بحضورشان بروند همه در حیاط صدراعظم منتظر میماندند در یکی از روزها که همه منتظر بودند ناگهان حاجی سیاح بخانه صدراعظم آمده تقاضای ملاقات صدراعظم را کرد .

همه تصور میکردند او مخفی یا دستگیر شده است ولی با پای خودش بخانه صدراعظم آمده بود و صدراعظم گفت « آقا بالا خان رئیس نظمیه بی جهت مرا تعقیب میکند در حالیکه بی تقصیر هستم و بهمین جهت بخودتان پناهنده شده‌ام » حاج سیاح گفت « در اینموقع که جمعی دستگیر و تحت تعقیب هستند راضی نیستم در ایران بمانم اجازه بدهید تا به هندوستان بروم » صدراعظم با او ملاطفت کرده و گفت همین امروز که به حضور شاه شرفیاب شدم اجازه مسافرت را میگیرم .

چون من در سفر پشت کوه همراه شاه می‌رفتم ، برای تهیه لوازم سفر از جلو آبدار-



خانه که گاهی شاه عصراندر آنجا صرف می کرد می گذشتم، حاجی سیاح را دیدم که به درختی تکیه داده و متحیرانه ایستاده است، بی اختیار هر دو بهم نزدیک شدیم و علت توقف او را پرسیدم.

حاجی گفت: ماجرای تعقیب و سفرم را بصدر اعظم گفته ام او ماجرای را بعرض رسانیده و شاه فرموده بعد از نهار مرا احضار خواهند کرد ولی تا کنون خبری نشده نمیتوانم بشهر بروم و تا کنون هم خبری نشده او پایش را بمن نشان داده که در سفر قزوین از بام مجلس افتاده و صدمه دیده بود.

از حال او خیلی متأثر شدم باو گفتم لابد شاه فراموش کرده و همین الان میروم و جریان را بعرض می رسانم.

ابتدا ترسیدم، شاه بمن سوء ظن برده مرا از جمله آنها بدانند بفکر رسیدن به بیانه ای شرفیاب شده در ضمن ماجرای توقف حاجی سیاح را عرض کنم. وقتی شاه چای صرف می کرد باحالت تعجب عرض کردم حاج سیاح را در بیرون باغ دیدم؟ شاه فرمود: آه، این بیچاره معطل مانده فراموش شده بود برو او را بیاور.

چون لحن شاه محبت آمیز و حالت دلسوزی داشت، یقین کردم که احضار او برای دلسوزی است. وقتی نزد حاج سیاح برگشتم و شرفیابی را باطالعش رسانیدم ضمن اظهار امتنان متوجه شدم بغض گلویش گرفته دانستم که متوحش است.

باو گفتم من بوضع روحی شاه آشنا هستم و با کلماتی که می گفت یقین دارم نظر مرحمت دارد، متوحش نباش.

حاج سیاح بحضور شرفیاب شد از خیلی دور ایستاده تعظیم می کرد، شاه با دست او را بجلو خواند، قدری نزدیک شد و باز سر فرود آورد. شاه مجدداً فرمود: «سیاح جلو بیا، جلوتر آمد عرض کرد:

شاه اگر لطف بی عدد داند بنده باید که حد خود داند

شاه فرمود: «میدانم تملق گوئی میکنی ولی با این حال منم بدم نمی آید، فرمود: «سیاح صبح صدر اعظم عرض کرد می خواهی به هندوستان سفر کنی، عرض کرد: «منوط

بامر مبارک است ، فرمودند « خوب فکر کردی ، منم مایلم چندی در تهران نباشی ولی این سفری است پرخرج پول آنرا داری » عرض کرد « قربان توشه درویش و سیاح توکل بخدای بزرگ است ، لقمه نانی خداوند می‌رساند» شاه فرمود « توسیاح و شخص فاضل و معروفی هستی باید پول خرج کنی من بصدر اعظم می‌گویم یا نصد تومان پول راه بتو کمک‌کند ، راستی در غیبت وضع خانواده ات چه میشود ؟ سیاح سر زیر انداخت و شاه فرمود « میدانم این سفر ضروری پیش آمده است ، دستور میدهم ماهی پنجاه تومان به خانه ات بدهند ، حاج سیاح که ساعتی قبل خود را بیچاره می‌دانست حال در مقابل تقصیراتش تا این درجه طرف توجه و مرحمت شاه واقع شده حالت انقلاب باو دست داد دستها را بسوی آسمان بلند کرد و از صمیم قلب شاه را دعا کرد .

این اقدام شاه بدون مقدمه و اول دفعه نبود . شاه همیشه مایل بود مقصرین را بالظاف شاهانه مجذوب نماید و مکرر گفته است ، زبان بدگویان را می‌توان با پول تلافی نمود ، بایستی درب بهشت و جهنم را هر دو بروی مردم باز نمود ولی حال شاه در آنوقت خیلی ناراحت و عصبانی بنظر می‌رسید ، بطوری که خودداری را از دست داده رنگش برافروخته شده فرمود « سیاح من سه سفر به اروپا کرده ام . در هر جا هر چیزی تازه ای بود با تشریفات مرا برده نمایش دادند . شهرهای زیبا دیدم مریضخانه‌های بزرگ دیدم که هر يك در ماه بقدر درآمد مملکت ما خرج بر میداشت . برخلاف جاده‌های تنگ و وحشتناك مملکت ما که هنوز زنگک دلیجان بگوش میرسد دیدم ترن از شکاف کوهها عبور می‌نماید . ترن دیدم که ما را از کوهی عظیم در پیچ و خم بقله مرتفع برد و سپس بهمین طریق سرازیر نمود بقدری کار خاتجیات دیدم که بحساب نمی‌آید . باغات ملی مشاهده کردم به سینماها و تماشاخانه‌های مجلل رقتم همه جا و در همه حال مملکت خودم را در نظر می‌آوردم که بجز شهر خراب و ویران و مردمانش سخت و پریشان غوطه ور در کتافات هستند . میتوانی تصور کنی آرزو نمی‌کردم ملت را ترقی و تربیت کنم تا پادشاهی خوش نام شده در تواریخ نام مرا بخوبی ثابت کنند .

این سید بیچاره ( غرض شاه سید جمال بود ) چون مردمان عادی در بعضی شهر-



های اروپا رفته از سیاست و جهت و اوضاع و احوال این دول بزرگ بی خبر است . می - گوید من روس و انگلیس را بزانو در آورده شما را پادشاه مشرق زمین میکنم . این عبارت اوجز بی خبری و عدم اطلاع از سیاست جهان چیز دیگر نیست . چه میدانند ما در چه وضعی گرفتاریم . البته نمیدانند زیرا او وارد نیست . بمیرزای شیرازی می نویسد: مالیات با فشار از مردم می گیرم و با بولپوسی خرج میکنم یا بعبارت دیگر معلوم نیست کدام مالیات . دو میلیون و نیم ملت مالیات میدهد در مقابل یکدنيا مخارج را منتظر است بعمل آید با این درآمد و جیب خالی ملت و سیاست دانیهای همسایه ها می خواهد این مملکت ما را اروپا کند .

این سید ، مردم را دعوت بمشروطیت می نماید تو و امثال تو هم باین عبارتهای تو خالی دامن می زنید در حالیکه خودتان هم بی بمعنای آن نمییرید . ملت ما که عبارت از عشایر وحشی است ، سراسر خاك ما را فرا گرفته که هنوز خانه بکول هستند و می گویند شاه کسی است که ریش او را با عسل تر کرده و با تیغ الماس می تراشند . می خواهید افسار از سر این وحشیها بردارید . مملکت را منقلب کنید تا بهانه بدست دشمن دین و مملکت ما بدهید .

سالدات روس بایران آمد ناموس این ملت بدست آنان افتاد . سیاح قدر این سلطنت و آزادی را نمی دانید . برو بهندوستان مشاهده کن این گاوهای سه من شیر بده انگلیسها را که در تحت چه فشاری زندگی میکنند و استقلالشان را از دست داده اند « شاه با اشاره ولی باغضب حاج سیاح را مرخص کرد و فرمود « برو نزد صدراعظم تا قرار خرجی تو را بدهد . در راه نیز اگر پولت تمام شد تلگراف کن تا داده شود از محلتهای تاریخی آنجا عکسبرداری کن و برای ما بیاور « حاج سیاح را در آخر امر با سردی مرخص کرد . پس از آن برخاست بکلی متغیر بود ، بنا این بود در دربار تماز گذارد ، باندرون رفت و آرام با خود گفت « این اشخاص باید مجازات شوند »<sup>۱</sup>

قضیه لاتاری و خلع ملکم خان از مقام سفارت و محاکمه او در لندن و گوشه گیری اش

که جمعاً ده سال طول کشید ۲۲ ذیقعدہ ۱۳۰۶ ( ۱۶ مارس ۱۹۸۰ ) او را برای همیشه از ایران و سیاستی که دنبال می کرد طرد نمود . پول پرستی او و سوء استفاده ای که وی با داشتن مقام سفارت در لندن نمود ، سبب شد تا حتی اربابان انگلیسی اش نیز نسبت به او تغییر عقیده بدهند .

سندی که بخط امین السلطان در این مورد باقی مانده است گوشه ای از مذاکره سر « دراموند ولف » وزیر مختار انگلیس در تهران را با صدراعظم وقت ایران در باره ملکم روشن میکند . در این سند امین السلطان بشاه می نویسد « ... در باب ملکم خان هم عقیده خانه زاد را از بیات اینک اول تهدید شود و بعد سفارت ایتالیا داده شود پسندیده و میگفت « او بنده پول است » موجب کافی بدهید با ایتالیا یا برلین مأمور کنید به آمریکا هم بفرستید ضرر ندارد و اگر قبول نکرد و باز فضولی کرد آنوقت باز چاره آسان دارد ... »

ناصرالدینشاه در حاشیه گزارش اتابک چنین نوشته است « با ملکم خان همینطور قرار بدهید ، لیکن اول تکلیف خدمات و مأموریت ها را بکنید اگر قبول نکرد تهدید بکنید . »

این نامه هنگامی برای شاه نوشته شد که ملکم در لندن بکاغذ پرانی و چاپ اعلامید و روزنامه نویسی علیه ناصرالدینشاه و امین السلطان مشغول بود . از گزارش اتابک اولاً نظریه « ولف » را درباره ملکم می فهمیم و میدانیم که او هم به پول پرستی « خادم سابق » اعتقاد داشته است . ثانیاً گذشت و حسن نیت ناصرالدینشاه را درباره ملکم در میابیم و معلوم میشود که بیکاری ملکم از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۵ بواسطه افزون طلبی خود او بوده است و الا سفارت ایتالیا را که در سال ۱۳۱۵ ( زمان صدارت امین الدوله و سلطنت مظفرالدینشاه ) باو دادند و در اثر تنگدستی پذیرفت در زمان ناصرالدینشاه نیز ( یکسال پس از کار تقلب در امتیاز لائاری و خلع از مناصب و امتیازات دولتی ) به او پیشنهاد کرده بودند .

عقبه نامه امین السلطان چون سندی جالب و روشن کننده سیاست خارجی ایران





بعد از آن اردو را یا موقوف کرده یا محلش را تغییر بدهید که مایل بسمت سرحد آنها  
یا روسها نباشد بهتر است... در باب خراسان هم صحبت شد که انشاء الله بعد تفصیل را  
بعرض خواهد رسانید...

ولی ملکم در آن زمان از سلب امتیازات و قطع حقوق خود چنان روح عصبانی  
بهم زده بود و جیبهایش از مداخل چندین ساله سفارت لندن چنان پر پول بود که جز  
به سفارت لندن بکار دیگری راضی نمیشد.

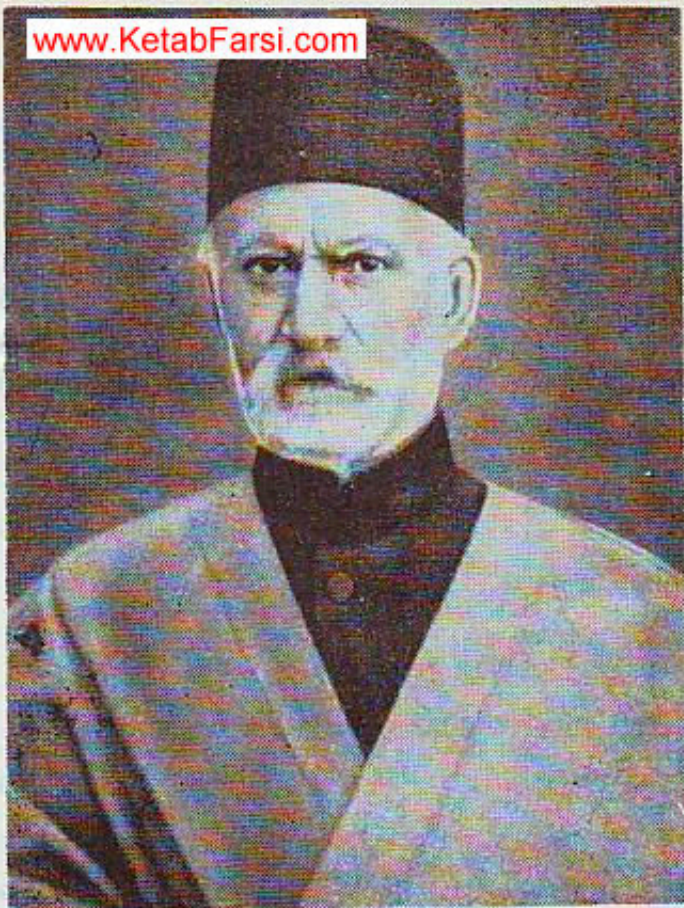
باین ترتیب با وجودیکه ملکم منفور و مطرود بود، یاران او در ایران تا چند  
سال کار «مجمع آدمیت» را تعقیب کردند ولی متأسفانه بر اثر تعطیل روزنامه قانون  
و عدم دسترسی با اسناد و مدارک بعدی از فعالیتهای این دوران «مجمع آدمیت» اطلاعی  
بدست نیامد. و از این به بعد، فعالیت دوسالمان شبه ماسونی و غیرقانونی دیگر آغاز  
میکرد که بشرح آنها می پردازیم.



## فصل سیزدهم

### جامع آدمیت

پس از آنکه ملکم از سفارت ایران در انگلستان معزول شد، دشمنانش که در دربار صاحب نفوذ بودند، با طرفداران افکار نو  
افکار وی به مخالفت و مبارزه برخاستند. از جانب دیگر فکر اصلاح طلبی و آزادیخواهی که در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه در ایران راه یافته بود و قوت میگرفت، شاه را بمقاومت در برابر خواستهای آزادیخواهان و ترقی طلبان وادار نمود. در نتیجه در سالهای آخر سلطنت ناصرالدینشاه استبداد شدیدتری از لحاظ مبارزه علیه آزادیخواهی در ایران حکمفرما گردید. البته تردید نیست که نشرفکر آزادی در ایران مانند جنبش های دیگر مدنی و سیاسی بکندی پیش میرفت ولی چون باسیر عمومی تاریخ هماهنگ بود، علیرغم همه مخالفتها توسعه آن حتمی می نمود. هواخواهان اصلاحات و ترقی از میان رجال و درباریان و بیشتر کسانی که با دنیای اروپا آشنائی داشتند برخاستند و مؤسسين فراماسونری و فراموشخانه هم که يك عده شان از افراد همان طبقه بودند، طبیعتاً در بار اکتون فعالیت خود قرار دادند و از همین نقطه مخالفت با اصول «حکومت مطلقه» و «استبداد» را شروع کردند. علاوه بر این مؤسسين فراموشخانه، همچنین فراماسونری مخصوصاً به نمایندگان سیاسی ایران در کشورهای خارجی و بالاخص افراد تحصیل کرده و جوانان فارغ التحصیل دارالفنون توجه داشتند و آنها را وارد جمعیت خود



میرزا عباسقلیخان  
آدمیت



سلیمان میرزا اسکندری



میرزا محمودخان احتشام السلطنه





عبدالحمیدخان یمن نظام



میرزا ابراهیمخان عون الممالک



میرزا عباسعلیخان  
و فرزندانش





میرزا علیخان انظام الحکماء



سلطان جنید میرزا معتمدالدوله

می کردند و مقاصد « محافل » و « لژ » ها را بوسیله آنان انجام میدادند . پس از شکست فراموشخانه ملکم و مجمع آدمیت ، سومین سازمان سیاسی شبه فراماسونری ایران که بنام «جامع آدمیت» نامیده میشد ، بوسیله پیروان ملکم بوجود آمد . این جمعیت که باید فراموشخانه سوم نامیده شود، اصول و دکترین مشخص سیاسی داشت و تعالیم ملکم و فراموشخانه او را ترویج میکرد ، و فلسفه سیاسی و مرام نامه‌ی آن که شبیه سازمانهای فراماسونی اروپا بود ، افکار جدیدی را بین اعضاء خود نشر می داد . چنانکه می دانیم چند سال بعد از صدور فرمان مشروطیت در دوره دوم مجلس بود که احزاب اعتدالی و فرقه دمکرات و چند حزب منظم و نامنظم دیگر تشکیل شد . بهمین جهت اکثر مورخین و نویسندگان احزابی را که در این دوره از تحول ایران بوجود آمد نخستین سازمانهای منظم سیاسی ایران می دانند . در حالیکه این نظر صحیح نیست و باید گفت قبل از تشکیلات احزاب مزبور « فراموشخانه ملکم » ، « مجمع آدمیت » و « جامع آدمیت » سه سازمان سیاسی بودند که آرمانها و افکار جوانان و تحصیل کرده های سرگردان و ظلم کشیده کشور را رهبری می نمودند . اما در اینکه گردانندگان سازمانهای



یاد شده راهی را که در پیش داشتند ، درست می‌رفتند یا نه جای بحث و تأمل است . زیرا که آنان گاه خادمان اجانب می‌بودند و گاه بندگان سیم وزر و بیشتر اوقات نیز در بیداری افکار و نشر عقاید سیاسی جدید و ترویج تمدن اروپائی می‌کوشیدند . تمدن جدید و عقاید فلسفی و سیاسی اروپائی که در ایران ترویج میشد بنام افکار ملکم نامیده میشد و از طریق جزوه‌ها و نامه‌ها و گزارش‌هایی که خطاب به ناصرالدین‌شاه و وزراء و درباریان او نوشته میشد ، پخش میگردید و این خود در نشر عقاید اجتماعی و سیاسی در جامعه خفته و بی‌خبر ایران و سازمان‌های دولتی کاملاً مؤثر بود . در خارج از دستگاه رسمی و دولتی همکاران و پیروان ملکم بنوبه خود مروج افکار جدید آزاد بخواهی و پخش‌کننده رساله‌ها و نوشته‌های اودر میان مردم بودند و اینکار در ایجاد دسته تجدیدخواه و روشنفکر ایران در آن عصر اثر قاطع بخشید . پس از آنکه ملکم روزنامه قانون را تأسیس کرد ، عده زیادی با عقاید و افکار تازه فرسنگی آشنائی یافتند . در عین حال همان همفکران و همکاران ملکم در فراموشخانه و سائل انتشار قانون را در میان مردم ایران فراهم می‌ساختند .

پس از این گفته شد که افکار مشروطه خواهی و حکومت مؤسس جامع آدمیت قانون در طول قرن سیزدهم هجری بوسیله نویسندگان مختلف در ایران نشر یافت . اما به مسئله تأسیسات حزبی و تشکیلات جمعیت‌های سری سیاسی خیلی کم توجه میگردید و از این اندیشه‌ها بندرت گفتگو میشد . پس شکفت آوردن خواهد بود اگر دانسته شود در دوره اول مجلس شورایی ملی هیچ حزب سیاسی در پارلمان وجود نداشت و اساساً نمایندگان آن دوره «بجز چند نفر تحصیلکرده» یا مفهوم حزب آشنائی نداشتند . به همین جهت فراموشخانه ملکم ، مجمع آدمیت و جامع آدمیت از نظر تاریخ نظم حزبی و تشکیلات فرقه‌های سیاسی و سری جدید در ایران حائز اهمیت بسزائی است و متأسفانه نویسندگان تاریخ مشروطیت ایران از این نظر هیچ توجهی به آنها نکرده‌اند . اگر این سازمان‌ها گرفتار آلودگی‌های سیاسی ، مالدوستی و قطع پرستی نمی‌شدند ، شاید افکار سیاسی و اصول حزبی در این کشور راه دیگری

می‌بیمودند و اصول مملکت‌داری با نظم صحیح‌تر و بر پایه‌های محکم‌تری استوار میگردید. ملکم فراموشخانه شبیه تأسیسات فراماسونری برپا کرده بود و بعد از او نیز مجمع آدمیت و جامع آدمیت بر همین اصول بوجود آمد. مطلب جالب اینکه ملکم و برخی از یاران او خود در لژهای فراماسونری فرانسه و دیگر کشورهای جهان عضویت داشتند. اما تشکیلات ماسونی جهانی فراموشخانه و مجمع آدمیت و جامع آدمیت را به رسمیت نمی‌شناخت و آن‌ها را از جمعیتها و فرقه‌های «غیر مجاز» و با اصطلاح ماسونری Clandeten می‌شمرد. نکته دیگر اینکه ملکم سعی داشت افکار غربی را در قالب نیازمندیها و مقتضیات جامعه و بشکل سری و مخفی در ایران عرضه کند و بهمین جهت ایجاد فراموشخانه و ترویج فراماسونری را برای از پیش بردن چنین رویه و افکاری در ایران ضروری می‌دانست. ولی عده‌ای از مخالفانش فراموشخانه وی و پدرش را دکان سیاسی و جاسوسی انگلیسیها و بمنظور پیش بردن مقاصد سفارت انگلیس در تهران میدانستند.<sup>۱</sup>

مجمع آدمیت و سپس جامع آدمیت نیز بر روی تشکیلات فراموشخانه و سازمان‌های شبه فراماسونری و غیر قانونی آن، تأسیس شد. بنظر بعضی از اعضاء و مؤسسين این تشکیلات، جماع آدمیت:

اولاً - نمونه يك فرقه سیاسی و سری جدید ایرانی در قالب اندیشه‌ها و افکار فراماسونری و به تقلید از این فرقه جهانی بود.

ثانیاً - در مرحله بلافاصله پیش از مشروطیت یکی از سازمانهای حزبی ایران بشمار میرفت.

اداره این جمعیت را يك هیئت دوازده نفری بعهده داشت که ریاستش با میرزا عباسقلیخان قزوینی معروف به آدمیت بود، و در آن روزگار هیچکس بجز بعضی خواص فراموشخانه ملکم نمی‌دانستند که میرزا عباسقلیخان چه مقامی را در سازمان سری فراماسونری مذکور دارد.

نام اعضاء اولین هیئت مدبره جمعیت آدمیت را در دست نداریم، چه مقدار زیادی از



اسناد آن از بین رفته است. ولی میدانیم که در سال ۱۳۲۲ هـ (۱۹۰۴ م) هیئت مزبور که بآن اعضای دوازده نفری میگفتند، از این عده تشکیل میگردد:

میرزا عباسقلیخان آدمیت قزوینی - میرزا ابراهیم خان عون الممالک -  
 عبدالحمیدخان غفاری یمین نظام - سلطان جنید میرزا - یحیی میرزا (اسکندری) -  
 سلمان میرزا (اسکندری) - میرزا علیخان انتظام الحکماء - میرزا جوادخان  
 سعد الدوله - میرزا محمد ناظم العلماء ملایری - میرزا محمود خان احتشام السلطنه -  
 میرزا عبدالله خان مصدق الممالک - شاهزاده محمد علی میرزا معروف به شاهزاده علیخان.  
 استاد محیط طباطبائی که در نوشته‌ها و مقالات خویش همیشه از میرزا عباسقلیخان  
 به بدی یاد میکند درباره او مینویسد:

«عباسقلیخان قزوینی که سابقاً سمت خدمتگزاری به سعدالدوله و برخی  
 از دوستان دیگر ملکم را داشت و در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه و زمان مظفری برای  
 اینکه نام و نشان هواخواهان حقیقی ملکم از پلیس و خفیه نویس شاه مستور بماند او را  
 طرف وصول و ایصال ملکم قرارداد داده بودند و آخرین نوبتی که ملکم بتهران آمده بود  
 سمت مهمانداری او را برعهده داشته و با سخنان ملکم آشنائی پیدا کرده بود ... چند  
 رساله ملکم را راجع به ترتیبات فراماسون ملکمی بچاپ رسانید و خود را از طرف ملکم  
 مأمور هدایت و ارشاد داوطلبان دخول به مجمع آدمیت معرفی کرد! ...»

برای شناختن عباسقلیخان آدمیت باید کمی به عقب برگردیم. جد میرزا عباسقلیخان  
 اهل گنجه بود و پس از آنکه آن شهر از خاک ایران جدا شد به کوچصفهان آمد و بعد در  
 قزوین متوطن گردید. میرزا عباسقلیخان در ۱۲۷۸ هـ (۱۸۶۱ م) متولد شد و در ۱۳۵۸ هـ  
 (۱۹۳۹ م) درگذشت. در کودکی پدرش را از دست داده و خود نزد شوهر خواهرش  
 میرزا محمد قزوینی منشی باشی (پدر میرزا کاظم خان اعلم السلطنه) تعلیم و تربیت یافته  
 بود. منشی باشی ابتدا در دستگاه میرزا یحیی خان قزوینی مشیرالدوله (برادر میرزا -  
 حسینخان سپهسالار) بود سپس در زمان وزارت کامران میرزا وزارت داخله را بهعهده

گرفت. میرزا عباسقلیخان خدعتمش را در دستگاه میرزا یحیی خان شروع کرد و در ۱۳۰۳ هـ (۱۸۸۷ م) که ملکم با یران آمد و مدت ششماه در خانه میرزا یحیی خان اقامت کرد، سمت مهمانداری او را داشت. پس از مرگ یحیی خان میرزا محسن خان مشیرالدوله که خود بنیانگذار عدلیه ایران بود، میرزا عباسقلیخان را به عضویت آن وزارتخانه در آورد و میرزا یوسفخان مستشارالدوله نیز سمت معاونت آن وزارت را کسب کرد. در این شرایط بود که عباسقلیخان با عناصر اصلاح طلب و آزادیخواه محصور گردید و فعالیتهای سیاسی خود را شروع کرد.

بموجب اسناد موجود از ۱۳۰۳ هـ (۱۸۸۴ م) که عباسقلیخان وارد جرگه فعالین سیاسی شد و در نشر اصول آدمیت که تز فکری ملکم بود مجاهدت داشت، سعی می کرد محمد علیشاه قاجار را که در دوران سلطنت خویش کینه و عناد و افری نسبت به آزادی و آزادیخواهان کشور نشان میداد وارد سازمان خود کند. محمد علیشاه هم باو اعتقاد داشت، چنانکه در نامه ای بتاریخ ۲۸ شوال ۱۳۲۵ هـ (۱۹۰۷ م) به ملکم نوشته است:

«درافت آدمیت که ثمره علم دنیا و اثر خامه شما است در این قرون اخیره بمجاهد کثیره و هم مردانه یکنفر اولاد غیر تمنند ایران میرزا عباسقلیخان که خود را از روی حقیقت فدوی و خادم اتفاق آدمیت و حافظ امنیت و ناشر معارف شما و ترقی ایران میدانند و وظیفه آدمیت را از بیست و دو سال قبل تا کنون بتدریج در این مملکت شایع و منتشر کرده است...»

از سال ۱۳۰۷ هـ (۱۸۸۹ م) که ملکم روزنامه قانون را تأسیس کرد و مخفیانه با یران فرستاد، میرزا عباسقلیخان و بارانش مروج قانون و دیگر رساله های ملکم بودند. از طرف همین گروه، معدودی از جزوه ها و شب نامه ها در انتقاد از سلطنت استبدادی و تشریح مبانی حکومت ملی و اندیشه های آزادیخواهی منتشر میشد، که بر اثر آن بتدریج يك جمعیت سیاسی که به آرامی توسعه و تکامل یافت بوجود آمد.

باکشته شدن ناصرالدینشاه در سال ۱۳۱۳ هـ (۱۸۹۶ م) اوضاع عمومی مملکت



نیز تغییر کرد ، و آزادیخواهان زمینه مساعدتری برای فعالیت‌های خود یافتند و افکار اصلاح طلبانه و آزادیخواهانه قوت گرفت . تأسیس جامع آدمیت که مقدمه آن از سال‌های قبل بنیان نهاده شده بود ، محصول همین دوران است . گروه معدود اعضاء فراموشخانه بتدریج بصورت جمعیت بزرگی درآمدند و بسیاری از افراد طبقه حاکمه که هواخواه سلطنت محدود و حکومت قانون بودند و یا بدان تظاهر میکردند ، باین تشکیلات پیوستند و يك فرقه سیاسی که درحقیقت نماینده هیأت روشنفکر ، اصلاح طلب ، دستگام حاکمه و مستبدینی که بعدها با مشروطیت ستیز کردند ، بود تأسیس گردید .

از اوراق عضویت جامع آدمیت سیصد و چند « تعهدنامه و یا قسم نامه » بدست آمده که بیشترین آنها شماره ۱۴۹ ثبت گردیده و آن ورقه عضویت محمد پسر محمد حسن مازندرانی بتاریخ ششم جمادى الاول ۱۳۲۲ هجری قمری است و مصدق الممالک نوری یکی از امانای جامع آدمیت ضمانت او را کرده است . یکی از آخرین تعهدنامه‌ها عضویت میرزا احمدخان معز نظام پسر عبدالحسین خان سر نیپ است که تاریخ آن ربیع الثانی سال ۱۳۲۶ میباشد .

درباره نام این جمعیت که مرام و نظام نامه اش عین فراموشخانه ملکم بود و میتوان آنرا سومین فراموشخانه ایران و فراماسونری غیرقانونی نام نهاد اختلافاتی موجود است . مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان از آن بنام « انجمن مخفی آدمیت » یاد کرده و حاج - مخبر السلطنه هدایت آنرا « انجمن آدمیت » نامیده<sup>۲</sup> و در بعضی اسناد بنام مجمع آدمیت و « حزب آدمیت » خوانده شده است . عباس میرزا اسکندری از آن بنام « انجمن آدمیت »

۱- کلیه تعهد نامه‌ها در اسناد خطی کتابخانه دکتر فریدون آدمیت ضبط شده است که برای نمونه چندتای آنها گراور شده است .

۲- در کتاب خاطرات و خطرات نوشته شده: «... با اتفاق (حاج میرزا یحیی دولت-آبادی) به قیطره محل سکونت اتابک رفتیم حاج میرزا یحیی بکنایه و صراحه مطلب را عنوان کرد ، فرمودند امروز دوازده نفر از انجمن آدمیت پیش من بودند رفع سوء ظن از آنها شد اطمینان دادند اشتباه در لفظ آدمیت بود که جایش خالی است اتابک هنوز انجمن چی را درست نمی‌شناسد انجمن آدمیت بخصوص از عمال شاه است برای من شبهه نیست که جماعت برای خواب کردن اتابک مأموریت داشته‌اند یا نیت او...»

اسم برده<sup>۱</sup> ولی در تعهدنامه‌های عضویت سازمان مذکور معمولاً بنام «جامع آدمیت» ذکر گردیده است. مرانامه جامع آدمیت، اصول آدمیت فراموشخانه ملکم بودکه بمقیده عده‌ای ترجمه ناقصی از قانون اساسی گراند اوریان فرانسه است.

تشکیلات جامع آدمیت در تهران از چهار مجمع مرکب بودکه آنها را «مجامع اربعه» می‌گفتند. هیئت رئیسه آن را يك عده دوازده نفری بنام «امنای آدمیت» تشکیل میدادند. رؤسای مجامع آدمیت در زمره امنای دوازده گانه بودند. در بعضی ولایات نیز حوزه جامع آدمیت تأسیس گردید. به‌اعضاء جامع «اخوان» می‌گفتند، چنانچه امروزه فراماسونهای ایران همه خود را برادر خطاب میکنند. ریاست هیئت امنای آدمیت را میرزا عباسقلیخان داشت<sup>۲</sup>. گاهی از او بعنوان «رئیس و مدیر مجامع آدمیت» نام برده شده است<sup>۳</sup>. دستورهای صادره از مجامع بنام اوست و باامضاء و مهر وی «خادم آدم»<sup>۴</sup> یا «اولاد ایران» بود و گاهی فقط به‌عدد ۲۷۳ که بحروف ابجد «عباسقلی» باشد امضاء میکرد. در بالای نامه‌ها و دستورهای صادره از مجامع اغلب عدد ۱۳۱ ثبت شده که بحروف ابجد «سلام» میباشد.

از مجامع اربعه تهران یکی همان مجمع آدمیت بود که ریاست مستقیم آنرا میرزا عباسقلیخان داشت و مجمع دیگری که بعداً عنوان «انجمن حقوق» یافت، دومین سازمان از مجامع سازمان چهارگانه است. مدیریت مجمع سوم را حاج میرزا غلامرضا نامی بعهده داشت که مقرر آن باقاپوق بود و مجمع چهارم شناخته نشده است.

تصمیمات هیئت امنای آدمیت بر اساس «مشاوره» اتخاذ میکردید و اجرای آن بر همگی «فرض متحم» بود. این تصمیمات بر اساس رأی اکثریت گرفته میشد. در این خصوص میرزا عباسقلیخان ضمن نامه‌ای به سعدالدوله در جمادی الثانی ۱۳۲۵ ق

۱ - نفت و بحرین ص ۴

۲ - فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ص ۲۱۰

۳ - این عنوان در کتا بچه‌های یادداشت عون الممالک ذکر شده است که پرویز صدیقی آنرا در اختیار نگارنده گذارده است.

۴ - خادم آدمیت از اصطلاحاتی است که در نوشته‌های میرزا ملکم خان دیده میشود.



(ژوئیه ۱۹۰۷ م) نوشته است «اغلب اخوان محترم کارکن آزموده مصلحت را در نمایش آشکار نمی‌دانند و در یک نقطه مجتمع نخواهند بود [ یعنی جمعیت سری و اجتماعات علنی نیست ] بنده نیز در این مورد تابع رأی جماعتم . بعلت تبعیت از جماعت تشریف حضور تقدیم معذرت میکنم »

مراسم قبول عضویت چنین بود که داوطلب عضویت در حضور رئیس جامع سوگند یاد می‌کرد که اصول آدمیت را نصب‌العین خود قرار دهد و تعهد نامه عضویت را نیز امضاء می‌کرد .

ذیل هر تعهد نامه را يك یاد و عضو جامع دستینه نهاده ضمانت تازه وارد را به عهد می‌گرفتند . در تعهد نامه ( که می‌توان نام قسم نامه هم بدان داد ) نام شخص و نام پدر و تاریخ عضویت ذکر می‌گردید . اکثر متون تعهد نامه‌ها تقریباً شبیه این مضمون است : این بنده « یا » اینجانب و « یا » این بنده درگاه .. فرزند ... ساکن ... از صمیم قلب تعهد می‌نماید :

ای پروردگار عالم من اقرار می‌کنم که تو بمن شرافت آدمیت عطا فرموده‌ای . در ادای حقوق این موهبت با عظمت خدائی هر قصوری که کرده باشم الآن در حضور تو و به حق تو و به قدرت کبریائی تو قسم می‌خورم که شأن و حقوق این رتبه شریفه را در هر مقام مادام الحیات با تمام قوای خود محفوظ و محترم نگاه بدارم . هر گاه از این تعهد خود نکول نمایم از فیض و رحمت لایتناهی کبریائی حضرت تو در دنیا و آخرت بی‌نسیب بمانم . ( محل امضاء و مهر عضو و متعهدین ) حق تعهد نامه ثابت و برای تمام مدت عضویت ده تومان بود .

هزینه تهیه و نشر جزوه‌ها و شب نامه‌ها و دیگر مخارج جوامع اربعه از محل همین وجوه تأمین می‌گردید . مخالفین جامع آدمیت و میرزا عباسقلیخان مسئله گرفتن ده تومان ورودیه را دستاویز کرده ، درباره آن رسالات مختلف و مقالات و حتی شب نامه‌هایی منتشر کردند . و وقتی فهمیدند جامع آدمیت با فراماسونری جهانی بستگی ندارد و با اصطلاح ماسنپا فراموشخانه دوم « غیر مجاز » است ، کتابچه‌ای تحت عنوان « تقلب

در متن قسم نامه فراماسو نری  
 دکتر محمد مصدق چنین نوشته شده:  
 بتاریخ بیستم جمادی الاول ۱۳۲۵  
 این بنده درگاه محمد بن هدایت الله  
 ساکن طهران از صمیم قلب بمضمون  
 شرح ذیل عرض می کنم که ای  
 پروردگار عالم اقرار دارم که تو  
 بمن شرافت آدمیت عطا فرموده و  
 در ادای این حقوق و این موجب  
 عظمی هر قصوری که کرده باشم الآن  
 در حضور تو و به حق تو و قدرت  
 قسم می خورم که شأن و حقوق این  
 دسته شریفه را در هر مقام مادام الحیاة

تاریخ بیستم جمادی اول ۱۳۲۵  
 ساکن جهان در میقت نعمت تو می خورم که در  
 پروردگار عالم اقرار دارم که تو  
 در حق در دلدل در حقوق دهن را در غفلت قصور  
 کرده بسم دهن در حضور تو دهن را در حق  
 می خورم که در حق این دسته بر علیه در مقام  
 ادرام ای آی قدر خود محفوظ نگه دارم  
 درگاه در گناه هر گون ۲۲ در حق در حق  
 حضرت یغنی نام آی و

ضات در حق بر علیه است ای است

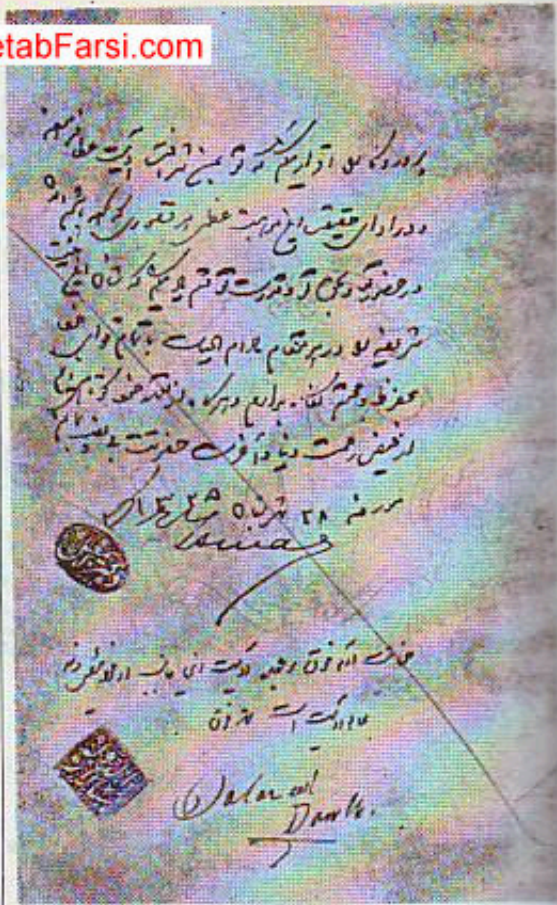
انقرض کره است ای است

با تمام قوای خود محفوظ و محترم  
 نگاه دارم و هر گاه از تعهد خود نکول نمایم از فیض رحمت و پناه آخرت حضرت بی نصیب  
 بمانم تاریخ فوق مصدق السلطنه - ضمانت آدم فوق بر عهده آدمیت این جانب از فرائض  
 ضمه عالم آدمیت است بتاریخ فوق یا ابوالفضل (گویا ابوالفضل نام مستعار شاهزاده  
 عصر عضد السلطان فرزند مظفر الدین شاه بوده است).



پروردگارا اقرار می‌کنم که تو بمن شرافت آدمیت عطا فرموده و در ادای حقیقت این موعبت عظمی هر قصوری که کرده باشم در حضور تو و بحق تو و قدرت تو قسم یاد می‌کنم که شأن این هیئت شریفه را در هر مقام مادام‌الحیات با تمام قوای خود محفوظ و محترم نگاه بدارم و هر گاه از نهاده خود کوتاهی نمایم از فیض رحمت دنیا و آخرت حضرتت بی‌نسیب بمانم مورخه ۲۸ شهر شعبان ۱۳۲۵  
دکتر اسماعیل.

ضمانت آدم فوق بر عهده آدمیت اینجانب از فرائض ذمه عالم آدمیت است .  
سالارالدوله



قسم نامه فراماسونی فوق را دکتر اسماعیل مرزبان که از دوستان وفادار سیاست انگلیس در ایران بود ، باخط خود نوشته و امضاء کرده است. قسم نامه او در سازمان فراماسونی آدمیت راجاهزاده سالارالدوله که از دشمنان سرسخت مشروطیت و مشروطه خواهان و از مستبدین معروف بود ، امضا کرده است. این شاهزاده میخواست با کمک فراماسون های ایران شاه بشود و پس از فرار از ایران در لژ یهودیان فلسطین در بیت المقدس تا مقام «استاد اعظم» نیز رسیده رجوع شود به فصل هجدهم همین کتاب.

### قسم نامه دکتر اسماعیل مرزبان



دکتر اسماعیل مرزبان

۱۳۲۴

تاریخ خشنه بر دویم نورالله و این بنده لرزانم عینانی بر دلایم

از صمیم قلب مغفرت شرح دیر را نهند در عین کلمه که این در در کار عالم خرم او را در کلمه

که تو سر نه از ادب علی فقه در ادب حقوق این کلمه است عیناً در کلمه که

گردد با هم الا که در حضور تو و حق تو در قدرت تو قسم بخورم که این در حقوق این

در تیر نفی با هم تمام ما را هم است با تمام تو را حق تو فخر تو تمام با هم در کلمه

که نهند حق تو را در عین در عین هم تو با صیغ تمام در این



صامت امون رحمت امیت این بنده از فضل از دست است



قسم نامه محمدعلی فروغی  
ذکاء الملک

طرح جدید ، انتشار دادند . راجع به نویسنده اصل آن کتابچه اقوال مختلفی وجود دارد عده‌ای آنرا منسوب به « عبدالله کاوه » می‌دانند و جمعی عقیده دارند که انجمن آذربایجان در تهیه و انتشار آن دست داشته است . بهر حال در این کتابچه که با پشت جلد سفید و بوسیله یکی از کتابفروشهای معروف تهران منتشر شده است ، عبدالله کاوه می‌نویسد :

« ... یکی از جوانان بی تجربه و بی اطلاع تهران و سایر نقاط را بعنوان داخل کردن در انجمن آدمیت یا فراموشخانه وارد نموده و از هر یک مقدماً ده تومان و چهل قران با اسم سرمایه صندوق جامع آدمیت میگرفت . متدرجاً بازار تقلبش رونقی تازه

۱- تعداد زیادی از این کتابچه در کتابخانه خاور موجود بود که چند سال قبل در حراج عمومی بقیمت ۱۰ ریال فروخته شد .



یافت و نهال شیادی و شیطنتش میوه نوظهور بار آورد. جوانان بی تجربه وطن هر يك در كوچه و برزن بهر كس از همچنان خود می رسیدند، قبل از همه اظهار آدمیت می کردند و بعضی علائم ظاهر ساخته همین که می فهمیدند طرف از این علائم بی خبر است فوراً بنای تحقیر و تکذیب می گذاشتند. بیچاره طرف بتصور اینکه آدمیت فقط بدخول در جرگه و انجمن حاصل خواهد آمد، هر كس بهر تدبیری که بود ولو بفروش پارچه‌ای از اسبابهای شخصی، ده تومان فراهم نموده بخیرداری مقام منبع آدمیت حاضر میشد افسوس و هزار افسوس که هیچك از این چندین هزار جوانان بی تجربه و پیروان جاهل زیارت جمال عدیم المثال فائض نشدند و از مقام منبع آدمیت استفاضه استفاده نمودند. همین که میرزا عباسقلیخان اندکی حوزه جامع آدمیت را مملو از جوانان و جیب خود را که صندوق جامع آدمیت بود پر از مبلغ معتنا به دید عنوان مسئله را اینطور مطرح نمود که هر آدم برای خدمت بعوالم آدمیت و ارتقاء رتبه و رسیدن بمقام نیابت اقلان باید دوازده نفر را داخل در جامع آدمیت نماید تا بتواند ادراك مقامی را کند. چندی هم باینطور تحصیل وجوه مبره نمود یعنی بترتیب سابق از هر يك ده تومان و چهار قران وصول نموده بهشرف مقام آدمیت داخل میکرد در این میان صندوق جامع آدمیت با اینکه مبالغ خطیری پول تحصیل میکرد دیناری بهیچ اسم و رسم بتصرف آدمیت نمیرساند! ...»

همین نویسنده الحاق محمد علیشاه را بجامع آدمیت و موضوع دریافت سه هزار تومان را در جای دیگر توسط عباسقلیخان عنوان میکند<sup>۲</sup> و محیط طباطبائی نیز مینویسد: «... با محمد علیشاه ارتباط یافت و با دریافت هزار اشرفی حق ورود او را هم «آدم» ساخت<sup>۳</sup>...» مخالفان آدمیت در اخطارهای که به اعضاء عده‌ای از اعضاء مستعفی جامع آدمیت رسیده، نوشتند: «... بانجمن سری میرزا عباسقلیخان رشتی نروید که

۱- تقلب طرح جدید ص ۱۳

۲- ایضاً ص ۱۷

۳- میرزا ملکم خان ص ۱۷ -

باید اتحاد و دوستی را فراموش نکنید و ده تومان پول بدهید و فحش زیادی بشنوید و پس از چندی مردود شوید و جمعی مردمان ساده لوح را با خود دشمن کنید چون در بیست و پنج انجمن قسم خورده‌ام که نگذارم به برادران دینی ظلم بشود محض اطلاع عموم برادران معروض گردید و این انجمن تا بحال متجاوز از پانزده هزار تومان از مردم گرفته بعنوان ترویج معارف و معلوم نیست کجا صرف شده است و دستور العملی که در دست دارد و بمردم میدهد خودش بیچکدام آنها عمل نمیکند و میگویند مردم [یک کلمه حذف شده] است و راست میگویند باید اول پول داد و بعد از چندی مردود شد زیرا اگر بپرسید که آقا پولها را چه کردی فوراً مردود میشوید. در هر انجمنی اگر یک نفری يك قران داده باشید هر وقت حساب بخواهید فوراً حساب نوشته پرداخته ارائه میدهند بدون اینکه دیناری زیر و رو شود بر خلاف اینجا و حال آنکه در دستور العمل مقرر است که وجوه را باید بتصویب جامع آدمیت و حکم امیر صرف تقویت آدمیت و معارف عمومی شود - اگر هم فی الحقیقه صرف معارف کرده اند خوب است بتوسط جراید یا اوراق مطبوعه علیه صورت جمع و خرج را منتشر سازند که اسباب اطمینان گردد<sup>۱</sup>.

نه تنها در تهران صدای مخالفان از گرفتن پول بلند بود، بلکه بنام ولایات نیز شکایاتی میرسید. به نوشته روزنامه حبل المتین چاپ تهران: «... درمازندران معدقین و امنای جناب میرزا عباسقلیخان پول زیادی از مردم گرفته اند و از هر نفری ده تومان گرفته اند با این تفصیلات که فریادهای علنی جراید از تقلبات مشارالیه هنوز امنای ایشان برعکس حجت میدادند میگویند این صحبتها افسانه است و کمیته با میرزا عباسقلیخان است مردم را وعده باین هفته و آن هفته میدهند آنچه بنظر میرسد اینست چون شنیده اند مشارالیه در تحت استنطاق است و پولها تیکه از مردم باسم انجمن آدمیت گرفته اند پس خواهند داد این حرفها میزنند که از سایر ولایات سروصدائی بلند نشود و ولایات دیگر مطالبه پول ننمایند<sup>۱</sup>...» در مقابل این اعتراضات دکتر آدمیت فرزند میرزا عباسقلیخان مینویسد:

۱- روزنامه حبل المتین سال اول شماره ۱۶۸

۲- روزنامه حبل المتین سال اول شماره ۲۶۹.



بموجب اسناد موجود جلسات عادی جامع روزهای دوشنبه عصر منعقد میشد و هزینه پذیرائی مخصوص آن نیز که مرسوم همه جا بود از صندوق ویژه جامع برداشت میگردد<sup>۱</sup> و این یک رقم هزینه بود .

اسناد موجود و شکایات مندرج در روزنامه‌های مخالف و اخبار جراید موافق حکایت از این میکنند که دامنه فعالیت‌های جامع بولایات نیز بسط یافته بود . هر چند اطلاعات ما در این باره ناقص است ولی میدانیم که میرزا عبدالله خان مصدق الممالک شعبه جامع را در مازندران و فتح‌الله خان سردار منصور گیلانی (سپیدار رشتی) شعبه آنرا در گیلان برپا ساخت . فعالیت‌های جامع در گیلان و مازندران وسعت داشت و معز السلطان رشتی معروف به سردار محی که در تاریخ مشروطیت و دوران بعد ، کراراً با اسم او میرسید از فعالترین کارکنان شعبه گیلان بود . همچنین ناظم العلماء ملایری که بعداً وکیل دوره اول مجلس گردید ، مدیر حوزه ملایر بود و سلیمان میرزا که بعدها از اعضاء مؤثر حزب دموکرات و مؤسس حزب سوسیالیست گردید ، حوزه کرمانشاهان را تشکیل داد . آخرین اظهار نظری که در باره میرزا عباسقلیخان آدمیت و جامع آدمیت شده ، نوشته دکتر ملک‌زاده است . نامبرده چنین نوشته است : « ... در میان کشمکش انقلاب مردی مرموز ناطق زبردست و ظاهرالصلاح که دیر زمانی در جرگه مشروطه‌خواهان داخل شده بود ، انجمنی بنام انجمن آدمیت تأسیس نموده و مردم را بصورت آن انجمن مرموز دعوت کرد ، برخلاف سایر انجمنها که علنی بود ، این انجمن سری بود و برای عضویت در آن اشخاص داوطلب مجبور بودند مبلغی پول طلا که حداقل آن ده اشرفی و حداکثر آن هزار اشرفی بود بخزانه انجمن بپردازند . این شاهکاری که مرد مذکور از خود نشان داد بطوری نظر اشخاص را جلب کرد و سروصدائی در اطراف انجمن بلند نمود که همه تصور میکردند که کلید سعادت در دست این انجمن مرموز است و با عضویت در آن تمام درهای بسته باز خواهد شد و مشکلات حل خواهد گردید . شرط عضویت در این انجمن مشروطه‌طلب بودن نبود و هر کس میتواندست با پرداخت وجهی که معین

شده بود در آن انجمن عضویت پیدا کند .

اکثر رجال که در آن روزهای طوفانی در عقب راه چاره میکشند چنان مجذوب تظاهراتیکه از طرف رئیس مرموز انجمن میشد ، شدند و با پرداخت حق دخول عضویت انجمن را بدست آوردند و کار شهرت این انجمن و اهمیت باطنی آن بجائی رسید که محمد علیشاه با وجود خست فکری و مخالف بودنش با لفظ انجمن با پرداخت هزار اشرفی طلا عضویت انجمن آدمیت را بدست آورد . ولی چندی نگذشت که معلوم شد این انجمن با آن ظاهر فریبنده جز دایمی برای پول بدست آوردن و کسب شهرت و اهمیت پیدا کردن چیز دیگری نبود . بعضی از مطلقین عقیده داشتند که رئیس انجمن با آن زرنگی ذاتی و حسن بیانی که داشته موفق شده بود محمد علیشاه را مجذوب کند و او را قانع نماید که با تأسیس و پیشرفت انجمن آدمیت موفق خواهد شد مجرای انقلاب را تغییر داده و جریان کارها را در راهی بیندازد که با از میان رفتن مشروطیت خاتمه یابد . بعد از این نیرنگ حنای آدمیت در میان جامعه مشروطه خواهان رنگی پیدا نکرد و تا آخر عمر با این همه زرنگی و استعداد چون مردی ورشکسته میزیست و نتوانست مقام و موقعیتی را که انتظار داشت نه در میان مشروطه خواهان و نه در میان مستبدین بدست آورد .<sup>۱</sup>

فراموشخانه جامع آدمیت در وقایع قبل و بعد از مشروطیت

عقاید سیاسی  
جامع آدمیت

نقش اساسی داشته که بعزت اختفائی که در کارهای آن بکار میرفت ، تا کنون اعمال و کردار آن واقعاً افشا نشده است . قبل از

آنکه در باره خدمات جامع آدمیت ذکر می یابیم ، بسیار بجاست که عقاید سیاسی و آرمان آنرا تشریح نمائیم . همانطوریکه قبلاً گذشت «اصول آدمیت» دفتر حقوق اساسی فردی که از نوشته اگوست کنت اقتباس شده، دو اصلی بود که فراموشخانه ملکم بآن تکیه میکرد و در برابر مردم از آن دفاع مینمود . در این دو قانون اساسی فراموشخانه ملکم ، موضوع شناسائی حیثیت و عزت آدمی و اصول حقوق مدنی و آزادی



انسان تشریح شده بود. بعلاوه در دو رساله‌ای که برای این دو اصل برشته تحریر در آمده، مبارزه علیه ظلم و استبداد - دفاع از امنیت جانی و مالی - آزادی بیان و قلم و عقیده - آزادی جمعیت - مساوات افراد از لحاظ نژاد و گهر و دین بعنوان اصول حقوق اجتماعی فرد ذکر گردید. سلیمان میرزا اسکندری که مأمور تشکیل شعبه جامع در کرمانشاهان گردیده بود در مورد این اصول ضمن نامه‌ای به عباسقلیخان مورخ ۲۴ شعبان ۱۳۲۵ نوشته است: «... به فریادها و مطالبی که در جامع آدمیت آموخته بودم بقدر امکان معنی مساوات و مشروطیت و آزادی و برادری و آدمیت را بقدر فهم ناقص خود بیان کردم و آدمیان را بی‌بیجان آوردم...»<sup>۱</sup>

**اختلاف و مبارزه**  
**بین لژ فراماسونری و فراموشخانه**

با اصول عقاید و برنامه فکری جامع آدمیت آشنا شدیم. رویه ونحوه عمل آن در پیشرفت و اجرای این اصول و برنامه کار آن غیر انقلابی بود. از لحاظ عملی، جامع آدمیت افکار ملکم و اعضاء فراموشخانه او را در باره وضع روز مملکت عیناً اجراء میکرد و معتقد بود که کارهای افراطی و بسیار تند کمکی به تقویت اساس مشروطیت که در آن روزها جنبش‌های نازهای بشمار میرفت نخواهد کرد، بلکه اثر معکوس خواهد بخشید و مانع ریشه‌دار شدن حکومت پارلمانی خواهد گردید و حتی اساس آنرا هم برهم خواهد زد. و بدین جهت جامع آدمیت در حقیقت دارای نحوه عمل اعتدالی بود و اعضاء آن میگفتند، حال که فرمان مشروطیت تحصیل شده و مجلس ملی تأسیس یافته است باید مردم را بحقوق اساسی و مسئولیت مدنی آنها آشنا کرد و در اجراء این منظور با از حد معمول فراتر نهاده بر سر آن بودند که مقام سلطنت را نیز با خود همراه کنند و بعبارت دیگر میخواستند محمد علیشاه را وادار باطاعت از قوانین و مجلس نمایند. گرچه این نحوه فکر اصولاً معقول بود و رویهم کامی به پیش شمرده میشد و جریان حوادث مجلس یکم نیز مؤید این نظر است ولی با اینحال نمیتوانست به آرمانها تحقق بخشد. زیرا در این جامع مستبد و دشمن

مشروطه‌ای چون سالارالدوله و دیگر درباریان دشمن آزادی فعالانه شرکت داشتند و عده‌ای از کارگردانان این جمعیت نیز با آنان همراه بودند. با وجود این دسته‌ای از اعضای جامع آدمیت که معتقد بآزادی بودند سعی داشتند :

اولاً محمد علی‌شاه را از درباریان مستبد جدا کرده بطرف خود بکشند . ثانیاً بکمک یاران درباری و اعضاء خود که در اطراف شاه بودند ویرا هدایت کنند حتی چنانکه خواهد آمد اورا هم فراماسون و باصطلاح خودشان « آدم » کردند . اما شاه و شاهزادگان و درباریان طماع خیلی زود با همه - روشنفکران و آزاده‌طلبان بمبارزه برخاستند و قسم‌هایی را که خورده بودند فراموش کردند .

باری ، در این اوان لژ فراماسونی « بیداری ایران » از طرف گراندد اوریان فرانسه ، رسماً در ایران تشکیل یافته و شروع بکار کرده بود . و جالب اینسکه فراماسونهای این لژ در دو جبهه می‌جنگیدند . از یکطرف با جامع آدمیت که آنرا يك نوع فراماسونی غیرقانونی می‌شمردند، سرسختانه - مبارزه میکردند و ازطرف دیگر تلاش می‌کردند تا اداره و هدایت دسته انقلابی مشروطه را برای بدست گرفتن قدرت همچنان بخود منحصرکنند و خواستهای لژ را اجراء نمایند .

مبارزه با جامع آدمیت با بودن عده زیادی منتفذ عضو جامع در داخل تشکیلات دربار مظفرالدین‌شاه و محمد علی‌شاه کار آسانی نبود و لازم بود که بتدریج فعالیت آن‌خمنی و اعضاء جامع آدمیت عضو لژ فراماسونی بیداری ایران شوند . اما کارگردانان این سازمان فراماسونری غیرقانونی نیز که اغلب از اعضاء آن با مراکز قدرت و استبداد نزدیک بودند ، سعی در خنثی کردن فعالیت‌های رقیبان عضو لژ بیداری ایران میکردند . در این میان ، میرزا علی اصغر خان اتابک که بنا بنوشته عون الممالک در سفر آخر خود بااروپا ۱۳۲۵ هـ ( ۱۹۰۷ م ) در کارلس‌باد بعضویت لژ فراماسونری درآمده بود ، بایران بازگشت .

پس از بازگشت میرزا علی اصغر خان جامع آدمیت خود را باو نزدیک کرد و چنانکه



خواهد آمد ، اورا وارد تشکیلات کردند . سرانجام آدمیت ، از او تعهد گرفتند که در راه حکومت مشروطه و تنظیم متمم قانون اساسی این تعهدات را نیز بنماید :

۱- خواستن قانون اساسی جدا و خیلی خیلی زود

۲- خواستن مجلس سنا حتماً و آنهم خیلی زود

۳- ایجاد و تأسیس بانک ملی آنهم بطور صحت

عون الممالک اضافه میکند : « بعد از این معاهدات همگی برادرانه با هم دست داده خدا حافظی کردیم »

متأسفانه چگونگی فراموش شدن اتابک و تعهداتی که جامع آدمیت از او گرفته ، در هیچ جا منعکس نیست . فقط دکتر فریدون آدمیت به نقل از یادداشت‌های عون الممالک آنها را نقل کرده است و بنابراین صحت و سقم آن بعهده راوی خبر است .

مبارزه پنهانی جامع آدمیت و لژ فراماسونی بیداری ایران  
قتل اتابک و دستگیری همچنان ادامه داشت . تا اینکه شب هنگام ۲۱ رجب ۱۳۲۵  
میرزا عباسقلیخان ( ۳۱ اوت ۱۹۰۷ ) اتابک در صحن مجلس نزدیک در ورودی  
هدف گلوله قرار گرفت و همینکه اورا بخانه بردند جان سپرد .  
قاتل نیز در همان محل و در حال فرار کشته شد . با کشته شدن اتابک ، نظمی بدستور  
رئیس مجلس عده‌ای از اشخاص مورد سوء ظن از جمله میرزا عباسقلیخان را دستگیر  
و زندانی ساخت و در این میان علت دستگیری عباسقلیخان ، شهادت فرزند بزرگش علیه  
او بود . جریان از این قرار بود که عباسقلیخان از زن سابق خود دو پسر داشت که یکی از  
آنها صادقخان نامیده میشد . اوهاها قبل ، این پسر را از خود بکلی رانده بود و وی  
علیرغم پدر با انجمن آذربایجان یعنی با دسته مخالفان پدرش همکاری میکرد .

شبی که اتابک کشته شد ، صادقخان به مجلس آمده بود تا با یاران قاتل همراهی  
کند و پس از وقوع سوء قصد مأمورین اورا نیز با عده‌ای دستگیر کرده بنظمیه بردند .  
در نظمی صادقخان بمأمورین گفت « من قاتل اتابک را میشناسم او بدستور پدر من و جامع

آدمیت کشته شده ، صادقخان شرحی درباره تشکیلات سری جامع آدمیت و اعضاء آن بیان نمود . وقتی این خبر به صنیع الدوله وزیر مخصوص و حاکم تهران رسید ، چون شخصاً با انجمن آذربایجان ارتباط داشت و از طرفی رئیس مجلس نیز از میرزا عباسقلیخان رنجیده بود ، دستور توقیف او را صادر کرد . بهر حال پاسی از نیمه شب ۲۲ رجب گذشته بود که عده‌ای از مأمورین انتظامی میرزا عباسقلیخان را در خانه‌اش دستگیر کردند و در لباس خواب بمجلس بردند . مخالفان جامع آدمیت او را متهم کردند که توقیفش نیز توطئه‌ای بیش نبوده است . مؤلف کتاب «تقلب طرح جدید» درباره این واقعه چنین اظهار نظر کرده است :

« ... در این بین قتل امین السلطان بتوسط عباسی آفای آذربایجانی واقع گردید... برای اینکه بجای آدمیت که ابدأ اهمیتی نداشت ، اهمیتی قرار دهد پسر دیوانه خود را تحریک کرده در بعضی نقاط انتشار داده اظهار داشت که انجمن سری پدرم سبب قتل امین السلطان شده در صورتیکه روح عباس آقا شاهد و گواه است که ابدأ او در جزو انجمن آدمیت نبوده ... بهر حال این انتشار سبب شد که میرزا عباسقلی را اداره پلیس توقیف کردند! ... » مؤلف اضافه میکند ، طرفداران او تکیه بر قانون اساسی مینمودند که مقصر متهم را نباید بیش از ۲۴ ساعت در مجلس نگاهداشت پس از تحقیقات کامله اگر چنانچه مقصر نیست البته نگاهداشتن او خارج از قانون و متهم بتقصیر نیز میتواند ادعای شرف نماید! ... »

در حالیکه مخالفان میرزا عباسقلی خان او را بیرحمانه متهم میکردند اظهار نظرهای طرفداران او نیز جالب بود . « ... بامداد روز دوشنبه خبر توقیف میرزا عباسقلیخان منتشر شد . عده‌ای از اخوان آدمیت از جمله شاهزاده علیخان ، میرزا مهدی خان گرکانی منشی ناصر الملک و مشیر حضور در منزل انتظام الحکماء جمع شده داوطلب ملاقات با رئیس جامع گردیدند . ضمناً خبر متواتر میرسید که دستور دستگیری چند نفر دیگر از



جمله عون الممالک ، یحیی میرزا ، انتظام الحکماء صادر شده است . اسداله میرزا (شهاب الدوله) همت کرده گفت من هم می‌آیم . یکدست لباس و مقداری سیگار برداشته ، اول رفتیم به وزارت عدلیه آنجا نبود . رفتیم به نظمیه ، او در اطاق ، ما را بیرون اطاق با کمال شہامت ملاقات کرد . به اهل نظمیه گفتیم : من عون الممالک ، منزل فلان محل ، خودم باین اسم و رسم هستم . هر کس مرا می‌خواهد خبر بدهد ، حاضریم . ولی اگر کسی بخواهد شبانه بیاید سرخانه من غیر از مرک و گلوله جواب دیگری ندارم بدهم . خون من شریک این شخص است و در تمام امورات شریک آقا میرزا عباسقلی خان هستم . میرزا عباسقلی خان لباس را پس داده فقط سیگارها را گرفت . روز بعد اخوان در انجمن حقوق جمع شده کاغذی به شورایملی و به انجمن مرکزی نوشتیم . عصر روز ۲۵ رجب به انجمن آذربایجان رفتیم ... فردا صبح رفتیم بمیدان بهارستان ، جمعیت بهزار رسید . توسط آقا شیخ علی و بدیع الحکماء ورقه‌ای بدمجلس نوشتیم که : « امروزیا مرگ یا میرزا - عباسقلی خان ، تعیین جهت گرفتاریش و استنطاق ، یا گرفتن کفیل و رها کردنش هنگام ظہر مجلس دستور آزادی او را به اجلال السلطنه صادر نمود . ضامن خواستند ، گفتیم پنج هزار نفر بالاخره دوازده نفر ضامن شدیم . تقریباً یکصد نفر از اخوان به نظمیہ آمدند ، با آن جلال از اطاق جناب آقا میرزا عباسقلی خان پیش آدمیت بیرون آمده حرکت کرده به منزل ایشان ... » میرزا عباسقلی خان نیز در خاطرات خود مینویسد : « ... دستگیری و تعرض بر من هیچ برهانی نداشت مگر عناد و خصومت صنیع الدوله . خصومت صنیع الدوله بامن برای این بود که سعدالدوله را چون آنوقت در حزب آدمیت بود اغلب تمجید میکردم و از بی حالی صنیع الدوله در ریاست مجلس مقدس دارالشوری حمایتی نداشتم . همین مسئله اسباب شد که در موقع نهمت دقیقه‌ای بدون مشاوره با وکیل بمیل خود بمهر مجلس بوزیر مخصوص که حاکم دارالخلافه بود نوشت که فلانی محل ظن قتل اتا بک است . خلاصه چهارشب بدون استنطاق مجبوس بودم . عاقبت بی گناهی من محرك غیرت اخوان من شده ، ایرادات قانونی وارد آورده ، امر باختلاص من صادر شد ... »

۱- از یادداشت‌های عون الممالک که در اختیار پرویز صدیقی است .

۲- از یادداشت‌های میرزا عباسقلی خان که در اختیار دکتر فریدون آدمیت است .

میرزا عباسقلیخان در یادداشتهايش ذکرى از صنایع الدوله  
 گزارشهای سفارت میکند و او را یکی از عوامل توقیف خود میداند. دشمنی  
 انگلیس و قتل اتابک صنایع الدوله با میرزا عباسقلیخان علت دیگری هم داشت و آن  
 همکاری وی با سعدالدوله بود. سعدالدوله که با صنایع الدوله  
 دشمنی دیرینه داشت و سالها خانواده او و صنایع الدوله باهم مبارزه میکردند، در این  
 هنگام داوطلب مقام ریاست مجلس شورایملى بود و از این لحاظ نیز بین آنها مبارزاتی  
 جریان داشت. پس از قتل اتابک، صنایع الدوله زمینها را برای نابودی میرزا عباسقلیخان  
 و سعدالدوله آماده دید و علاوه بردستوری که برای توقیف میرزا عباسقلیخان صادر کرد  
 با سفارت انگلیس در تهران نیز تماس گرفت، تا از این راه نیز لطمه‌ای بمخالفان خود  
 وارد کند. جرج چرچیل دبیر شرقی سفارت انگلیس در تهران در گزارش بسیار محرمانه‌ای  
 که بتاريخ سوم دسامبر ۱۹۰۷ (ذیقعد ۱۳۲۵ هـ) به سرسیسیل اسپرینگ رایس،  
 وزیر مختار انگلیس در تهران داده، ماجرای ملاقات خویش را با صنایع الدوله در این باره  
 با اطلاع وزیر مختار رسانیده است. گزارش چرچیل که ضمیمه گزارش وزیر مختار انگلیس  
 برای (سرادوارگری) وزیر خارجه انگلستان فرستاده شده، متضمن صورت مذاکرات  
 (چرچیل) و (صنایع الدوله) رئیس مجلس شورایملى ایران بوده که در آن چرچیل چنین  
 نوشته است:

بسیار محرمانه

بنا به تقاضای صنایع الدوله رئیس مجلس پریروز برای صرف ناهار بمنزل ایشان  
 رفتم. بعد از ناهار مذاکره بسیار طولانی و خصوصی درباره بحران کنونی کشور با هم  
 داشتیم. صنایع الدوله اظهار داشت که قتل اتابک بر اساس مدارکی که شخصاً دیده و بر-  
 اساس شواهدی که در اختیارش هست بیگمان کار حزب مرتجعان مخصوصاً دشمن خونى  
 وی سعدالدوله بوده است و مدارک موجود جای کمترین شبهه در این موضوع باقی  
 نمیگذارد، که همین عده پشت سر قتل بوده‌اند. یکی از سوء قصدکنندگان جوانی کم-  
 تن و سال و بی تجربه بوده<sup>۱</sup> است که پس از ارتکاب عمل گرفتار شده و مدارکی که پیش روی

۱- اشاره به صادقخان پسر میرزا عباسقلیخان است که از خانه پدرش رانده شده بود.



بود و بدست مأموران افتاده هویت یکی از انجمن‌های مخفی تهران را که این جوان و سایر همکارانش عضو رسمی آن انجمن بوده‌اند فاش کرده است.

پدر همین جوان که رئیس آن انجمن بود عجالتاً گرفتار شده است.<sup>۱</sup>

اسنادی که در خانه آنها کشف شده نشان داده است که سپهدار، فرمانفرما، علاء الدوله، امیر بهادر جنگ، نایب السلطنه<sup>۲</sup> و سعدالدوله همگی پول در اختیار انجمن گذاشته و نیز عده‌ای از عمال خود را بعنوان مشروطه‌چی وارد آن انجمن کرده بودند. عمال شخص اخیر «سعدالدوله» مخصوصاً در آن انجمن فعالیت فوق‌العاده داشتند و سایر اعضا را معتقد کرده بودند باینکه «رئیس الوزراء اتابک» و رئیس مجلس «صنیع الدوله» هر دو خائنند که دست بدست هم داده می‌خواهند ایران را به بیگانگان بفروشند.

چرچیل در گزارش خود می‌افزاید «... صنیع الدوله اظهار داشت از آنجائیکه ایمان قطعی دارد که اشخاص مذکور محرکان حقیقی این سوء قصد هستند و از آن بدتر چون مطمئن است که همه آنها با پشتیبانی محرمانه شاه دست باین عمل زده‌اند و نیز از آنجائیکه خود این اشخاص کاملاً میدانند که توطئه آنها عنقریب در زیر پرتو اسنادی که بدست وکلای ریاست مجلس افتاده است فاش و علنی خواهد شد، لذا او «صنیع الدوله» حق دارد از عواقب این جریان‌ها که رشته‌اش منتهی به دربار سلطنتی میشود بترسد...» باری، همانطوریکه قبلاً نوشته شد، پس از دستگیری میرزا عباسقلیخان نامه‌ای بامضاء دو بیست نفر از اعضاء جامع آدمیت خطاب به مجلس شورایی و دولت نوشته شده که در آن امضاءکنندگان خود را شریک اتهامات وارده به میرزا عباسقلیخان دانسته و تقاضای استخلاصش را نموده بودند. دو روز بعد از رسیدن این نامه عباسقلیخان از زندان آزاد گردید و از شدت تأثر مدتی خانه‌نشین شد.

۱- منظور میرزا عباسقلیخان است.

۲- اینان اغلب در باریان مستبد و دشمن مشروطه بودند.

۳- اسناد بایگانی راکد وزارت خارجه انگلیس 311 - 371 . F . O .

پس از قتل اتابک و توقیف میرزا عباسقلیخان و دست  
 یافتن نظمیه و مجلس شورای ملی به اسناد و مدارک جامع آدمیت،  
 سفر ایتالیا نظر درباریان و شاه، نسبت باین تشکیلات شبه فراماسونری  
 تغییر کرد.

جامع آدمیت گرچه از نظام و مرام فراموشخانه ملکم پیروی میسود و عده‌ای از  
 سرچنبانان آن نیز در لژهای اروپا و هند «ماسون» شده بودند، معیناً همانطوریکه  
 قبلاً گذشت سازمان مزبور بستگی رسمی با فراماسونی جهانی نداشت، و صرفاً تقلیدی  
 از این فراموشخانه و تشکیلات ملکم و تعقیب کارهای گذشته بود. این گسیختگی جامع  
 آدمیت از سازمانهای ماسونی جهانی از یک سو گروهی را بعضویت آن میکشاند و از سوی  
 دیگر برخی از اعضای جامع را از آن رویگردان کرده بعضویت در لژ بیداری متمایل  
 میگردد و کم‌کم کار به آنجا کشیده شد که همین گروه زمزمه مخالفت را با جامع  
 ساز کردند.

امضای جامع آدمیت هم‌پس از آنکه مشاهده کردند که دفاتر و اسنادشان بدست نظمیه  
 افتاد، تصمیم به علنی کردن سازمان سری خود گرفتند و با روش جدیدی شروع بکار کردند.  
 آنچه مخصوصاً در این دوره قابل توجه است اظهار تمایل محمد علیشاه به ورود در  
 جامع پس از دسترسی نظمیه به اسناد آن میباشد. شاه بقید سوگند شفاهی و کتبی دایره  
 بر قبول اصول مشروطیت، بعضویت این جمعیت پذیرفته شد: «... همینکه میرزا  
 عباسقلی از مجلس خارج شد در قلیل مدتی جمیع شاهزادگان و امرا و بزرگان و وزراء  
 را داخل در انجمن آدمیت نمود. هر کس بخیالی و هر آدمی بهوائی. از این پس بر قیمت  
 آدمیت افزود...

از قرار تحقیقات مکتسبه اعلیحضرت هم وارد شد و سه هزار تومان برای دخول  
 به مجامع آدمیت بذل فرمودند... (۱)  
 و از این پس جامع آدمیت فعالیت نیمه علنی خویش را آغاز کرد و تشکیلات



سری فراموشخانه و طرز ورود در محافل و تشکیلات و جلسات و آئین عضویت آن تغییر نمود و جامع نفوذ سیاسی فراوان بدست آورد بطوریکه میرزا عباسقلیخان تصمیم گرفت برای دیدن میرزا ملکم خان، که سالهای آخر زندگی را در مقام سفارت ایران در ایتالیا میگذراند بارو با سفر کند. قبل از عزیمت وی، محمد علیشاه نامه زیر را برای ملکم نوشت و از میرزا عباسقلیخان ستایش کرد:

جناب پرنس ملکم خان - خالق ذوالجلال تکالیف آدمیت را از اول ایجاد عالم بر کل انسان واجب فرموده و تمام انبیاء و اولیاء و پیران هر صنف و راشدین هر قوم را برای تفسیر و تصدیق آن فرستاده است.

سعادت مند کسی که بر اسرار خلقت خود و وظیفه مأموریت بشری خود واقف گردد زیرا که این جوهر ذاتی و توفیق آسمانی در کمون و بطون خلقت انسانی از بدو خلقت الهی الی انقراض عالم بودیعه نهاده شده است و بر هر انسانی واجب است که شرافت ذاتی خود را بشناسد. حمد میکنم خدا را که آن جناب نظر بسعادت آسمانی و شرافت ذاتی و تجارب متمادی عمر در کل معظمت امور دنیا مدخلیت تامه داشته حاصل تمام عمر خود را آشکار و پنهان صرف ترقیات وطن مقدس و حفظ استقلال دولت ایران کرده اید و ما بذات مقدس شاهانه تشکر نعمت وجود و تصدیق خدمات بزرگ و مراتب علم و دانش آن جناب را می کنیم. بدیهی است کمال تأسف را داریم که پیشینیان از ماجرا می به اسرار و عشق دانش و علم و اطلاع و خیالات عالیه و افکار منوره شما آنطوریکه هستید نبرده اند. اینک بر سعادت بخت ایران به اعلا درجه خدا را شاکریم که شرافت آدمیت که نمره علم دنیا و اثر خامه شما است در این قرون اخیر به مجاهده کثیره و هم مردانه یک نفر اولاد غیر تمند ایران میرزا عباسقلیخان که خود را از روی حقیقت فدوی و خادم اتفاق آدمیت و حافظ امنیت و ناشر معارف شما و ترقی ایران میدانند و وظیفه آدمیت را از زیست و شش سال قبل تا کنون بتدریج شایع و منتشر کرده است، سهل است جسذبه در ستکاری و صداقت و کمال خیر خواهی و نوع پرستی و فداکاری مشارالیه در سمع شاهانه اثر مخصوص کرده است. چون ذات مقدس ما از بدایت سن جوانی معارف، مراقب نجات

ایران و شایق نشر عدل بوده ایم لذا طلوع آفتاب آدمیت را که نمره مشقت اولاد ایران میرزا عباسقلیخان است در عصر سلطنت خود بکنوع تفضل الهی و سعادت آسمانی نسبت به خود میدانیم و بهمان شرایط دستور آدمیت را آن دستور دانشمند فرزانه و فیلسوف یگانه بتعام و نظایف و فرائض آدمیت مادام الحیات باتمام قوای ملوکانه خود تعهد و اقرار میکنیم . بل خود را اول حافظ حقوق آدمیت و سالار قوم و علمدار استقلال و آدمیت میدانیم و امیدواریم از شدت مراقبت به فرائض و حفظ شرایط آدمیت همیشه شاه متدین اسلام و ایران باشیم . حال بر آن جناب است که آنچه از ذخایر معارف و اسباب ترقی در مخزن عمر خود نهفته داریم بتوسط اولاد ایران نصیب آدمیت ایران سعادت مند تازه خود بنمائیم و یقین بدانید که هیچیک از نکات دقایق فرائض آدمیت را فراموش و بلااجرا و مهمل نخواهیم گذاشت و خود را خیر خواهم کل بنی انسان خاصه اهالی ایران میدانیم و در حفظ اعتبار و امضاء شاهانه با تمام قوای خود خود داری نخواهیم کرد اینک بر آن جناب است که آن طرحهای نگفتنی که در خاطر نهفته دارید برای نجات ایران سعادت مند خود بدون هیچ ملاحظه صاف و پوست کنده بگوئید و اجرای همه آنها را از ذات مقدس شاهانه در تمام امور انتظامیه ایران منتظر و مترصد باشید ۲۸ شوال ۱۳۲۵ محمدعلیشاه قاجار .

میرزا عباسقلیخان روز ۲ ذیقعد سال ۱۳۲۵ بقصد ایتالیا از تهران رفت . مخالفانش عزیمت او را بصورت فرار جلوه داده در پایتخت شایعانی علیه او پراکنندند . او روز ۲۵ ذیقعد وارد شهر رشت شد و بخانه نصرت اله خان امیر اعظم گیلانی رفت خودش در این باره چنین مینویسد : ((... غریب تر از همه این بود که در ساعت ورود من به رشت در محضر حکومت نیم ساعتی نگذشته میرزا مهدیخان گرگانی الاصل ملا بری المسکن که منشی جناب ناصر الملک بوده از بدرقه آقای خود از بادکوبه و باطوم مراجعه میکرد و با من شناختگی داشت ، وارد محضر حکومت گردید و آهسته بگوش من گفت از خاک روسیه نروید . علت پرسیدم . گفت میرزا صادق آقای تبریزی که در هنگامه قتل اتابک او را هم گرفته بودند و حبس بود ، از طرف طایفه ای از قبیل آقای تقی زاده و ملک المتکلمین و جمعی از مجاهدین که در تهران هستند مأمور شده است که در بادکوبه و باطوم شمارا به



مجاهدین آنها نشان بدهد تا شما را بقتل برساند. گفتیم باین حرفها نباید اعتماد کرد. اصرار کرد، قسم داد فردای آن روز با حضور سید ندیم باشی آمد دست مرا بوسید و من روی او را بوسیدم. بسمت تهران عازم شد و من برای تدارک مایحتاج سفر در رشت ماندم. در آن چند روز اقامت یک شب در خانه معین همایون رشتی و یک شب در خانه معز السلطان رشتی میهمان بودم. در آن مهمانی از اعظم گیلانی از جمله جناب محترم السلطنه آنوقت و سردار معتمد حالیه، که پسر عموی جناب سردار منصور است، حاضر بود. و نیز دو نفر از مجاهدین قفقازیه که برای اصلاح امور فیما بین مجاهدین رشت از طرف مجلس مرکزی خود مأموریت داشتند در هر دو مهمانی حاضر بودند با کمال ادب از من شوالات میکردند و با کمال راستی به آنها جواب گفتیم. نتیجه بعضی از اقدامات را امیر اعظم برای آنها بدون اطلاع من ذکر کرده بود. در مجلس دوم دیدم آن آقایان قفقازی با یکدیگر زمزمه و نجوی دارند. عاقبت امیر اعظم گفت حضرات از اقدامات عالیه شما که مبنی بر نجات ایران و ترقی نوع بوده است، تشکرات فوق العاده دارند ولی بدبختانه از طرف آقای تقی زاده و جناب ملک المتکلمین به مرکز مجاهدین و از مرکز مجاهدین به تمام مجاهدین گیلان و قزوین و تهران و بادکوبه و باطوم بخط قرمز حکم صریح صادر شده است که هر جا شما را بیابند خوب پذیرائی نمایند. اما من که امیر اعظم هستم صلاح میدانم که به قزوین و تهران هم نروید. به لباس مبدل به عربستان و نقاط دیگر فرار نمائید. بر رأی این شاهزاده برومند خندیدم، و چون مسافرت فرنگ را بکلی فسخ عزیمت کرده بودم کالسکه کرایه ای خواسته یکسره به تهران رفتم. همه مدت مسافرت ۱۴ روز طول کشید. برای من این مسافرت مختصر اسباب معرفی خیلی از مردم شد و بر تجارب و مردم شناسی من افزود...))<sup>۱</sup>

بدین ترتیب دربدو ورود میرزا عباسقلی به رشت، خبر احتمال مراجعت به تهران وقوع سوء قصد علیه وی را باو دادند. از طرف دیگر اطلاع وانشعاب رسید که در جامع آدمیت انشعاب حاصل شده و انجمن حقوق انزعاج خود را از جامع اعلام کرده است. بعلاوه مخالفان او شایع کردند، که میرزا

۱ - یادداشت های فوق نقل از دفتر خاطرات سال ۱۳۲۵ - میرزا عباسقلی خان است.

عباسقلیخان وجوہات خزانہ جامع را برداشته به منظور خوش گذرانی در فرنگستان قصد فرار از ایران را کرده است.<sup>۱</sup>

عباسقلیخان وقتی از این اخبار مطلع شد، تصمیم به مراجعت گرفت و با بقول مخالفانش او را برگردانیدند و بهر حال او پس از چهارده روز بتهران برگشت و بلافاصله در خانه معتمدالدوله، کارگردانان جامع را احضار کرد و جلسهای تشکیل دادند. عون الممالک در این باره چنین مینویسد: «... شب دوشنبه هشتم ذیحجه ۱۳۲۶ جامع در منزل معتمدالدوله منعقد گردید. همه حاضر شدیم. صبح زود رفتیم بخانه معتمدالدوله گفت يك پرده بشما نشان میدهم مخفی بماند. وارد اطاق شدم آقا میرزا عباسقلیخان و پسرش<sup>۲</sup> را دیدم مات شدم آن روز جلسه چهارده نفری تشکیل گردید. روسیاهی برای اشخاص ماند که شب و روز در صدد اخلال امورات بودند، تا امروز که پانزدهم ذیحجه است بحمداله امورات وجوامع در کار و اخوان با نهایت قوت قلب استوار و پایدار هستند...» در این جلسه عدّه‌ای از تشکیلات مطرود و بعضی که نقضای تجدید ورود کردند، پذیرفته شدند. و بدین ترتیب بحرانی که آغاز شده بود موقتاً فرو نشست.

در حالیکه میرزا عباسقلیخان بار دیگر میخواست فعالیت سیاسی خود را آغاز کند، ناگهان حادثه‌ی پر تاب بمب بوسیله افراتیون و قفقاز بها و سوء قصد بمحمد علیشاه صورت گرفت که چنانکه همه میدانند به بمباران مجلس منتهی گردید و ناگزیر فعالیت او نیز متوقف گشت. محیط طباطبائی در این زمینه مینویسد: «... حادثه‌ی پر تاب شدن نارنجک به اتومبیل

۱- محیط طباطبائی مینویسد: «مشارالیه در صدد برآمد با پولهای که از این راه به دست آورده بود از ایران خارج شود ولی کسانیکه اغفال شده او بودند در رشت وسیله بازداشت او را فراهم آوردند و یحیی میرزا کارهای او را که جنبه کلاهبرداری داشت به مجلس شورا نوشت و درخواست کرد که قبل از تفریق محاسبات مردم اغفال شده، او را نگذارند از ایران برود و بدین طریق فضیحتی که دامن عباسقلیخان آده پت را گرفت بطور غیر مستقیم بحسن شهرت و نام نیک ملکم هم لطمه وارد آورد... ملکم و آثار اوس - یطه»

۲- میرزا عباسقلی خان از همسر اولش دو پسر داشت که اولی را از خانه اش طرد کرد و دومی بنام تنی خان بود که درین جلسه همراه پدر بود.



شاه از طرف حیدر عمو اوغلی و اعضای حزب سوسیال رولوسیونر پیش آمد . نظر به سابقه آشنائی که شاه با او [میرزا عباسقلیخان] پیدا کرده بود ، دستور داد عباسقلیخان را توقیف کردند و دفترهای راکه مشتمل بر اسامی اعضای مجمع آدمیت بود بدست آورد و اسباب زحمت مردم از این راه فراهم آمد ولی عباسقلی را پس از دو روز باز داشت آزاد کردند...» (۱)

با وقوع این حادثه مبارزه همه جانبه شاه با همه دستجات سیاسی حتی جامع آدمیت که خود شاه مستبد عضو آن بود آغاز گردید . انداختن بمب به کالسکه شاه و اقداماتی که مجلسیان برای دستگیری بمب اندازان و متهمین بسوء قصد کردند ، سبب شد تا محمد علیشاه و درباریان مستبد بتلافی و مقابله با آزادیخواهان و همه دستجات سیاسی برخیزند درباریان موفق شدند ، محمد علی شاه را اغوا کنند که مجلسیان با اودشمنی دارند ، و سودای برانداختن و اعدام او را در سر می پروراندند . در این ماجرا عامل سیاست خارجی را نیز نباید نادیده گرفت . عمال روس در سفارت و قزاقخانه نیز در برانگیختن شاه دست داشتند . در مقابل حمایت روس از شاه ، انگلیسیها با او مخالفت و دشمنی میورزیدند و بهمین جهت عوامل ملیون ضد دربار را تقویت میکردند . خان ملک ساسانی ضمن شرح ملاقاتش با محمد علیشاه در اسلامبول مینویسد:

«... محمد علیشاه میگفت : ملك المتكلمين که از زمان شاه شهید با انگلیسیها ارتباط داشت و جیره خوار ظل السلطان بود و برای رسیدن ظل السلطان بسلطنت هم کمر میکرد [ ملك المتكلمين و ظل السلطان هر دو عضو لژ ماسونی بیداری ایران بودند ] و توسط اوسید جمال الدین اسدآبادی را بهمین منظور به پترزبورغ فرستادند و امپراطور روس نپذیرفت ، بعد از مردن پدرم باز هم ظل السلطان بخیال سلطنت افتاد و از هیچگونه تحریک و دسیسه خود داری نمیکرد . بکروز ملك المتكلمين در باغ مجلس بالای میز خطابه رفته و فریاد کرده بود محمد علیشاه فلان فلان شده فرار کرد و ایران جمهوری شد . من از آن روز سخت عصبانی شدم و کینه این مشروطه طلبهای مزدور را در دل گرفتم

همینکه روسها فهمیدند که از کارکنان انگلیسیها رنجیده‌ام به آتش دامن زدند...<sup>(۱)</sup> عناد انگلیسیها با محمدعلیشاه منحصر با منافع سیاسی آنها بستگی داشت یعنی در واقع انعکاس رویه روس مآبانه شاه و دربارش بود. در تعیین جهت سیاست دول بزرگ منافع خاص آنها بر تمام عوامل و ملاحظات دیگر حکومت میکند، و در منطق خشک سیاسی جز این نیز نمیتوان انتظار داشت. دولتها هر چند جابر و ستمگر و فاسد و بدخواه ملت باشند چنانچه منافع ممالک بزرگ را مرعی دارند، از جانب آنها ایمن خواهند بود و نسبت به کردار پلیدشان عکس‌العملی بروز نخواهد کرد. ولی همان دولتها حتی اگر صمیمانه داعیه آزادیخواهی داشته باشند، هر گاه دولت‌های بزرگ را زیر پا گذارند مورد بی‌مهری آنان قرار میگیرند و این است سیاست و اعمال سیاستمداران بزرگ. بر خورد این عوامل مختلف داخلی و خارجی و فعل و انفعال آنها محیط متشنج و پر ماجرائی را به وجود آورد. تندروان بر ستیزه‌جویی خود با دربار افزودند و محمدعلیشاه نیز در ایستادگی خود سخت‌تر گردید. عامه مردم ایزار بدون اراده پیشوایان خود بودند که آنها را هر گونه که میخواستند بکار میانداختند و همین امر باعث شد که تا امروز مردم به مشروطه بادیه شک و تردید و بی‌علاقگی بنگرند، در آن زمان آنچه پیشرفت‌ناداشت منطق و استدلال بود. هر کس از مدارا و اعتدال سخن میگفت یا مورد خشم محمدعلیشاه قرار میگرفت و بجرم آزادیخواهی مطرود میگردد و یا از جانب تندروان افراطی به حربه اتهام سازش با دربار محکوم میشد.

در چنین کیفیات هیجان‌آور قضیه میدان توپخانه در اوایل ذی‌قعدة ۱۳۲۵ (دسامبر ۱۹۰۷م) پیش آمد. انبوه مردم در میدان توپخانه اجتماع کردند و به شعار دادن «مشروع» خواهی در مقابل «مشروطه» طلبی برخاستند. در نهم ذی‌قعدة (۱۵ دسامبر) گروهی از مستبدین به سوی مجلس هجوم آوردند و چند گلوله شلیک کرده و عریضه‌کشان بازگشتند. شایع گردید که محمدعلیشاه قصد بمباران کردن مجلس را دارد. قبل از آغاز بمباران مشروطه‌خواهان خود را برای دفاع و زدو خورد آماده کردند. اکنون باید دید در آن شرایط جامع آدمیت که محمدعلی‌شاه مستبد را عضو خود کرده بود، چه میگردد. در خاطرات



دست نویس میرزا عباسقلیخان، نامه‌ای نقل شده که نویسنده مدعی است آنرا بوسیله یکی از شاهزادگان برای شاه فرستاده است :

«... به فروعات نمی‌پردازم، موقع خطر است چاره جز ادای حق کلمه و عرض حسابی ندارم. بقای ایران را منحصر به ایفای عهود ملوکانه میدانم و رفع انقلاب را واجب می‌شمارم، تفرقه مفسدین خانه بر انداز را فریضه زمه شاهانه قرار میدهم. برای رفع انقلاب با عزم خیر خواهانه مقرر فرمائید چند نفر از علماء و چند نفر از وزراء از طرف اعلیحضرت همایونی و چند نفر از وکلا و علماء و رئیس دارالشورای ملی شیدان الله ارکانه بنشینند و آنچه در نجات و فلاح عامه و بقای ایران رأی دادند، دولت و ملت و سلطنت بدون تخلف اجراء نمایند و این بالای مفسدین را از عموم اهالی مرتفع گردانند...»<sup>۱</sup>

در همین دفترچه خاطرات نویسنده جوابی را که گویا محمد علیشاه در زیر نامه نوشته چنین نقل کرده است «... من ابدأ سبقت نخواهم کرد، آسوده باشید...»<sup>۲</sup> اصل این نامه و جوابی را که شاه در ذیل آن نوشته بدست نیامد و فقط رونوشتی که میرزا عباسقلی نوشته است، در دفتر خاطرات او ضبط شده است. بهر حال کار محمد علیشاه با مشروطه خواهان از این نوع سوال و جوابها گذشته بود و شاه مستبد و اطرافیانش برای نجات خود جز جنگ و ستیز با مشروطه خواهان راه دیگری نداشتند. و شد آنچه که میبایست میشد.

تشکیلات سری جامع آدمیت، چون تقلیدی از سازمانهای انجمن حقوق داخلی فراماسونری بود،<sup>۳</sup> برای اجرای فعالیتها و مبارزات خود

۱- نقل از دفترچه خاطرات عباسقلیخان آدمیت.

۲- ایضاً همین دفترچه.

۳- فراماسونهای جهان از رویکه فعالیت سیاسی آغاز کردند در کنار سازمانهای مخفی خود، چندین انجمن، کلوب، باشگاه جمعیت خیریه، انجمن تعاونی تشکیل دادند و هنوز هم چنین سازمانهایی دارند. در این سازمانها فراماسونها جلسات نیمه رسمی خود را برگزار میکنند و فعالیتهای روزانه را هدایت میکنند. در تهران و شهرستانها هم اکنون تعداد زیادی انجمن، باشگاه و جمعیتها بنامهای مختلف و با اجازه نامه رسمی مقامات دولتی تشکیل شده که در جای دیگر از آنها یاد میشود.

تشکیلاتی بنام «انجمن حقوق» بوجود آورد. قبلاً گفته شد که انجمن حقوق نام یکی از ارکان چهارگانه جامع بود، ولی برای اینکه مأمورین نظمی و دربار مانع فعالیت آن نشوند، ظاهراً سازمان مزبور بصورت تشکیلاتی مستقل معرفی گردید. انجمن حقوق را سلیمان میرزا اسکندری، شاهزاده علیخان اسکندری و انتظام‌الحکماء تشکیل دادند و ریاست آن کماکان با میرزا عباسقلیخان آدمیت بود که در روزنامه حقوق مقالاتی بامضاء «اولاد ایران ۲۷۳» مینوشت.

عباس میرزا اسکندری در این باره چنین مینویسد: «... انجمن آدمیت که در واقع هسته مرکزی انقلاب مشروطیت ایران بشمار میرود، با همت شاه مرحوم شاهزاده علیخان و چند تن از آزادیخواهان دیگر تأسیس یافت و یکی از اقدامات اساسی آن انجمن این بود که پس از ورود اتابک به ایران بهوی نزدیک شد و بمنظور اعتلای ایران و حفظ اساس مشروطه پیشنهادهائی به اتابک داد، اتابک هم تعهداتی کرد. محمد علیشاه از این قضیه مستحضر شد و بوسیله موقر السلطنه پسر عموی امیرعلانی و سائل قتل اتابک فراهم گردید ولی دیری نگذشت که خود موقر السلطنه نیز بدست مشروطه خواهان در تهران به دار آویخته شد.

اما سرنوشت انجمن آدمیت چنان بود که با نیرنگ درباریان افراد نامناسبی به انجمن راه یافتند. ناچار بهمت شاهزاده علیخان و سران انجمن آن مؤسسه تعطیل گشت و انجمن دیگری با افراد صالح بنام انجمن حقوق تأسیس یافت که یکی از نشریات آن روزنامه حقوق میباشد و یحیی میرزا و سلیمان میرزا آنرا منتشر میکردند...»<sup>۱</sup>

در مدارک جامع آدمیت نامه‌ای بخط سلیمان میرزا بتاریخ ۲۴ شعبان ۱۳۲۵ (۱۹ اکتبر ۱۹۰۶) وجود دارد که این در باره تشکیلات جامع آدمیت و انجمن حقوق در شهر کرمانشاه چنین نوشته است:

«قربانت کردم امیدوارم که مزاج مبارک در کمال صحت و استقامت بوده باشد شرحی در کاغذ جناب معتضد الدوله مرقوم شده بود که شیر را سه روزی<sup>۲</sup> محترماً نگاه

۱- نفت و بحرین ص ۴

۲- اشاره بدستگیری میرزا عباسقلیخان در واقعه قتل اتابک است.



Handwritten marginal notes in Persian script, written vertically along the right edge of the page.

توبانت کرام امید دارم که زواج مبارک در کمال صحت

تغذیه

شرفی در کافه خجابه معتمد ادوم و قوم شده بود و نیز آنکه از وی  
گاه داشته معلوم است اینست نیز در زنجیر لجه الهام هرگز نترسد و  
و به تمام آدیان را که بر توانه انچه غایب الهام دانسته هرگز در حسرت  
باز آدم سازد خصمه بنده او و در کرات آن شش از نیت ناخوش  
شده در روز بقیع است باقی است با وجود این همه شکر آدیان  
افغان انچه حقوق تکلیف بودم در راه ایم کرامت آن مقبول  
حقوق داعیه این امروز که روز بختی بود اتفاق شده افغان است  
مصرف خجابه معتمد ادوم و تمام انباری انباره همراه فرود آمد  
که کسی را در اینجای در شرف تمام لیکن نوباد و مطر که در جامع  
آدمیت آروحه بجهت بقبر امکان معنی سعادت دشواریست و آزاده

داشته‌اند معلوم است همیشه شیردر زنجیر بوده اما الحمدلله که شیر مشروطیت و آدمیت و پدر تمام آدمیان را که می‌تواند زنجیر نماید . الحمدلله دانستند که شیر در حبس هم باز آدم سازد و خلاصه بنده در ورود به کرمانشاه شش روز سخت ناخوش شدم و هنوز بقیه کسالت باقی است با وجود این بهمت شیر آدمیان و سایر اخوان انجمن تشکیل نمودم و مدرسه هم باسم کرمانشاهان بتصویب انجمن حقوق واعانه ایشان امروز پنجشنبه بود افتتاح شد اخوان آدمیت مخصوصاً جناب معتمدالدوله وقوامالتجاریبی اندازه همراهی فرمودند بنده که کسی را در اینجا درست نمی‌شناختم لیکن بفریادها و مطالب که در جامع آدمیت آموخته بودم بقدر امکان معنی مساوات و مشروطیت و آزادی و برادری و آدمیت بقدر فهم خود بیان کردم و آدمیان را بهیچان آوردم و تاکنون عده آدمیان به پانزده رسیده و تمام اهالی کرمانشاهان خود را در هر کار مثلاً در انتخاب بلدی بحکمیت مجلس حقوق راضی شده‌اند و مستبدین بهمت اخوان آدمیت بکلی متزلزل هستند .

خدمت تمام اخوان آدمیت مخصوصاً آقا میرزا داود خان و آقا میرزا غلامعلی- خان و حضرت والاعضدالسلطان و سایر اخوان آدمیت عرض بندگی و ارادت دارم . مستدعیم که تقریباً سی جلد از کتابهای جلد سبز<sup>۱</sup> اجازه بدهید که بفرستند و از برای انجمن هر دستوری لازم است مرقوم فرمائید . اسامی اخوان کرمانشاهان از اینقرار است :

۱- جناب معتمدالدوله

۲- جناب قوامالتجار

۳- جناب میرزا رفیع خان

۴- اخوی میرزا عیسی (برادر سلیمان میرزا)

۵- مصطفی خان

۶- ابوالقاسم میرزا

۷- میرزا عبدالله خان

۸- میرزا فرج‌اله خان ناظم پست

۱- منظور مرانامه و نطاعنامه فراموشخانه ملکم بنام ( اصول آدمیت) است .



۹- لطف‌اله میرزا

۱۰- محمد هادی میرزا اخوی مرآت‌السلطان

۱۱- میرزا حسین علیخان

۱۲- میرزا حسن خان

۱۳- میرزا سید خلیل خان

۱۴- رضی‌الملک

۱۵- بنده سلیمان میرزا

این اخوان که بتوسط معتمدالدوله و میرزا رفیع خان و میرزا عبدالله خان و قوام‌التجار وارد شده‌اند و عیسی میرزا بمصداق و اندر عشیرتک‌الاقربین بتوسط بنده وارد شده صورت تعهدات و وجوه گمان میکنم که مستقیماً بتوسط آنها رسیده یا خواهد رسید. بنده هم انشاءاله اگر اجازه دادند و مجلس حقوق و آدمیان تصدیق کردند بعد از رمضان شرفیاب خواهم شد.

حالبه که اهل کرمانشاهان از اخوان و غیره تمام این مطالب را بتوسط بنده منتشر مینمایند و بنده از صبح تا غروب مشغول دوندگی و کارهستم تا چه پیش آید. تمام اخوان کرمانشاهان خدمت آدمیان تهران عرض سلام بسیار میرسانند راستی بدیع - الحکماء بمیرزا رفیع خان نوشته بود که میرزا مهدی خان و محمدعلی خان کتا بفروش مردود شدند. تجدید امانت نمائید بنده که باور نکردم مستدعیم اگر زحمت نباشد شرحش را مرقوم فرمائید زیاده بقربان تمام اخوان آدمیت - سلیمان آدم

کارت عضویت انجمن حقوق با همان الفبائی که میرزا ملکم خان برای اصلاح خط فارسی ساخته بود به طبع رسیده و روی آن مصرع «بنی آدم اعضای یکدیگرند» درج گردیده است.

چنانکه گذشت «انشعاب» و آغاز مبارزه با عباسقلیخان بوسیله انجمن حقوق و سایر مخالفان جامع آدمیت، از روز عزیمت وی از تهران بقصد ایتالیا شروع شد و کار بدانجا کشید که میان منشعبین و هیئت مدیره جامع ستیزگی و اختلاف شدید افتاد.

منشعبین با مخالفان سابق جامع که مترصد فرصت و وارد آوردن آخرین ضربت بجامع بودند، همدست شده جبهه متشکلی بوجود آوردند و بمبارزه و تبلیغات منظم و دامنه داری پرداختند. در نتیجه وقوع این انشعاب ضربه شدیدی به تشکیلات و مقام معنوی جامع آدمیت وارد آمد که به آسانی جبران پذیر نبود. انجمن حقوق روز ۲۴ ذیقعده ۱۳۲۵ اعلامیه‌ای در روزنامه حبل‌المتین باین شرح منتشر کرد:

به عموم ملت اخطار و اعلام میکنیم از قرار مسموع این انجمن محترم رانست میدهند به میرزا عباسقلیخان. ما اعضای این جمعیت محترم از این تاریخ شخص او را نمی‌شناسیم و او را خائن دولت و ملت و مخل اساس مشروطیت میدانیم و هر يك از اعضاء کمیته که مربوط است به آن دستگاه از انجمن حقوق خارج و آنها را به عضویت نخواهیم پذیرفت.<sup>۱</sup>

۲۲ ذیقعده الحرام انجمن حقوق

متن این اعلامیه را انتظام الحکماء نوشت و عبدالله کاهه مأمور درج آن در جراید گردید. بدنبال این اعلامیه، اعلان دیگری بدین شرح انتشار یافت:

«هیئت محترم انجمن حقوق که در مقام حفظ مراتب مشروطه خواهی از بذل مال و جان خود دریغ نداشته و ندارند و به همت و همراهی متحدانه خویش به پیجوجه قصوری در وظیفه انسانیت نموده‌اند، این اوقات بواسطه بعضی حرکات قبیحه که از کمیته میرزا عباسقلیخان بروز کرده همجه تصور و مشهور افتاد که اعضاء این انجمن جزو کمیته هستند.»

چند روز قبل اعلانی در روزنامه مقدسه حضور مبارک آقایان عظام عرض و اظهار شد. محض تصریح و توضیح مجدداً اعلان و اخطار می‌شود که اعضاء متحده انجمن حقوق تبری از آن کمیته می‌جویند و وجهان الوجوه با اشخاص که حالیه نیابت از طرف

۱- در اعلامیه چاپ شده در حبل‌المتین جمله «... و او را خائن دولت و ملت و مخل اساس مشروطیت میدانیم» حذف شده ولی در متن اصلی که در اختیار نگارنده است جمله فوق نوشته شده.



میرزا عباسقلی خان دارند ارتباط ندارند و آنها را جزو انجمن حقوق نمی‌شناسند. بخصوص بلیط سابق‌اعضاء را تغییر داده از غره‌زی الحجه الحرام ۱۳۲۵ بلیط اعضاء جدید داده می‌شود و پشت بلیط بمهر مخصوص مدیر انجمن مهور است. هر کس قبل از این تاریخ بلیط انجمن را مستمسک عضویت قرار دهد از درجه اعتبار ساقط خواهد بود. انجمن حقوق و باین ترتیب ضربه قطعی دیگری به جامع آدمیت وارد آمد و آن انجمن متلاشی شد.

چنانکه گفته شد، محمدعلیشاه نیز برای تحکیم پایه‌های متزلزل  
**محمدعلیشاه هم** سلطنت خود به جامع آدمیت روی آورده بود و خیال میکرد  
**فراماسون شد** بمحض اینکه عضو این جمعیت شد، درهای سفارت انگلیس  
 بروی او باز خواهد شد و یا انگلیس مآب‌ها دست از مبارزه  
 با او برخواهند داشت. از اینرو ابتدا با وساطت اعضاء جامع آدمیت شفاهاً  
 تقاضای عضویت آنرا کرد و بعد تقاضای خودتراً کتباً عنوان نمود. میرزا عباسقلیخان  
 در جواب وی نوشت: «... تومیخواهی آدم بشوی به من سر بسپاری ولی من نمی‌خواهم  
 به تو تسلیم بشوم، هر چه میگویم همان است و بس. گفتیم وزیر مخصوص را تبدیل  
 به سردار منصور بکن، قبول فرمود...»<sup>۱</sup>، البته این جملات را عباسقلیخان عیناً در  
 دفتر یادداشت‌های روزانه خویش نقل کرده است. ولی آیا حقیقتاً چنین جمله‌ای را  
 می‌توان به شاه مستبدی چون محمدعلیشاه نوشت یا نه؟ سئوالی است که جواب آنرا در اسناد  
 محمدعلیشاه اگر باقی مانده باشد می‌توان جست.

عون الممالک در یکی از دفاتر خاطرات خویش می‌نویسد: «... این روزها  
 ترتیب جامع در رونق است. همه به التماس حاضر می‌شوند چنانچه علاء الملک در  
 منزل سردار منصور گیلانی مرا به اطاق دیگر خواسته تملقات فوق‌العاده کرده است که  
 من مشروطه طلبم. کاغذی که پرنس ملکم خان در اسلامبول باو نوشته بود بمن داد که  
 بین، من با او اتحاد دارم... حتی از شاه چندی است که واسطه می‌آید. میرزا

عباسقلیخان بعد از چند جور رد کردن و عذر آوردن و اتمام حجت قبول کرد به شرطها و شروطها . همه را حاضر شده از هر صنفی دو نفر مأمور کرد ، بعد از دو روز انکار و تحاشی قبول کرد ...<sup>۱</sup> .

میرزا عباسقلیخان در دفترچه خاطراتش شرح ورود محمد علیشاه را بجامع آدمیت و فراماسون شدن او را نوشته است که خلاصه آن نقل میشود :

«... پس از آنکه محمد علیشاه این دستخط را [منظور دستخط ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ است] داد و حاضر شد بهدارالشورای ملی برود و قسم یاد کند که بامشروطه هرگز مخالفت نکند و تمنی کرد که با دادن این دو امتحان تغییر نپذیرد مرا به آدمیت قبول نمائید . این خادم هم تشکیل جامع فوق العاده ای داده باجمعی از اشراف اهالی ایران که داخل حزب آدمیت بودند شوری نمودم . عموماً گفتند منتهای آرزوی اهالی ایران همین است که پادشاه تا این درجه خود را حاضر کند زیرا تاکنون چنین اقدامی از هیچ پادشاهی ظاهر نشده است . تصور میکنم این پادشاه خیلی خوشبخت باشد که معنی خلقت خود را که با سایر افراد نوع بشر شراکت دارد فهمیده است و خود را از يك سرشت مخصوص تصور نمیکند . خادم آدم نیز صورت فرمانی از جامع مقدس آدمیت نگارش داده و چهارده نفر از آدمیان را مأمور کرده که در سلخ رمضان ۱۳۲۵ بحضور پادشاه بروند و هر گاه به اقدام و اجرای تمام کلمات و نکات مفاد مندرجه فرمان مزبور خود را حاضر میکنند آنوقت اصول مقدس آدمیت را به پادشاه القاء نمایند والا ایشان به پادشاهی خود مغرور و ما به آدمیت خود قانع باشیم<sup>۲</sup> ، دستوری که از جامع صادر شد مبنی بر این بود که هیئت مزبور به حضور شاه برساند . شاه قرآن را بدست بگیرد و ایستاده قسم یاد کند که «به حقایق منوره قرآن مجید با ایمان پاك و نیت صادق قسم میخورم که از تاریخ ذیل الی پایان عمر به خلاف دستور مقدس آدمیت رفتار نکنم ، و اجرای تمام نکات و دقائق مندرجه اصول آدمیت را جز تأجیزاً بر زمه شاهان خود و واجب بدانم و هر گاه خدای ناخواسته در اجرای

۱ - خاطرات عون الممالک از مجموعه اسناد پرویز صدیقی

۲ - دفترچه خاطرات میرزا عباسقلیخان سال های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ از اسناد

خانوادگی آدمیت .



تعهدات خود نکول کنم در دنیا و آخرت از حول و قوه خداوند قادر منقسم بی بهره و نصیب باشم» بعد از ادای سوگند حاجی ندیم باشی [پدر دکتر غلامحسین خوشبین] اصول آدمیت را از اول تا البی آخر القاء نماید و نیز «در نزول این برکات خاصه که موجب استقلال ابدی سلطنت مشروطه ایران است هر يك جداگانه با پادشاه دست مواحدت ابدی دائمی حقیقی بدهند و شهادت خود را در همین صفحه بنویسند و مهر کنند»

میرزا عباسقلیخان سپس مینویسد: «... بر حسب دستور صادره هیئت مزبور بحضور شاه رفتند ایشان را برای اجرای دقائق فرمان حاضر دیده بمأموریت خود عمل کرده علاوه بر امضاء پادشاه همگی شهادت خود را نگارش داده سند دیگری اخذ و مراجعت کردند.» از قول پدر دکتر غلامحسین صدیقی نقل میکنند، هنگامیکه محمد علیشاه برای قسم دادن حاضر میشد، میرزا عباسقلیخان بیش از پانزده دقیقه او را معطل کرد. محمد علیشاه بشدت عصبانی گشت و بمصطفی خان وزیر تشریفات با تغییر و تشدد گفت «چقدر باید صبر کنم» قبل از اینکه شاه را باطاقی که برای قسم دادن آماده کرده بودند ببرند، میرزا عباسقلی خان پارچه سیاهی روی خود انداخت چنانکه در ظاهر بیپنجه دیده نمیشد و فقط قرآنی که در دست او بود قابل رؤیت بود. وقتی شاه با غرور و نخوت وارد آن اطاق شد، از دیدن شخصی که لباس سیاه پوشیده و قرآنی بدست داشت، ناگهان تغییر حالت باو دست داد. عون الممالک در باره این واقعه چنین مینویسد:

«... شب سلخ رمضان ۱۳۲۵ مأمورین هنگامیکه در خدمت جناب والی ولایت<sup>۱</sup> حاضر شده، ساعت دو و نیم حرکت کردند و به قرار ذیل:

ندیم باشی، میرزا محمد باقر مجتهد مازندرانی، ناظم العلماء ملایری، سردار منصور کیلانی، وزیر تشریفات مصطفی خان، میرزا محمود اصفهانی وکیل مجلس، یمین نظام، نصر الملك، عون الممالک، صدق الممالک، انتظام الحکماء، معتمد الدوله،

۱ - در کتاب فکر آزادی نوشته شده (والی ولایت) اصطلاح اصول آدمیت برای رئیس جامع آدمیت یا امین کل (منظور میرزا عباسقلیخان است) بود.

رکن السلطنه ، شیخ ابراهیم وکیل خمسه و موقر السلطنه از محارم شاه . هیأت مزبور با درشکه رفته درب اندرون در آنجا پیاده داخل عمارت شدند . از آنجا وارد تالار محقری شده همه ایستاده ، شاه هم ایستاده بطرز مرقوم در دستور العمل مشغول قسم شدند بعد از ادای قسم روی صندلی حصیری محقری نشسته همه را امر به جلوس دادند ، همه نشستند . حاجی ندیم باشی اصول آدمیت [که همان کتاب قانون اساسی فراموشخانه مملکت بود] از ابتدا تا انتها قرائت کرد . بعد شاه در حاشیه نیم ورقی دستخط کردند که القاء شده است . شاهزاده رکن السلطنه ضامن آدمیت شاه شد . در حاشیه ندیم باشی شرحی نوشت که بمأموریت خود عمل کردم . عموماً شانزده نفر سوای شاه ، پانزده نفر مهر کردند . ساعت چهار برخاسته به منزل میرزا عباسقلیخان مراجعت کردیم ۱۴۰۰ عجمد . علیشاه شرح ذیل را نیز در تأیید قبول اصول آدمیت و پشتیبانی از سلطنت مشروطه بخط خود نوشت و توسط امناء نزد رئیس جامع فرستاد :

### بسم الله لا قوت الا بالله

این چند کلمه مکنونات خاطر مقدس خود را که دال بر انصاف به صفات آدمیت است از برای زیب دفتر جامع آدمیت را یادگار میگذاریم و شکر منعم حقیقی و پروردگار عالمیان هستیم که تمام اوصاف آدمیت را که در ذات مقدس ما بود بعه گذاشته است ظاهر و به نشر آن حاضر شدیم و از روی واقع شاه آرمیانم فرمود که میدانیم امروز جمعی از روی واقع خیر خواهی باطنی و مقدسانه ما را در حفظ استقلال سلطنت مشروطه صحیح و انتظام مملکت خودمان در رفاه حال رعایا تعیین نمودند و از این به بعد قطع نظر از مراتب نعمت خواهی جداً خود را فدوی این مکنونات مقدسانه خاطر شاهانه و شخص ماکه حامی و مقوی این اساس هستیم میدانند . از پادشاه مطلق و باطن اولیای حق تشریف شریف آدمیت را بر قامت ملت خواه خود ابد الدهر پایدار و از خداوند توفیق آرمیان را در مساعدت فدویانه واقعی باین نیت مقدس ملت مس هستیم . اللهم اجعل عواقب امور ناخیر آبه محمد و علی و عترتها الظاهرین و صل الله علیهم اجمعین لیله الفطر ۱۳۲۵





محمد علیشاه قاجار، اینک متن سند فراماسون شدن محمد علیشاه !!

فریضه امناء و مأمورین از جامع مقدس آدمیت است پس از شرف اندوزی حضور مبارک بندگان اعلی حضرت اقدس شهر یاری خلداله ملکه و سلطانه بدون تخلف عموماً خود را در اجرای شرح ذیل مکلف دانسته بعد از القاء تمام نکات و دقائق مشروحه پادشاه را علمدار استقلال ایران و شاه آدمیان بدانند - و باید قرآن مجید را با عظمت متصوره در شرع مقدس به دست مبارک شاهانه گرفته رو بقبله اسلام بایستند و بفرمایند که در آن شهادت ارواح مقدس انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین و به عظمت خداوند ذوالجلال جلاله و به حقایق منوره قرآن مجید با ایمان پاک و نیت صادق قسم میخورم که از تاریخ ذیل الی پایان عمر به خلاف دستور مقدس آدمیت رفتاری نکنم و اجرای تمام نکات و دقائق مندرجه اصول مقدس آدمیت را جزءاً جزءاً برزمه شاهانه خود واجب بدانم و هرگاه خدای ناخواسته در اجرای تعهدات حضرت خود نکول نمایم در دنیا و آخرت از حول و قوه خداوند قادر منتقم بی بهره و نصیب باشم - بعد از ادای قسم فوق باید جناب مستطاب ندیم باشی با کمال ادب شمرده و اصول آنرا از اول الی آخر به - ذات مقدس شاهنشاه ایران القاء نماید و وجه تعهد شاهانه را که یکمزار مثقال طلاست اخذ نموده با نهایت تعظیم و تکریم تبریک عرض کنند - و نیز در نزول این برکات خاصه الهیه که بر حسب استقلال ابدی سلطنت مشروطه دولت علیه ایران است عموماً دست مبارک شاهنشاه را بیوسند و هریک جداگانه بیادشاه آدمیان دست مواحدت دائمی حقیقی بدهند و شهادت خود را در همین صفحه امضائیه بنویسند و مهر نموده و مرخص شوند - اسامی حاضرین به حضور اقدس شاهانه از قرار شرح ذیل است :

جناب حاجی ندیم باشی - جناب آقا میرزا محمد مجتهد - جناب ناظم العلماء - جناب آقا شیخ ابراهیم زنجانی - جناب وزیر تشریفات - جناب سردار منصور - جناب نصر الملک - جناب عین النظام - جناب مصدق الممالک - جناب انتظام الحکماء - جناب عون الممالک - جناب آقا میرزا محمود تاجر اصفهانی - نواب اشرف والارکن السلطنه که ضامن وجود مقدس شاهانه در مقام آدمیت خواهند بود - نواب اشرفی والا معتمد -



الدوله - اعليحضرت اقدس شاهنشاه ايران خلدالله ملكه وسلطانها - يكتفرازمخصوصين و محارم پاكيزه نهاد شاهانه كه موقرالسلطنه خود بود . براي توضيح جسارت ميشود كه غير از امناء و مأمورين محترم جامع مقدس آدميت احدى در آن محضر مقدس حق شرف اندوزى و حضور ندارد فى ليله غره شهرشوال المكرم ۱۳۲۵ .

در حاشيه نامه نوشته شده است كه «تاريخ ليله غره شهرشوال ۱۳۲۵ اين بنده حاجى نديمباشى كه مقتخر به آدميت هستم القاء مراتب مقرره اصول آدميت را برزات ملكوتى صفات اقدس شاهنشاهى ارواحنافداه نمودم بتمام مراتب اقرار فرمودند و با انوار مقدسه آدميت كه امناء و مأمورين جامع مقدس آدميت بودند شهادت بر مراتب مرقوم دادند» درذيل اين جمله چهارده ، نفر از امناء آدميت سند فراماسون شده محمد عليشاه را مهر کرده‌اند و در کنار قسم نامه اين جمله نيز نوشته شده است «ضمانت آدميت دائمى اعليحضرت اقدس همايونى خلداله بر ذمه آدميت اينجانب از فرائض عالم آدميت است - ركن السلطنه»<sup>۱</sup> .

پس از انجام اين تشريفات و گرفتن يک هزار مقال طلا از محمد عليشاه خميس ، ميرزا عباسقليخان دستورى نوشت و براى همدياران خود فرستاد و از همه اعضاء جمعيت و پيروان خود خواست تا از محمد عليشاه حمايت کنند . متن دستور چنين بود :

«خدمت عموم آدميان قرب سلطنت كبراي تصديع القاء ميدهد كه بر حسب تعهدات اصول مقدس آدميت كه هريك بزبان خود بقصد انشاء جارى فرموده‌ايد بر همه فرض متحم و بر بنده ياد آورى آن از فرائض حتميه است كه از قرب سلطنت كناره مجويد كه مبادا خدای ناخواسته وسوسه برخى بى خبران از عرصه پلتيك وقت و نابينايان انوار نيكنامى رأى پادشاه را از منهج حقيقى عدل و ترقى ايران و حفظ استقلال دولت و سعادت خدا داده منحرف نمايد كه گفته‌اند :

بنبوت‌اند ملوك اندرين پنج سراى      كنون كه نوبت توست اى ملك بعدل گراى

حوزه خادم آدم - اولاد ايران ۶۷۳

۱- اصل اين سند درهيان اسناد جامع آدميت بدست نيامد . اما در بين اسناد مرحوم عباس اقبال فتو كپى آن موجود بود كه سالها قبل نسخه‌اى از آن تهيه شد است .

Handwritten text in Persian script, likely a historical document or manuscript. The text is arranged in several columns, with a prominent vertical column on the right side. The script is dense and appears to be from a historical period, possibly the Safavid or Qajar eras. There are some decorative elements and a large, stylized signature or seal at the top center.

این سند تاریخی که برای نخستین بار نقل می شود حاوی دستور جامع آدمیت، مهر و امضاء چهارده نفر از حاضرین و امضاء محمد علی شاه میباشد .

Handwritten marginal notes or signatures on the right side of the page, written vertically.



در همین ایام برای مدت کوتاهی بین شاه و درباریان مستبد و مشروطه خواهان «آشتی موقت» روی داد. در هفدهم ذی‌قعدة ۱۳۲۵ شاه و نمایندگان هر يك قسم‌نامه‌ای امضاء کردند که شاه از مشروطیت و قانون اساسی پشتیبانی کند و نمایندگان هم در مقابل حقوق سلطنت را محفوظ و محترم دارند، این آتش بس موقت سبب شد تا شاه «اعلان‌نامه‌ای» در پایتخت منتشر کند. این اعلان که بصورت (تعهد‌نامه کتبی) بود روز ۲۹ رمضان ۱۳۲۵ انتشار یافت.

این است مکتوبات خاطر مقدس ما - از برای اطمینان عامه ملت. چرا ایند اجازه طبع دارند

### هوالمك المقتدر

هیچ لازم نمیدانیم که حسن‌نیت و شراکت و مساعدت خودمان را در حفظ استقلال دولت مشروطه سلطنت ایران تجدید و تشریح فرمائیم - که برای آبادی ملک و ترقی عامه خلق و اطمینان عموم طبقات چه طرح‌هایی نکفتنی در خاطر ملوکانه نخیره کرده و هیچ دقیقه را که وظیفه خاصه سلطنت مشروطه خودمان است فروگذار نفرموده‌ایم. با همه مساعدتهای ظاهر و باطن بچه دلیل برخی مرعوب و اوضاع از هر جهت مغشوش در پیشرفت امور ممدوحه سدهای مخالف بسته شده واحدی در اجرای مأموریت خود جد وافی بکار نمیبرده.

اینک برای مزید اطمینان کلیه اهالی ایران بالفئات غیبیه الهیه بر ذات مقدس همایونی مسلم گردیده که بصراحت آشکار دستخط بفرمائیم - که در کلیه امور ترقی اهالی ایران هرگونه اقداماتی که مبنی بر عقل و علم و رفاه حال رعیت و ترقی ملت و آبادی مملکت و فلاح عموم و حفظ استقلال دولت و سلطنت مشروطه ماست خود را بهترین مقوی دانسته و نهایت بذل توجه را در انتظام کلیه امور خواهیم داشت.

و نیز اکیداً بتعام وزرای مسئول امر میفرمائیم که بر طبق قوانین مشروطه منتهای جد و قابلیت خود را در ترق و فتح امور مشهود و معمول بدارند - و هر چه زودتر اسباب آسودگی همه را تدارک نمایند که ما بذاته مصدق و شریک تنظیم امور همه ادارات و







مقوی پیشرفت آن خواهیم بود. بتاريخ رمضان ۱۳۲۵ محمد علیشاه<sup>۱</sup>

اما انتشار این دستخط شاهانه نتوانست کمکی به پایداری قول و تعهدات شفاهی و کتبی محمد علیشاه بنماید. شاه بعد از مدت کوتاهی بار دیگر با مشروطه خواهان به ستیز پرداخت و حتی از دشمنی با جامع آدمیت هم دریغ نکرد.

عباسقلیخان در دفترچه خاطراتش نوشته است: «... در تاریخ سه شنبه بیست و سوم جمادی الاول ۱۳۲۶ هـ (۲۳ ژوئن ۱۹۰۸) محمد علیشاه که نقض عهد با عموم اهالی ایران را روا دید و قسم‌ها و مواعیق خود را فراموش کرد، مجلس شورای ملی و مسجد سپهسالار مرحوم را به راهنمایی روس و اقتضای پیشرفت سیاست انگلیس به توپ بست، هیئتی را مقتول و جمعی را محبوس و برخی را نفی بلد کرد، وعده‌ای از مجلسیان به دست میر غضبها سپرد و جمعی از جلادان و نظامیان بی علم و خیر از مقدرات امروزی دنیا را به حکومت‌های ولایات منصوب و به غارت مال و هتک ناموس مردم ایران مأمور کرد...»<sup>۲</sup> و بدین ترتیب دوران فراماسون شدن محمد علیشاه پایان یافت.

اسامی اعضاء جامع آدمیت  
در بین اسناد جامع آدمیت قسم نامه ۳۱۴ نفر از  
کسانی که بصورت فراموشخانه سوم و سازمان

شبه فراماسونری در آمده بودند، ضبط شده است. هر عضوی دو یا سه و بدفعات ضامن و معرف داشته که ذیل قسم نامه او را امضاء و مهر میکرده‌اند. از روی اوراق قسم نامه‌ها با توجه به مشاغل و حرفی که این افراد داشته‌اند، میتوان اعضاء جامع را بدین طریق طبقه بندی کرد:<sup>۳</sup>

- ۱ - نمایندگان دوره اول مجلس شورای ملی ۱۶ نفر
- ۲ - رجال و سرشناسان ۱۳۵ »

۱ - يك نسخه ازین اعلان نامه شاه در اختیار نگارنده است.

۲ - نقل از دفترچه خاطرات سال ۱۳۲۵ در میان اسناد خانوادگی آدمیت.

۳ - کلیشه اوراق قسم نامه و تعهدات کتبی که بخط و مهر و امضاء اعضاء آدمیت است، در اسناد خانوادگی آن مرحوم نگهداری میشود.

۲۰ نفر	۳ - شاهزادگان
۱۱ د	۴ - اطباء
۳ د	۵ - هنرمندان
۱۲ د	۶ - نظامیان
۱۳ د	۷ - بازرگانان
۱۴ د	۸ - روحانیون
۹۰ د	۹ - افراد طبقه متوسط

در بین اعضاء جامع آدمیت عده‌ای از آزادبخواهان و روشنفکران ، جمعی از مستبدین بنام مثل سالارالدوله ، عین‌الدوله و دیگر شاهزادگان دشمن آزادی و مشروعیت و غیره ، و بالاخره بعضی از طبقات مختلفی که در اداره مملکت و یا صنوف مختلف مؤثر بودند ، وجود داشتند که اینک برای نخستین بار اسامی آنها را نقل میکنیم :

ابراهیم زنجانی - شیخ (پسر محمد هادی زنجانی)

ابراهیم خان طیب طائی (پسر میرزا سید علی طیب)

ابراهیم خان - (پسر عبدالله خان)

ابراهیم خان - میرزا (پسر حاج حسنعلی خان)

ابراهیم - میرزا (پسر میرزا داود تفرشی)

ابوالحسن خان - میرزا (پسر میرزا اسماعیل خان)

ابوالحسن خان - میرزا (پسر میرزا زین‌العابدین مستوفی نوری)

ابوتراب خان لرستانی - میرزا (پسر ۴)

ابوالقاسم خان - میرزا (پسر؟)

ابوالقاسم خان علی آبادی (پسر میرزا جعفر علی آبادی)

ابوالقاسم خان - میرزا (پسر مصدق المعالم)

ابوالقاسم - میرزا (پسر حاج سید مرتضی تبریزی)

ابوالقاسم میرزا قاجار (پسر؟)



- ابوالقاسم خان - میرزا (پسر میرزا زین العابدین خان)
- ابوالقاسم طباطبائی - میرزا سید (پسر میرزا سید محمد طباطبائی)
- احمدخان - میرزا (پسر میرزا علی اصغر خان منتخب الممالک)
- احمدخان - میرزا (پسر حاج میرزا عبدالباقی طبیب)
- احمدخان - میرزا (پسر؟)
- احمدخان - تفرشی - میرزا (پسر؟)
- احمد - سید (پسر حاج سید حسن)
- احتشام السلطنه - میرزا محمودخان (پسر رحیم خان قاجار دولو)
- احتشام الملك - میرزا غلام حسین خان (پسر حاج امجدالدوله)
- اسمعیل خان - آجودانباشی توپخانه (پسر میرزا علی اکبرخان آجودان باشی)
- اسداله خان - میرزا (پسر میر عبدالحمیدخان کردستانی)
- اسداله خیاط - میرزا (پسر میرزا عباسقلی تهرانی)
- اسداله خان - میرزا (پسر خدامرادخان)
- اسداله اصفهانی (پسر؟)
- اسدالله میرزا (پسر شاهزاده محمدحسن میرزا)
- اسعدالسلطان - میرزا ابوتراب خان (پسر میرزا ابوالقاسم قزوینی)
- اسکندر میرزا (پسر؟)
- اعتصام السلطنه - دوستعلی خان (پسر دوست محمدخان اعتصام السلطنه)
- اعتماد دیوان - میرزا هدایتاله خان (پسر عباسقلی خان ارباب)
- اعظام السلطنه - حسینقلی میرزا (پسر؟)
- آقا محمد ابراهیم تاجر (پسر خداداد)
- اقتدارالدوله - میرزا محسن خان علی آبادی مازندرانی (پسر میرزا محمدباقر مستوفی)
- آقاخان - میرزا آجودان همایون (پسر میرزا محمدخان)
- امجدالذکرین - مصطفی (پسر؟)

امین السلطان - میرزا عبداله خان (پسر میرزا علی اصغر خان اتابک)

امین الملك - دکتر اسمعیل خان (پسر ؟)

امین خلوت - میرزا حسینعلی خان (پسر میرزا ابراهیم خان معاون الدوله)

امین العداله - میرزا حسینخان (پسر میرزا کاظم خان امین العداله)

امیر اعظم - نصرت اله خان (پسر وجیه الله میرزا سپهسالار)

انتخاب السلطنه - میرزا ابوالحسن خان (پسر میرزا محمد خوش نویس گلپایگانی)

انتظام الحکماء - میرزا علی خان - (پسر ؟)

باباخان تفرشی - میرزا (پسر میرزا عبدالمجید)

باصرا السلطنه - میرزا علی اکبر خان (پسر قوام دفتر)

بدیع المتکلمین - سید رضا (پسر حاج سید حسن واعظ)

بدیع الممالک - سالار جنگ (پسر صارم الدوله)

برهان الدوله - میرزا ابوالقاسم خان (پسر حیدر قلیخان)

بشیر السلطنه - میرزا یوسف خان (پسر میرزا مهدی خان لشکر نویس)

بقرات الدوله - میرزا مهدی خان (پسر حاج میرزا یحیی طیب)

بنان الدوله - میرزا کریم خان (پسر میرزا فضل الله مازندرانی نوری)

ترجمان الدوله - میرزا آقاخان (پسر میرزا باباخان)

جعفرقلی سرتیب - حاجی (پسر محتشم السلطان سالار مکرم)

جلال الدین میرزا (پسر شاهزاده مرآت الدوله)

جلال الحکماء - میرزا اسداله خان نوری (پسر ؟)

جمشید - میرزا (پسر حبیب خان ساعد الدوله)

جهانشاه - میرزا (پسر سیف الملوک میرزا)

حبیب اله خان (پسر میرزا شیخ علی رشتی)

حبیب اله خان - میرزا (پسر میرزا ابوالحسن خان کرمانی)

حبیب اله خان - میرزا (پسر ؟)



- حیب‌الله خان عراقی - میرزا (پسر میرزا سید رضا عراقی)  
 حسن خان (پسر محسن خان از طایفه زندیه)  
 حسن - شیخ (پسر شیخ محمد باقر یزدی)  
 حسن خان - سید (پسر آقا سید محمد طاهر تویسرکانی)  
 حسن علی خان - میرزا (پسر کر بلائی جعفر ناچر)  
 حسن خان طبیب - میرزا (پسر حاج میرزا محمودخان)  
 حسن خان - میرزا (پسر میرزا معصوم ممیز الممالک)  
 حسن خان - میرزا (پسر میرزا ابوطالب مازندرانی)  
 حسن خان - میرزا (پسر رجبعلی خان)  
 حسن خان قزوینی - میرزا (پسر؟) دانی نصرالملك  
 حسین - میرزا (پسر میرزا مهدی کاشانی)  
 حسین خان (پسر آقا اسماعیل تهرانی)  
 حسینعلی میرزا (پسر نصرالله میرزا)  
 حسین خان - میرزا (پسر حاج محمد حسین کاشانی)  
 حسین تویسرکانی - میرزا (پسر محمد طاهر تویسرکانی)  
 حسین خان میر پنج - میرزا (پسر میرزا علی اکبر خان آجودان باشی)  
 حسین قزوینی - میرزا (پسر ابوتراب)  
 حسین خان - میرزا (پسر میرزا محمودخان مستوفی گرکانی)  
 حسین خان سرهنک (پسر؟)  
 حسین خان - میرزا (پسر؟)  
 حشمت خلوت - میرزا علی اصغر خان (پسر انتصارالسلطان)  
 خان باباخان کلانتر (پسر میرزا ذکی خان کلانتر)  
 خبیرالصنایع - میرزا مهدی خان (پسر میرزا سلیمان خان)  
 خلیل - میرزا (پسر آقا سید مهدی)

- داود خان علی آبادی - میرزا (پسر میرزا محمد حسین) .
- داود خان - میرزا (پسر میرزا حسن خان) .
- دبیر خلوت - میرزا یوسف خان (پسر میرزا مصطفی خان وقارالدوله) .
- دبیر همایون - میرزا محمد علی خان (پسر میرزا هاشم خان) .
- زکاء الملک - میرزا محمد علی خان فروغی (پسر میرزا محمد حسین فروغی زکاء الملک) .
- رضا خان - میرزا (پسر میرزا محمد خان) .
- رضا خان تبریزی - حاجی میرزا (پسر میرزا عبدالجلیل) .
- رضی الملک (پسر ؟) .
- رفیع خان - میرزا (پسر حاج محمد حسن) .
- رکن السلطنه - محمد رضا خان (پسر ناصر الدین شاه) .
- سالار اسعد - محمد حسین خان (پسر سردار امجد طالشی) .
- سراج اشکر - ابراهیم خان (پسر محمد خان) .
- سردار مدحت - عباسقلی خان جلایر (پسر ؟) .
- سردار مقنن - محمد خان لاریجانی (پسر عباسقلی خان سردار) .
- سردار منصور - فتح اله خان (پسر محمد علی خان سردار منصور سپهدار) .
- سعد الملک - میرزا مهدی خان (پسر محمد حسن خان ساعدا الملک) .
- سلیمان خان - میرزا (پسر میرزا علی مستوفی آشتیانی) .
- سلیمان خان - میرزا (پسر فرج الله کجوری) .
- سلیمان میرزا قاجار (پسر شاهزاده محسن میرزا) .
- سید الحکماء - میرزا سید یحیی (پسر میرزا علی محمد لاریجانی) .
- سیف اله خان (پسر سالار منصور) .
- شجاع الدیوان - میرزا ابوالقاسم خان (پسر مهدی شجاع دیوان بختیاری نفرشی الاصل) .
- شرف الدوله - میرزا ابراهیم خان تبریزی (پسر ؟) .
- شریف العلماء - سید ولی اله (پسر آقا سید احمد خلخالی) .



شمس‌الدین (پسر علی) .

شوکت‌الوزراء - میرزا اسداله‌خان (پسر لطفعلی‌خان) .

شهاب‌العمالك - میرزا امان‌الله‌خان (فیض‌الله‌خان اصفهانی) .

صادق میرزا (پسر بهرام میرزا معزالدوله) .

صحت‌الدوله - محمد اسمعیل‌خان (پسر میرزا عبدالباقی) .

صدرالمعالی مازندرانی (پسر ؟) .

صدق‌السلطنه (پسر حاج میرزا عبدالله) .

ظاهر تنکابنی - میرزا (پسر ؟) .

ظاهرخان مازندرانی - میرزا (پسر میرزا محمود) .

عباسخان - میرزا (پسر ندیم باشی) .

عباسخان - میرزا (پسر عبدالله‌خان طالقانی) .

» - » (پسر میرزا ابوالقاسم) .

» - » (پسر ؟) .

» - » (پسر سید جعفرخان مازندرانی) .

عباسقلی‌خان - میرزا (پسر امان‌الله بیگ) .

عباسقلی‌خان (پسر میرزا مهدی‌خان تبریزی) .

عباسقلی میرزا قاجار (پسر شاه‌مراد میرزا) .

عبدالله‌خان - میرزا (پسر میرزا ابوالقاسم وزیر کرمانشاهی) .

عبدالله - سید میرزا (پسر حاج آقا بابا تهرانی) .

عبدالرحیم کاشانی - سید (پسر حاج سید مهدی کاشانی) .

عبدالرحیم‌خان (پسر ملا محمد علی) .

عبدالکریم - میرزا (پسر آقا غلام‌علی تاجر مازندرانی) .

عضدالسلطان - ابوالفضل میرزا (پسر مظفرالدین‌شاه) .

علاءالدوله - میرزا احمد خان (پسر امیر نظام محمد رحیم خان) .

- علی اصغر - میرزا (پسر میرزا زاده کردستانی)
- علی اصغر خان - میرزا (محمد حسین شیرازی)
- علی اصغر خان - میرزا (پسر میرزا باقر خان)
- علی اصغر خان - میرزا (پسر ؟)
- علی اصغر خان زرین کفش - میرزا (پسر میرزا ازمان کردستانی)
- علیرضا - میرزا (پسر محمد علی)
- علی زرنندی - شیخ (پسر ؟)
- علی خان - میرزا (پسر حاج مؤید الحکماء)
- علی خان تنکا بنی - میرزا (پسر ؟)
- علی خان - میرزا (پسر محمد حسین)
- علیخان - میرزا (پسر محمد ولی خان سپهدار تنکا بنی)
- علی خان - میرزا (پسر رجبعلی خان)
- علیخان - میرزا (پسر آقا لطفعلی)
- علیخان - میرزا (پسر میرزا حسنخان)
- علیخان - شاهزاده (پسر شاهزاده محمد طاهر میرزا)
- علیقلی - میرزا (پسر شاهزاده محمد میرزا)
- علی محمد تاجر - حاجی میرزا (پسر حاج محمد تقی شاهرودی)
- علی محمد خان ملازیری - میرزا (پسر ناظم العلماء ملازیری)
- عماد خلوت - میرزا غلامحسین خان (پسر ؟)
- عمید الحکماء - میرزا ابراهیم خان طبیب (پسر میرزا سیدعلی طبیب)
- عون الممالک - میرزا ابراهیم خان (پسر میرزا محمدخان)
- عیسی خان - میرزا (پسر رجبعلی خان)
- عیسی میرزا - (پسر شاهزاده محسن میرزا)
- غلامحسین خان شریف رازی - میرزا (پسر ؟)



- غلامحسین خان غفاری صاحب اختیار « پسر ؟ »  
 غلامحسین خان « پسر حاج غلامرضا وکیل الرعایا »  
 غلامحسین خان « پسر حاج میرزا حسنعلی خان »  
 غلامحسین خان - میرزا « پسر میرزا معصوم ممیز الممالک »  
 غلامحسین خان « پسر حاج میرزا علی مرندی »  
 غلامرضا خان « پسر برخوردارخان »  
 غلامرضا - حاج « پسر ؟ »  
 غلامرضا خان میرزا « پسر ؟ »  
 غلامرضا - حاجی « حاج محمدحسن اصفهانی »  
 غلامعلی خان « پسر نصراله خان »  
 فاخرالدوله - میرزا علی اکبرخان « پسر میرزا حسن وزیر »  
 فتح السلطنه - میرزا حسنعلیخان « پسر جلاءالملک همدانی »  
 فتحاله خان - میرزا « پسر آقا میرزا علیخان مستوفی »  
 فتحاله خان - میرزا « پسر میرزا ولی خان »  
 فخرالممالک - میرزا احمد علیخان غفاری « پسر آقا خان »  
 فرجاله خان ناظم پست « پسر ؟ »  
 فرصتالدوله شیرازی - میرزا آقا فرصت « پسر میرزا محمد جعفر بهجت »  
 فیروزخان تهرانی - حاجی « پسر ؟ »  
 قربان علیخان « پسر میرزا خان انزلی الاصل »  
 قوامالتجار - میرزا اسمعیل کرمانشاهی « پسر حاج محمد علی مشیرالتجار »  
 قوامالوزاره - میرزا علی اکبرخان « پسر علی محمد خان سرهنگ لواسانی »  
 قوام همایون - میرزا مهدی خان « پسر حسن آقای کردخوردی »  
 کاظمخان « پسر معین همایون »  
 کمالالملک - میرزا محمدخان « پسر میرزا بزرگ غفاری »  
 کمالالوزاره - میرزا احمدخان « پسر ؟ »

لسان الملك - ميرزا عبدالحميد خان « پسر ميرزا هدايت اله لسان الملك »  
لطف اله ميرزا « پسر ؟ »

لطف عليخان « پسر ميرزا عبداله كلارستاني »  
مبشر السلطان - اسداله ميرزا « پسر ؟ »

مبصر الدوله - ميرزا عبدالحسين خان « پسر محمودخان احتساب الملك كاشي »  
مبين الدوله - ميرزا باقرخان « پسر ؟ »

مبين الدوله - ميرزا سيف اله خان « پسر ميرزا علي اكبرخان نديم باشي كاشي »  
معمد الخاقان « قوام الدوله » - ميرزا شكر اله خان « پسر محمد حسين خان »

مجدد الاطباء - ميرزا لطف علي طيب « پسر آقا غلام علي ساروي »  
محقق الدوله - ميرزا عبداله خان

محمد ابراهيم - ميرزا « حاج محمد كريم شيرازي »

محمد اسمعيل امين اصفهاني - ميرزا « پسر حاج محمد صادق تاجر اصفهاني »  
محمد اسمعيل تاجر قزويني - حاجي « پسر حاج محمد رضا تاجر »

محمد اصفهاني - ميرزا سيد « پسر حاج سيد محمد حسين »  
محمد باقر - ميرزا « پسر آقا رضا »

محمد باقر مجتهد آملی - آقا ميرزا « حجة الاسلام آقا ميرزا عبدالكريم لاريجاني »  
محمد تقی - ميرزا « پسر ميرزا محمد حسين مستوفي »

محمد تقی خان تفرشی - ميرزا « پسر ؟ »

مجتهد الملك - ميرزا صادق خان گيلاني ( حاج مهدي گيلاني )

محمد جعفر ميرزا « پسر شاهزاده سياوش ميرزا »  
محمد حسن « پسر علي اصغر »

محمد حسن - حاجي « پسر حاج محمد علي كاشاني »

محمد حسن خان آجودان مخصوص ميرزا - « پسر محمد مهدي غفاري وزير همايون »  
محمد حسن خان « پسر ميرزا تقی خان »



- محمد حسین «پسر میرزا باقر بارفروش»  
 محمد خان - میرزا «پسر میرزا ربیع خان گرگانی»  
 محمد خان میرزا «پسر رمضان طالقانی»  
 محمد خان - میرزا «پسر میرزا ابراهیم خان»  
 محمد - میرزا «پسر خسرو»  
 محمد - میرزا «پسر میرزا جعفر علی آبادی»  
 محمد - سید پسر «پسر سید جعفر بارفروش»  
 محمد رضا پسر «حاج محمد حسن بارفروش»  
 محمد رضا - حاجی «پسر حاج میرزا احمد تاجر اصفهانی»  
 محمد علامه مجتهد - میرزا «پسر میرزا محمد حسن علامه مازندرانی»  
 محمد علی بهجت دزفولی - شیخ «پسر حاج میرزا محمد حسن دزفولی»  
 محمد علی - میرزا «پسر میرزا محمد خان تفرشی»  
 محمد علی - میرزا «پسر حاج فتح اله تهرانی»  
 محمد علی «پسر حاج آقا کوچک تاجر مازندرانی»  
 محمد علی خان - میرزا «پسر میرزا موسی خان رشتی»  
 محمد علیخان - میرزا «پسر میرزا مصوم ممیز الممالک»  
 محمد قلیخان مهندس راه آهن «پسر مرتضی قلیخان میرپنج»  
 محمد کاظم - میرزا «پسر میرزا محمد علی»  
 محمد کریم تاجر اصفهانی - حاجی «پسر حاج محمد جعفر»  
 محمد کبیر ندیم باشی خراسانی - سید «پسر حاج سید محمد نظام العلماء خراسانی»  
 محمود اصفهانی - میرزا «پسر میرزا احمد»  
 محمود - شیخ «پسر؟»  
 محمود - میرزا «پسر حاج محمد»  
 محمود خان - میرزا «پسر میرزا ابوطالب خان شیرازی»

محمد ناصر میرزا قاجار « پسر ؟ »

محمد هادی خان - میرزا (پسر قهرمان)

محمد هادی میرزا قاجار - پسر محمد جواد میرزا قاجار

مختار الدوله - میرزا ابوتراب خان طباطبائی (پسر ابوالقاسم خان کاشانی)

مدیر الممالک - محمد یوسف خان مالیری (پسر میرزا عبدالکریم)

مرآت السلطان - محمد مهدی میرزا قاجار (پسر محمد جواد میرزا)

مرتضی خان - میرزا سید (پسر میرزا محمد تقی جلال الاطباء)

مرتضی - میرزا

مستشار نظام (پسر؟)

مستعان الملك - میرزا سید زین العابدین خان (پسر سید ابراهیم شیرازی)

مسعود نظام - میرزا محمد خان (پسر)

مشیر التجار - میرزا غلامعلی (میرزا محمد حسین مازندرانی)

مشیر السلطان - میرزا موسی خان (پسر سعید الحسینی)

مشیر اکرم - میرزا عبدالحسین خان (پسر؟)

مشیر اعظم - میرزا احمد خان (پسر امین السلطان)

مشیر حضور - میرزا احمد خان (پسر یوسف خان) نوه باباخان سردار

مصباح السلطان - میرزا عباس خان (پسر میرزا علیخان)

مصدق السلطنه - میرزا محمد خان (پسر میرزا هدایت الله)

مصطفی خان وزیر تشریفات - میرزا (پسر؟)

مصطفی خان (پسر میرزا محمد خان اصفهانی)

مصطفی قلی (پسر محمد رضا)

مظفر الملك - میرزا غلامرضا خان پسر (حاج حسن خان تبریزی)

معتضد الدوله - حاج عبدالوهاب میرزا (پسر؟)

معتضد دفتر - میرزا احمد کرمانشاهی (پسر میرزا ابوالقاسم کرمانشاهی)



- معمدالدوله - سلطان جنید میرزا (پسر عبدالعلی میرزا معتمدالدوله)  
 معتمدالسلطان - میرزا ابراهیم خان (پسر حبیب‌الله سلطان کالج کجوری)  
 معزالسلطان سردار محی - عبدالحسین خان (پسر حاج کاظم وکیل‌الرغایا)  
 معز نظام - میرزا احمدخان (پسر میرزا عبدالحسین خان سرتیب)  
 معصوم - میرزا (پسر میرزا محمدعلی)  
 معظم السلطنه - میرزا آقاخان غفاری (پسر؟)  
 معین‌التجار - حاجی محمدحسین (پسر؟)  
 معین دیوان - محمدخان (پسر حاج آقا موسی)  
 معین همایون - میرزا محمدخان (پسر میرزا نصرالله خان)  
 ملك‌التجار - حاج نصرالله اصفهانی (پسر آقا محمدعلی)  
 ملك‌التجار - یوسف آملی (پسر حاج غلامرضا)  
 منتصر‌الملک - حاجی پرویز خان ملایری (پسر؟)  
 مؤتمن دفتر - میرزا کریم خان (پسر میرزا عیسی خان خبیرالسلطنه نوری)  
 موفق‌السلطنه - میرزا اسداله خان (پسر میرزا جعفرخان یمین‌الممالک)  
 موقرالسلطنه - میرزا حبیب‌اله خان (پسر ناظم‌السلطنه)  
 مهدی‌خان گرگانی - «پسر میرزا موسی خان سرتیب ملایری»  
 مهدی - میرزا «پسر فرخ غفاری»  
 مهدی‌خان - میرزا (پسر مجدل‌اطباء همدانی)  
 مهدی خرازی - حاج (پسر؟)  
 مهذب‌السلطنه - میرزا علیرضاخان (پسر میرزا ابوالحسنخان)  
 مهذب‌الملک - میرزا عبدالحسین خان (پسر؟)  
 مؤیدالسلطان - ذوالفقارخان (پسر غلامعلی خان)  
 ناصرخان - سید (پسر آقا سیداسماعیل)  
 ناظم‌العلماء - میرزا محمد ملایری (پسر حاج محمد جعفر ملایری)

نصرالتولیه - میرزا عباسخان و پسر علی اکبرخان منتخب السلطان،

نصرالملک - میرزا محمد نبی خان (پسر میرزا نصراله خان)

نصراله خان (پسر خان بابا)

نصراله تقوی - سید (پسر سیدرضا سادات اخوی)

نصراله - سید (پسر میرزا سیداسدالله بارفروش)

نصراله - میرزا (پسر میرزا جلیل نوری)

نصراله - میرزا (پسر محمد کاظم شیرازی)

نصراله خان - میرزا (پسر محمدخان)

نصراله خان علی آبادی - میرزا (پسر؟)

نصراله خان شبانی - میرزا (پسر میرزا آقاخان کاشانی)

نصراله خان - میرزا (پسر باباخان)

نصراله کیلانی (پسر ملاحسین رشتی)

نصرت الممالک - عزیزخان خواجه (پسر؟)

نصیر السلطان - میرزا رضاقلی خان (پسر میرزا حسن خان)

نصیرهما یون - میرزا محمد حسین خان (پسر؟)

نظم الدوله - میرزا ابوتراب خان (پسر حبیباله خان نوری نظم الدوله)

نظام السلطان (پسر موقرالدوله)

نظام الیمالک - میرزا فضلاله خان نوری (پسر؟)

نظام خان - میرزا (پسر میرزا علی اکبرخان)

نیر السلطان - میرزا قهرمان خان (پسر حاجب الدوله)

وثوق حضور - میرزا عبدالکریم خان (پسر آقا نصراله)

وکیل السلطنه - میرزا محمد قاسم خان (پسر آقا ابراهیم امین السلطان) برادر اتابک

هادی خان - میرزا (پسر سیداحمدخان نوری)

هاشم پسر حاجی سید احمد - میرزا (پسر حاج احمد ترشیزی)



- هاشم - سید «پسر حاج سید احمد»  
 یار محمدخان افشار قاسملو «پسر؟»  
 یحیی خان - میرزا «پسر صدیق الدوله»  
 یحیی میرزا «پسر شاهزاده محسن میرزا»  
 یداله خان - میرزا «پسر عبدالوهاب تفرشی»  
 یعقوب علی آبادی - میرزا «پسر میرزا یوسف علی آبادی»  
 یمین السلطنه - میرزا کاظم خان «پسر میرزا سید جواد»  
 یمین نظام - عبدالحمیدخان غفاری «پسر میرزا علی اکبرخان»  
 یوسفخان - میرزا «پسر ملاباشی»

# فهرست نام کسان

آقاخان کرمانی - میرزا: ۴۵۹-۴۶۵-۴۶۶-  
۵۰۰-۴۶۸-۴۶۷

آقازاده - حاج عبدالرضا خان (سرکار آقا): ۲۸۱  
آقاسی - حاجی میرزا: ۳۳۲-۳۵۷-۳۵۸

آقا محمد خان قاجار: ۴۲۳

آلفرد کبیر: ۸۵

آلمبر: ۱۸۶

آلبرت - دوکد کلاراس: ۸۰

آهی - مجید: ۴۵۳

آیزنهاور: ۹۸

## الف

ایبالوس: ۸۵

ابراهیم نیریزی - آقا محمد میرزا: ۲۷۸

ابراهیم خان (پسر حسنعلی خان): ۶۷۸

ابراهیم خان (پسر عبدالله خان): ۶۷۸

ابراهیم زنجانی - شیخ: ۶۷۰-۶۷۲

ابراهیم شیرازی - میرزا (کلاتر): ۳۱۷-

۳۴۴-۳۴۵-۳۵۰

ابراهیم میرزا (پسر داود تفرشی): ۶۷۸

ابراهیم - میرزا: ۳۵۱

اخو فرج زنجانی: ۲۵۲

اسماعیل: ۲۲۶

## ت

آجودا باشی اسمعیل خان: ۶۷۹

آجودا باشی - میرزا حسین خان: ۲۸۲-۲۸۳-

۲۸۶-۳۵۴-۳۵۵

آجودان مخصوص - محمد حسن خان (پرویز-

همایون): ۶۸۶

آجودان همایون: میرزا آقاخان: ۶۷۹

آخونداف - میرزا فتحعلی: ۴۵۹-۴۶۰-

۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۵-۴۶۶-

۴۹۷-۵۰۸

آدمیت - میرزا عباسقلیخان (عباسقلیخان): ۶۳۰-

۶۳۱-۶۳۴-۶۳۵-۶۳۶-۶۳۸-

۶۳۹-۶۴۳-۶۴۹ تا ۶۵۷-۶۵۹-۶۶۱

تا ۶۷۰-۶۷۳-۶۸۳

آدمیت دکتر فریدون: ۴۶۷-۴۹۶-۴۹۹-

۶۵۷-۶۶۷

آربری - ا - ج: ۳۲

آرشاک: ۴۹۴

آرنلد - نوماس واکر: ۳۲

آصفالدوله: ۴۴۶

آقابابا تهرانی - حاجی: ۶۸۳

آقابالاخان سردار: ۶۲۲



- ادیب اسحق : ۳۷۳  
 ادوارد : ۷۹-۸۵-۸۶  
 ادوارد اول : ۸۶  
 ادوارد سوم : ۸۶  
 ادوارد هفتم : ۸۰  
 ادوارد هشتم : ۸۰  
 ادوارد-آرنور : ۳۰۱  
 ادوارد اگوست - دوک بربک : ۷۹  
 ادون : ۸۶  
 ارافرال - کنت : ۸۳  
 آرنور دوکونک : ۸۰  
 ارباب - حاج میرزا آقا : ۳۹۱  
 ارسطو : ۲۳۸  
 ارشاک سوم : ۲۷۵  
 ارفع الدوله : ۴۴۷-۴۵۱  
 ارنست دوک دوچمبرلین : ۸۰  
 اسپر نیکه رایس - سرسیسیل : ۴۵۶-۶۵۲  
 استالیوس-کالیوس : ۸۵  
 استراکر : ۹۸  
 استوارت - چارلز ادوارد : ۸۷  
 استوارت - شارل : ۴۷  
 استوی : ۳۲  
 استیل - ویلیام : ۳۲۴-۳۲۷  
 اسدآبادی - سید جمال الدین : ۳۵۹-۳۶۱ -  
 ۳۶۳-۳۶۶-۳۶۷ تا ۴۲۰-۴۴۱-۴۴۲  
 ۴۶۵-۴۶۷-۴۷۶-۶۲۲-۶۲۴-۶۲۵-  
 ۶۵۹  
 اسداله خان : ۶۷۹  
 اسداله خان اصفهانی : ۶۷۹  
 اسداله خان کردستانی : ۶۷۹  
 اسداله خیاط : ۶۷۹  
 اسداله میرزا : ۶۷۹  
 اسدالسلطان - میرزا ابوتراب خان : ۶۷۹  
 اسعدباشی - خواجه : ۳۴۴  
 اسکاتلبرو - ارل : ۸۱  
 اسکالیدری : ۴۴۳-۵۷۰  
 ابن سینا : ۳۸۴  
 ابن بطوطه : ۲۵۴  
 ابوالحسن خان (پراسماعیل خان) : ۶۷۸  
 ابوالحسن خان (پسر میرزازین المابدین مستوفی  
 نوری) : ۶۷۸  
 ابوالحسن خان ایلچی - میرزا : ۱۷-۱۸-۲۰-  
 ۲۳-۲۴-۲۵-۲۸-۳۰-۳۱-۳۳-۳۰۳-  
 ۳۰۴-۳۰۵-۳۱۶-۳۱۸ تا ۳۳۳-  
 ۳۳۸-۴۲۳  
 ابوتراب : ۳۸۵  
 ابوتراب خان لرستانی : ۶۷۸  
 ابوحاجب - شیخ : ۳۹۳  
 ابوطالب : ۴۶۹  
 ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی : ۲۴۷  
 ابوالقاسم (پسر حاج سیدمرتضی یزدی) : ۶۷۸  
 ابوالقاسم خان : ۶۷۸-۶۷۹  
 ابوالقاسم میرزا : ۶۶۴  
 ابوالقاسم میرزا قاجار : ۶۷۸  
 ابوالهدی : ۴۱۳-۴۱۵  
 اتلستون : ۷۶  
 انورد : ۸۵  
 احمد (پسر حاج سیدحسن) : ۶۷۹  
 احمد احسانی - شیخ : ۲۷۸  
 احمد خان - میرزا (پسر علی اصغر خان منتخب  
 الممالک) : ۶۷۹  
 احمدخان - میرزا (پسر عبدالباقی طبیب) : ۶۷۹  
 احمدخان - نفرسی - میرزا : ۶۷۹  
 احمد - شیخ : ۴۶۸  
 احتشام السلطنه - محمدتقی میرزا : ۳۱۷  
 احتشام الدوله : ۵۱۹-۵۲۱  
 احتشام السلطنه میرزا محمودخان : ۶۳۵  
 احتشام السلطنه - میرزا محمودخان : ۶۳۰-۶۷۹  
 احتشام الممالک - میرزا غلامحسین خان : ۶۷۹  
 اجلال السلطنه : ۶۵۱  
 ادیب الحکما - میرزا سلیم : ۴۹۸

- اسکندر میرزا : ۶۷۹  
 اسکندری - عباس میرزا : ۶۳۷  
 اسکندری - علیخان : ۶۶۲  
 اسکندری - سلیمان میرزا : ۳۴۳-۶۳۰-۶۳۵-  
 ۶۶۲-۶۶۳-۶۶۵  
 اسکندری بحیی میرزا : ۶۳۵  
 اسمعیل : ۲۳۸  
 اسمعیل - میرزا : ۳۴۰  
 اسمعیل پاشا : ۳۶۵-۳۸۴-۴۱۰-۴۸۹  
 اسمعیل پیشخدمت باشی - میرزا : ۴۷۲  
 اسوالدسته - بارون کلان : ۸۳  
 اسفندی - میرزا محمود : ۶۶۹  
 اعتصام السلطنه - حسینقلی میرزا : ۶۷۹  
 اعتصام السلطنه - دوستعلی خان : ۶۷۹  
 اعتضاد السلطنه : ۴۸۵  
 اعتمادالدوله - میرزا آقاخان نوری : ۲۱-۲۲-  
 ۴۲۵-۴۸۸-۵۱۶-۵۲۲-۵۲۳  
 اعتماد السلطنه - محمدحسن خان : ۲۱-۳۳۱-  
 ۳۵۷-۳۶۵-۳۸۹-۳۹۱-۴۲۷-  
 ۴۳۸-۴۴۹-۴۵۵-۴۷۹-۵۷۳-۶۱۶-  
 ۶۱۷-۶۱۸  
 اعتماد دیوان - میرزا هدایت‌الخان : ۶۷۹  
 اعتمادی - سرور گویا : ۴۲۰  
 اعرابی پاشا - احمد : ۳۷۳  
 اعلم السلطنه - کاظم خان : ۶۳۵  
 افشار - حاجی بابا : ۳۳۶  
 افشار - محمود : ۴۱۹  
 افلاطون : ۲۳۹  
 افندی - عاکف : ۴۱۹  
 افندی - تحسین : ۳۶۵-۴۱۴  
 اقبال الدوله - نواب : ۲۸۳-۲۸۷  
 اقبال السلطنه : ۴۷۲  
 اقبال - عباس : ۵۲۵-۶۷۳  
 اقتدار الدوله - میرزا محسن خان علی آبادی  
 ۶۷۹
- اکوست - ادوارد : ۸۰  
 اکوست - کنت : ۵۷۷  
 المصطفی الدین : ۲۳۲  
 الکساندر : ۸۷  
 الکساندر دوم : ۵۲۹  
 الکساندر سوم : ۸۶  
 الکرا - حمد : ۴۴۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۹۶-۴۹۷-  
 ۵۷۱  
 الوا : ۸۵  
 الوردی - دکتر علی : ۴۱۷  
 الهی - رحمت : ۴۴۲  
 الهی - دکتر صدرالدین : ۴۷۵  
 الیاس اشمول : ۸۷  
 الیدر - زررژ : ۴۲  
 الیزابت : ۳۰۱  
 الیزابت اول : ۱۲  
 الیزابت دوم : ۷۹  
 الیس : ۳۲-۴۷۲  
 الیوت : سرهاری : ۴۳۹-۴۴۰  
 امام وردی میرزا : ۳۴۳  
 امان‌الدیکه : ۶۸۳  
 امجدالذاکرین - مصطفی : ۶۷۹  
 امیر اعظم کبیلانی - نصرت‌الخان : ۶۵۶-۶۸۰  
 امیر دیوان - میرزا نبی خان : ۴۲۶  
 امیر علانی : ۶۶۲  
 امیر کبیر - میرزا تقی خان : ۲۱-۴۲۴-۴۳۹-  
 ۴۸۸-۵۷۴  
 امیر نظام کرویسی - حسنعلیخان : ۴۳۹-۴۴۱-  
 ۴۸۴-۶۱۹  
 امیر نظام - محمد رحیم خان : ۶۸۳  
 امین - احمد : ۴۱۸  
 امین عثمان : ۴۲۰  
 امین خلوت - میرزا حسنعلی خان : ۶۸۰  
 امین الدوله علیخان : ۳۹۱-۴۰۵-۴۷۹-۴۹۱-  
 ۵۷۴-۶۱۶-۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۶



اوزلی - رالف : ۲۹  
 اوزلی - سرگور : ۱۷-۲۳ تا ۳۰-۳۴-۳۰  
 - ۳۲۳-۳۲۲-۳۲۱-۳۲۰-۳۱۷-۳۱۶  
 - ۳۳۷-۳۳۶-۳۳۲ تا ۳۲۷-۳۲۴  
 ۳۵۳-۳۳۹

اوزلی - ویلیام : ۲۹-۳۰-۳۱  
 اوکستینی - اوکاتین الت : ۸۵  
 اویس میرزا - سلطان (احتشام الدوله) : ۵۱۷-۵۱۸  
 ۵۲۱-۵۲۰-۵۱۹-۵۱۸

ایر-لرد : ۲۹  
 ایلمین - یوگنی : ۵۷۱  
 ایگنایف : ۴۰۲  
 ایفکیکن - کنت : ۸۳  
 ایوانف - م . س : ۴۶۲-۲۴۲

## ب

باباخان تفرشی - میرزا : ۶۸۰  
 باتاکیا - پروتو : ۳۷۶  
 یارتو : ۲۷۲  
 یارکه - توماس : ۳۰۱  
 باروئل : ۱۸۸-۱۸۷  
 باستانی یاریزی : ۴۵۱  
 باصر السلطنه - میرزا علی اکبرخان : ۶۸۰  
 باکوم - انتوان : ۳۷۵  
 بالدوین دوم : ۲۶۵  
 بالین بابا : ۲۵۹  
 باوند - پرفسور شروین : ۱۸۴  
 بایرون - لرد : ۸۴-۸۷  
 بختیاری - محمدتقی خان : ۳۵۵  
 بدایع نکار - ابراهیم : ۴۹۵  
 بدر : ۲۵۳-۴۵۹  
 بدر - نصیرالدوله : ۴۸۳  
 بدیع الحکما : ۶۵۱-۶۶۵  
 بدیع المتکلمین - سیدرضا : ۶۸۰

امین الدوله - فرخ خان کاشی : ۲۰-۲۱-۶۸-۴  
 - ۴۷۶-۴۷۳-۴۷۲-۴۷۱-۴۷۰-۴۶۹  
 - ۵۲۵-۵۱۵-۵۰۹-۴۹۷-۴۸۸-۴۷۸  
 ۵۲۵

امین الدوله صدراعضهانی - حاجی محمدحسین-  
 خان : ۳۱۷-۳۰۸

امین السلطنه : ۶۱۶  
 امین السلطان - میرزا علی اصغر خان : ۲۲-۴۰۲  
 - ۴۹۱-۴۴۴-۴۱۰-۴۰۸-۴۰۵-۴۰۴  
 - ۶۴۸-۶۲۶-۶۱۹-۶۱۷-۶۱۵-۵۷۶  
 ۶۸۰-۶۵۰

امین الضرب - حاج محمدحسین : ۳۸۹-۳۹۰  
 ۴۰۳-۳۹۶-۳۹۱

امین الملک - دکتر اسمعیل خان : ۶۸۰  
 امین الملک - فرخ خان کاشی (رجوع شود به -  
 امین الدوله)

امینی - احمد : ۳۹۶  
 امینی - دکتر رضا : ۱۹۴  
 امینی - دکتر علی : ۲۲  
 انتخاب السلطنه - میرزا ابوالحسن خان : ۶۸۰  
 انتظام - عبدالله : ۱۴

انتظام الحکماء : ۶۳۲-۶۳۵-۶۵۰-۶۵۱  
 ۶۸۰-۶۷۲-۶۶۹-۶۶۲

انتظام الملک سید ابوالقاسم : ۴۵۳  
 انتیتو : ۸۶

انتوانت - ماری : ۱۱۶  
 اندرسن - دکتر جیمز : ۵۹-۶۶-۷۰-۷۳

۱۸۸-۱۸۱  
 اندروتالی : ۱۵۸

اندريس - ژان والانتین : ۲۲  
 انصاری - کاظم : ۱۷۲

انصاری - شیخ مرتضی : ۱۷۲  
 اوارن - ژوزف : ۱۴۳

اوالدگریو - کنت دو : ۶۵  
 اورلثان - دوک : ۱۱۴

بهدار - محمدظهیر الدین خان : ۲۹۱

بهار - محمدتقی ملک الشعراء : ۳۳۴ - ۳۴۰ - ۴۱۹

بهبهانی - سید اسمعیل : ۵۰۵

بهرام گناده‌ای : ۲۲۷

بیانی - دکتر خان بابا : ۳۱۳ - ۳۱۴

بلوم - لئون : ۱۳۴

بلیه : ۱۱۴

بیزانس - فوستوس : ۴۹۴

بیکن : ۸۷

بیگ - ابراهیم : ۳۹۳

بیگ - میرزا علی : ۳۹

بینا - دکتر : ۳۰۳

بیوت : ۶۴

### پ

پارسی : ۳۳۸

پالمرستون : ۲۱ - ۳۳۳ - ۳۴۳

پتن - مارشال : ۱۲۴ - ۱۲۹ - ۱۳۰

پرایس - هانری : ۱۵۴

پرئی : ۴۸۶

پسلی : ۸۳

پل اول : ۱۶

پلانکیٹ : ۷۶

پمبروک : ۶۴

پودسه - ویلیام : ۶۱

پیرنیا : ۴۵۰

پیرنیا - ابوالقاسم : ۴۴۹

پیرنیا - باقر : ۴۴۹

پیرنیا - حسن : ۴۴۹

پیرنیا - حسین (موتمن الملك) : ۴۴۹ - ۴۵۰

پیرنیا - داود : ۴۴۹

پیرنیا - مهدی : ۴۴۹

پیرنیا - ولی اله : ۴۴۹

پیرنیا - هرمز : ۴۴۹

بدیع المعالک - سالار جنک : ۶۸۰

براون - ادوارد : ۳۲ - ۳۳ - ۴۰۵ - ۴۰۹ - ۴۱۰

۴۱۱ - ۴۱۵ - ۴۱۷ - ۴۶۸

برزگر - فرامرز : ۳۸۶

برلینگتن : ۶۴

برناردنی : ۱۳۰

برنتانو - دکتر : ۳۹ - ۴۰

بروس - روبرت : ۸۶

بروک - کول : ۳۴

بروک - هیلز : ۶۴

برهان الدوله - ابوالقاسم خان : ۶۸۰

بریلن - روبرتو : ۳۷۷

بشیر السلطنه : میرزا جوسفخان

بقراط الدوله - میرزا مهدی خان : ۶۸۰

بکتنش ولی - حاجی : ۲۵۹ - ۲۶۱

بکلای - دوک : ۶۴

بلاکون : ۱۲۸

بلمو - یوسف : ۸۷

بلنت - ویلفرد اسکون : ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۵

۴۰۷ - ۴۱۱ - ۴۱۷ - ۵۱۰

بنایارت : ۱۱۹

بنان الدوله - میرزا کریم خان : ۶۸۰

بنت : ۸۵

بور : ۱۱۳

بوژوکی - میشل : ۳۷۷

یوسن : ۱۱۴

یوشانان - جیمز : ۱۴۵

یوشلن - زرر : ۱۵۰

یوکانان - جیمز : ۱۵۵

یومارشد : ۷۶

یونت - بلوریموند : ۱۴۱

یوتزانتک - زاکپ : ۳۲۴

یوتزوف : ۴۰۵

یویون - دوشس : ۱۱۱

بهدار - حاجی میرغلام : ۲۹۱ - ۲۹۲



تیموری - ایراهیم : ۱۸ - ۴۲۷ - ۵۲۹  
تینگر - هیس : ۳۴

## ج

جاکسون - اندرو : ۱۴۴ - ۱۵۵  
جامی : ۲۵۲

جانسون - اندریو : ۱۴۵ - ۱۵۵  
جانسون - لیندن : ۱۴۷ - ۱۵۵

جرج - دود : ۶۱

جرج - سوم : ۸۷

جرج - چهارم : ۸۰

جرج - (ادوارد هفتم) : ۷۹

جرج - ششم : ۷۹

جعفر خان : ۳۲۰

جعفر خان مازندرانی - سید : ۶۸۳

جعفر طبیب - میرزا : ۳۳۶

جعفر قلی سرتیپ - حاج : ۶۸۰

جلال الحکماء - میرزا اسداله خان نوری -

۶۸

جلال الدوله - شاهزاده : ۴۵۹ - ۴۶۵ - ۵۰۶

۵۳۱ - ۵۰۷

جلال‌الدین میرزا : ۴۹۵ - ۴۶۰ - ۴۶۳

۴۶۴ - ۵۰۵ - ۵۸۱ - ۶۸۰

جلوه - میرزا : ۴۸۳

جمالی - صفات اله : ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹

جمشید میرزا : ۶۸۰

جمیل پاشا : ۴۱۴

جنکینس - آنتونی : ۳۰۱

جنید میرزا : ۶۳۵

جواد علی : ۲۹۲ - ۲۹۶

جوهری - محمد خلیل : ۷

جوئر - سر ویلیام : ۳۳

جوئر - سر هاردر فورد : ۱۶ - ۱۸ - ۳۰۳

۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۲۷ - ۳۳۵

یشون - مارون : ۵۲۵

بی.یر - کت : ۱۷۲ تا ۱۷۹

## ت

تاج الملك - مستوفی : ۶۷

تافت - ویلیام هارارد : ۱۴۷ - ۱۵۵

تایر کنل : ۶۴

تالیران : ۲۷۲

تامند : ۶۴

تاپلور - کنل : ۳۵۴

ترانمور - کنت دو : ۸۴

ترنر - رول : ۳۲

ترومن - هاری : ۸۸ - ۱۴۷ - ۱۵۵

تفتلی - جهانگیر (مازیار) : ۱۳۹ - ۴۱۹

تقوی - سید نصراله : ۴۰ - ۲۵۳ - ۶۹۰

تقی خان : ۶۵۸

تقی زاده - سید حسن : ۲۴۲ - ۳۶۵ - ۳۶۷

۳۶۸ - ۳۷۳ - ۳۷۹ - ۳۹۶ - ۳۹۷

۳۹۹ - ۴۰۳ - ۴۰۶ - ۴۱۶ - ۴۲۰

۴۴۹ - ۶۵۷ - ۶۵۶

تورز - موریس : ۱۴۱

تودی : ۳۱۰ - ۳۱۱

توفیق پاشا - احمد : ۴۴۳

توفیق پاشا - خدیو : ۳۸۴ - ۳۸۵

توکلی - احمد : ۳۲۲

تولاند - ژوین : ۷۳

تولستوی - لویکا لاپویج : ۸۸ - ۱۰۲ - ۱۷۲

تولوزان - دکتر : ۵۲۵

تونسن - سر جورج نوماس : ۳۴

تویکوف : ۴۰۲

تهرائی - عبدالله : ۵۸۱

تیرس - دومونیتار - روت : ۱۱۸

تینشر - پروفیسور فرانتس : ۲۴۴ - ۲۴۵

۲۴۸ - ۲۵۱

تیمور میرزا : ۳۴۲ - ۳۵۸

- حسن خان قزوینی - میرزا : ۶۸۱  
 حسن علیخان - میرزا : ۴۴۲ - ۶۸۱  
 حسنعلی میرزا : ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۵۴  
 ۳۵۶  
 حسین توپسراکانی - میرزا : ۶۸۱  
 حسین خان - میرزا : ۴۳۲ - ۶۸۱  
 حسین خان (پسر آقا اسماعیل تهرانی) : ۶۸۱  
 حسین خان سرهنک : ۶۸۱  
 حسین خان - میر پنج - میرزا : ۶۸۱  
 حسین خان - میرزا : (پسر میرزا محمود خان  
 مستوفی کرکاتی) : ۶۸۱  
 حسین خان - میرزا : (پسر میرزا مهدی کاشانی)  
 ۶۸۱  
 حسین خان - میرزا : (پسر محمد حسین کاشانی)  
 ۶۵۱  
 حسین قزوینی - میرزا : ۶۸۱  
 حسینعلی میرزا - حاج : ۳۹۱  
 حسینعلی میرزا : ۶۸۱  
 حشمت خلوت - میرزا : ۶۸۱  
 حشمت الدوله : ۴۶۴  
 حکمت - علی اصغر : ۵۰۶ - ۵۳۳  
 حکیم اعظم : ۴۵۲  
 حکیم الهی - میرزا جعفر : ۵۱۵ - ۵۳۱  
 حکیم الهی - حاج میرزا محمد رضا : ۳۴۲  
 حکیم الملک - ابراهیم حکیمی : ۱۳۹ - ۴۴۶  
 ۴۹۶  
 حکیم الممالک - میرزا علینقی : ۴۷۰ - ۴۷۲  
 حلاج : ۵۰۵  
 حلیه بیگم : ۵۱۶  
 حمزه سو - یوسف : ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ -  
 ۴۶۴  
 حمید - سلطان : ۴۳۷  
 حمیری : ۲۳۱  
 حیرام ابیف : ۲۰۶ - ۲۰۷

- جوهر صفلی : ۲۲۹  
 جهان‌نشاء میرزا : ۶۸۰  
 جهانگیر خان : ۴۷۳  
 حیران خانم : ۴۳۰  
 جیمز اول : ۳۰۱

## ج

- چارلز : ۸۸ - ۱۰۳ - ۱۰۴  
 چارلز اول : ۷۸  
 چارلز دوم : ۷۹  
 چایکانیچک : ۱۲۷  
 چاندس - دوکدو : ۶۱ - ۶۴  
 چرچیل - جرج : ۶۵۲ - ۶۵۳  
 چرچیل - راندولف : ۳۹۴ - ۴۰۰ - ۴۰۱ -  
 ۴۰۵ - ۴۰۷  
 چرچیل - ونستن : ۹۸ - ۴۰۰  
 چیچیلین - اولیزی : ۳۷۵  
 چیر شوارد - آلبرت : ۴۸  
 چی چیستر - لرد : ۳۰  
 چیونتن : ۶۶

## ح

- حاجی بابا - میرزا : ۳۳۵  
 حیوبی : ۴۱۷  
 حبیب‌الدخان عراقی - میرزا : ۶۸۱  
 حبیب‌خان : ۶۸۰  
 حمام السلطنه : ۲۰ - ۲۱  
 حسن خان - میرزا : ۶۶۵ - ۶۸۱  
 حسن خان - میرزا (پسر ابوطالب مازندرانی) :  
 ۶۸۱  
 حسن خان - میرزا (پسر میرزا معصوم معین  
 الممالک) : ۶۸۱  
 حسن خان - سید : ۶۸۱  
 حسن خان طیب - میرزا : ۶۸۱



## دک : ۸۵

- دنداس - ريرت : ۳۲۴  
 دو بوربون - لوئيز : ۱۰۷  
 دوين : ۱۳۲ - ۱۳۳  
 دورا بچی : ۲۱۲  
 دورسی - بارون : ۸۷  
 دو کال - پرنس فردريك : ۶۱ - ۶۴  
 دو گل - ژنرال : ۸۹  
 دولت آبادی - يحيی : ۶۳۷ - ۵۷۳ - ۵۷۴  
 دوستان : ۸۶  
 دوهاور - لرد واسترز : ۱۰۷  
 دهخدا - ميرزا علي اکبر خان : ۴۵۲  
 دهيان : ۲۲۶  
 ديويد دوم : ۸۶

## ر

- رئيس آقا (ياشيخ جبل) : ۳۴۰  
 رئيس الكتاب - محمد حسين : ۲۸۶  
 رئيس المظفر مستوفي : ۲۳۲  
 رات كليف جيمس : ۱۰۳ - ۱۰۴  
 رامسی : ۱۰۶  
 راتين - دوک : ۱۰۷  
 راولينسون - سرهنري : ۳۲ - ۳۲۶ - ۴۲۹  
 راوندی - مرتضی : ۲۳۷ - ۲۷۵ - ۴۹۴  
 رايت - سردنيس : ۱۳  
 رزم آرا - سيهد حاجلي : ۲۲  
 رسله - لرد دو : ۶۶  
 رشتی - سيد کاظم : ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰  
 رشتيا : ۴۱۹  
 رضاخان - ميرزا : ۶۸۲  
 رضاخان تبریزی - حاجی ميرزا : ۶۸۲  
 رضاخان سردارسيه (رضاشاه كبير) : ۲۲ - ۱۲۳ - ۵۳۳  
 رضاقلی ميرزا : ۳۳۴ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۴

## خ

- خان باباخان کلانتر : ۶۸۱  
 خان ملك ساسانی : ۲ - ۱۶ - ۳۲۹ - ۳۸۹  
 ۴۰۲ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۶ - ۴۵۱  
 ۴۵۴ - ۴۹۵ - ۶۵۹  
 خير الصنايع - ميرزا مهديخان : ۶۸۱  
 خسرو شاهی - سيدهادی : ۴۱۷  
 خسرو ميرزا : ۳۴۰  
 خليل پاشا : ۴۳۹ - ۴۴۰  
 خليل - ميرزا : ۶۰۱  
 خوشبين - غلامحسين : ۶۶۹  
 خيام : ۲۶۳  
 خواجه اسعد باشي : ۳۴۳

## د

- دارسی - کلنل : ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۸  
 ۴۴۹ - ۴۵۰  
 دارنلی - کنت : ۸۴  
 داعی الاسلام - سيد محمد علی : ۲۷۶  
 دالايه - ادوارد : ۱۳۴  
 دالزاس : ۴۷۶  
 دالكاليت - کنت دو : ۴۳ - ۹۰  
 دالويلا - کنت : ۴۸  
 داتون : ۱۱۸  
 دانس : ۳۳۹  
 داتس پژوه - محمد تقی : ۲۴۲  
 داودخان - ميرزا : ۳۹۱ - ۶۶۴ - ۶۸۲  
 داون - لرد لنز : ۵۷۳  
 دبیر الملك : ۴۰  
 دبیر خلوت - ميرزا يوسف خان : ۶۸۲  
 دبیر همايون - ميرزا محمدعليخان : ۶۸۲  
 دزاکوليه - زان توفيل : ۴۷ - ۵۹ تا ۶۶ - ۷۳ - ۱۱۳ - ۱۱۴

زرین کفش - علی اسفرخان : ۶۸۴

زمان خان - حاجی میرزا : ۴۷۲

زند - میکائیل : ۶۲۱

زنجانی - ابراهیم : ۶۷۸

زوتیونو : ۱۴۰

زیهر - کاوود : ۴۲۰-۴۱۷-۳۹۵-۳۶۴

زیدان - جرجی : ۳۷۸-۳۷۷-۳۶۵-۹۱-۸۵-۴۱۷

زین العابدین - میرزا : ۵۲۶

زینوف : ۴۰۲

### ژ

ژاک اول : ۸۷-۸۶

ژاک دوم : ۸۷-۸۶

ژاک سوم : ۸۶

ژاک چهارم : ۸۶

ژاک پنجم : ۸۶

ژاک - دمولای : ۲۶۸-۲۶۶

ژرژ اول : ۸۷

ژرژ پنجم : ۸۰

ژرژ ششم : ۸۱-۸۰-۵۲

ژرژ فردا : ۲۶۵

ژوبر - ایده : ۳۰۷

ژوزف بالسامو : ۱۱۶

ژیاردی - ویلی : ۳۷۷

ژیبرت - ژوزف : ۱۴۰

### س

ساتریو - رافائیل : ۸۷

سالارالدوله : ۶۷۸-۶۴۸

سالاراسعد - محمدحسین : ۶۸۲

سالم خان : ۵۲۷

۳۵۴-۳۵۲-۳۵۱-۳۴۵

رضا کرمانی - میرزا : ۳۳۹-۳۳۶-۳۳۴

۴۱۲-۳۹۱-۳۴۱

رضی الملك : ۶۵۲-۶۶۵

رعنا : ۳۰۰

رفیع خان - میرزا : ۶۸۲-۶۶۵-۶۶۴

رکن : ۱۸۴

رکن الدوله - علینقی میرزا : ۴۲۶

رکن الطننه - محمد رضاخان : ۶۷۲-۶۷۰

۶۸۲-۶۷۳

رنان - ارست : ۴۱۹

ریچارد شیردل : ۸۶

ریچموند - دوک دو : ۸۳-۶۵

ریختر - ژیرال : ۴۰۲

ریمون - لرد : ۸۷

روا : ۱۱۱

روبرت سوم : ۸۶

روبلو : ۳۱۳-۳۱۲

روزنگردیس : ۲۶۹

روزولت - تئودور : ۱۵۵-۱۴۶-۸۸

روزولت - فرانکابین : ۱۵۵-۱۵۱-۱۴۷

روسو : ۱۱۸-۷۶

روشنیان - کریم : ۴۹۲

رولن سن - سرنیپهتری : ۳۴

رومولوس : ۴۵

رومیو : ۳۰۷

رویتز - بارون ژولیوس : ۴۳۱-۴۲۹-۴۲۷

۴۸۹-۴۳۵

### ز

زاهدی - حسین : ۲۷۵

زاهدی سیهیدفضل اله : ۲۲

زردشتی - اردشیرجی : ۴۵۲



سليمان ميرزا قاجار : ۶۸۲  
 سليمان نبي : ۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۹۶-۳۰۰-۳۴۷  
 سميت - دكتور مارگارت : ۳۲  
 سيمون : ۷۹  
 سميعي - ادیب السلطنه : ۴۵۳  
 ستوسی - شيخ : ۳۹۳  
 سواد کوهي - رضاقلی خان : ۴۳۲  
 سوتين : ۸۵  
 سوسکس-دوک : ۶۴ - ۳۲۰-۳۲۱  
 سوفولک : ۶۴  
 سهام الدوله : ۴۷۳  
 سهروردی - شيخ شهاب الدين : ۲۵۱  
 سياح - حميد : ۶۱۵  
 سياح معلاني-حاج : ۶۱۵-۶۲۱-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵  
 سيدالحکما - ميرزا يعقوب : ۶۸۲  
 سيدخليل خان - ميرزا : ۶۶۵  
 سيدولي : ۲۱۸  
 سيف الملك نوري - عباسقلی خان : ۴۴۱  
 سيفالمخان : ۶۷۲

## ش

شاپليه : ۱۸۶  
 شارترز-دوک : ۱۱۴-۱۱۵  
 شارل اول : ۸۷  
 شارل دوم : ۸۳  
 شاري - کنت : ۸۳  
 شاپور - مهندس : ۱۱۱ - ۱۱۴  
 شجاع الديوان - ميرزا ابوالقاسم خان : ۶۸۲  
 شجاع السلطنه : ۳۵۸  
 شجاع الملك : ۲۷۴-۲۹۷-۲۹۸-۳۵۳  
 شعاع السلطنه - ملک ميرزا : ۱۶۶-۴۵۵-۵۰۷  
 شمس الادبائه : ۵۱۶-۵۱۷-۵۳۱

سالي زبوري-لردمار کيزاف : ۳۸۴-۳۹۴-۴۰۱-۴۰۸  
 سامي پاشا - عبدالرحمن : ۴۳۲  
 ساتوماريا : ۲۶۵  
 سان مارتين : ۸۸  
 سانوا - جيمس : ۳۹۸  
 سايکس - سريرسي : ۳۰۳  
 سيهسالار - ميرزا حسين خان : ۲۲-۴۲۲-۴۲۶-۴۳۱-۴۳۶-۴۷۳-۵۶۹-۵۷۰-۵۷۶-۵۷۵  
 سيهسالار - محمدولي خان : ۴۹۸  
 سيهسالاري - نصراله خان : ۴۵  
 سترنگ بلاکمبر - بارون : ۸۴  
 سرايي - ميرزا حسين : ۴۷۰  
 سراج لشکر - ابراهيم خان : ۶۸۲  
 سردار مدحت - عباسقلی خان جلایر : ۶۸۲  
 سردار مفتخ - محمدخان لارييجاني : ۶۸۲  
 سردار منصور کيلاني - فتح اله خان : ۶۶۷-۶۶۹-۶۸۲  
 سرسي - کنت دو : ۳۵۵  
 سعادت نوري - حسين : ۳۵۵  
 سعدالدوله : ۶۳۵-۶۳۸-۶۵۲-۶۵۳  
 سعدالملک - ميرزا مهدي خان : ۶۸۲  
 سعد زغلول - پاشا : ۳۷۳  
 سعيدالسلطنه - آقاباقر : ۴۲۲  
 سعيدخان - ميرزا : ۴۴۶-۴۷۲  
 سعیدی - سيدغلامرضا : ۴۱۸  
 سکروج - سرتقون : ۳۷۰  
 سکريويريوز - دوگروود : ۸۳  
 سلطان سنجر : ۲۳۵  
 سلطان مراد : ۵۱۲  
 سلطان اعلي : ۲۸۱-۲۸۶  
 سليم انجوري : ۳۹۶-۴۱۷  
 سليمان خان ميرزا (سرفرج اله کجوري) : ۶۸۲  
 سليمان خان - ميرزا (سر ميرزا اعلي مستوفي - آشتياني) : ۶۸۲

## ض

ضیاء پاشا : ۴۳۲ - ۴۴۲

## ط

طالبزاده - حمزه (سردادور) : ۴۱

طالقانی - علی : ۵۰۱

طاهر تنکابنی - میرزا : ۶۸۳

طاهرخان مازندرانی : ۶۸۳

طاهری - اسداله : ۲۵۲

طباطبائی - ابوالقاسم خان : ۶۷۹

طباطبائی - سید صادق : ۳۸۸ - ۵۰۵

طباطبائی - سید محمد : ۲۵۳ - ۳۹۱ - ۶۷۲

طیب طائی - ابراهیم خان : ۶۷۸

## ظ

ظل السلطان - مسعود میرزا : ۳۳۲ - ۳۴۲

۴۰۲ - ۴۲۶ - ۴۳۱ - ۴۹۶ - ۵۰۷ - ۵۰۹ - ۵۲۲

۶۵۹ - ۵۷۳

## ع

عالی پاشا : ۳۶۵ - ۴۱۰ - ۴۳۲

عباس آقا آذربایجانی : ۶۵۰

عباس خان - میرزا (پسر تدیم پاشی) : ۵۸۳

عباس خان - میرزا (پسر عبدالله خان طالقانی) :

۶۸۳

عباس خان - میرزا (پسر ابوالقاسم خان) : ۶۸۳

عباس خان - میرزا (پسر سید جعفر خان مازندرانی)

۶۸۳

عباس میرزا - نایب السلطنه : ۲۵ - ۲۶ - ۲۷

شمس الدوله : ۲۸۳

شمس الدین : ۶۸۳

شوکت الوزراء - میرزا اسداله خان : ۶۸۳

شوازل : ۱۱۲

شهاب الدوله - اسداله میرزا : ۶۵۱

شهاب الممالک - میرزا امان اله خان : ۶۸۳

شیخ الاسلام : ۴۶۴

شیخ الجبل : ۲۲۷

شیخ علی : ۶۵۱

## ص

صادق : ۳۲۵

صادق آقای تبریزی - میرزا : ۶۵۶

صادق خان : ۶۴۹ - ۶۵۲

صادق میرزا : ۶۸۳

صالح شیرازی - مهندس میرزا : ۴۰ - ۷۳

۲۷۴ - ۲۸۹ - ۳۰۴ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶

۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱

صحت الدوله - محمد اسماعیل خان : ۶۸۳

صدر - میرزا علی اصغر خان : ۳۸۹

صدر المعالی مازندرانی : ۶۸۳

صدق السلطنه : ۶۸۳

صدیق حضرت - محمدخان : ۴۵۲

صدیقی - پرویز : ۶۳۸ - ۶۵۱ - ۶۶۸

صدیقی - غلامحسین : ۶۶۹

صفا - حاجی میرزا : ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴

صفا - دکتر ذبیح اله : ۲۲۷ - ۲۳۵ - ۲۴۲

صفائی ابراهیم : ۳۷۹ - ۳۸۵ - ۴۰۳ - ۴۰۹

۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۷ - ۴۴۶ - ۴۴۸ - ۴۵۸

صنیع الدوله : ۴۸۶ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲

۶۵۳



- علاءالدوله - میرزا احمدخان ، ۶۵۳-۶۸۳  
علاءالسلطنه - میرزا محمدعلیخان ، ۵۳۴  
علاءالملک - ۶۶۷  
علم - اسداله : ۲۲-۸۲  
علی آبادی - ابوالقاسم خان ، ۶۷۸  
علی آبادی - داودخان : ۶۸۲  
علی آبادی - میرزا نصراله خان - ۶۹۰  
علی آبادی - میرزا یعقوب ، ۶۹۱  
علی اصغر - میرزا (پسر میرزا زاده کردستانی) ،  
۶۸۴  
علی اصغرخان - میرزا (پسر محمدحسین شیرازی) ،  
۶۸۴  
علی اصغرخان - میرزا (پسر میرزا باقر خان) ،  
۶۸۴  
علی اکبرخان ساعت ساز ، ۳۹۱  
علی خان - میرزا (پسر حاج مؤید الحکماء) ،  
۶۸۴  
علی خان تنکابی - میرزا ، ۶۸۴  
علی خان - میرزا (پسر محمدحسین) ، ۶۸۴  
علی خان - میرزا (پسر محمد ولی خان سپهدار  
تنکابی) ، ۶۸۴  
علی خان - میرزا (پسر آقا لطف علی) ، ۶۸۴  
علی خان - میرزا (پسر میرزا محسن خان) ،  
۶۸۴  
علی خان - شاهزاده (پسر شاهزاده محمد طاهر  
میرزا) ، ۶۸۴  
علی خان - شاهزاده ، ۶۳۵  
علیرضا - میرزا ، ۶۸۴  
علی زرنندی - شیخ ، ۲۸۴  
علی محمدخان ملابری - میرزا ، ۶۸۴  
علی محمدناجر - حاجی میرزا ، ۴۸۴  
علی قلی میرزا - (پسر شاهزاده محمد میرزا) ،  
۶۸۴  
علی تقی شیرازی ، ۳۴۲  
عمادخلوت - میرزا غلامحسین خان ، ۶۸۴
- ۲۷-۳۳۱-۳۳۴-۳۳۵-۳۴۲-۴۳۷  
۴۶۹  
عباس علی بیگک : ۳۲۵  
عباسقلی میرزا قاجار : ۶۸۳  
عبدالباقی - میرزا : ۶۸۳  
عبدالجواد - میرزا : ۳۵۶  
عبدالحمید سلطان : ۴۱۰-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳  
۴۱۵-۴۱۶-۴۳۳-۴۴۰-۴۴۱  
عبدالرحیم خان کاشانی : ۶۸۳  
عبدالعزیز خان - سلطان : ۴۳۲-۴۳۴-  
۴۴۰  
عبدالفور : ۴۲۰  
عبدالکریم میرزا : ۶۸۳  
عبداله - حاجی : ۳۲۵  
عبداله - حاج میرزا : ۶۸۳  
عبداله خان - میرزا : ۶۶۴-۶۶۷-۶۸۳  
عبداله خراسانی - میرزا : ۳۹۱  
عبداله قداح اراجانی : ۲۲۵ تا ۲۳۰-۲۷۱  
عبدالنصر - سرهنگک : ۱۶۷  
عبداللهی خوردش - حسین : ۴۱۷  
عبده - شیخ محمد : ۳۶۴-۳۶۵-۳۷۳-۳۷۴  
۳۷۸-۳۷۹-۴۱۸-۴۲۰  
عبیداله ابن الحسن : ۲۲۹  
عبیداله - شیخ : ۴۴۰  
عدل - دکتر پرویز : ۵۲۷  
عدل - منصورالملک : ۴۵۳  
عرفان - محمود ، ۳۳۴-۵۰۴  
عسکرخان ارومی افشار - میرزا ، ۲۴-۷۳-  
۸۸-۳۰۶-۳۰۸-۳۱۰ تا ۳۱۴-۳۲۰-  
۳۳۴  
عندالسلطان - ابوالفضل میرزا ، ۶۴۰-۶۶۴-  
۶۸۳  
عطاش - احمد بن عبدالملک ، ۲۳۱-۳۳۰-  
۲۳۴  
علاء - حسین : ۵۲۷

غلامرضا استاد : ۴۸۵

غلامرضا (پسر بر خورداریان) : ۶۸۵

غلامرضا حاجی (پسر حاج محمد حسن اسفهانى) :

۶۸۵

غلامرضا خان (پسر میرزا احسنعلی خان) : ۶۸۵

غلامعلی خان - آقا میرزا : ۶۶۴

غلامعلی خان (پسر نسراله خان) : ۶۸۵

غلامعلی تاجر مازندرانى : ۶۸۳

## ف

فاتح - مصطفی : ۴۴۹-۳۵۲

فاخر الدوله - میرزا علی اکبر خان : ۶۸۵

فای : ۶۲-۶۷-۷۶-۷۸-۷۵-۸۲-۸۴-۹۰-

۱۵۴-۲۷۰

فتح اله خان : ۶۴۵

فتح اله خان - میرزا (پسر آقا میرزا علیخان -

مستوفی) : ۶۸۵

فتح اله خان - میرزا (میرزا ولی خان) : ۶۸۵

فتح السلطنه - میرزا حسینقلیخان : ۶۸۵

فتحعلی - میرزا : ۴۶۷

فتحعلیشاه : ۱۶-۲۸۶-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۷-

۳۰۸-۳۱۳ تا ۳۱۷-۳۲۳-۳۲۸-۳۳۰-

۳۳۲-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۵۲-۴۲۶-

۴۶۳-۴۶۵-۴۶۹-۴۸۴-۴۹۵-۵۰۰-

۵۰۶-۵۰۸-۵۱۵-۵۳۱

فخر الممالک : ۲۳۳

فخر الممالک - میرزا احمدعلیخان : ۶۸۵

فرانس اول - (گرا اندوک توسکانا) : ۸۷

فرانکلین - بنیامین : ۷۵-۱۰۲-۱۴۳-۱۴۹

۱۵۱-۱۵۲-۴۵۵

فرج بن عثمان : ۲۲۸

فرج اله خان - میرزا : ۳۹۱-۶۶۴

فرج اله خان - میرزا (ناظم پست) : ۶۸۵

فردریک - آگوست (دوک سوسز) : ۸۰

عموی - حسین : ۴۳۹

عبدالحکما - میرزا ابراهیم خان طیب : ۶۸۴

عثمان - محمد عبدالله : ۴۷-۲۳۷-۵۹

عون الرفیق - شریف : ۴۳۲

عون الممالک - میرزا ابراهیم خان : ۶۳۱-

۶۳۵-۶۳۸-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۱-۶۵۸-

۶۶۷-۶۶۸-۶۶۹-۶۷۰-۶۷۲-

۶۸۴

عیسی خان - میرزا (پسر رجبلعلی خان) :

۶۸۴

عیسی میرزا (پسر شاهزاده محسن میرزا) :

۶۶۵-۶۸۴

عین انتظام : ۶۷۲

عین الدوله : ۴۵۰-۴۵۱-۶۷۸

## غ

غفاری - ابوزر : ۴۶۹

غفاری - امین الملک : ۴۷۲

غفاری - حسنعلی : ۴۶۹

غفاری - میرزا رضاخان : ۴۷۰-۴۷۲-۴۷۵

غفاری - دکتر عفرا : ۵۰۱

غفاری - غلامحسین خان (صاحب اختیار) : ۶۸۵

غفاری - نظام الدین = (مهندس الممالک) : ۴۵۰

غروی - شیخ محمد : ۴۱۸

غفورری - دکتر حسن : ۳۱۰

غلامحسین خان (پسر حاج میرزا احسنعلی) : ۶۸۵

غلامحسین خان شریفدرازی - میرزا : ۶۸۴

غلامحسین خان (پسر حاج میرزا علی مرادی) :

۶۸۵

غلامحسین خان (پسر میرزا معصوم معیز الممالک :

۶۸۵

غلامرضا خان - میرزا : ۶۳۸-۶۸۵



## ق

- فائمه مقام - ميرزا ابوالقاسم : ۳۵۸  
 فائمه مقام - ميرزا بزرگ : ۴۲۳  
 فائینی - حسين : ۲۳۳  
 قاضی عسکر : ۲۵۹  
 قربان عليخان - (پسر ميرزاخان انزلی الاصل) :  
 ۶۸۵  
 قزوینی : ۲۴۲  
 قریب - مسيو عباسقلی : ۴۵۳  
 قمی - ميرزا محمد : ۳۹۲  
 قوامالتجار (ميرزا اسمعیل کرمانشاهی) : ۶۶۴ -  
 ۶۸۵-۶۶۵  
 قوامالدوله : ۶۱۶  
 قوامالوزاره - ميرزا علی اکبرخان : ۶۸۵  
 قوامالسلطنه : ۳۵۳  
 قوامهمايون : ۶۸۵

## ك

- کابم : ۶۴  
 کاجنين : ۱۴۰  
 کادورل-دوک دور : ۳۱۵  
 کارتاون-مارکس دور : ۸۴  
 کارولی : ۱۲۸  
 کارین - لرد : ۸۳  
 کاستلردی - لرد : ۳۱۹  
 کاشانی - ميرزا تقی : ۴۶۴  
 کاشانی - حاج سيدمهدي : ۶۸۳  
 کاظم : ۳۳۵  
 کاظم خان (پسر معين همايون) : ۶۸۵  
 کاظم - حاجی شیخ : ۴۳۹  
 کاظمی - باقر : ۴۵۴-۴۵۳  
 کاکیلوستر : ۱۱۶

- فردريك - دوک دبرک : ۸۰  
 فردريك - کبير : ۱۰۹-۸۷  
 فردريك - لوئی : ۷۹  
 فردريك - ويليام : ۸۷  
 فردينان-دويرتويک : ۱۰۹  
 فرصتالدوله شیرازی - ميرزا آقا : ۶۸۵-۴۱۳  
 فروغی - ميرزا ابوالحسن : ۴۵۳  
 فروغی - محمد حسين : ۴۵۳  
 فروغی - محمد علی : ۴۰-۲۵۳-۳۹۱-۴۵۲ -  
 ۶۸۲-۶۴۲-۶۱۸-۶۱۶-۴۵۴-۴۵۳  
 فرمانفرما - حسينعلی ميرزا : ۳۳۴  
 فرمانفرمائی - علی اصغر : ۳۴۲  
 فرمانفرمائيان - حافظ : ۳۴۲  
 فرودسارد - لوروس اسکار : ۱۴۰  
 فروهر - ميرزا ابوالقاسم : ۴۳۷  
 فرهادپور - ۲۵۳  
 فريدالملك محمدعليخان فريد : ۶۱۸  
 فريزر-جيمز : ۳۵۱-۳۵۰-۳۴۵-۳۴۴-۳۳۱  
 ۳۵۶-۳۵۴-۳۵۳-۳۵۲  
 فری-کريستوفر : ۲۱۲-۹۸  
 فلاندين - اوژن - ۳۴۳-۳۴۲-۳۵۶-۳۵۵  
 فلورانتين - کنت دوسن : ۶۶  
 فلوری - کاردينال : ۱۰۶  
 فنهامر : ۲۴۱  
 فواد پاشا : ۴۳۲  
 فوريشوال - بارون : ۸۴  
 فوستر - سر ويليام : ۳۲  
 فهمی - شيخ الاسلام حسين : ۳۶۵  
 فيتزالان - بارون : ۸۳  
 فيشاغورث : ۲۳۸-۲۱۹-۴۲  
 فيروزخان تهرانی - حاجی : ۶۸۵  
 فيضاله خان اصفهانی : ۶۸۳  
 فيليب - برنس : ۸۲-۸۱-۸۰  
 فينديل : ۵۳

کوخ - ژنرال : ۱۳۴  
 کورچا کف - یرنس : ۴۳۰  
 کول بروک - هنری توماس : ۳۳  
 کوکس - داتیل : ۱۵۴  
 کونوک - ادوارد : ۳۰۱  
 کوبن - ائتونی : ۶۹  
 کی - جان ویلیام : ۱۸  
 کیسر : ۲۷۱-۲۷۲  
 کیل - دکتر : ۶۰  
 کینگستون - دوک دور : ۶۶  
 کونو - ادسوم : ۲۶۶

### ک

کاردان : ۳۰۳-۳۰۷-۳۱۳-۳۱۴-۳۳۷  
 کارفیله - جیمز ابراهام : ۱۴۶-۱۵۵  
 کامالی هاردینگک - وارنر : ۱۴۷-۱۵۵  
 کاولد - روبرت فردریک : ۱۱۹-۱۰۴-۳۹  
 ۱۲۱-۱۲۳-۱۹۰-۳۱۱-۳۲۱-۳۵۳  
 ۶۰۶  
 کاربیالدى : ۱۰۲  
 کراز - چارلز : ۵۷۳  
 کراس - ژنرال : ۱۴۹  
 کراویل - لرد : ۴۳۰-۴۳۹  
 کرگانی - میرزامهدی خان : ۶۵۰-۶۵۶  
 کرمودی - عبدالفتاح : ۲۸۶-۲۸۷  
 کروتوبوز : ۱۱۰  
 کری - سرادوارد : ۴۵۶-۶۵۲  
 کریستیک - بارون : ۸۴  
 کریگورد ریچ : ۴۰۴-۴۰۵  
 کلونستر - کیوم دوک : ۸۰  
 کلونستر - کیوم فردریک دوک : ۸۰  
 کوبینو : ۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۲۷-۵۲۸  
 ۵۲۹  
 کوته : ۱۰۲

کامباسرر - یرنس : ۱۱۹-۱۲۰  
 کامران میرزا نایب السلطنه : ۶۱۵  
 کامیل : ۱۱۸  
 کانتلو : ۲۶۹  
 کانینگک : ۳۴۱  
 کاوم عبدالله : ۶۴۲  
 کتابچی خان : ۴۴۹-۴۵۰  
 کرافورد : ۶۴  
 کراویل : ۴۲  
 کرزن - لرد : ۱۳۱-۳۳۱-۴۲۹  
 کرسٹوفرن : ۴۷-۵۶-۵۸-۶۶  
 کرکری - دکتر : ۳۳۹  
 کرمو - اسحق : ۴۷۶  
 کرومر - لرد : ۳۸۳  
 کرمول - اولیور : ۴۷-۷۸  
 کربستان - رماک ر. آ. : ۲۶۹  
 کریم خان زند : ۳۰۲-۴۲۳  
 کریم شیرامی : ۵۰۴  
 کریسی - احمداله : ۴۲۰  
 کستون - هانری : ۱۳۳  
 کلارد - جان مارلو : ۱۴  
 کلافل : ۲۴۰  
 کلارک - ادکار : ۱۴۸  
 کلارک - ساموئل : ۸۷  
 کلر - کنت مونت : ۱۰۷  
 کلرمون : ۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۲-۱۱۳  
 کلرمونت - شاهزاده : ۱۱۱  
 کلین - دیو : ۵۶  
 کلیمانس پنجم - پاپ : ۲۳۵-۲۶۶-۲۶۸  
 کلیولاند : ۶۴  
 کمال الدوله : ۴۵۹-۴۶۰-۴۶۵  
 کمال الملك : ۶۸۵  
 کمال الوزاره - میرزا احمدخان : ۶۸۵  
 کندى : ۴۰۳-۴۰۵  
 کنوکس - جیمز : ۱۴۵-۱۵۵



لدواترا ، ۱۱۶  
لوکرامبورک - دوکدو : ۱۱۴-۱۱۵  
لوی عباس - محمد : ۳۴۲  
لیکنتون - ویکنتدو : ۸۳

## م

مائوتسه تونک : ۱۲۸

مارتی : ۱۴۰

مار کوپولو : ۲۳۹-۲۴۲

مارلینک : ۴۵۶

ماریوت : ۴۴۹

ماسیون - یروفور لونی : ۲۵۰-۴۲۰

ماکاری : ۱۱۱

ماکسفلد : ۶۴

ماکیاول : ۲۲۶

ماکنامایان : ۱۲۰

مبشر السلطان : اسدالله میرزا ، ۶۸۶

مبصر الدوله - میرزا عبدالحمین خان : ۶۸۶

مبین الدوله - میرزا باقر خان ، ۶۸۶

مبین الدوله - میرزا سیف الله خان : ۶۸۶

مجتبائی - فتح الله ، ۳۳

مجدالدوله : ۵۱۵

مجدالاطباء - میرزا لطفعلی خان : ۶۸۶

محتشم السلطنه ، ۶۵۷

محتشم الملك - میرزا صادق خان کیلانی :

۶۸۶

محسن خان - میرزا : ۵۷۰

محقق الدوله - میرزا عبدالله خان ، ۴۵۲ -

۶۸۶

محمد اصفهانی - میرزا سید ، ۶۸۶

محمدخان ، ۳۸۸

محمدخان - میرزا (پسر میرزا ربیع خان کرکائی)

۶۸۳

گوستاو سوم : ۸۷  
گوستاو چهارم : ۸۷  
گیلان شاه - سرتیب منوچهر ، ۳۹۰  
گیلان شاه - سید ، ۳۹۰  
گیلان شاه - هدایت اله خان ، ۳۹۰  
گیوم چهارم : ۸۰

## ل

لثویله - روک آلبانی ، ۸۰

لاسیس - سرفرانک ، ۳۷۸-۳۹۵-۴۱۰-۴۰۸

۴۱۶

لافايت - ژنرال ، ۱۱۴-۱۴۹

لاکورن ، ۷۶-۱۱۳

لالاند ، ۱۰۳

لاانگسديل : ۶۴

لاو - روبرت ، ۴۲۹

لاوتت - بارون وردن ، ۸۴

لاهوئی - ابوالقاسم ، ۶۱۹-۶۲۰-۶۲۱

لایارد - سر چارلز جیمز : ۳۴ - ۳۳۴ -

۳۵۳

لخارستانی - بشاربرد ، ۲۲۵

لدوک - مادموازل ، ۱۰۹ - ۱۱۰

لسان الملك - میرزا عبدالحمیدخان ، ۶۸۶

لطف الله میرزا ، ۶۶۵-۶۸۶

لطف علیخان - پیر کلارستانی ، ۶۸۶

لمبتن - یروفور ، ۴۹۶ - ۵۰۰

لنگاسه - ز ، ۳۸۶

لی - لر ، ۱۲۱

لیانوف - اسمیو ، ۱۷۴

لوئی چهاردهم ، ۱۱۱

لوئی پانزدهم ، ۱۰۳-۱۰۶-۱۰۷-۱۱۲

لوئی شانزدهم ، ۱۱۶-۱۱۸

لونروکد - آندره ، ۱۳۴

لوزینا - هوک ، ۳۷۷

محمد حسین (پسر میرزا باقر بار فروش) :  
۶۸۷

محمد خواجه قیصر - آقا : ۵۷۳ -

محمد رحیم : ۳۲۵

محمد رضا خان : ۳۵۳

محمد رضا - حاج (پسر میرزا احمد تاجر  
اصفهانی) : ۶۸۷

محمد رضا - حاج (پسر حاج محمد حسن بارفروش)  
۶۸۷

محمد رضا - سید : ۵۱۷

محمدزاده - حمید : ۴۶۲

محمد علی : ۴۸۴-۳۳۶-۵۲۹

محمد علی (پسر آقا کوچک تاجر مازندرانی) :  
۶۸۷

محمد علی آقا : ۴۷۳

محمد علی بهجت دزفولی (پسر حاج میرزا محمد  
حسن دزفولی) : ۶۸۷

محمد علی خان کتابفروش : ۶۶۵

محمد علی خان - میرزا (پسر میرزا معصوم -  
میرزا السالمک) : ۶۸۷

محمد علی خان - میرزا (پسر میرزا موسی خان -  
رشتی) : ۶۸۷

محمد علیشاه (محمد علی میرزا) : ۳۵۳-۳۳۶-  
۶۴۳-۶۴۷-۶۴۸-۶۵۴ تا ۶۶۷

محمد علی - ملا : ۶۸۳

محمد علی - میرزا : ۳۱۶-۳۱۷-۴۸۲

محمد علی - میرزا (پسر حاج فتح اله تهرانی) :  
۶۸۷

محمد علی - میرزا (پسر میرزا محمد تقی خان -  
نفرشی) : ۶۸۷

محمد کاظم - میرزا (پسر میرزا محمد علی) : ۶۸۷

محمد کبیر ندیم باشی خراسانی - سید (پسر نظام-  
العلماء خراسانی) : ۶۸۷

محمد کریم تاجر اصفهانی - حاجی (پسر حاج -

محمد سلطان : ۲۳۱ - ۲۳۴

محمد - سید (پسر سید جعفر بارفروش) : ۶۸۷

محمد شاه : ۲۰ - ۲۸۱-۳۳۲-۳۴۲-۳۴۳ -

۳۵۵-۳۵۲ تا ۳۵۸ - ۴۲۳ - ۴۳۶ -

۴۳۹ - ۴۶۹ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۵۰۵

۵۲۳

محمد علامه مجتهد - میرزا (پسر میرزا محمد  
حسن خان علامه مازندرانی) : ۶۸۷

محمد مازندرانی : ۶۳۷

محمد - میرزا (پسر میرزا ابراهیم خان) : ۶۸۷

محمد - میرزا (پسر میرزا جعفر علی آبادی) :  
۶۸۷

محمد - میرزا (پسر خسرو) : ۶۸۷

محمد - میرزا (پسر رمضان طالقانی) : ۶۸۷

محمد میرزا قاجار : ۵۰۶

محمد ابراهیم تاجر - آقا : ۶۷۹

محمد ابراهیم - میرزا (پسر محمد کریم شیرازی)  
۶۸۶

محمد اسماعیل امین اصفهانی - میرزا : ۶۸۶

محمد اسماعیل تاجر قزوینی - حاجی : ۶۸۶

محمد باقر - میرزا : ۶۸۶

محمد باقر مجتهد آملی - آقا میرزا : ۶۸۶

محمد باقر مجتهد مازندرانی : ۶۶۹

محمد بیگ پاشا : ۳۲۵-۳۳۲-۴۳۳

محمد تقی میرزا (پسر حسین مستوفی) : ۶۸۶

محمد تقی خان نفرشی - میرزا : ۶۸۶

محمد جعفر - میرزا : ۶۸۶

محمد حسن (پسر علی اصغر) : ۶۸۶

محمد حسن - حاج : ۶۲۲

محمد حسن - حاجی (پسر محمد علی کاشانی) :  
۶۸۶

محمد حسن - شیخ : ۴۳۲

محمد حسن خان - (پسر میرزا تقی خان) :  
۴۸۶

محمد حسن خان بن محمد خان بن داود : ۳۳۲



جلال الاطباء : ۶۸۸

مرتضی میرزا : ۶۸۸

مشاور الدوله - میرزا یوسف خان ۴۶۳-۴۷۷- تا

۴۸۰-۵۷۴-۶۱۸-۶۱۹-۶۳۶

مشاور نظام : ۶۸۸

استعان الملك (پسر میرزا سید زین العابدین خان)،

۶۸۸

مستعلی : ۲۳۲

مستوفی الممالک : ۴۹۱

مسعود نظام - میرزا محمد خان : ۶۸۸

مسر : ۱۱۷

مشاور الملك محمودی - محمود : ۴۸۱-۴۸۳ -

۴۸۴

مشیرالتجار - میرزا غلامعلی : ۶۸۸

مشیرالسلطان - میرزا موسی خان : ۶۸۸

مشیراعظم - میرزا احمد خان : ۶۸۸

مشیراکرم - میرزا عبدالحمین خان : ۶۸۸

مشیرحضور - میرزا احمدخان : ۶۵۰-۶۸۸

مشیرالدوله - مهندس میرزا جعفر خان : ۳۳۶-

۳۳۸-۳۳۹-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵-

۴۲۶-۴۳۱-۴۳۲-۴۸۹-۵۳۴

مشیرالدوله - میرزا حسن خان : ۲۲- ۴۴۸-

۴۵۱-۴۵۸-۴۵۹

مشیرالدوله - میرزا حسین خان : ۴۲۸-۴۳۰-

۴۳۳ تا ۴۳۶-۴۵۲-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۹

۵۰۰-۵۳۲

مشیرالدوله - میرزا محسن خان - ۴۹۱-۴۳۷ تا

۴۴۸-۴۵۵-۴۵۶-۴۶۵-۶۱۸

مشیرالدوله - میرزا نصراله : ۴۲۲- ۴۴۶-

۴۴۸ تا ۴۵۱-۴۵۵

مشیرالدوله - میرزا یحیی : ۴۴۶

مشیرالملك بیرنیا : ۴۵۶

مشیری - علی : ۳۱۰-۳۱۱- ۳۲۰- ۳۷۸-

۳۷۹-۳۸۵-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۸-۴۰۵- ۴۰۶-

۴۰۹

محمدجعفر : ۶۸۷

محمدقلی خان - مهندس راه آهن (پسر مرتضی

قلیخان میرینج) : ۶۸۷

محمدناصر - میرزا قاجار : ۶۸۸

محمدنبی خان : ۳۲۶

محمدهادی خان - میرزا (پسر قهرمان) : ۶۸۸

محمدهادی - میرزا (اخوی مرات السلطان) : ۶۶۵

محمد هادی - میرزا قاجار : ۶۸۷

محمود - محمود : ۱۶-۲۹-۷۱-۳۰۳- ۳۳۱-

۳۹۴-۴۱۶

محمود اصفهانی (پسر میرزا احمد) : ۶۸۷

محمود تاجر اصفهانی - آقا میرزا : ۶۷۲

محمودخان - میرزا : ۴۸۵-۵۲۶

محمودخان - میرزا (پسر ابوطالب خان شیرازی) :

۶۸۷

محمود - میرزا : ۴۸۶

محمود - میرزا (پسر حاج محمد) : ۶۸۷

محمود - میرزا سید (محمد باب) : ۴۱۸

محمود شیخ : ۶۸۷

محمود ندیم پاشا : ۴۳۲

محیط طباطبائی - سید محمد : ۴۱۷- ۴۱۹-

۴۶۷-۴۹۶-۵۰۷-۵۰۸-۶۳۵-

۶۴۳-۶۵۸

مختار الدوله - میرزا (پسر ابوتراب خان طباطبائی) :

۶۸۸

مخبر الدوله : ۶۱۷

مدیرالملك - محمد یوسف خان ملا بری : ۶۸۸

مدحت پاشا : ۴۳۹-۴۴۲

مدرسی چهاردهی - مرتضی : ۳۷۰-۳۷۲-۳۷۹-

۳۸۰-۳۸۲-۳۹۴-۴۱۷-۴۱۸-۴۲۱

مرآت السلطان - محمد مهدی میرزا قاجار : ۶۸۷

مراد - شاهزاده : ۴۴۲

مرادخان پنجم - سلطان : ۴۴۰

مرزبان - دکتر اسمعیل : ۶۴۱

مرتضی خان - میرزا سید (پسر میرزا محمد تقی

معین الملک محسن خان : ۴۴۱

معین دیوان - محمدخان ، ۶۸۹

معین همایون رشتی - میرزا محمدخان : ۶۵۷-۶۸۹

مفخم - محمود : ۴۸۲

مکدونالد : جان ، ۳۰۴

مک کنیلی - ویلیام : ۱۴۶ - ۱۵۵

ملویل - لرد : ۳۲۲

ملک آراء - عباس میرزا : ۴۳۵-۴۳۷-۶۱۴

ملک التجار - حاج نصراله اصفهانی

ملک التجار - یوسف آملی

ملک زاده - دکتر مهدی ، ۴۹۸-۶۴۵

ملک شاه ، ۲۳۴

ملک المتکلمین : ۶۵۶-۶۵۷-۶۵۹

ملکم خان (ناظم الدوله) ، میرزا ، ۴۰-۱۶۶

۲۷۵-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۹-۳۹۱-۳۹۲

۳۹۶-۴۰۸-۴۱۰ تا ۴۱۲-۴۲۴-۴۲۹

۴۳۱-۴۴۱-۴۴۴-۴۴۵-۴۶۱-۴۶۲

۴۶۳-۴۶۵-۴۷۰-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۵-۴۷۹

۴۸۵-۴۸۷ تا ۵۱۰-۵۱۵-۵۱۷-۵۱۹

۵۲۰ تا ۵۲۷-۵۳۱-۵۳۲-۵۴۵-۵۶۹

۵۷۰-۵۸۲-۶۰۳-۶۰۴-۶۰۶-۶۰۸

۶۱۱-۶۲۱-۶۲۵-۶۲۸-۶۲۹

۶۳۲-۶۳۳-۶۳۸-۶۴۳-۶۴۷-۶۵۴

۶۵۵-۶۶۵-۶۶۴-۶۵۹-۶۵۸

۶۷۰

ملکم - سرجان : ۱۶-۱۷-۱۸-۲۵-۳۲

۳۰۵-۳۳۶

منتخب الملک - میرزا نصرالمخان : ۴۴۶

منتخب الممالک - احمدخان ، ۶۷۹-

منترنو - جیمز ، ۱۵۵

منتکو - بارون دو ، ۶۶-۱۰۲-۱۰۳-۱۱۴-

۱۱۸

مننو - لرد : ۳۰۳

منتصر الملک - حاجی پرویزخان ملاپری : ۶۸۹

منصور کیلانی : ۶۴۵

مشیری - محمد : ۴۲۴

مصباح السلطان - میرزا عباس : ۶۸۸

مصباح الملک : ۴۳۶ - ۶۱۶

مصدق السلطنه - دکتر محمد مصدق : ۶۴۰-۶۸۸

مصدق الممالک نوری - میرزا عبداله خان : ۶۳۵-

۶۳۷-۶۴۵-۶۶۹-۶۷۲

مصطفی خان : ۶۶۴-۶۶۹

مصطفی خان (پسر محمدخان اصفهانی) : ۶۸۸

مصطفی خان وزیر نشریات - میرزا : ۶۸۸

مصطفی شیرازی : ۳۴۲

مصطفی قلی - (پسر محمدرضا) : ۶۸۸

مظاهری - پرفسور : ۲۵۳

مظفر الدینشاه : ۴۴۸-۴۴۹-۴۹۱-۶۲۶-

۶۳۸-۶۴۸-۶۸۳

مظفر الملک - میرزا غلامرضا خان : ۶۸۸

معاون الدوله : ۵۱۵

معتصم السلطنه : ۴۸۶

معتضد الدوله - حاج عبدالوهاب میرزا : ۶۶۲-

۶۶۴-۶۶۵-۶۸۸

معتضد دختر - میرزا احمد کرمانشاهی : ۶۸۸

معمد الخاقان - میرزا شکراله خان (قوام الدوله) :

۶۸۶

معمد الدوله - سلطان جنید میرزا : ۶۳۲-۶۸۹

معمد الدوله - فرهاد میرزا : ۵۱۷ - ۶۵۸-

۶۶۹-۶۷۲

معمد السلطان - میرزا ابراهیم خان : ۶۸۹

معز الدوله - بهرام میرزا : ۶۸۳

معز السلطان رشتی - عبدالحمین خان (سردار محی) :

۴۶۵-۶۵۷-۶۸۹

معز نظام - میرزا احمدخان : ۶۳۷-۶۸۹

معزی - نجفقلی : ۳۰۳

معصوم - میرزا (پسر میرزا محمدعلی) : ۶۸۹

معظم السلطنه - میرزا آقاخان غفاری : ۶۸۹

معین التجار - حاجی محمدحمین : ۶۸۹

معین الوزراء - میرزا محمدعلی خان : ۵۲۲



مهدی خان گرگانی ، ۶۸۹

مهدی میرزا (پسر فرخ غفاری) ، ۶۸۹

مهدی خان - میرزا ، ۶۶۵

مهدی خان تبریزی - میرزا ، ۶۸۳

مهدی خان - میرزا (پسر مجدالاطباء همدانی) ،

۶۸۹

مهدی خرازی - حاج ، ۶۸۹

مهدی مجتهد - میرزا ، ۳۵۴

مهدی علی خان : ۳۰۲

مهدی کاشی - میرزا ، ۴۶۹

مهدی کاشانی - سید ، ۶۸۳

میان داد خان سیاح ، ۲۹۹

میتفورد - ادوارد ، ۳۴۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶

۳۵۸

میرابو ، ۱۱۸ - ۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۷۲

میرزای شیرازی ، ۴۱۰ - ۶۲۵

میشک ، دوکاف ، ۳۴۴

میکائیل خان - میرزا ، ۴۴۴ - ۵۲۱ - ۵۷۰

میلز - لارنس هیورث ، ۳۴

## ن

نایلتون : ۱۶-۱۹-۸۸-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰

- ۳۰۳-۳۰۶-۳۰۷-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵

۴۳۲-۴۳۵-۴۳۶-۴۴۱-۴۷۳

نایلتون - سوم : ۲۱-۴۷۳

نادرشاه : ۳۱۶-۳۱۷-۳۲۰-۳۵۳

ناریخ - کنت : ۸۳

ناصرالدینشاه : ۲۰-۳۰۵-۳۵۸-۳۸۹-۳۹۰

- ۳۹۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰

- ۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴

- ۴۲۵-۴۶۳-۴۶۸-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۶

- ۴۷۹-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸

- ۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۵

- ۵۰۷-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸

منصور الملك : ۴۵۴

منصوری ذبیح اله : ۹۹-۱۲۴-۱۶۷

منظور الحق : ۴۲۱

موثیو : ۱۱۲

موارت - لوسین : ۱۲۰

مورا : پرنس موسس ، ۴۷۳

مؤتمن دفتر - میرزا کریم خان ، ۶۸۹

مؤتمن الملك - میرزا حسین خان ، ۴۵۲

موحد - محمدعلی : ۲۵۴

مورغن - کنت دو : ۸۴

موریه - جیمز ، ۲۶-۳۰۳-۳۱۷-۳۱۹-۳۳۱

۳۳۶-۴۸۴

موزارت ، ۱۰۲

موسی - میرزا : ۲۳۸-۲۹۶-۳۵۶

موسوی شوشتری جزایری - عبداللطیف : ۲۷۶

موفق السلطنه - میرزا اسداله خان ، ۶۸۹

موفرا السلطنه - میرزا حبیب خان ، ۶۶۲-۶۷۰

۶۷۳-۶۸۹

مولن : ۱۱۸

مولینت - ژنرال ، ۱۲۰

موتاک - ویکنت : ۸۴

موتاک - دوک دو ، ۸۳

موتاکو-ویس کنت : ۶۴-۱۵۳

مولر و نو-جیمز ، ۱۴۴-۱۵۶

مونس-حین ، ۴۱۹

مونک - ژنرال ، ۷۹

مووبری - بارون ، ۸۳

مؤیدالاسلام - حین : ۴۱۸

مؤیدالسلطان - ذوالفقار خان ، ۶۸۹

مویرا-لرد ، ۲۳-۳۰-۳۱-۳۲۰

مهدعلیا : ۵۱۶-۵۱۷

مهدوی - دکتر ، ۴۴۲

مهدب السلطنه - میرزا عبداالحسین خان ، ۶۸۹

مهدب الملك - میرزا علی رضا خان ، ۶۸۹

مهدی خان طبیب - دکتر : ۳۹۱

نظام الدوله - ميرزا ابونراب خان : ۶۹۰  
 نظام الدوله - ميرزا حسينخان : ۲۸۱  
 نظام السلطان : ۶۹۰  
 نظام الملك : ۲۳۳-۲۳۴  
 نظام الممالك - ميرزا فضل الله خان : ۶۹۰  
 نظر آقا - آشوري : ۴۴۲  
 نعمت الهی - جلال : ۲۴۲  
 نفیسی - سعيد : ۵۱ - ۳۴۲  
 نقوی - ستاتور : ۴۴۲  
 نقيب الاشراف : ۲۲۷  
 نوائی - عبدالحمین : ۶۱۵  
 نوای : ۱۴۹  
 نورصادقی - حسين : ۳۴۳  
 نورفلك-دوك دو : ۶۴-۸۳-۱۵۴  
 نوری - ميرزا حسينقلی : ۴۳۴  
 تون - كنت دو : ۸۴  
 نيسبجه : ۱۰۲  
 نير السلطان - ميرزا قهرمان خان : ۶۹۰  
 نيكلن - ري تولداين : ۳۲  
 نيكلن - هارولد : ۳۲

**و**

وات كهين - چارلز : ۳۴  
 واتسن - گرت : ۱۸-۱۹-۲۱۲  
 وارتن : ۶۴-۸۳-۸۴  
 وارن - بارون : ۸۳  
 واشنگتن - زرز : ۸۷-۱۰۳-۱۴۴-۱۴۹  
 ۱۵۱-۱۵۵  
 واعظ كاشفی - حسين : ۲۵۹  
 والی ميرزا : ۳۵۴  
 وثوق الدوله : ۴۰  
 وثوق حضور - ميرزا عبدالکريم خان : ۶۹۰  
 وحيد الملك شيبانی : ۴۵۲  
 ورستاني - شيخ : ۳۹۳

۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴-۵۲۷-۵۲۹-۶۰۰  
 ۶۱۴-۶۱۵-۶۱۶-۶۱۷-۶۲۱-۶۲۶  
 ۶۲۹-۶۳۳-۶۳۵-۶۳۶  
 ناصر الملك : ۳۵۳-۳۵۵-۳۵۶-۴۵۶-۴۵۹  
 ناصر خان - سيد : ۶۸۹  
 ناصر خسرو قبادیانی : ۲۳۰-۲۴۲  
 ناظم الدوله : ۴۳۷  
 ناظم الاسلام کرمانی : ۴۱۲-۴۴۶-۵۰۹  
 ناظم العلماء ملايری - ميرزا محمد : ۶۳۵-  
 ۶۴۵-۶۶۹-۶۷۲-۶۸۹  
 نايق كمال : ۴۴۳  
 نبی خان - محمد : ۳۲۹-۴۲۶  
 نجفقلی ميرزا : ۳۴۱-۳۴۲-۳۴۷-۴۴۴  
 نجم - ابوالقاسم : ۴۵۳  
 نجم آبادی - حاج شيخ هادی : ۳۹۱-۵۲۴  
 نديم باشی : ۶۸۳  
 نراقی فرخزاد - غلامحسين : ۳۷۳-۴۱۶  
 نريمان خان : ۴۷۳-۴۷۵-۴۷۶-۵۷۰  
 نزار : ۲۳۲  
 نصر - سيد عليخان : ۴۵۳  
 نصر - سيد ولي الله : ۴۵۲-۴۵۳  
 نصر التوليہ - ميرزا عباسخان : ۶۹۰  
 نصر الله خان نائینی : ۳۹۱-۴۴۶-۶۹۰  
 نصر الله خان (پسر خان بابا خان) : ۶۹۰  
 نصر الله خان شيبانی : ۶۹۰  
 نصر الله ميرزا - (پسر ميرزا جليل نوری) : ۶۹۰  
 نصراله ميرزا - (پسر محمد كاظم شيرازی) : ۹۶۰  
 نصر الله ميرزا - (پسر ميرزا سيد اسدالله بار فروش) :  
 ۶۹۰  
 نصر الله كيلانی : ۶۹۰  
 نصر الملك : ۶۶۹-۶۷۲-۶۹۰  
 نصرت الممالك - عزيز خان خواجه : ۶۹۰  
 نصير السلطان - ميرزا رضا قليخان : ۶۹۰  
 نصير همايون - ميرزا محمد حسين خان : ۶۹۰  
 نظام خان - ميرزا : ۶۹۰



هاوار - بارون : ۸۳ - ۸۴  
 هدایت‌اله خان رشتی : ۶۲۲ - ۶۲۵  
 هدایت - صادق : ۴۴۲  
 هدایت - علیقلی خان : ۴۸۶  
 هدایت - مخبرالسلطنه : ۶۳۸  
 هدایت - نصرالملك : ۴۴۶  
 هرمس : ۳۳۸  
 هریکورت : ۸۷  
 هریو - ادوارد : ۱۳۴  
 هزبر - عبدالحسین : ۲۲  
 هگل : ۸۸  
 هلاکو : ۳۵۸  
 همارت - لارنس : ۳۲  
 همدانی - عبدالحسین : ۴۸۴  
 هوتین - شرر : ۱۰۴ - ۱۸۴  
 هوک دبیان : ۲۶۵  
 هویموت - ویگنت : ۸۴  
 هیتر - سرویلیام : ۱۴  
 هیتلر : ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۴۷۵  
 هیلون - س : ۳۲

### ی

یارمحمد خان - افشار قاسملو : ۶۹۱  
 یحیی خان - میرزا (پسر صدیق‌الدوله) : ۶۹۱  
 یحیی میرزا : ۴۶۷ - ۶۲۱ - ۶۵۱ - ۶۵۸  
 ۶۹۱  
 یحیی خان - میرزا : ۶۳۶  
 یداله‌خان - میرزا : ۶۹۱  
 یزدی - محمد : ۱۳۹  
 یعقوب خان میرزا : ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹  
 ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۵۰۰ - ۵۰۷ - ۵۲۳  
 ۵۲۸ - ۵۳۱  
 یمین‌السلطنه - میرزا کاظم خان : ۶۹۱  
 یمین نظام - عبدالحمیدخان غفاری : ۶۳۱ -  
 ۶۳۵ - ۶۶۹ - ۶۹۱  
 یوسف‌خان - میرزا : ۳۵۷ - ۶۹۱  
 یوبوس - وتر : ۸۵

وزیری - عبدالله : ۲۴۲  
 وقایع نگار - ابراهیم : ۵۰۸  
 وکیل‌السلطنه - میرزا محمد قاسم خان : ۶۹۰  
 ولتر : ۸۷ - ۱۰۲ - ۱۰۸ - ۱۱۸ - ۱۸۸ - ۲۴۰  
 ولتری - هنری توماس : ۳۴  
 ولسلی - لرد مارکوس : ۳۰۲  
 ولك - جرج : ۳۴۰  
 وولف : سردرآموند : ۳۹۴ - ۳۹۹ - ۴۰۴  
 ۴۰۵ - ۴۰۷ - ۶۲۶ - ۶۲۷  
 ویردل : ۸۵  
 ویزبوز : ۴۵۲  
 وِسهاریت : ۲۷۱ - ۲۷۲  
 ویلازسکی : ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۶  
 ویلاندر : ۱۰۲  
 ویلسن : ۳۲۲  
 ویلسن : پرفسور هواس هی سن : ۳۵  
 وبلک - هنری : ۳۰۴ - ۳۴۰ - ۳۴۱  
 ویندسور - دوک اف : ۸۱  
 ویلیامز - پرفسور سر مونی : ۳۴  
 ویلیام کی - جان : ۳۰۵  
 وین - ویلیامز : ۳۴  
 وین فیلید - ا. ا. : ۳۲  
 ویویان : ۳۸۴

۵

هادی خان - میرزا : ۶۹۰  
 هاردینگ سر آرتور : ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۹  
 هاشم - ۳۲۵  
 هاشم (پسر حاجی سیداحمد) : ۶۹۰ - ۶۹۱  
 هالیفاکس : ۶۴  
 هامبر : ۲۳۵  
 هانری اول : ۸۶  
 هانری دوم : ۸۶  
 هانری چهارم : ۸۶  
 هانری پنجم : ۸۶  
 هانری هفتم : ۸۶  
 هانوستر - لرد : ۱۰۴